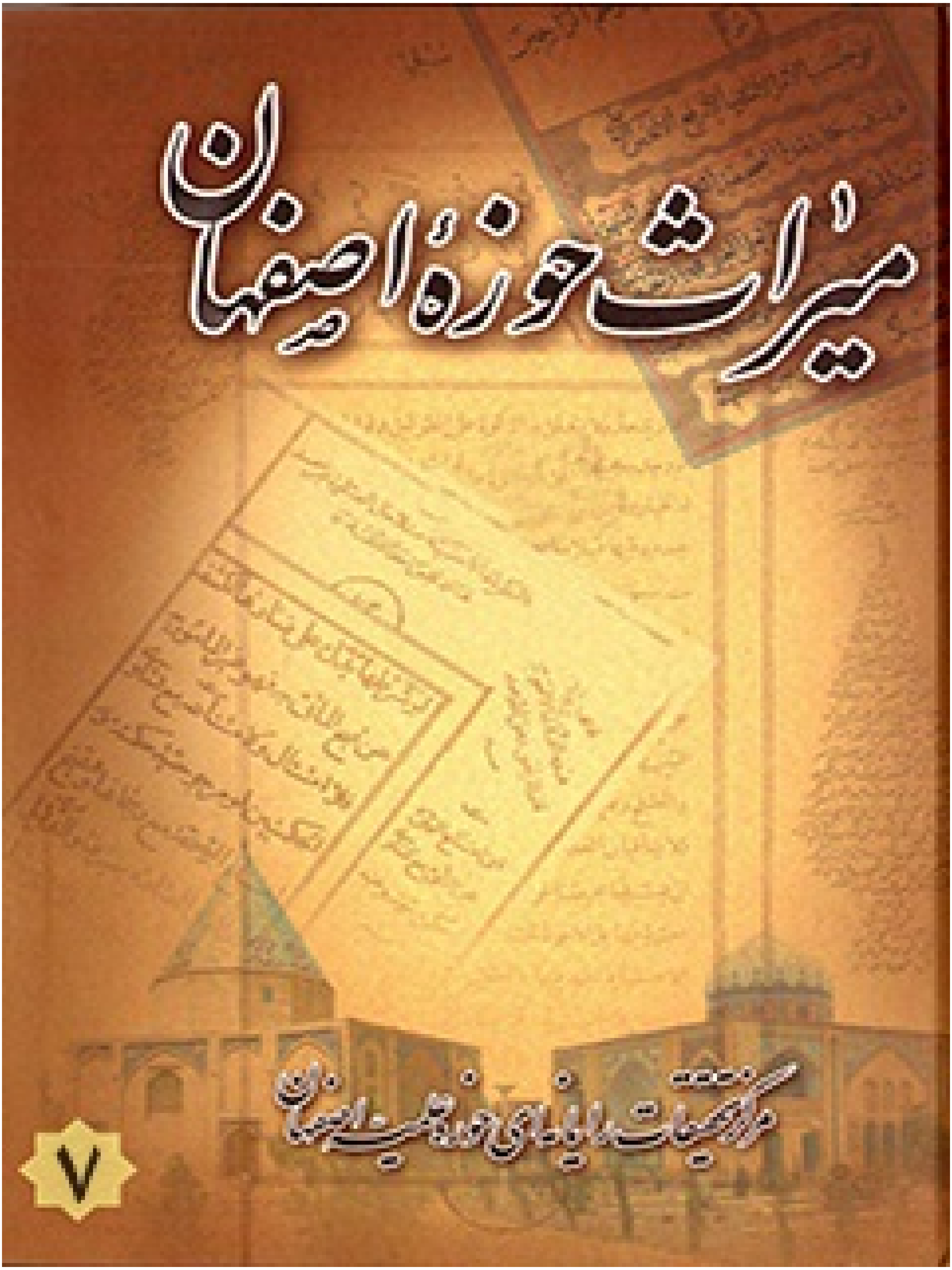

میراث حوزه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان
۷

بسم الله الرحمن الرحيم

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میراث حوزه اصفهان جلد ۷

مشخصات کتاب

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۶۴-۹۶۰۸-۰-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۳ : ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۶-۳؛ ج.۴ : ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۸-۹ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۲-۷ : ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۱-۹ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۱ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج.۱۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸،۲۴، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تالیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سیدمحمود نریمانی تالیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶) .

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹) .

یادداشت : ج.۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت : ج.۸ (چاپ اول:۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیپا).

یادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

یادداشت : ج.۱۲ (چاپ اول:تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س۳م۹ ۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ -، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ص :۱

اشاره

هو الشکور

این دفتر از مجموعه میراث گران بهای دانشمندان مکتب اصفهان-که به عنوان دفتر هفتم«میراث حوزه اصفهان»به ارباب خرد و معرفت پیشکش شده است- به رسم معهود این مجموعه،به حکیم الهی و عالم ربانی،فقیه،محدث و متکلم بزرگ شیعی قرن دوازدهم «ملا اسماعیل خواجویی مازندرانی»-صاحب آثار علمی فراوان-تقدیم می گردد.

ص:۵

درباره این مجموعه

«میراث حوزه اصفهان»مجموعه ای است نوپا،باطرحواره ای به وسعت عرصه:«رساله نگاری در پهنه یکهزار سال تلاش علمی،معرفتی دانشیانی که با حوزه علمیّه اصفهان پیوند داشته اند.

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان-که به امر مرجع عالیقدر حضرت آیه اللّه العظمی مظاهری«مدّ ظله العالی» تأسیس گردیده-این مجموعه را با هدف ارائه محقّقانه،شکیل و شایسته متون مورداشاره بنا نهاده است و با چشمداشت به لطف حضرت حق در این مسیر گام می نهد.در توضیح این مطلب اشاره به نکاتی چند بایسته است.

(الف)هرچند عنوان«رساله»عنوانی است عام و ریخته های قلمی خرد و کلان را به یکسان دربرمی گیرد.اما در اینجا به اقتضای متاخّران و معاصران،این کلمه به معنای«نگاشته های کم برگ»به کار رفته است.

(ب)«رساله نگاری»مفهومی است عام و مراد از آن همان معنای اصیل عامش می باشد،بدین ترتیب تألیف،ترجمه،تحشیه و دیگر ساحت های تلاش علمی قلمزنان می تواند در حیطه این مجموعه قرار گیرد.

(ج)حوزه زمانی این مجموعه،به هیچ دوره خاصّی محصور نمی باشد.امروزه،از سابقه یکهزار ساله حوزه علمیّه اصفهان آگاهی داریم،رساله هایی که در این مجموعه عرض می شود.می تواند سراسر این پهنه وسیع را دربرگیرد.

(د)پرواضح است که اگر در این شهر ابن سیناها،صاحب ابن عبادها و علاّمه مجلسی ها«قدس سرّهم»به تلاش علمی مشغول بوده اند،شیخ بهایی ها،و میردامادها و حکیم صهباها«قدس سرّهم»نیز در کنار تلاش علمی بس

ارجمنـدشان به ذوق ورزی و تکاپوهـای گرانقـدر در زمینه هـایی که نشـانگر عـالی ترین هیجانـات روح انسـانی است،هم می پرداخته اند.ازاین رو مجموعه حاضر دو حیطه«تلاش علمی و تکاپوی ذوقی»را همزمان در کنار هم عرضه خواهد کرد.

(ه)پیوند با«فضای علمی و معرفتی»حوزه علمیّه اصفهان،شرط اجتناب ناپذیر ورود نگاشته ها به این مجموعه است.

گذشـته از علمی بـودن آثـار،تطـابق آن بـا«فضـای معرفـتی»حوزه ای که اقیـانوس هـای ناپیـدا کرانه ای همچون مجلسـی شـیخ بهایی،میرداماد،محقّق خوانساری،فاضل هنـدی صـدر المتألّهین،حکیم نوری،حکیم سبزواری«قدس سرّهم»را در خود پرورانده است شرطی است که این مجموعه بر حصول آن تأکید دارد.

(و)هدف این مجموعه«ارائه محقّقانه شـکیل و شایسته این متون»می باشد.این عنوان می تواند مادّه و صورت مجموعه حاضر را مشـخص سازد،زیرا ارائه«محقّقانه»این نگاشـته ها،نشانگر مادّه مجموعه و ارائه«شـکیل»آن نشان دهنده صورت آن است.به باور ما،ارائه«شایسته»نیز ارائه ای است که همزمان دو قید«محقّقانه»و«شکیل» بودن را به همراه داشته باشد.

بـدین ترتیب،این مجموعه،می کوشد با استمداد از عنایات حضـرت حقّ،متون فاخری که شـرایط مذکور را حائز باشد، منتشـر نموده و صفحات خود را بدان،زیور بخشید و در این راه،همدلی و همراهی همه محقّقان ارجمند را امید می برد.

و اللّه ولیّ التّوفیق مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ص:7

فهرست

ص:۱۲

ص:۱۳

ص:۱۶

ص:۱۷

مقدمه

اشاره

انسـان کتـاب پیچیـده و دشوار هستی است!و فهم معـارف،درک منزلت هـا و مقامـات و فتوحـات ملکوتی او،عمری به درازای هستی می خواهـد.در این میـان عالمان و بزرگان اهل توحیـد و فرزانگان حقیقت جو در تمام عمر در راه شـناخت این حقیقت سیر کرده اند.آنان کو به کو و شهربه شهر حلقه های درس و معرفت را زانوی ادب زده اند،تا بیابند آنچه را که سرشت خلقت بر آن نهاده شده است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما گفت آنک یافت می نشود آنم آرزوست (۱)

آنان در راه فهم حقیقت هستی-که همان انسان کامل است-محرومیّت ها کشیده و محنت ها به جان خریـده انـد تا به حقیقت انسانیت،متخلّق شونـد و حیات نورانی شان شـرح کتاب انسانیت باشـد و در حد سـعه وجودی خویش الگویی از حقیقت انسان باشند.گروهی از این«اقوام متعمّقون» (۲)آنچه را که دریافته بودند و به تأمل ایّام در جان و خردشان تحقیق یافته بود به نگارش درآوردند و چنین شد که بشریت را بر خوان بی بدیل معارف میهمان کردند.

۱- ((۱)) -دیوان شمس تبریزی.

۲- ((۲)) -کافی،ج ۱،ص ۹۱،باب النسبه؛توحید صدوق،ص ۲۸۳،باب ادنی ما یجزء من معرفه التوحید.

آنچه امروز به عنوان گنجینه آثار گذشتگان در اختیار ماست،همان موهبت بزرگ است که فهم عارفان و فیلسوفان و فقیهان و متکلمان و مفسّران و دیگر عالمان رشته های معارف اسلامی،به بشریّت هدیّت کرده اند و نباید فراموش کرد و به خطا رفت که آنچه در این تراث بی مانند،فراهم آمده شرحی است گسترده از معارف وحیانی که در کتاب الهی و سنّت مصطفوی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام تجلّی یافته است.

اکنون که جامعه ما روزی خوار دوران امنیّت و آرامش حکومت دینی است و ما به تماشاگه تمدّنی که بر خشت پاره های تمدّن قرن های پی درپی دوران اسلامی نشسته ایم،امید است بتوانیم با شفقت و دلسوزی و دلسپردگی و خردورزی به این پیشینه با عظمت بنگریم و برای احیای همه آنها همّت گماریم و آنچه را که در قفسه های کتابخانه ها امید رخ نمایی و تجلّی در نهادشان حک شده است،اجازت و توفیق رونمایی و هنرنمایی دهیم؛چنین باد.

براساس همین باور است که هرچه از عمر بابرکت میراث حوزه علمیه اصفهان می گذرد،ضرورت احیاء آثار برجای مانده از اندیشه وران سترگ مکتب اصفهان، بیشتر احساس می شود و عزم و اراده دفتر احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان،بر تحقیق و تصحیح آثار بزرگان حوزه های علمی و فرهنگی این دیار فزونی می گیرد.چرا که برخی از شخصیت ها با همه بزرگی و عظمتشان و دارا بودن آثاری گرانسنگ کمتر نامی از آنها مطرح است و آثارشان همچنان در غربت مانده است.

از جمله آنها فقیه عظیم القدر سید بهاء الدین محمد مختاری نائینی که کتابشناسی آثارش در این دفتر معرفی شده است.

و فراوانند شخصیت هایی که هیچ اثری از آن بزرگواران تحقیق نشده و یا شماری اندک از مجموعه گرانبهای میراث علمی آنان به خدمت عالمان دین و جامعه علمی عرضه شده است.

ص:۲۰

امیدواریم در آینده بتوانیم به دفترهای شخصیت محور یا موضوع محور در زمره میراث حوزه اصفهان بپردازیم.

در این مجال به معرفی رساله های این دفتر می پردازیم:

۱-اربعین حدیث

اربعین محمد نصیر بن محمد صادق اصفهانی یکی از متون ارزنده حدیثی شیعه است.این اثر از جهت قدمتی که دارد و از آثار قرن یازدهم است و نیز از آثار هم زمان بحار الانوار علّامه مجلسی قدّس سرّه به حساب می آید،جزء آثار بدیع حدیثی است.گذشته از آن که شارح،اثر را در زمان پختگی و کمال خود به نگارش درآورده است و این نکته بر ارزش آن می افزاید.از مؤلف اطلاعات فراوانی نداریم و اثری نیز از او تاکنون به چاپ نرسیده است.این اثر را-که به عنایت دوست عزیز،جناب حجه الاسلام و المسلمین صدرایی خویی به دو نسخه جدید از آن دست یافتیم-با سه نسخه تصحیح و تحقیق کرده ایم.

یک نسخه از آن در آستان قدس رضوی است و همان نسخه است که مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه گزارش کرده است و نسخه دیگر نسخه کتابخانه آیه اللّه العظمی مرعشی قدّس سرّه است که بدست فرزند مؤلف تنقیح و مرتب سازی گردیده و برخی دخل و تصرّف ها و اصلاحات در آن انجام پذیرفته است.و سومین نسخه در کتابخانه آستانه حضرت معصومه سلام اللّه علیها نگهداری می شود.

تحقیق و تصحیح این اثر را گروه پژوهشی حضرت آمنه سلام اللّه علیها به انجام رسانده است.

۲-بیست فصل در تقویم

این رساله اثر خامه محمد نصیر بن عبد اللّه اصفهانی است که در آن به چگونگی و توضیح مطالب و اصطلاحات تقویم های آن عصر پرداخته است مؤلف این اثر را در تاریخ ۱۱۸۲ ق نگاشته است.از آنجا که این اثر پیرامون علم نجوم و به زبان فارسی

است حوزه بهره مندی از آن در میان محققان علوم اسلامی و به خصوص دانشگاهها بیشتر است.بیست فصل براساس سه نسخه،توسط دوست عزیز و برادر فاضل آقای محمد همایونی تحقیق و پژوهش آن به انجام رسیده است.

۳-تعلیقات بر کتاب تهذیب الاحکام

این اثر یکی از رساله های کوتاه ملا- اسماعیل خواجویی قدّس سرّه و درواقع تعلیقات پراکنده ای بر نسخه ای از تهذیب الاحکام از بحث طلاق تا دیات شیخ طوسی علیه الرحمه است که در دفتر حاضر به چاپ می رسد.تحقیق رساله به عهده حجه الاسلام سید مهدی رجایی بوده است.این رساله براساس نسخه شماره ۱۳۳۳ از تهذیب الاحکام محفوظ در کتابخانه مسجد جامع گوهرشاد مشهد تحقیق شده است.

از آنجا که آثار گرانقدر ملا اسماعیل خواجویی رحمه اللّه از قدر و قیمت فراوانی برخوردار است و ارائه بهتر این رساله در حال حاضر امکان پذیر نبود؛در یغمان آمد این رساله کوتاه را در مجموعه میراث به چاپ نرسانیم.

۴-کتابشناسی آثار مختاری نائینی قدّس سرّه

کتابشناسی بهاء الدین محمّد حسینی نائینی،مشهور به مختاری نائینی و ملا مختار از جمله آثار پیرامونی تصحیح و احیاء تراث می باشد.چرا که شناسایی نسخ و آثار مؤلفان و فرزانگان مکتب اصفهان از ضرورت های اجتناب ناپذیر حوزه تصحیح و احیاء تراث است.

آثار جناب مختاری نائینی که خود از زعما و بزرگان و افاضل عصر خویش در مکتب اصفهان است دریغ مندانه مورد بی مهری قرار گرفته و بخش اعظم آثار ایشان تحقیق نگردیده است.وی در نگارش و تحقیق،با دقتی تمام و احاطه ای مناسب بر آثار علمی،دست به قلم برده و آثارش را اغلب حاشیه زده و تصحیح کرده است و این خصیصه نیکو بر قدر و قیمت آثار او افزوده است.

ص:۲۲

از آنجا که تنوّع آثار وی و زیبایی و ظرافت آن بر اهل تحقیق پوشیده نیست ضرورت تحقیق و تصحیح مجموعه آثار آن فقیه فخیم در بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان احساس گردید و برای تحقق این مهم،ابتدا به کتابشناسی آثار آن بزرگمرد پرداختیم تا بتوانیم در مرحله بعد کتابهای شناسایی شده ایشان را تحقیق و تصحیح و منتشر نمائیم.

در این اثر ۵۳ کتاب معرفی و از آن ۱۰۵ نسخه در کتابخانه های کشور شناسایی و ارائه گردیده است.امید است که این پژوهش،زمینه ای مناسب برای آماده سازی و نشر آثار مختاری نائینی فراهم آورد.

از جمله آثاری که هم اکنون از مختاری نائینی آماده گردیده و به خواست خدا در میراث حوزه اصفهان به چاپ خواهد رسید رساله«الانوار اللامعه لزوار الجامعه»است که شرح زیارت جامعه کبیره می باشد و با دریغ ناتمام مانده است.

۵-یک ماه در اصفهان

این کتاب گزارش سفر علاّمه حاج شیخ عبد الحسین امینی قدّس سرّه،صاحب اثر گرانسنگ الغدیر،است که در سال ۱۳۷۶ قمری به اصفهان داشته اند و در همان سال در اصفهان عرضه شده است.بنده در یکی از کتابخانه های قدیمی اصفهان که آثارش به حراج گذاشته شده بود آن را دیده و خریداری کردم و با مطالعه آن احساس کردم در زمینه تاریخ اصفهان نکته های ارزنده ای دارد که نباید از نظر دور داشت.پس از آن درباره آماده سازی و چاپ مناسب آن مشورتی با سرور مکرم حضرت حجه الاسلام و المسلمین رسول جعفریان ریاست محترم کتابخانه مجلس کرده و نظر ایشان را نیز بر این کار مساعد دیدم و به نظر رسید گزیده ای از آن را در«میراث حوزه علمیه اصفهان» بیاوریم.در پی این تصمیم تایپ و آماده سازی آن آغاز و زحمت تحقیق و گزینش آن

به عهـده دوست عزیز و فاضـل،جناب حجه الاسـلام محمـد بیـدقی نهاده شـد و بحمـد اللّه به خوبی به انجام رساندنـد.گزارش حاضـر،نمایی از ساختارهای مذهبی اصفهان ۷۰ سـال پیش و بیوت مطرح در آن و نیز مساجـد مهم و فعّـال آن زمان را معرفی می کند و از نظر تاریخی غنی به نظر می رسد.

تقدیر و تشکر

در اینجا از حمایت های بی شائبه زعیم حوزه علمیه اصـفهان حضـرت آیت اللّه العظمی مظاهری حفظه اللّه و مساعـدتهای دفتر معظم له تقـدیر و تشـکر نمـوده،بقـاء عمر و دوام برکـات آن وجود شـریف را از درگـاه احـدیت خواسـتاریم که به واقع مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان و مجموعه میراث حوزه اصفهان از برکات وجودی ایشان است.

دفتر احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان دست همه سروران تراث پژوه در عرصه احیاء آثار دانشمندان و فرزانگان مکتب اصفهان را به گرمی می فشارد و از همه آن عزیزان دعوت به همکاری می نماید.

از محققین گرامی این دفتر به پـاس همّت و تلاـش در راه احیـای میراث گرانقـدر عالمـان شـیعی و ارائه بخشـی از نمونه هـای فرهنگ و تمدّن فخیم اسلامی سپاسگزاریم، در پایان از مدیر عامل محترم مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان جناب حجه الاسـلام و المسـلمین حاج سیّد احمد سجادی که پشتیبانی ایشان نقش مؤثری در ادامه این فعالیتها داشته تشکر کرده،و از همه دوسـتان و همکاران بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای که در آماده سازی دفتر هفتم تلاش کردند به خصوص از حجج اسـلام سـید محمود نریمانی،محمد بیدقی،مصطفی صادقی و سید مصطفی موسوی که در مراحل انجام کار،زحمت امور به دوشـشان بود؛تقـدیر و سپاسـگزاری می کنیم.همچنین از سـرکار خـانم صـدری و خـانم پوری که حروف نگـاری دفتر را به عهده داشتند کمال

ص:۲۴

تشکر را داریم.

از خـدای سـبحان که به اذن او این خـاک برجـا و این کـار برپاست امیـد توفیق برای ادامه راه را داریم تا در این عرصه بتوانیم آثاری از سر خلوص و طهارت،اندیشه و درایت و ماندگار و تأثیرگذار برجای گذاریم.

آمین-و الحمد للّه رب العالمین دفتر احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان محمّد جواد نور محمّدی

ص:۲۵

اربعین حدیث

اشاره

مؤلّف:محمّد نصیر اصفهانی

تحقیق و تصحیح:گروه پژوهشی حضرت آمنه علیها السّلام

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مقدّمه

سپاس بی مانند خدایی را که بر بشریت منّت نهاد و پیامبر اسلام را به رسالت مبعوث کرد و در سخن پیامبرش تأثیری شگرف قرار داد و نهاد انسانهای خداجو و مسلمان را تسلیم ذات مقدسش کرد.عمق معنا و آهنگ و طنین صدای آن حضرت و حلاوت دلنشین آن،چنان در جان اهل ایمان اثر کرد که از انسانی خاکی،آیتی آسمانی شدند.

یکی از هزاران نمونه از سخنان آسمانی و تأثیرگذار فخر بشر و ختم رسالت حدیث «من حفظ علی أمتی أربعین حدیثا ینتفعون به بعثه اللّه یوم القیامه فقیها عالما» (۱)است که هزاران کتاب و رساله از پرتو آن به دست دانشمندان اسلامی به نگارش درآمد و چشمه ساری از معرفت و علم و پژوهش در بستر علوم و معارف بشری روان ساخت.

اربعین نویسی از سده اوّل اسلام تاکنون همواره مورد عنایت و توجه دانشمندان مسلمان بوده است و همه به امید آنکه مضمون حدیث پیامبر بزرگ اسلام صلّی اللّه علیه و آله شامل حالشان شود و در روز رستاخیز،فقیه و عالم محشور شوند و یا در زمره شهیدان در

۱- (۱) -وسائل الشیعه،ج ۲۷،ص ۹۹،باب وجوب العمل بأحادیث النبی؛مستدرک الوسائل، ج ۱۷،ص ۲۸۷،باب وجوب العمل باحادیث النبی.

عرصه قیامت حاضر شوند،به نگارش و شرح و توضیح و تفسیر چهل حدیث از کلام نورانی آن وجودهای آسمانی پرداخته اند.این کلام نورانی رسول بزرگوار اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سخن معجزنشان و پرنفوذ و تأثیر آن روح بزرگ خداوند،تاکنون بیش از هزار و پانصد کتاب و رساله اربعین را به وجود آورده که در کتاب شناسی های شیعه و سنّی معرّفی گردیده و هرروز نیز رو به فزونی است. (۱)

یکی از این اربعین ها،اربعین عالم شیعی و فقیه محقّق نیمه دوم قرن یازدهم و ابتدای قرن دوازدهم،محمّد نصیر اصفهانی،متوفّای یکهزار و صد و یازده قمری می باشد.این اربعین که به قلمی شیوا در سنّ کمال و پختگی مؤلّف به نگارش درآمده است از جاذبه های ادبی و علمی درخوری برخوردار است و قدمت نگارش آن نیز بر وزانت و اهمیّت آن افزوده است.

از شرح حال مؤلّف گران قدر این اثر،اطّلاع چندانی به دست نیاورده ایم و امید آن داریم که در پژوهش های آینده بتوانیم اطّلاعات مفیدی در باب زندگی و آثار ایشان به دست آوریم.

نام پدر گرامی اش محمّد صادق بوده و خود آن بزرگوار محمّد نصیر معرفی شده است.این عالم شیعی از علمای عصر شاه سلیمان صفوی(۱۰۷۷-۱۱۰۵)می باشد (۲)و به گفته خودش در کتاب اربعین،تا پنجاهمین سال از عمر شریفش را در تحقیق و تتبع آثار و ذخایر کلمات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و نیز تحصیل و تدریس علوم عقلی و نقلی صرف نموده است. (۳)

از ایشان علاوه بر اربعین،شرح زیارت جامعه یاد داریم و آن را نیز در اربعین ص خود نام رده و فرموده:و دلایل دیگر مشروحا در شرح زیارت جامعه ایراد شده است.

از این اثر نسخه ای نیافتیم.

آنچه از حیات علمی ایشان می دانیم همین مقدار است و تاریخ،بیش تر از این مقدار را در باب حیات ایشان از ما دریغ کرده است.علاّمه کتاب شناس،آقا بزرگ تهرانی،

۱- (۱) -الذریعه،ج ۱،ص ۴۳۰،ذیل عنوان ۲۱۹۳.

۲- (۲) -همان.

۳- (۳) -کتاب حاضر،ص ۴۰.

تصریح کرده که ایشان خادم روضه و بارگاه نورانی امام هشتم حضرت ثامن الحجج علیه السّلام بوده و از فیض بارگاه آن بزرگ متنعّم بوده است. (۱)

از اثر حاضر سه نسخه شناسایی شده است که به معرفی آن می پردازیم:

۱-نسخه آستان قدس رضوی به شماره عمومی ۱۹۰۱ در ۹۲ برگ و با خط نستعلیق.

آقا بزرگ تهرانی در معرفی این نسخه آورده است:«من نسخه ای از آن را که تاریخ کتابت آن سال ۱۱۱۱ قمری می باشد در کتابخانه شیخ محدّث فاضل،محمّد مهدی بن آقا یحیی قزوینی تهرانی،معروف به حاج عماد فهرستی،ساکن مشهد مقدس دیدم.او در اواخر سال ۱۳۵۰ برایم تعریف کرد که این نسخه و دیگر نسخه های نفیس خود را وقف آستان قدس رضوی نموده است و مترصّد انتقال آن ها به کتابخانه حضرت رضا علیه السّلام بود. (۲)

باتوجه به توضیحات یاد شده و مطابقت با نسخه آستان قدس رضوی،چنین به دست آمد که نسخه آستان قدس رضوی همان نسخه شناسایی شده توسط آقا بزرگ تهرانی است.

۲-کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی،نسخه شماره ۲۲۹۰.

این نسخه به نام محمد رضا بن محمد نصیر اصفهانی ثبت شده است.خصوصیات این نسخه چنین است:

نستعلیق زیبا،عناوین و نشانیها شنگرف،صفحه ها مجدول به زر و مشکی،قبل از کتاب وقفنامه کتاب در دو صفحه و مهر شاه سلطان حسین صفوی «بسم اللّه الرحمن

۱- (۱)) -الذریعه،ج ۱،ذیل عنوان ۲۱۹۳.

۲- (۲)) -همان؛طبقات اعلام الشیعه،ج ۶(الکواکب المنتشره فی القرن الثانی بعد العشره)، ص ۷۷۹.

الرحیم کتبه کلب آستان امیر المؤمنین حسین» دیده می شود.صفحه اوّل دارای سرلوح رنگین،دو صفحه اول دارای نقشه های رنگین در حاشیه،جلد تیماج قرمز.

۱۴۲ گ،۱۷ س،۲۱*۱۲ سم. (۱)

علت تفاوت نام مؤلف در این نسخه که محمد رضا بن محمد نصیر آمده با نسخه آستان قدس رضوی که محمد نصیر بن محمد صادق آمده به این دلیل است که فرزند مؤلف،اثر پدر را بازنویسی کرده و نام خود را ابتدای آن آورده و نسخه را اثر خود معرفی کرده است و برای ماندگاری اثر نام سلطان سلیمان صفوی را به سلطان حسین تبدیل و آن را به شاه حسین صفوی اهدا کرده است.

در ابتدای این نسخه یک برگ شرح اهداء اثر،به شاه سلطان حسین صفوی و وقف آن بر مدرسه جدید سلطانی آمده است.تاریخ این گزارش ۱۱۲۹ قمری است.

۳-نسخه کتابخانه آستانه حضرت معصومه علیها السّلام

این نسخه در فهرست نسخ خطی کتابخانه آستانه مقدسه قم،به کوشش محمد تقی دانش پژوه چنین معرفی شده است:

نسخ سده یازدهم،عنوان و نشان شنگرف،با مهر عبد الجواد حسینی،حاشیه ای دارد مورّخ رمضان ۱۲۶۸ ق،آغاز افتاده است.

۱۲۷ گ،۱۶ س،کاغذ سپاهانی،جلد تازه،بغلی. (۲)

این نسخه نیز حدود یک صفحه افتادگی دارد و آغاز آن:«ایشان که هریک از صدف رسالت،درّی شهوار و گوهری آبدارند صلوات اللّه علیهم اجمعین...»می باشد.

این اربعین در شرح و تبیین چهل حدیث در اصول و فروع دین و اخلاق می باشد و در آخر آن به حدیث واجبات اعضا و جوارح پرداخته است.

۱- (۱) -فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه مرعشی،ج ۶،ص ۲۷۴-۲۷۵.

۲- (۲) -فهرست نسخه های خطی آستانه حضرت معصومه،ص ۱۲۹-۱۳۰.

ایشان در ابتدای اربعین خود پس از خطبه آغازین علّت تألیف اثر حاضر را چنین آورده است:«...عمر خود را تا عشر پنجم در تتبع آثار و اخبار معدن صفوت و عصمت و مدارسه و مباحثه علوم عقلیّه و نقلیّه صرف نمود.جمعی از طلّاب یقین و متمسکان به حبل المتین،نزد فقیر تردد می نمودند؛معلوم شد حظّی وافر و بهره ای کامل از معرفت، ایشان را حاصل نیست و چون اعمار ایشان به منتهای شباب رسیده،خائف بودم که در شروع به تحصیل علوم،قبل از فوز به مقصود،نداء محتوم: یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ* ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً (۱)در رسیده با کمال جهل و نادانی رحلت به دار بقاء نمایند.» (۲)

در تصحیح اثر حاضر،چند کار صورت گرفته است:

۱-در این تصحیح،نسخه کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی در اکثر موارد اساس کار قرار گرفت و نسخه آستان قدس رضوی با آن به طور کامل مطابقت شد و اختلاف نسخه ها در پاورقی آورده شد.البته ابتدا همه اختلاف ها را آوردیم امّا چون ذکر اختلاف نسخه ها حجم کار را بسیار زیاد می کرد و علاوه بسیاری از اختلاف ها تغییری در معنی ایجاد نمی کرد،فقط به اختلاف هایی که دخالت در معنی داشت بسنده شد.

در اواخر کار نسخه آستانه حضرت معصومه علیها السّلام به دستمان رسید که سعی کردیم اختلاف ها را در موارد مهم با آن تطبیق دهیم.درنهایت می توان گفت اثر حاضر بر اساس سه نسخه موجود از آن مطابقت،و متنی استوار از آن ارائه شده است.تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

راهنمایی صدیق فاضل و ارجمند حضرت حجه الاسلام صدرایی خویی دریافتن دو نسخه کتابخانه آیت اللّه مرعشی و کتابخانه آستانه حضرت معصومه علیها السّلام کارساز و مؤثر بود.از ایشان صمیمانه سپاسگزارم و از حضرت رب العزّه توفیق ایشان را بیش از پیش خواستارم.

۱- (۱) -سوره مبارکه فجر،آیات ۲۷ و ۲۸.

۲- (۲) -کتاب حاضر،ص ۴۰.

۳-آیات اعراب گذاری شده،تا استفاده علاقمندان آسان تر گردد.

۴-منابع روایات در پاورقی آورده شده است.

۵-مباحث کتاب عنوان گذاری شده است تا امکان جستجوی مطالب و مباحث مطرح شده در این اثر بهتر فراهم گردد.

۶-از اصول ویرایشی و علائم نگارش،بهره گرفته ایم تا متن،درست فهمیده و از اشتباه جلوگیری شود.

از اعضای گروه پژوهشی حضرت آمنه سرکار خانم فاطمه حیدری،فاطمه مؤمنی، محبوبه رحیمی و بتول صداقت تقدیر و قدردانی می شود که در پژوهش این کار همراهی و همکاری جدی داشته اند.به خصوص از خانم فاطمه حیدری که علاوه بر مدیریت گروه پژوهشی حضرت آمنه علیها السّلام آماده سازی اثر را نیز پیگیری کردند و نیز خانم فاطمه مؤمنی که در پژوهش اثر،تا آخرین مراحل همراه بودند تقدیر و تشکر و سپاس گزارم.

در پایان خداوند بزرگ را بر انجام این کار سپاس گزارم و امیدواریم توفیق استفاده از سفره معارف قرآن و عترت را بیش از پیش به ما عنایت کند.

و الحمد للّه رب العالمین محمد جواد نورمحمدی مسئول گروه پژوهشی حضرت آمنه علیها السّلام ۲۰ شعبان المعظم ۱۴۳۰

ص:۳۲

برگه اول نسخه خطی مرعشی

برگه پایانی نسخه خطی مرعشی

ص:۳۴

برگه اول نسخه خطی آستان قدس رضوی

برگه پایانی نسخه خطی آستان قدس رضوی

ص:۳۶

برگه اوّل نسخه خطی کتابخانه آستانه حضرت معصومه علیها السّلام آغاز افتاده

ص:۳۷

برگه پایانی نسخه خطی آستان مقدس حضرت معصومه علیها السّلام

ص:۳۸

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

[خطبه آغاز]

بهتر ثنایی که بلبل هزار دستان زبان در قفس دهان،به آن مترنّم شود و خوش تر کلامی که طوطی خوش الحان ناطقه به اعانت حواس ظاهره و باطنه در فضای عالم وجود منتظم سازد؛حمد مبدعی است که ذرّات کاینات را در عالم امکان بهره هستی بخشیده و مکوّنات را از صحرای ناپیدای عدم به عرصه وجود کشید و اوراق سماوات را به شیرازه ترتیب التیام داد و در هرموجودی حکمتی ودیعه نهاد تا در هریک آیتی جهت دریافت وجودش،و در هرنفس،بهره از دریای جودش باشد؛فتعالی شأنه و عظم برهانه.

و درود نا[محدود] (۱)بر شمسه پیش طاق وجود و گوهر گران بهای لجّه جود،شمع شبستان امکان و زبده و خلاصه آدمیان،فانوس محراب نبوّت و رسالت،مهر سپهر عظمت و جلالت،محرم خلوت خانه عزّت و کبریاء،مظهر اسرار عظمت واهب البرایا، مورد فیوضات لاریبی؛صدرنشین مجلس اسرار غیبی،آنکه چون شمس (۲)وجودش از مشرق امکان،طلوع نمود،ادیان و شرایع ماضیه چون کواکب غروب کرد.حد قربش، کریمه قٰابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ؛ (۳)شرح رفعتش،سوره سُبْحٰانَ الَّذِی أَسْریٰ؛ (۴)اعنی:

محمّد مصطفی و بر وصّی او علیّ مرتضی و بر آل و اولاد ایشان که هریک از صدف رسالت،درّی شهوار و گوهری آبدارند صلوات اللّه علیهم اجمعین.

۱- (۱) -در رضوی ناخوانا بود.

۲- (۲) -رضوی:شمسه.

۳- (۳) -سوره مبارکه نجم،آیه ۹.

۴- (۴) -سوره مبارکه اسرا،آیه ۱.

و بعد (۱)بر طالبان جاده حق و سالکان طریق صدق،مخفی نیست که موجب نجات و رستگاری (۲)به جز پیروی آثار اهل بیت اطهار[علیهم السّلام]و اقتداء به ائمّه ابرار ممکن نمی شود و چون هرکس را تحمّل جمیع اخبار و تدبّر در جمله آثار میسّر نیست،از وفور شفقت بر امّت مرحومه فرموده اند که:«من حفظ اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه بعثه اللّه یوم القیمه فقیها عالما» (۳)؛یعنی کسی که ضبط کند چهل حدیث را-خواه ضبط لفظ آن کند یا معنی یا هردو،-از آنچه محتاج اند مردم به سوی آن،برمی انگیزد حق تعالی او را در روز قیامت در سلک دانایان و دانشمندان که چون مرکّبی که به آن،ایشان مسایل و علوم دینیّه می نوشته اند با خون شهیدان به وزن درآورند،مرکّب ایشان زیادتی کند. (۴)خادم باشی روضه رضویّه،علی مشرّفها السّلام محمّد نصیر بن محمد صادق که عمر خود را تا عشر پنجم (۵)در تتبع آثار و اخبار معادن صفوت و عصمت و مدارسه و مباحثه علوم عقلیّه و نقلیّه صرف نموده،جمعی از طلّاب یقین و متمسّکان به حبل المتین، نزد فقیر تردّد می نمودند؛معلوم شد که حظّی وافر و بهره کامل از معرفت ایشان را حاصل نیست و چون اعمار ایشان به منتهای شباب رسیده،خایف بودند که در شروع به تحصیل علوم،قبل از فوز به مقصود،نداء محتوم یٰا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ* اِرْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَهً مَرْضِیَّهً (۶)در رسیده با کمال جهل و نادانی رحلت به دار بقا نمایند.

ص:۴۰

۱- ((۱)) -رضوی:و بعد ندارد.

۲- ((۲)) -رضوی:رسته گاری.

۳- ((۳)) -اعلام الدین،ص ۳۹۰،باب تتمه الاحادیث؛مستدرک الوسائل،ج ۱۷، ص ۲۸۷،باب وجوب العمل باحادیث النبی(ص)؛بحار الانوار،ج ۲،ص ۱۵۶،باب ۲۰،من حفظ أربعین حدیثا.با اندکی اختلاف در عبارت.

۴- ((۴)) -رضوی:زیاده می کند.

۵- ((۵)) -مرعشی:و مستدعی خلود دولت قاهره محمّد رضا مدرس و نایب خادم باشی روضه رضویّه علی مشرفها ألف ألف سلام تحیه،ابن محمد نصیر خاتون آبادی که عمر خود را تا عشر چهارم.[لازم به ذکر است همه جا متن مرعشی اصل بوده است امّا در اینجا متن آستان قدس رضوی به جهت صحیح بودن آن در متن آمده است].

۶- ((۶)) -سوره مبارکه فجر،آیات ۲۷ و ۲۸.

لهـذا به خاطر فاتر (۱)رسـید که چهل حـدیث که مشـتمل بر امّهات مطالب و عقایـد حقّه و وظایف عبادات و مواعظ و نصایح باشد به جهت ایشان بلغه فارسـی ترجمه و معضـلات آن ها را توضـیح نماید که به ضـبط این مختصـر ابتداء خود را به مصداق حـدیث مـذکور در سـلک علماء دین منسـلک سازنـد و مجملا اصول و فروع خود را به حیطه ضـبط درآورنـد و بعد از آن به معضلات پردازند و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار، مروّج مذهب اثنی عشر،خلیفه قضا و قدر،نقاوه اولاد خیر البشر،رافع علم فتـح و ظفر، مؤسـس اساس دین قویم،و مشـیّد مراسم امیـد و بیم،قالع بنیان جور و طغیان،قامع اصول ظلم و عـدوان،ناصـر اهل ایمان،معدن برّ و احسان (۲)،السّلطان الاعظم،و الخاقان

ص:۴۱

۱- (۱)) -رضوی:فاطر.

۲- (۲)) -علل گرایش دانشمندان شیعه به دربار سلاطین از مباحثی است که به درستی و کافی به آن پرداخته نشده است و در آثار برخی از دگراندیشان نیز خرده گیری ها و طعن و سـرزنش هایی درباره ورود عده ای از عالمان به دربار سلاطین به چشم می خورد.امـا به یقین بر محقق بصـیر روشن است که نجـات بخش فراوانی از میراث شـیعه و احیـاء آثار عالمان و جلوگیری از خونریزی ها و شیعه کشی ها به برکت حضور عالمان شیعه در دربار سلاطین بوده است.عالمان شیعه به منظور مهار پادشاهان و بـازکردن راه بهره وری از ثروت هنگفت آن ها،به تمجیـد آن ها در کتاب ها و آثارشان پرداختند.حضـرت امام خمینی(ره)در پاسـخ به یاوه گویی های عدّه ای در اوایل انقلاب اسـلامی ایران پیرامون این موضوع فرمودند:...ما یک خرده جلوتر می رویم می بینیم که یک طایفه از علما،این ها گـذشت کرده اند از یک مقاماتی و متصل شده اند به سـلاطین با اینکه می دیدند مردم مخالفنـد.لکن برای ترویـج دیانت و ترویـج تشیّع اسـلامی و وادارکردن سـلاطین(به دربار رفتنـد).این ها آخوند درباری نبوده انـد،نبایـد کسـی تا شـنید مثلا مجلسـی،محقّق ثانی،شـیخ بهائی با این ها روابط داشـتند خیال کنـد که این ها مانـده بودند برای جـاه...این حرف هـا نبوده است آن هـا گـذشت کردنـد،یـک مجاهـده نفسانی کرده انـد برای اینکه مـذهب را به دست آن ها ترویـج کننـد...در زمـان ائمـه هـم بودنـد،علی بـن یقطیـن از وزرا بـود...این آدم سـازی اسـت نه این است که این هـا دربـاری شدند،این ها می خواهند آدم بسازند. (صحیفه نور،ج ۱،سخنرانی امام در ۱۳۵۶/۱۰/۱۰،ص ۲۵۷،چاپ سازمان مدارک-

الافخم (۱)ظل اللّه فی العالم،مالک الرقاب السلاطین الامم،السلطان بن السلطان بن السلطان،الخاقان بن الخاقان بن الخاقان،شاه سلطان حسین (۲)الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان،لازال ظلال عاطفته ناشره علی مفارق المؤمنین و شمس لطفه مربیه (۳)لکافه المسلمین،عاید گردیده هراحدی که انتفاعی از این مختصر یابد (۴)به وظایف دعاگویی و مراسم ثناخوانی او قیام نماید.و چون حجّت الهی در اوّل تکلیف بر خلق،عقل است و به عقل،طریق خیر و شر مبیّن می شود،به حدیث عقل ابتدا نمود.

الحدیث الاول:[فی شرافه العقل]

اشاره

باسنادی (۵)المتّصل إلی ثقه الإسلام قال حدثنی عدّه من أصحابنا منهم محمد بن یحیی العطّار عن أحمد بن محمّد عن (۶)الحسن بن محبوب عن العلاء بن رزین عن محمّد بن

ص:۴۲

۱- ((۱)) -رضوی:افخم.

۲- ((۲)) -در نسخه آستان قدس رضوی آمده است:«مالک رقاب الامم شاه سلیمانی لازال ضلال عاطفته...»و این همان متن ساخته و پرداخته محمد نصیر اصفهانی است و همچنانکه در مقدمه آمد در کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی قدّس سرّه نسخه ای با حک و اصلاح محمد رضا بن محمد نصیر اصفهانی موجود می باشد.این اثر به شاه سلطان حسین صفوی اهدا گردیده است و نام شاه سلیمان به پسرش شاه سلطان حسین تبدیل گردیده است.این تغییرات در شکل اهداء کتاب اغلب به خاطر ماندگاری کتاب و استفاده از موقعیت شاهان برای جلوگیری از نابودی اثر بوده است و بحث پیرامون علل و انگیزه ها و چرایی آن مجال دیگری می طلبد. صفی میرزا فرزند شاه عباس دوم صفوی بود که بعدا به شاه صفی و شاه سلیمان خوانده شد؛از سال ۱۰۵۷ تا ۱۱۰۵ ق زندگی کرد و شاه حسین صفوی نیز بعد از پدر تا سال ۱۱۳۵ ق بر تخت نشست و در ۱۲ محرم همان سال تاج سلطنت را به محمود افغان تسلیم کرد؛دائره المعارف فارسی،به سرپرستی غلامحسین مصاحب،ج ۱.

۳- ((۳)) -رضوی:شمس لطف مرتبته.

۴- ((۴)) -رضوی:-«که انتفاعی...یابد».

۵- ((۵)) -رضوی:بإسناد.

۶- ((۶)) -رضوی:بن.

مسلم عن أبی جعفر علیه السّلام قال:«لما خلق اللّه تعالی العقل إستنطقه،ثمّ قال له:أقبل! فأقبل.ثمّ قال له:أدبر!فأدبر،ثمّ قال له (۱)و عزّتی و جلالی ما خلقت خلقا هو أحب الیّ منک و لا أکملتک إلاّ فیمن أحب أما انی إیاک آمر و إیاک أنهی و إیاک اعاقب و إیاک اثیب» (۲). (۳)

ترجمه؛یعنی:چون بیافرید حق تعالی (۴)،عقل را،از او خواست سخن گفتن یعنی او را منشأ درک و فهم گردانید که تکلیف الهی را دریابد و به مقتضای آن عمل کند پس او را تکلیف به اقبال نمود که توجّه باشد به مبادی عالیه و عوالم قدسیّه؛پس اطاعت نموده،فرمان واجب الاذعان الهی را منقاد شد؛بعد از آن امر به ادبار فرموده که میل است به عوالم جسمانیّه و استقرار در هیاکل بشریّه و ربط به عالم تکلیف که نسبت به ربط اوّل ادبار است؛پس سمعا و طاعه به این عالم روی آورده،در ارشاد اولوا الالباب،طریقه احباب پیش گرفته،راه خیر و شر بر ایشان نموده،معین ابرار و زاجر اشرار گردید.

بنابراین،او را به خلعت نوازش خود مزیّن ساخته،قسم به عزّت و جلالت خود یاد فرموده و (۵)قابل فیض و لطف خود ساخته،خطاب نمود که:نیافریدم آفریده ای که دوست تر باشد به سوی من از تو،و بیان مصرف آن نموده که کامل و تمام نگردانیدم تو را مگر در کسی که قابل محبوبیّت من باشد و (۶)بازاء اطاعت و فرمان برداری،او را سبب ثواب و عقاب ساخت که هرکس عقل را مطاع قرار داده،به مقتضای میل او عمل کند، مورد عنایات ربّانی شود و کسی که او را به قوای نفسانیّه و هواهای بشریّه منغمر (۷)نماید محلّ تهدید و وعید الهی گردیده،در ورطه خذلان هالک ماند و مستحقّ عذاب ابدی شود.

ص:۴۳

۱- ((۱)) -رضوی:-له.

۲- ((۲)) -رضوی:-اثیب.

۳- ((۳)) -کافی،ج ۱،ص ۱۰؛کتاب العقل و الجهل؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۳۹،باب اشتراط العقل فی تعلق التکلیف؛مستدرک الوسایل،ج ۱۱،ص ۲۰۲،باب فی وجوب طاعه العقل و...

۴- ((۴)) -رضوی:خدای تعالی حق.

۵- ((۵)) -رضوی:+او را.

۶- ((۶)) -رضوی:+ما.

۷- ((۷)) -فرورونده(در آب یا چیزی).

اگر کسی گوید که در حدیث دیگر (۱)از حضرت صادق-علیه الصلاه و السّلام (۲)-وارد شده در تفسیر عقل به آنکه:«عقل چیزی است که عبادت کرده شود به آن،خداوند رحمن و کسب کرده شود به سبب او بهشت.» (۳)

راوی می گوید که پرسیدم که:پس چه چیز بود در معاویه که به سبب آن پادشاه و جمعی مطیع و فرمان بردار (۴)او شده با حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام (۵)معارضه نمود.فرمود که:در معاویه-علیه اللّعنه-،عقل نبود بلکه آن دهاء و حیله و شیطنت بود که به عقل شباهت دارد و عقل نیست،پس چگونه درین حدیث مذکور است که عقل منشأ عقاب است؟جواب گوییم که درین حدیث مراد آنست که کسی که به اهتداء عقل،راه اطاعت نپیماید (۶)،معاقب می شود؛پس منافاتی ندارد که عقل مکلّف را به بیت الشّرف طاعت دعوت کند و آن شخص دعوت نفس امّاره و شیاطین مضلّه را عمده داند و عقل را مغلوب سازد.پس بنابراین«إیّاک اعاقب»مجاز است.

توضیح:

عقل،جوهری است نورانی از روحانیین که او را ربطی است به بدن انسانی و مناط حسن و قبح اشیاست و از اینجاست که صاحبان عقول کامله جهت (۷)حسن و قبح جمیع اشیا را کما هو می دانند؛لهذا به زیور عصمت محلّی گردیده،میل به عصیان ندارند بلکه از طاعات،لذّات وافره می برند و سایر ناس به قدر عقول خود می یابند و هرچند در تکمیل عقل می کوشند بهره ایشان زیاده می شود.و سن را نیز در این تکمیل دخلی

۱- ((۱)) -رضوی:وارد شده.

۲- ((۲)) -رضوی:علیه السّلام.

۳- ((۳)) -«قلت له:ما العقل؟قال:ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان».کافی،ج ۱،ص ۱۱،کتاب العقل و الجهل؛وسائل الشیعه،ج ۱۵،ص ۲۰۵،باب وجوب طاعه العقل؛بحار الانوار،ج ۱، ص ۱۱۶،باب ۴،علامات العقل و جنوده.

۴- ((۴)) -رضوی:منقاد.

۵- ((۵)) -رضوی:-علیه السّلام.

۶- ((۶)) -رضوی:پیماید.

۷- ((۷)) -رضوی:مناط حسن و قبح اشیا را کما هو می دانند.

هست؛چنان چه چهل سالگی نهایت ترقّی در مدارج عقل است؛لهذا پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله در سال چهل مبعوث شده.

[در تفاوت حسن و قبح میان اشاعره و معتزله]

در باب حسن و قبح،خلاف است میان اشاعره و معتزله که قبل از ورود شرع،آیا عقل مستقل است در درک حسن و قبح؟اشعری می گوید که:شرعی است و ما حسن (۱)و قبح چیزی را نمی دانیم،بلکه عقل حکم به قبح ظلم و حسن عدل (۲)نمی کند تا از شارع مفهوم نشود و معتزله می گویند:که عقل مستقل است؛و ما می دانیم به عقول، (۳)حسن احسان و قبح عدوان و باقی مرغوبات و محظورات را.و هردو غلط می گویند و حق تفصیل است؛زیرا که در بعضی امور،حسن و قبح به عقول،معلوم است؛و در بعضی که جهت حسن و قبح آن معلوم نیست،شرع کاشف است؛و بعد از ورود شرع معلوم می شود که مأمورات (۴)،حسن و منهیّات،قبح بوده و این مسئله از مشکلات مسایل است و تحقیق آن در این مختصر گنجایش ندارد و ممکن است که مراد از عقل،نفس ناطقه انسانیّه باشد که او را دو حالت و دو جهت است:یکی جهت تجرّد و آن حالتی است که به سبب آن عارف،واصل به عالم ملکوت شده،کسب کمالات علمیّه (۵)و معارف الهیّه نموده فیوضات ربانیّه و انوار جبروتیّه به او می رسد؛چنان چه در کتاب عزیز می فرماید که: اَلَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا (۶)و آن عالم روحانیّین است؛پس به اعتبار جهت تجرّد و تقدّس،مأمور به اقبال و توجّه به عالم ربوبیّت است؛و دیگری، جهت پستی و تدنّس که به آن (۷)اعتبار تعلّق می گیرد به عالم عنصری بدنی و مشغول به

ص:۴۵

۱- ((۱)) -رضوی:ما چیزی چون چیزی را نمی دانیم.

۲- ((۲)) -رضوی:به حدس.

۳- ((۳)) -رضوی:-به عقول.

۴- ((۴)) -رضوی:مامور.

۵- ((۵)) -رضوی:عقلیّه.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه عنکبوت،آیه ۶۹.

۷- ((۷)) -رضوی:در باب.

تدبیر و تصرّف در بدن می شود؛پس چون درین حالت (۱)از آن توجّه محروم است تعبیر از آن به ادبار شده.

بعضی از فضلاء در شرح این حدیث شریف گفته اند که:عقل را حق تعالی آفریده از نور عظمت خود،و به سبب آن برپای داشته آسمان ها و زمین را و آنچه در آن هاست، و از جهت او پوشانیده همه (۲)موجودات را حلّه نور و هستی؛و اگر او نمی بود همه موجودات در تاریکی عدم مستور می بودند و آن نور رسول خداست صلّی اللّه علیه و آله که اوّل خلقی از روحانیّین است،از یمین عرش و روح مقدّس اوست که از او منشعب می شود انوار اوصیای اطهار او علیهم السّلام،و نور شیعیان منشعب است از شعاع آن نور.

«و اقبل»یعنی روی کن به دنیا و فرود آی به زمین؛پس نزول نمود به این عالم جسمانی؛و اوّلا فیض او رسید به نفوس فلکیّه،بعد از آن به طبایع عنصریّه.و«إدبار» عبارت است از رجوع به سوی پروردگار و در این معنی تأمّل است.

الحدیث الثانی:فی حقیقه العلم و بیانه و ابطال ما لیس انّه علم

اشاره

روی ثقه الإسلام باسناده عن محمّد بن الحسن و علی بن محمّد عن سهل بن زیاد عن محمّد بن عیسی عن عبید (۳)اللّه بن عبد اللّه الدّهقان،عن درست الواسطی،عن ابراهیم بن عبد الحمید،عن أبی الحسن موسی علیه الصّلوه و السّلام،قال:دخل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله المسجد فاذا (۴)جماعه قد اطافوا (۵).برجل فقال:ما هذا؟فقیل:علاّمه.فقال:و ما العلامه؟ فقالوا له:اعلم الناس بأنساب العرب و وقایعها و أیّام الجاهلیّه و الاشعار و العربیه.قال،

۱- ((۱)) -رضوی:عالم.

۲- ((۲)) -رضوی:از جهت دور نماینده که موجودات...

۳- ((۳)) -رضوی:عبد اللّه.

۴- ((۴)) -رضوی:و إذا له.

۵- ((۵)) -رضوی:طافوا.

فقال النبی صلّی اللّه علیه و آله:ذاک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه.ثم قال النبی صلّی اللّه علیه و آله (۱):انما العلم ثلاثه:آیه محکمه او فریضه عادله أو سنه قایمه و ما خلاهن فهو فضل» (۲).

ترجمه:حضرت امام موسی علیه السّلام می فرماید که:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داخل مسجد شد؛ پس ناگاه (۳)دید جماعتی را که در میان گرفته اند مردی را.پس فرمود که:این چه چیز است؟حاضران گفتند:شخصی است که علم بسیار تحصیل کرده.پس رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:چه چیز است علاّمه؟یعنی مقصود شما از علم بسیار کدام علم است؟(۴)یا آنکه این مرد کدام نوع از علم را کسب کرده.پس گفتند که:داناتر مردم است به نسب های عربان، و حادثها (۵)که در میان عربان واقع شده و زمان های نادانی،یعنی قبل از بعثت و شعرها را خوب می داند و لغت عرب یا علم عربیّت را نیز می داند.آن حضرت علیه السّلام (۶)گفت که:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:این علمی است که ضرر نمی رساند (۷)کسی را که نداند این علم را،و (۸)نفع نمی دهد کسی را که بداند این علم را.پس فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:نیست علم (۹)به غیر از سه علم:اوّل:(۱۰)دانستن آیه از قرآن که ظاهر (۱۱)الدّلاله باشد یا منسوخ نشده باشد.

دوّم:علم فرایض که علم میراث باشد؛به شرطی که تعدیل سهام نموده،عول و تعصیب ننماید یا علم واجبات دینیّه از طاعات و قربات.

۱- ((۱)) -رضوی:-صلّی اللّه علیه و آله.

۲- ((۲)) -کافی،ج ۱،ص ۳۲،باب صفه العلم و فضله؛وسائل الشیعه،ج ۱۷،ص ۳۲۷،باب ما ینبغی تعلّمه و تعلیمه؛منیه المرید،ص ۱۱۳،فصل فی ما روی عن طریق الخاصه.

۳- ((۳)) -رضوی:آن گاه.

۴- ((۴)) -رضوی:علم بسیار کدام است؟علم است یا آنکه.

۵- ((۵)) -رضوی:حادثه هایی.

۶- ((۶)) -رضوی:-علیه السّلام.

۷- ((۷)) -رضوی:این علم ضرر نمی رساند.

۸- ((۸)) -رضوی:-این علم را و.

۹- ((۹)) -رضوی:فرمودند:که نیست علم.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:سه علم،علم اول.

۱۱- ((۱۱)) -رضوی:ظاهر آن آیه.

سیّم:علم مستحبّات که به فرموده رسول صلّی اللّه علیه و آله برپاست یا علم معاد و معاش که طریقه ائمّه حق است؛و فرمود که:آنچه غیر این سه علم است زیاده و لغو و موجب تضییع عمر است یا آنکه ضرور نیست بلکه باعث زینت و کمال است.

تحقیق مقال لتفصیل اجمال:

استعمال اذا مفاجاه در احاطه مردم به شخصی که توهّم علم او نموده بودند،اشاره است به میل مردم به باطل و رغبت ایشان به اموری که حاصل ندارد و مورّث نجات نمی شود و چنین امری را کمال می دانند بلکه جهل محض و محض جهل است.و در مقام تنبیه بر عدم اعتناء به چنین علم،اوّلا تعبیر به رجل فرمود نه عالم؛و ثانیا از راه تحقیر و استهزا فرمود که:«ما هذا»و«من»که از برای ذوی العقول است استعمال نفرموده؛ و همچنین فرموده که:«و ما العلاّمه»با آنکه رسول صلّی اللّه علیه و آله عارف به ضمایر و اسرار می باشد (۱)،چنانچه متعارف است که چیزی که حاضر و محسوس است،می گویند این چه چیز است.

«لا یضر من جهله»؛تنبیه بر آن است که علم حقیقی آن است که ندانستن آن ضرر رساند (۲)در معاد و معاش.و ممکن است مراد به آیه محکمه،اصول عقاید باشد که دلایل آن ها علاماتی است که از عالم اعلی افاضه شده،موجب یقین می شود و شبهه و شکوک را ازاله می نماید؛یا مراد قرآن باشد چنانچه تعبیر در بسیاری از آیات،به آیات شده؛ مثل إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ (۳).

و ممکن است فریضه عادله،علم اخلاق باشد که صفات حمیده از جنود عقل و صفات ذمیمه از جنود جهل است و مجمل تحلّی (۴)به فضایل و تخلّی از رذایل،واجب بلکه مقصود اصلی از ایجاد،این است؛بنابراین عادله کنایه است از توسّط میان افراط

ص:۴۸

۱- ((۱)) -رضوی:باشد از راه تهکم و تحقر.

۲- ((۲)) -رضوی:ضرور نباشد.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه رعد،آیات ۳ و ۴.

۴- ((۴)) -رضوی:تجلّی.

و تفریط؛چه افراط در همه چیز مذموم است و گاه باشد منتهی به بدعت و نامشروع شود.

و«سنت قایمه»:عبارت باشد از شرایع احکام و فروع دین قویم.و مناط اول از این سه،علم بر عقل است؛که حجت اوّل الهی (1)و بنـاء اصول بر آن است.و بناء (2)دوم بر نفس است؛که منشاء فهم و ادراک می باشـد و قابلیّت کسب کمالات دارد.و بناء سیّم بر بـدن است؛که مرتکب وظایف عبادات شده،اعضا را در مصارف (3)حقّه صـرف نماید؛چنانچه در صفات مؤمن از اهل بیت عصـمت علیهم السّـلام صادر شـده که:«مؤمن کسـی است که بـدن او از خودش در تعب باشد،اما مردم همگی از او در راحت باشند». (4)اگرچه هرسه،در هرسه دخل دارند اما آنچه تفصیل شده،ادخل است.

[مراد از علم حقیقی]

و دور نیست که مراد از«آیه محکمه»:پیغمـبران و اوصـیاء و حجـج الهی باشـند؛ چنـانچه در بسـیاری از اخبـار از ایشـان تعبیر به آیات شـده (5)،پس مراد آن اسـت کـه علم حقیقی آن است که مکتسب از معـادن صـفوت باشـد.و اسـناد علم،اسـناد مجـازی خواهد بود؛از قبیل اسـناد به سبب یا مبالغه (6).به این معنی که گویا حجـج،نفس علم اند،مثل:زید عدل (7)و علم میراث ایشان است.چنـانچه از حضـرت صـادق علیه السّـلام منقول است که:«علمـاء وارثان پیغمبران انـد از این جهت (8)که پیغمبران میراث نگذاشتند درهم و دیناری،بلکه

1- ((1)) -رضوی:+است.

2- ((2)) -رضوی:-بناء.

3- ((3)) -رضوی:معارف.

4- ((4)) -«عن ابی عبـد اللّه:ینبغی للمؤمن ان یکون فیه ثمانی خصال وقورا...بدنه منه فی تعب و الناس منه فی راحه...»کافی،ج 2،ص 47،بـاب خصال المؤمن و ص 230،باب المؤمن و علاماته و صـفاته؛وسائل الشیعه،ج 15،ص 185،باب استحباب ملازمه الصفات الحمید.

5- ((5)) -مستدرک الوسائل،ج 17،ص 330؛بصائر الدرجات،ص 205،باب فی الأئمه.

6- ((6)) -رضوی:سبب بالغه.

7- ((7)) -رضوی:زید علم عدل.

8- ((8)) -رضوی:و این از این جهات است.

میراث گذاشتند حدیثی چند از حدیث های خود؛پس کسی که فراگرفت چیزی از این میراث،پس (۱)به تحقیق که فراگرفته بهره کامل،پس ملاحظه و احتیاط کنید که این علم را از چه کس فرامی گیرید؛پس به درستی که در ما (۲)اهل بیت علیهم السّلام در هرعقبی،امامی هست که به راستی و عدالت ایستاده و برطرف می کند از علوم حقیقیّه،تغییر دادن و میل فرمودن سخن گویان و دین اخذ نمودن (۳)باطل کنندگان و تأویل کردن نادانان را» (۴).و این حدیث شریف،دلیل است بر آنکه می باید تا قیامت،حجّت الهی (۵)که حافظ (۶)و حامل علم است،قایم (۷)باشد و باید علم را از او کسب کرد (۸)و علوم ایشان را تحریف نباید نمود و هرچه را نفهمیم علمش را به ایشان گذاشته،دست تصرّف کوتاه گردانیم و مجملا اذعان به حقیّت (۹)آن نماییم که آنچه ایشان فرموده اند حق و صدق است.و اللّه یعلم (۱۰)

الحدیث الثالث:فی رعایه العالم و آداب المعاشره معه و السّؤال منه

روی ثقه الاسلام باسناده عن علی بن محمّد بن عبد اللّه عن أحمد بن محمد عن محمد بن خالد عن سلیمان بن جعفر الجعفری عمّن ذکره عن ابی عبد اللّه علیه السّلام قال:«کان امیر المؤمنین علیه الصّلاه و السّلام یقول:ان من حقّ العالم أن لا تکثر علیه السؤال و لا تأخذ بثوبه و إذا دخلت علیه و عنده (۱۱)قوم فسلّم علیهم جمیعا و خصّه بالتحیه دونهم

۱- ((۱)) -رضوی:پس،نیامده است.

۲- ((۲)) -رضوی:اماثل.

۳- ((۳)) -رضوی:فرمودن.

۴- ((۴)) -«ان العلماء ورثه الأنبیاء و ذاک أن الأنبیاء لم یورثوا در هما و لا دینارا و إنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم...»کافی،ج ۱،ص ۳۲،باب صفه العلم و فضله و فضل العلماء؛مستدرک الوسائل،ج ۱۷،ص ۲۹۹،باب وجوب العمل باحادیث النبی(ص).

۵- ((۵)) -رضوی:-الهی.

۶- ((۶)) -رضوی:-حافظ.

۷- ((۷)) -رضوی:-قایم.

۸- ((۸)) -رضوی:نمود.

۹- ((۹)) -رضوی:حقیقت.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:و اللّه یعلم.

۱۱- ((۱۱)) -رضوی:هذه.

و اجلس بین یـدیه و لا تجلس خلفه و لا تغمز بعینک و لا تشـر بیدک و لا تکثر من القول؛قال:فلان و قال:فلان خلافا لقوله و لا تضـجر بطول صـحبته فإنمـا مثـل العـالم مثـل النّخله تنتظرهـا حتی یسـقط علیک منها شـیء و العالم اعظم اجرا من الصائم القائم الغازی (۱)فی سبیل اللّه تعالی». (۲)

ترجمه:حضـرت صادق علیه السّـلام می فرماید که:حضرت امیر المؤمنین-علیه الصّلوه و السّلام (۳)می فرمود که:«به درستی که حقّ عالم آن است که بسـیار از او سؤال نکنی و جامه او را نگیری و هرگاه بر او داخل شوی و نزد او گروهی باشـند،پس سلام کن بر همه اهل مجلس و مخصوص گردان عالم را به تحیّت و تواضع،نه ایشان را،و بنشین پیش روی او و منشین عقب سر او و حرکت مـده چشم خود را نزد مکـالمه (۴)و اشـاره به دست خـود مکن به سوی او.و بسـیار حرف مگو در حـالتی که می گفته باشـی که فلان کس و فلان کس چنین گفته،حالکونی که آن قولی که نقل کنی مخالف گفته آن عالم باشد و دلتنگ مشو به درازا کشیدن صحبت (۵)بـا عالم؛پس به درستی که نیست مثل عالم مگر، مثل درخت خرما که بایـد در پای آن درخت انتظار کشـید تـا آنکه بریزد بر تو از آن نخله چیزی از خرمـا.و دانا را (۶)بزرگ تر است ثوابش،از روزه دارنـده[ای]که در اطـاعت و عبادت الهی ایسـتاده در راه خدا جهاد می کرده (۷)،جان خود را به جهت رضای و فرموده خـدا،در ورطه هلاک (۸)درآورده باشد».

ص:۵۱

۱- ((۱)) -رضوی:العازف.

۲- ((۲)) -کافی،ج ۱،ص ۳۷،باب العالم؛وسائل الشیعه،ج ۱۲،ص ۲۱۴،باب ما یتأکد استحبابه من حق العالم.

۳- ((۳)) -رضوی:صلوات اللّه علیه.

۴- ((۴)) -کنایه از اینکه هنگام صحبت عالم،تمام توجه تو به او باشد.

۵- ((۵)) -رضوی:بحث.

۶- ((۶)) -رضوی:-را.

۷- ((۷)) -رضوی:می کند.

۸- ((۸)) -رضوی:هلاکت.

بیان:[حق عالم]

قول حضرت که فرموده:«من حقّ العالم»،به«من»که از برای تبعیض (۱)است،ایما فرموده به آنکه،آنچه مذکور می شود بعضی از حقوق بسیاری است که عالم را بر مردم هست،و مراد از«ان لا تکثر» (۲)آن است که هرگاه داند که منتهی به ملال عالم می شود، بسیار سؤال نکند یا آنکه نباید چندان سؤال کند که به حدّ لجاج و ابرام (۳)برسد،یا آنکه یک مسئله را مکرّر سؤال ننماید؛از جهت تأکید و تثبیت که اگر خوب نفهمیده باشد سؤال مکرّر،جایز است.و دور نیست که نهی،از آن باشد که مسایل بسیار را در مجلس واحد سؤال کند، (۴)بلکه باید در مجالس متعدده سؤال کرده شود؛ (۵)یا آنکه مراد،سؤال دنیا و مطالب آن باشد،نهایت،«لا تأخذ بثوبه»مؤیّد معنی دوم است؛و نگرفتن جامه او ممکن است بر حقیقت محمول،و این فعل فی نفسه چون موجب استخفاف است مذموم باشد؛یا مجاز و مراد ابرام باشد،بنابراین تأکید فقره سابق خواهد بود.

و ظاهر«إذا دخلت»؛دلالت می کند بر آنکه هرگاه داخل شود،سلام کند اگرچه در یک روز،مکرّر برود امّا چون متعارف چنان است که در ایّام مختلفه بلکه یک روز در میان،دیدن سنّت است،چنانچه روایت شده که«زرغبّا تزدد حبّا» (۶)؛یعنی دیدن کن یک روز درمیان،که باعث زیادتی دوستی می شود،و دور نیست که مراد،دخول معمول با آنکه دخول هرروز بر عالم جایز باشد.و«خصّه بالتّحیّه» (۷)مشعر است به آنکه هرقدر سلام که عموما واقع سازد،باید به خصوص معلّم،تحیّتی علی حده (۸)نماید.«و اجلس

۱- ((۱)) -رضوی:تخصیص.

۲- ((۲)) -رضوی:ان تکثر.

۳- ((۳)) -سخت بتافتن،استوارکردن،بستوه آوردن(دهخدا).

۴- ((۴)) -رضوی:نکند.

۵- ((۵)) -رضوی:-سؤال کرده شود.

۶- ((۶)) -مستدرک الوسائل،ج ۱۰ ص ۳۷۴،باب استحباب زیاره المؤمنین؛بحار الأنوار،ج ۷۱، ص ۳۵۵،باب تزاور الإخوان.

۷- ((۷)) -رضوی:و حق آنچه مشعر.

۸- ((۸)) -در اینجا نسخه رضوی اضطرابی دارد و حدود دو برگ از حدیث پنجم در اینجا آورده شده است.

بین یـدیه»؛مراد نشسـتن است به نحوی که بـدر نرود از حـدّ التفـات عـالم،اعم از آنکه حقیقتـا محـاذی باشـد یا عرفا؛مثل آنکه هرگاه دایره[ای]فرض شود که مرکز آن معلّم باشد نصف مقدّم آن دایره بین یدین (۱)و نصف دیگر خلف خواهد بود.

و نهی از غمز و اشـاره (۲)از جهت اسـتخفاف است یـا از جهت آنکه چون غمز و اشـاره مشـتبه است و احتمالاـت مختلفه می دارد،مبادا موجب اشتباه بر عالم یا حضّار شود.

و در«لا تکثر»چون نهی از بسیار گفتن اقوال مختلفه (۳)در آن مسئله است،دور نیست که یک مرتبه یا دو مرتبه به جهت تحقیق و تفتیش یا رفع اشـتباه توان گفت و بعد از آنکه معلوم شود که مرضی و پسندیده و مقبول طبع عالم نیست،دیگر مکرّر نگوید. (۴)

و مراد از صـحبت،مطلق هم نشینی است.یا مخصوص به صحبت داشتن متعارف و سخن گفتن است،و اوّل انسب است به تشبیه نمودن به انتظـار.«نخله»یعنی ساکت و متوجّه باش تا عالم به سـخن آمـده،اسـتفاده نمایـد.و اعظمیّت ثواب عالم از مجاهـد عابد صـائم بـدیهی است؛زیرا که در عبـادات مزبوره،نفع عایـد به خودش می شود و نفع عالم،عایـد به خودش و متعلّمین،جمیعا می شود؛بلکه تألیفات و تصـنیفات او مثل خیرات جاریه است و هرکس بعـد از فوت عالم عمل نماید (۵)،به عالم بهره[ای]از ثواب می رسد؛بلکه اصل،ثواب عالم[است]به اعتبار آنکه عمر خود را صـرف تحصـیل نموده،متحمّل مشاق عظیمه (۶)شده.و در خبر دیگر وارد شده که«افضل عمل ها عملی است که دشوارتر باشد». (۷)و ممکن است که اعظمیّت به اعتبار غایت علم باشد؛زیرا که خلایق را از ورطه جهل رهایی و از عذاب ابدی خلاصی می دهد.و اللّه یعلم.

۱- ((۱)) -رضوی:بین یدیه.

۲- ((۲)) -رضوی:-اشاره.

۳- ((۳)) -رضوی:مخالفین.

۴- ((۴)) -رضوی:+که ممارات و مذموم.

۵- ((۵)) -رضوی:نموده.

۶- ((۶)) -رضوی:عظیم.

۷- ((۷)) -«افضل الاعمال احمزها»،مفتاح الفلاح،ص ۴۵؛بحار الانوار،ج ۶۷،ص ۱۹۱،باب ۵۳- النیه و شرائطها.

الحديث الرابع:فی فضل العلم و العالم

اشاره

روی الشّیخ الصّدوق باسناده عن ابی محمّد العسکری علیه السّلام قال:قال علی بن ابیطالب علیه الصّلوه و السّلام:من کان من شیعتنا عالما بشریعتنا فاخرج ضعفاء شیعتنا من ظلمه جهلهم الی نور العلم الّذی حبوناه به،جاء یوم القیامه و علی رأسه تاج من نور یضیء لاهل جمیع العرصات (۱)و حلّه لا یقوم لأقل سلک منها الدّنیا بحذافیرها ثم ینادی مناد،یا عباد اللّه!هذا عالم من تلامذه (۲)بعض علماء آل محمد.ألا فمن اخرجه فی الدنیا من حیره جهله فلیتشبث بنوره لیخرجه من حیره ظلمه هذه العرصات إلی نزهات الجنان فیخرج کل من کان علّمه فی الدنیا خیرا او فتح عن قلبه من الجهل قفلا او اوضح له عن شبهه. (۳)

ترجمه:شیخ صدوق-رضی اللّه عنه به (۴)سندهای خود روایت نموده از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام که فرمود که جدّش حضرت امیر المؤمنین-صلواه اللّه علیه فرموده که:

هرکس بوده باشد از جمله شیعیان ما،دانا به شریعت ما،پس بیرون برد (۵)به سبب علم و معرفت خود،ضعیفان شیعه ما را از تاریکی نادانی و برساند ایشان را به سوی نور علمی که عطا نموده ایم ما آن علم را به او؛می آید روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی است از نور که روشنی می دهد از برای جمیع (۶)اهل محشر و پوشیده جامه[ای]که وفا نمی کند به قیمت،کمتر تاری (۷)از آن دنیا به تمامی[این دنیا].پس فریاد می کند فریادکننده ای که:ای بندگان خدا!این مرد دانایی است از شاگردان بعضی از دانایان شیعه آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله،آگاه باشید که هرکس که بیرون برده این عالم[او]را در دار دنیا از سرگردانی نادانی،پس چنگ درزنند به نور و روشنی او،تا آنکه بیرون برد آن

۱- ((۱)) -رضوی:لجمیع اهل العرصات.

۲- ((۲)) -رضوی:من تدبّر.

۳- ((۳)) -الاحتجاج،ص ۱۶،فصل فی ذکر ظرف مما امر اللّه فی کتاب...؛بحار الأنوار،ج ۲،ص ۲، باب ۸-ثواب الهدایه؛منیه المرید،ص ۱۱۴؛روایت در این منابع با اندکی اختلاف آمده است.

۴- ((۴)) -رضوی:شیخ ابن بابویه در سندهای.

۵- ((۵)) -رضوی:موجود شود.

۶- ((۶)) -رضوی:همه.

۷- ((۷)) -رضوی:-تاری.

کس را از سرگردانی این عرصات و برساند به مکان های طراوت دار بهشت،پس بیرون می برد آن عالم هرکس را که تعلیم کرده باشد او را در دنیا نیکویی یا آنکه گشوده باشد از دل او به جهت نادانی او بسته را،یا روشن ساخته باشد از برای او و ازاله نموده باشد از خاطر او شبهه را،از تاریکی صحرای محشر و داخل مراتب عالیه بهشت می گرداند.

[مراد از شیعه]

بیان:«من شیعتنا»،مراد از شیعه،مطلق مؤمن اثنی عشری است که مرادف محبّ اهل بیت[علیهم السّلام]باشد که قائل به امامت ایشان باشد و ظاهر این معنی است؛و اگرنه شیعه[ای]که مأخوذ از اشاعه باشد،یعنی کسی که در جمیع افعال پیروی ایشان نموده، تخلّف ننموده باشد؛چنانچه در باب حضرت خلیل الرّحمن واقع شده: وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرٰاهِيمَ* إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ (۱)یعنی به درستی که از جمله شیعیان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،حضرت ابراهیم علیه السّلام است،چون آمد نزد پروردگار خود به دلی که سالم است از معاصی یا از وساوس شیطانیّه؛پس مرتبه تشیّع (۲)،به این معنی،با مقرّبان و خلّص عباد اللّه است.

و در حدیث معتبر وارد شده که:«مگویید ما شیعه ایم؛بلکه بگویید محبّیم» (۳).

و«من کان من شیعتنا عالما بشریعتنا»:مشعر است به آنکه،علم به شریعت،لازمه تشیّع بلکه مقدّم است بر آن.و علم شرایع،اعم است از اصول و فروع.و مراد از علم،یا استنباط (۴)است از ادلّه عقلیه و نقلیّه؛یا ضبط و تعلّم است.امّا در فروع،به عنوان تقلید یا اجتهاد.

و امّا در اصول،به دلایل درخور استعداد و قابلیّت،هرکس را به قدر فهمش؛و دور نیست که«شریعتنا»مخصوص باشد به فروع،زیرا که اصول در همه شرایع به یک عنوان است.

ص:۵۵

۱- ((۱)) -سوره مبارکه صافات،آیات ۸۳ و ۸۴.

۲- ((۲)) -رضوی:+یافتن.

۳- ((۳)) -قریب به این مضمون حدیث«...یا عبد اللّه لست من شیعه علی علیه السّلام انما انت من محبیه...» در بحار الانوار،ج ۶۵،ص ۱۵۴-۱۶۲،باب ۱۹-صفات الشیعه،حدیث ۱۱؛مدینه المعاجز، ج ۷،ص ۵۹۳،آمده.

۴- ((۴)) -رضوی:استناد.

«فأخرج ضعفاء شيعتنا»:مراد یا ضعیف العقل (۱)است که به اندک شبهه از راه حق می لغزند،بنابراین مراد از اخراج از ظلمت جهل،تثبّت ایشان است بر حق؛یا مراد، صاحبان جهل مرکّب یا جماعتی است که اطّلاع به مسایل به هم نرسانیده و در سلک مستضعف،مندرجند،و به اهواء نفسانیّه و تخیّلات باطله عمل می نمایند؛یا مراد، عوامّ الناس است که ایشان را بصیرتی در امر دین حاصل نشده؛یا مراد،جمعی است که اطّلاع از امور آخرت کما هو ندارند و مواعظ زاجره و نصایح شافیه به گوش هوش، اصغاء ننموده اند.

و تشبیه جهل به ظلمت و علم به نور،از این جهت است که چون سالک طریق حق، به نور هدایت از مهالک،نجات می یابد و هرکس در ظلمات جهل حیران باشد،عاقبت او خذلان و مآلش (۲)نیران است.

«حبوناه به»؛اشاره است به اینکه علم واقعی علمی است که از معادن فیض که ائمّه حق اند افاضه شده باشد و متعلّق به امور دین باشد و دخیل در هدایت باشد نه علومی که در واقع جهل محض و محض جهل است؛مثل تحقیق هیولی و صورت؛و تفکّر در ذات واجب تعالی و معرفت علم موسیقی و غیره.و باید دانست که علم دین از جمله عطیّات خداوند رحیم است که به وساطت مقتدایان دین به ما رسیده و ما را از ظلمت جهل و ضلالت رهایی بخشیده و به نور معرفت و بصیرت رسانیده و این علم مقرون است به عمل و بدون عمل،ثمره نمی بخشد و در دیگری تأثیر نمی کند؛همچنان که عمل بی علم به کار کسی نمی آید و گاه باشد،بدعتی را عبادت داند و به آن سبب به درکات جحیم قرار گیرند.

[عذاب عالم بی عمل]

تبصره: (۳)خلاف است که در وعظ (۴)،عمل شرط است یا نه؟بعضی گفته اند بلی؛

۱- ((۱)) -رضوی:مراد به اضعف،اضعف العقل.

۲- ((۲)) -جایگاه.

۳- ((۳)) -رضوی:-تبصره.

۴- ((۴)) -رضوی:واعظ.

و استدلال نموده اند به (۱)آیه کریمه: لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ* کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ (۲)؛یعنی،«چرا می گویید چیزی را که خود عمل نمی کنید،بزرگ غضبی است نزد خدای تعالی،اینکه بگویید چیزی را که خود نمی کنید»و این تهدید عظیم و وعید جسیم است.و از آیه کریمه أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ (۳)؛یعنی، «آیا امر می کنید مردم را به نیکی و فراموش می کنید خود را؟»و از حدیثی که روایت شده و مدلولش آن است که حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:«در شب معراج جمعی را دیدم که لب های ایشان را ملایک به مقراض (۴)های آتشین می بریدند و گفتند که:این جماعتی اند که موعظه می کردند و خود عمل نمی کردند». (۵)

و جماعتی را اعتقاد آن است که عمل واعظ،شرط نیست؛زیرا که این،دو عبادت است:یکی امر به معروف و دیگری عمل،هرگاه یک عبادت متروک شود،لازم نیست که آن دیگری نیز ترک شود.و ممکن است حمل آیه اولی،بر کسی که از راه عدم مبالات و اعتناء و معانده ترک کند و ضدّ آن عبادت را مرتکب شود،و عذابی که در حدیث شریف وارد شده،به این اعتبار باشد؛زیرا که هرچند علم و بصیرت اتمّ است، ثواب،مضاعف و عذاب،اشدّ است.

و بر هرتقدیر شکّی نیست که در تأثیر موعظه،عمل،شرط است و تجربه شده که هرگاه کسی چیزی را ارشاد نماید و خود به خلاف آن عامل باشد موعظه او از دل ها می لغزد چنانچه باران از سنگ خاره نرم،می لغزد.

مشهور است که واعظی را گفتند که:کذب میان مردم شایع شده،مردم را منع کن!بعد

ص:۵۷

۱- ((۱)) -رضوی:از.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه صف،آیات ۲ و ۳.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۴۴.

۴- ((۴)) -قیچی.

۵- ((۵)) -«رأیت لیله اسری بی الی السماء قوما یقرض شفاههم بالمقاریض من نار...»،ارشاد القلوب،ج ۱،ص ۱۶،الباب الأوّل فی ثواب الموعظه؛مستدرک الوسائل،ج ۹،ص ۱۲۶،باب تحریم اغتیاب المؤمن.

از مدّت ها،نهی و تحذیر از این صفت ذمیمه نمود.گفتند:سبب تأخیر چه بود؟گفت:من خود دروغی پیش از این گفته بودم،در این مدّت با نفس امّاره مجاهده نمودم تا خود را تائب و نادم گردانیدم و عازم شدم که دیگر دروغ نگویم؛پس بعد از آن دیگران را منع نمودم.

عارف بصیر و عالم خبیر می داند که بی حیایی،زیاده از این نیست که کسی پیوسته تهدید و وعید بر معاصی و نافرمانی می نموده باشد و قبایح و مفاسد آن را متذکّر می شده باشد و خود اقدام بر آن قبیح نماید؛هرگاه از عهده خود برنیاید،چگونه طمع اهتداء دیگری دارد؟پس این تشریف (۱)و نور و ایصال معلّم،خود به مراتب عالیه از جهت عمل و وعظ است نه باحدهما،چنانچه پوشیده نیست.و اللّه یعلم. (۲)

الحدیث الخامس:فی إثبات الصانع للعالم

اشاره

أخبرنا أبو جعفر محمد بن یعقوب،قال حدثنی علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن الحسن ابن ابراهیم عن یونس بن عبد الرحمن عن علی ابن منصور قال:«قال لی هشام بن الحکم کان بمصر زندیق یبلغه عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أشیآء فخرج إلی المدینه لیناظره فلم یصادفه بها و قیل له:إنه خارج بمکه فخرج إلی مکه و نحن مع أبی عبد اللّه علیه السّلام فصادفنا و نحن مع أبی عبد اللّه علیه السّلام فی الطواف و کان اسمه عبد الملک و کنیته أبو عبد اللّه فضرب کتفه کتف أبی عبد اللّه علیه السّلام.فقال له ابو عبد اللّه علیه السّلام ما اسمک؟فقال:اسمی عبد الملک.قال:فما کنیتک؟قال:کنیتی أبو عبد اللّه.فقال له:أبو عبد اللّه علیه السّلام فمن هذا الملک الذی أنت عبده؟أمن ملوک الارض أم من ملوک السماء؟و أخبرنی عن ابنک،عبد إله السماء،أم عبد إله الارض؟قل:ما شئت تخصم.قال هشام بن الحکم،فقلت للزندیق:

أما ترد علیه.قال:فقبح قولی.فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إذا فرغت من الطواف فأتنا فلمّا فرغ أبو عبد اللّه علیه السّلام أتاه الزندیق فقعد بین یدی أبی عبد اللّه علیه السّلام و نحن مجتمعون عنده.فقال

۱- ((۱)) -رضوی:شرایط.

۲- ((۲)) -رضوی:-و اللّه یعلم.

أبو عبد اللّه علیه السّلام للزندیق:ا تعلم أن للأرض تحتا و فوقا؟قال:نعم.قال:فدخلت تحتها؟قال:

لاـقال:فما یدریک ما تحتها؟قال:لا ادری،إلا أنی اظن ان لیس تحتها شیء.فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:فالظن عجز لما لا یستیقن.ثم قال ابو عبد اللّه علیه السّلام:افصعدت السّماء؟قال:

لاـقال:فتدری ما فیها؟قال:لا.قال:عجبا لک لم تبلغ المشرق و لم تبلغ المغرب و لم تنزل الارض و لم تصعد السمآء و لم تجز هناک فتعرف ما خلفهن و أنت جاحد بما فیهن و هل یجحد العاقل ما لا یعرف؟!قال الزندیق:ما کلمنی بهذا احد غیرک.فقال ابو عبد اللّه علیه السّلام:

فأنت فی شک من ذلک فلعله هو و لعله لیس هو؟فقال الزندیق:و لعل ذلک.فقال أبو عبد اللّه (۱)علیه السّلام:أیها الرجل!لیس لمن لا یعلم حجه علی من یعلم و لا حجه للجاهل؛یا اخا اهل مصر!تفهّم منّی فإنّا لا نشک فی اللّه أبدا أما تری الشمس و القمر و اللّیل و النهار یلجان فلا یشتبهان و یرجعان قد اضطرا لیس لهما مکان الاّ مکانیهما فان کانا یقدران علی ان یذهبان فلم یرجعان؟و ان کانا غیر مضطرّین فلم لا یصیر اللیل نهارا و النهار لیلا؟ اضطرا و اللّه یا اخا اهل مصر!الی دوامها و الّذی اضطرّهما احکم منهما و اکبر؛فقال الزندیق:صدقت.ثم قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا اخا اهل مصرا!ان الذی تذهبون الیه و تظنون انه الدهر ان کان الدهر یذهب بهم لم لا یردهم و ان کان یردهم لم لا یذهب بهم؟!القوم مضطرون یا اخا اهل مصر!لم السماء مرفوعه و الارض موضوعه لم لا تسقط السماء علی الارض،لم لا تنحدر الارض فوق طباقها و لا یتماسکان من علیها؟

قال الزندیق:امسکهما اللّه ربهما و سیدهما.قال:فآمن الزندیق علی ید ابی عبد اللّه -علیه الصّلوه و السّلام.فقال له حمران:جعلت فداک،ان آمنت الزّنادقه علی یدک فقد آمن الکفار علی یدی أبیک.فقال المؤمن الذی آمن علی یدی أبی عبد اللّه علیه السّلام:اجعلنی من تلامذتک.فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا هشام بن الحکم!خذه الیک،فعلّمه هشام و کان معلّم أهل الشام و أهل مصر الایمان و حسنت طهارته حتی رضی اللّه بها أبو عبد اللّه علیه السّلام. (۲)

۱- ((۱)) -رضوی:فقال ابو عبد اللّه فانت من ذلک،فقال ابو عبد اللّه.

۲- ((۲)) -کافی،ج ۱،ص ۷۲،باب حدوث العالم و اثبات المحدث؛بحار الأنوار،ج ۳،ص ۵۱،

ترجمه:علی بن منصور می گوید که:گفت هشام بن الحکم که:بود در شهر مصر زندیقی که رسیده بود او را از حضرت صادق علیه السّلام چیزی چند؛پس بیرون آمد از شام به قصد مدینه که مباحثه نماید با حضرت؛پس در مدینه به خدمت حضرت برنخورد و مردم او را گفتند که:حضرت بیرون رفت از مدینه و متوجّه مکّه معظمه شد و هشام می گوید:ما با حضرت صادق علیه السّلام بودیم پس برخورد به ما و ما با حضرت مشغول طواف بودیم و نام آن زندیق عبد الملك و کنیت او ابو عبد اللّه (۱).پس زد دوش خود را به دوش حضرت.پس گفت حضرت که:چه چیز است نام تو؟پس گفت:نام من عبد الملك است.فرمود که:کنیت تو چه چیز است؟گفت:کنیت من ابو عبد اللّه است.پس فرمود او را حضرت که پس کیست آن پادشاهی که تو بنده اویی؟آیا از پادشاهان زمین است یا از پادشاهان آسمان؟و فرمود که:خبر ده مرا از پسرت که بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟و فرمود:بگو آنچه خواهی،که غلبه کرده می شوی.گفت هشام که:

گفتم زندیق را که چرا ردّ جواب بر حضرت نمی کنی.گفت هشام که:بد آمد زندیق را سخن من.پس فرمود حضرت که:هرگاه فارغ شوم من از طواف،بیا نزد ما؛پس چون فارغ شد حضرت علیه السّلام (۲)،آمد زندیق نزد حضرت و نشست پیش روی حضرت و ما جمع بودیم نزد آن حضرت.پس فرمود حضرت علیه السّلام (۳)به زندیق که:آیا می دانی که به درستی که از برای زمین زیری است و بالایی است؟گفت:بلی.فرمود:تو رفته ای به زیر زمین؟ گفت:نه.پس فرمود که:چه (۴)می دانی که زیر زمین چه چیز است؟گفت:نمی دانم مگر آنکه گمان می کنم که نیست زیرزمین چیزی.پس فرمود حضرت که:گمان،عجز است

۱- ((۱)) -رضوی:+بوده.

۲- ((۲)) -رضوی:-علیه السّلام.

۳- ((۳)) -رضوی:-علیه السّلام.

۴- ((۴)) -رضوی:پس چه.

از برای کسی که یقین نمی داند.پس فرمود حضرت که:آیا بالا رفته[ای]به آسمان؟ گفت:نه.فرمود که:می دانی که چه چیز است در آسمان؟گفت نه. (۱)فرمود حضرت که:

تعجّب دارم از تو که نرسیده[ای]به مشرق،و نه رسیده ای به مغرب،و فرونرفته[ای]به زمین،و بالا نرفته[ای]به آسمان و درنگذشته از اینجا (۲)،پس بدانی که در عقب این ها چه چیز است و حال آنکه تو انکار می کنی آنچه را در این هاست و آیا انکار می کند دانا چیزی را که نمی شناسد؟ (۳)

گفت زندیق که:سخن نگفته مرا به این نحو کسی غیر تو،پس فرمود حضرت که:

پس تو از این در شکّی شاید پروردگاری باشد و شاید نباشد؟پس گفت زندیق:شاید چنین باشد.پس فرمود حضرت علیه السّلام که:ای مرد،نیست کسی را که نمی داند (۴)دلیلی و برهانی بر کسی که داناست و حال آنکه نادان دلیلی ندارد.

ای برادر اهل مصر،بفهم از من به درستی که ما شک نمی کنیم در صانع عالم،هرگز! که ممکنات،همه در قبضه قدرت اویند و مستجمع جمیع کمالات است و نقصی بر او روا نیست،آیا نمی بینی که آفتاب و ماه فرو می روند و غروب می نمایند و برمی گردند و طلوع می نمایند،به تحقیق که مغلوب و مجبورند و اختیاری ندارند و صانع عالم مضطر ساخته آن ها را.نیست از برای ماه و آفتاب،مکانی؛مگر محلّی که در آنجا متحرّک اند و از آنجا بیرون نمی توانند رفت؛پس اگر توانند که به اختیار (۵)بدون جبر جابری بروند،پس چرا برمی گردند و بعد از غروب باز طلوع می نمایند؟

دلیل دیگر آنکه اگر این دو نیّر عظیم،ملجأ و مجبور نبوده،به اختیار خود طلوع و غروب نمایند،پس چرا شب،روز و روز،شب نمی گردد و یکی از آن ها (۶)به دیگری

۱- ((۱)) -رضوی:-نه.

۲- ((۲)) -رضوی:اینها.

۳- ((۳)) -رضوی:نشنیده است.

۴- ((۴)) -رضوی:-نمی داند.

۵- ((۵)) -رضوی:+خود.

۶- ((۶)) -رضوی:واحدهما.

مبدّل نمی شود،به خدا که این دو خلق عظیم را موجد (۱)ایشان مجبور و مضطر گردانیده؛ ای برادر اهل مصر،[آنان]که دایم حرکت نمایند و آن کسی که این ها را مجبور و مضطر گردانیده محکم تر و بزرگ تر از ماه و آفتاب است تا ممکن باشد که آن ها را مقهور خود سازد. (۲)

زندیق گفت که:راست گفتی!پس حضرت علیه السّلام فرمود که:ای برادر اهل مصر!به درستی که آنچه شما به آن (۳)رفته اید و گمان می کنید که به درستی که صانع دهر، و روزگار است،اگر دهر می برد آن ها را،پس چرا برنمی گرداند و اگر برمی گرداند،چرا نمی برد؟پس سبب،اضطرار موجودات (۴)است.

ای برادر اهل مصر!دلیل دیگر آنکه چرا آسمان بلند و زمین گذارده شده؟چرا آسمان به زمین نمی افتد؟و چرا سرازیر نمی شود زمین بر روی طبقات و مراتب خود؟ و حال آنکه زمین و آسمان نگاه نمی دارند کسانی را که بر روی آن ها قرار گرفته اند.

زندیق گفت:نگاه داشته آسمان و زمین را و آنچه در آن هاست،پروردگار آن ها و آقای آن ها.راوی گفت که:ایمان آورد آن زندیق بر دست حضرت علیه السّلام،پس حمران به حضرت عرض نمود و گفت که:اگرچه ایمان آورده اند زندیق ها بر دست تو،به تحقیق که ایمان آورده اند کافران بر هردو دست پدرت.پس گفت جدید الایمانی که ایمان آورده بود بر هردو دست حضرت علیه السّلام که:بگردان مرا از جمله شاگردان خودت.پس حضرت علیه السّلام فرمود که:ای هشام!بگیر این مرد را به سوی خودت و معلّم او باش.پس تعلیم نمود او را هشام (۵)و بود تعلیم کننده جمیع (۶)اهل شام و اهل مصر که به شرف اسلام فایز می گردیدند؛و نیکو شد طهارت آن مرد جدید الاسلام از کفر و شرک تا آنکه خشنود شد حضرت علیه السّلام به طهارت او.

۱- ((۱)) -ایجادکننده و پدیدآورنده.

۲- ((۲)) -رضوی:گرداند.

۳- ((۳)) -رضوی:شمایان.

۴- ((۴)) -رضوی:موجود.

۵- ((۵)) -رضوی:-هشام.

۶- ((۶)) -رضوی:-جمیع.

کشف نقاب و رفع حجاب:

مراد از زندیق،یا جمعی است که قائل به نور و ظلمت اند در فعل خیر و شر؛یا مراد کسی است که ایمان به آخرت یا به پروردگاری خدا ندارد؛یا مراد،منافق است که در باطن،کافر و اظهار اسلام می نماید؛یا معرّب«زن دین»است؛یعنی:کسی که بنای عقاید او مثل زنان بر اصلی و برهانی نباشد و اعتقاد ثابت راسخ نداشته باشد.بعضی گفته اند که معرّب«زندّی»است که منسوب است دین او به زند،که کتاب مجوسیان است و این معنی،مفادش احتمال اول است؛زیرا که مجوس،به یزدان که فاعل خیر می دانند و اهرمن که فاعل شر می دانند،قائل اند.

قوله: (۱)«یبلغه عن ابی عبد اللّه علیه السّلام اشیآء»؛مراد یا مناظرات آن حضرت است که با خصوم می نموده؛یا هدایات و دلالات است که چون احدی قادر بر ردّ آن ها نبوده،موجب تلّقی به قبول می گردیده و همه کس سمعا و طاعه می شنیده؛یا مراد،معجزات است که از آن معادن کرامات (۲)به ظهور می پیوسته و به گوش هوش اقاصی و ادانی (۳)می رسیده.

قوله: (۴)«قل ما شئت تخصم»؛مراد،ظهور و وضوح الزام زندیق است که با وجود انکار صانع در تسمیه،اثبات (۵)عبودیّت خود نموده،هرچند در اسم که بنای آن بر وضع دیگری است الزام دادن متعارف نیست،نهایت در اقرار به تسمیه به اسم معلوم و ابقاء اسمی که دلالت بر عبودیّت (۶)کند،از راه جدل که اوّل مسلکی از مسالک مناظره است مستحسن است؛بنابراین از اول حدیث تا اینجا وارد شده به طریق مجادله؛چنانچه در قرآن مجید (۷)می فرماید که: جٰادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ. (۸)

۱- ((۱)) -رضوی:-قوله.

۲- ((۲)) -رضوی:معدن کرامت.

۳- ((۳)) -اقاصی جمع اقصی،دوردست ها و ادانی جمع ادنی،نزدیک ها.

۴- ((۴)) -رضوی:-قوله.

۵- ((۵)) -رضوی:اسباب.

۶- ((۶)) -رضوی:معلومیّت کند،معبودیّت کند.

۷- ((۷)) -رضوی:-مجید.

۸- ((۸)) -سوره مبارکه نحل،آیه ۱۲۵.

«فقبّح قولی»چون هشام بعد از الزام تثبیت و تحقیق،دلیل جدلی بر خصم نمود و او بر شماتت و ملامت،حمل نمود،او را از سخن هشام بد آمد یا آنکه چون هنوز زندیق در مراتب سخن تأمّل و تدبّر داشته و در خیال،تمهید جوابی که شافی باشد می نموده و هنوز او را جزم حاصل نبوده و به اعتقاد باطل خود اذعان به اتمام جدال نداشته و در این حال هشام بی تابی نموده او را ناخوش آمده.

[انکار وجود خداوند به دلیل ندیدن]

قوله:«أتعلم أن للارض تحتا»تا قول حضرت که«هل یجحد العاقل ما لا یعرف»؛ دلیلی است خطابی و تقریرش آن است که چون تو خداوند صانع را ندیده[ای]انکار می کنی!پس اگر او را تعالی شأنه می دیدی انکار نمی نمودی،پس ندیدن تو او را، چگونه دلالت بر عدم صانع می کند،شاید صانع عالم در مکانی باشد که تو به آنجا نرسیده باشی؛پس عاقل متدرّب (۱)چیزی را که علم ندارد،نفی وجودش نمی کند،بلکه تفحّص و تحقیق دلایل و براهین می نماید که اگر عدمش محقّق نباشد وجودش ثابت شود و این مرتبه از کلام بعد از مجادله،مناسبت تمام دارد و بعد از این مرتبه چون اقامت برهان شود در حصول علم و ثبات آن ادخل است.

«فالظّن عجز لما لا یستیقن»در بعضی از نسخ های حدیث،«لمن»واقع شده و«من» انسب است و بنابراین عاید«من»،ضمیری است که فاعل فعل و مستتر است و اگر«ما» باشد ضمیر مستتر منصوب که مفعول«یستیقن»است عاید است؛یعنی در مقامی که مدّعی انکار نماید باید ادّعای علم کند و بنا بر گمان،انکار روا نیست؛پس هرگاه اقرار به ظن نماید حجّت بر او تمام است؛زیرا که بنا بر ظن بی مستند،عدم را راجح دانسته معهذا چون دلیلی ندارد بلکه دلیل بر نقیض مدّعی[است]،چون بر او القا شود ادّعای ظن،غلط است.

۱- (۱) -شکیبای مواظبت کننده؛تدریب:مواظبت کردن کسی را بر کاری؛شکیبایی نمودن در کارزار،وقت شدّت و فرار.

«ما خلقهن»؛«ما»،یا موصوله است؛یا استفهامیّه است و بر هرتقدیر مشار الیه «ذلک»است که بعد از این می فرماید که:«فانت من ذلک فی شکّ» (۱)؛و این الزامی دیگر است،زیرا که قبل از این،او ادّعای ظن می نمود که احتمال راجح باشد و الحال اقرار به شک نموده که آن در صورتی است که طرفین متساوی (۲)باشد؛لهذا حضرت علیه السّلام بر او تنبیه فرمود که:مناط شک تو عدم علم تو است و هرگاه به جهل خود اقرار نمودی تو را حجّتی بر عالم نیست و ما را اکمل علوم در باب صانع حاصل است به مرتبه ای که هرگز شکّی عارض نمی شود و آن علم به تشکیک مشکّک زایل نمی گردد.

«امّا تری الشّمس»؛ابتدای برهانی است که حضرت صلوات اللّه علیه (۳)اقامت می فرماید و حاصل برهان آن است که تناسق حرکات و انضباط علویّات و سفلیّات و استقرار آن ها و عدم ورود اختلاف،دلیل است بر آنکه محرّک و موجد و مؤثر در این ها،قادری است که در او تغییر و زوال و تردّد نیست و جبر و قهر می نماید مکوّنات خود را بر ایجاد و اعدام،و تحریک به اکمال انتظام.لهذا فرموده که:«و ان کانا غیر مضطرّین فلم لا یصیر»؛زیرا که از اثبات اضطرار،اختیار آن ها در این افعال نفی شده؛ پس،هرگاه فاعل قادر باشد و فعلی از افعال را اختیار نماید،قادر بر تغییر آن فعل خواهد بود،پس ممکن خواهد بود که آن مرید به نحوی دیگر،اراده حرکت نماید.

چنانچه حضرت خلیل الرّحمن مخاصمه نمود با نمرود بن کنعان،که اوّل جبّاری بود که دعوی ربوبیّت نمود؛به این عنوان که خداوند قادر مختار،آفتاب (۴)را از مشرق به در می آورد و هرگاه تو نیز ادّعاء قدرت می کنی آفتاب را از مغرب بیرون آور،اگر کسی گوید که شاید طبیعت محرّک باشد و از این جهت به نحو واحد حرکت می کند؛جواب

۱- ((۱)) -در متن حدیث نسخه مرعشی«فی شک من ذلک»است و در رضوی«من ذلک فی شک»و در منابع نیز هردو شکل آمده است.

۲- ((۲)) -رضوی:مساوی.

۳- ((۳)) -رضوی:علیه السّلام.

۴- ((۴)) -رضوی:آفتاب را از مغرب بیرون می آورد.و صحیح و کامل در متن آمده است.

گوییم که:طبیعت در جمیع علویّات،متشابه است؛پس اگر این تحریک از لوازم طبیعت می بود بایستی که جمیع علویّات به سبب طبیعت مشترکه،به نحو واحد حرکت نمایند و اختلافی در حرکات نباشد و این خلاف محسوس و مشاهد است،با وجود آنکه قول به تأثیر طبیعت،خلاف مذهب زندیق مصری است؛زیرا که او دهری بوده.

«الی دوامها»؛یعنی،دوام حرکت ثابت است بر تقدیر وجود متحرک.

«و الذی اضطرّهما»؛دال است بر آنکه علّت باید اقوی و اعظم از معلول باشد؛زیرا که بر (۱)تقدیر تسویه،تأثیر،متصوّر نیست و این نیز دلیل است بر وجوب وجود علّت؛ زیرا که ممکن،محتاج است؛و محتاج،بر تقدیری که اثری از او واقع شود حقیقتا اثر غنیّ بالذّات خواهد بود که واسطه را ایجاد نموده.

«لم لا یردّهم»؛یعنی چون ذهاب و رد،متساوی است در جواز،پس لا بدّ مرجّحی باید و آن مرجّح اگر ممکن است،نقل کلام در آن می نماییم تا منتهی شود به مرجّحی که واجب باشد.اگر خصم گوید که شاید آنکه موجودات را مجبور سازد دهر باشد؛جواب گوییم که:مدّعاء،إثبات،مبدئی است که واجب و غیر محتاج و مستقل در تأثیر باشد و مناقشه در تسمیه نیست،هرگاه چنین مدبّری را اعتراف نمودی،به اصطلاح خود بر هرنامی که خواهی (۲)مسمّی گردان.

الحدیث السادس:فی التوحید

اشاره

روی ثقه الاسلام باسناده عن علی بن إبراهیم،عن أبیه،عن العباس بن عمرو الفقیمی،عن هشام بن الحکم فی حدیث الزندیق الذی أتی أبا عبد اللّه علیه السّلام و کان من قول أبی عبد اللّه علیه السّلام:«لا یخلوا قولک:إنهما اثنان من أن یکونا قدیمین قویّین أو یکونا ضعیفین أو یکون أحدهما قویّا و الآخر ضعیفا،فان کانا قویّین فلم لا یدفع کلّ واحد منهما صاحبه

۱- ((۱)) -رضوی:و بر.

۲- ((۲)) -رضوی:-که خواهی.

و يتفرّد (۱)بالتدبير و ان زعمت أن أحدهما قوى و الآخر ضعيف ثبت أنّه واحد كما تقول للعجز الظاهر فى الثانى.فان قلت:انّهما اثنان لم يخل من أن يكونا متّفقين من كلّ وجه (۲)أو متفرّقين من كلّ جهه فلمّا رأينا الخلق منتظما و الفلك جاريا و التدبير واحدا و الليل و النهار و الشمس و القمر دل صحه الامر (۳)و التدبير و ايتلاف الأمر على أن المدبر واحد ثم يلزمك إن ادّعيت اثنين فرجه ما بينهما حتّى يكونا إثنين فصارت الفرجه ثالثا بينهما قديما معهما فيلزمك ثلاثه فان ادّعيت ثلاثه لزمك ما قلت فى الإثنين حتّى يكون بينهم فرجه فيكونوا خمسه ثم يتناهى فى العدد الى ما لا نهايه له فى الكثره فقال هشام:فكان من سؤال الزنديق أن قال:فما الدليل عليه؟فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:وجود الأفاعيل دلت على أن صانعا صنعها ألا ترى أنّك إذا نظرت إلى بنآء مشيّد مبنيّ علمت أنّ له بانيا و ان كنت لم تر البانى و لم تشاهده،قال:فما هو؟قال:شىء بخلاف الأشياء؛ارجع بقولى إلى إثبات معنى و أنّه شىء بحقيقه الشيئيه غير انه لا جسم و لا صوره و لا يحس و لا يجس و لا يدرك بالحواس الخمس لا تدركه الأوهام و لا ينقصه الدهور و لا يغيره الأزمان». (۴)

ترجمه:یعنی در حدیثی که حضرت صادق علیه السّلام مناظره با زندیق می فرمود،از جمله کلام حضرت آن بود که فرمود که:خالی از آن نیست سخن تو که می گویی که صانع دو تا است،از اینکه هردو قدیمند؛یعنی،ابتداء در وجود ندارند و همیشه بوده اند و توانایند بر هرچه اراده نمایند،یا آنکه هردو ناتوان و عاجزند،یا آنکه یکی توانا و دیگری ناتوان است؛پس اگر هردو قدرت دارند بر هرچه اراده نمایند،پس چرا دفع نمی کنند هریک دیگری را،تا آنکه یگانه و تنها شود در تدبیر؛و اگر گمان می کنی که یکی توانا و قوی

۱- ((۱)) -رضوی:و لا ینفرد.

۲- ((۲)) -رضوی:کل جهه.

۳- ((۳)) -رضوی:-«و التدبیر واحدا...صحه الامر».

۴- ((۴)) -کافی،ج ۱،ص ۸۰،باب حدوث العالم و اثبات المحدث؛و در بحار الانوار،ج ۱۰، ص ۱۹۴،باب ۱۳-احتجاجات الصادق صلوه اللّه علیه؛التوحید،ص ۲۴۳ باب الردّ علی الثنویّه؛حدیث به صورت مفصل و کامل آمده است.

و دیگری نـاتوان است،پس ثـابت شـد که صـانع یکی است،چنانکه می گویی از جهت عجزی که ظاهر شـد در دیگری؛و اگر گمـان داری که به درستی که صـانع دو است،خـالی نیست از اینکه یا هردو اتّفاق دارنـد از هرجهت،یا آنکه جـدایی دارنـد از هرجهت؛پس چون دیـدیم خلق را منتظم و فلـک را جاری و تـدبیر را یکی و شب و روز و آفتاب و ماه را،دلالت کرد درست بـودن امر و تـدبیر و انتظـام و الفت داشـتن امر،بر اینکه تدبیرکننـده یکی است؛زیرا که اختلاـف مـدبّر،مسـتلزم اختلاـف تـدبیر است،پس لاـزم می آیـد تو را اگر دعوی کنی که صـانع و مـدبّر دو است،فاصـله فی الجمله میان هردو،تا آنکه متحقّق شود دو بودن؛زیرا که اگر فاصـله ای که مناط امتیاز است نباشد،دوئی متحقّق نمی شود، پس می گردد آن فاصله سیّم میان هردو قدیم و واجب الوجود،زیرا که اگر ما به الإمتیاز، ممکن الوجود باشـد،لازم می آیـد احتیاج واجب به ممکن،پس لازم می آیـد تو را که به سه واجب قائـل شوی.و اگر دعوی سه واجب نمایی،لازم می آیـد تو را آنچه گفتی در دو تا،و سه واجب محتاج خواهد بود بر دو ما به الإمتیاز؛پس لازم می آید که به پنج واجب قایل شوی و می رسد در عدد به عددی که نهایت نباشد از برای آن در بسیاری.

گفت هشام که:بعـد از آن،از جمله سؤال زنـدیق آن بود که گفت:پس چه دلیل است بر وجود صانع؟فرمود حضـرت که:بودن کارهـا دلالت می کنـد بر اینکه صانعی کرده این صـنعت ها را.آیا نمی بینی که هرگاه تو نظر کنی به سوی بنای بلنـدی که بنا شده باشد، می دانی که از برای آن بناکننده ای هست اگرچه تو ندیده باشی بناکننده را و مشاهده ننموده باشی.

[چیستی و چگونگی خداوند]

گفت زندیق که:پس چه چیز است خدا؟فرمود حضـرت علیه السّلام (۱)که:چیزی است مخـالف همه چیزها و فرمود که:برگرد به سخن من که گفتم چیز است به ثابت کردن

۱- ((۱)) -رضوی:-حضرت علیه السّلام.

معنی؛به درستی که واجب چیزی است به حقیقت چیز بودن،نهایت آنکه جسم نیست و صورت نیست و احساس او به حس چشم نمی توان کرد (۱)و به لامسه نمی توان دریافت و ادراک کرده نمی شود به حواس پنجگانه و درنمی یابد او را وهم ها و کم نمی کند او را روزگارها و تغییر نمی دهد او را زمان ها.

بیان:این حدیث شریف که برهانی کامل و دلیلی کافل است بر توحید و عاری از نقص شبهه و نقض مقدّمات است،احتمال دارد که مجموع یک برهان یا دو برهان یا سه برهان باشد؛بنابر اول که گوییم یک دلیل است،تقریرش آن است که،تردید می فرماید حضرت که:دو واجب یا هردو قوی اند یا هردو ضعیف یا یکی قوی و یکی ضعیف است،و بیان ابطال شق اوّل فرموده به این عنوان که هرگاه هریک از هردو واجب قدرت بر جمیع مرادات دارند،از جمله مرادات،بلکه اعظم مرادات آن است که هریک دیگری را دفع کند و یگانه شود.و شق ثالث را فرموده که:چون اقرار به ضعف یکی نمودی،بر تو لازم آمد که صانع یکی است،زیرا که هرگاه قوی باشد،نشاید که ضعیف تأثیر نماید؛و شقّ ثانی با وجودی که ممکن است گفت که ضعیف،واجب و مدبّر عالم نمی تواند بود؛نهایت چون قائلی را می رسد که گوید که هریک بالانفراد شاید (۲)ضعیف باشند اما به اتّفاق یکدیگر قوی شوند،حضرت به برهان وافی ابطال می فرماید که:این دو واجب اگر مفارق یکدیگرند از هرجهت،با وجودی که خلاف فرض است و ضعف (۳)نیز منافات دارد با وجوب وجود؛لازم می آید که خلق منتظم و تدبیر یکی و عالم منسّق نباشد و ما می بینیم که مخلوقات،کمال انتظام دارند و این دلیل ناظر است به قول خداوند عالمیان جلّ شأنه که می فرماید: لَوْ کٰانَ فِیهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتٰا (۴).

[مراد از فرجه]

و چون احتمالی دیگر باقی ماند که متّفق باشند دو واجب ضعیف از هرجهت،

۱- ((۱)) -رضوی:احساس آن به چشم نمی شود.

۲- ((۲)) -رضوی:-شاید.

۳- ((۳)) -رضوی:ضعیف.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۲۲.

و اتّفاق موجب قوّت مجموع شود،این شق را ابطال نمود که اگر دعوی دوئی به این تقدیر می کنی لازم می آید که فرجه ای باشد،تا دو بودن متحقّق شود و مراد از فرجه،یا امری است که موجب اشتراک دو واجب در آن شود که عبارت باشد از امری ذاتی،مثل وجوب وجود،یا عرضی،مثل قدرت و ایجاد یا مراد مابه الإمتیاز است،مثل فصلی که امتیاز دهد احدهما را از دیگری،یا امری عرضی مثل مکانی و جهتی که موجب امتیاز و دوتایی شود.

و بر هرتقدیر با وجودی که منافی وجوب وجود و مستلزم ترکیب است،لازم می آید که واجب محتاج و محلّ اعراض باشد،نهایت چون این جهت فی الجمله خفائی داشت،حضرت به وجه اظهر ابطال فرمود که لازم می آید که آن فرجه بر هرتقدیر، واجب الوجود باشد،زیرا که تقوّم واجب به ممکن،جایز نیست و چون یک فرجه متحقق شود سه واجب یافت می شود و سه واجب دو فرجه می خواهند و لازم می آید که پنج واجب یافت شود و پنج واجب،چهار فرجه می خواهند و نه لازم می آید و همچنین إلی غیر النّهایه.

نهایت،سوق تقریر حضرت،قرینه بر این است که مراد از فرجه مابه الإشتراک باشد که اگر مابه الإمتیاز،مراد می بود بایست که بر تقدیر دو واجب،چهار لازم آید،زیرا که دو واجب،هریک مابه الإمتیازی می خواهند و حضرت می فرماید که:فرجه،ثالث می شود میان هردو،و اگر دو دلیل باشد تقریرش آن است که:از اوّل حدیث تا«ثم یلزمک ان ادعیت»یک دلیل و تتمّه دلیل دیگر باشد و بیان آخر دلیل اوّل آن است که اگر دو واجب،متّفق باشند از هرجهتی از جهات،لازم می آید که رفع اثنیّیت شود و ابطال این شق را حضرت علیه السّلام به ظهور گذارده و باقی اجزاء و مقدمات تقریرش مثل سابق است و احتمالات در فرجه همان است که مذکور شد.

و اگر سه دلیل باشد از اوّل حدیث تا«فان قلت إنهما إثنان»،یک دلیل است و ابطال شقّی را که هردو ضعیف باشند به ظهور گذارده،زیرا که در آن شق دیگر فرمود که:

ص:۷۰

ضعف و عجز،منافی وجوب [(۱)]وجود است و باقی مقدمات دلیل ثانی و ثالث به نحوی است که مذکور شد.

قوله:«فما الدّلیل علیه»؛ظاهر از سؤال زندیق با وجودی که قائل به مبدء و مدبّر بود، امّا متعدّد می دانست،این است که چون دلایل قاطعه و براهین حقّه اصغاء نمود و قادر بر ردّ آن ها نبود،شکّ در وجود صانع به هم رسانید،حضرت دلیل اثبات صانع را به او القا نموده؛گویا می فرماید که:دلیل قطعی افاده می نماید که مدبّری و خالقی می باید و دلایل سابقه [(۲)]افاده وحدانیت نموده شک و شبهه بالکلیّه مرتفع می شود.

«قال فما هو»؛چون زنادقه،دهر را مؤثر می دانند و فساد ظنون او ظاهر شد،تحقیق می نماید از حقیقت صانع واحد،چنانچه در منطق معلوم شده که ما هو سؤال از کنه حقیقت و ماهیت است و ممکن،کنه واجب را ادرک نمی تواند کرد.

لهذا،حضرت فرمود که:شیء بخلاف الأشیاء؛چنانچه در احادیث دیگر واقع شده که بیرون کرد آن واجب را از حد تشبیه و تعطیل،زیرا که اگر نفی شیئیّت شود،تعطیل، و اگر [(۳)]کالأشیاء گفته شود،تشبیه است؛لهذا می فرماید که:ارجع بقولی إلی اثبات معنی؛ یعنی،بدان که شیء بر واجب اطلاق می شود به این عنوان که شیء است مباین جمیع اشیاء و به وجهی از وجوه مدرک نمی شود،نه به حواس ظاهر و نه به باطنه و هرچه مدرک شود،مصنوع است و حق تعالی صانع اشیاء است.و اللّه یعلم [(۴)]

الحدیث السابع:فی الدلایل علی ابطال المذاهب المختلفه

اشاره

فی الواجب تعالی

[(۵)]

روی فی الاحتجاج عن الصادق علیه السّلام إنّه قال:قال امیر المؤمنین علی علیه السّلام:فانزل اللّه

۱- ((۱)) -رضوی:-وجوب.

۲- ((۲)) -رضوی:دلیل اول.

۳- ((۳)) -رضوی:والا اگر.

۴- ((۴)) -رضوی:-و حق تعالی...یعلم.

۵- ((۵)) -رضوی:فی الدلایل العلماء.

تعالی اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ (۱)و کان فی هذه الآیه ردّ علی ثلاثه اصناف منهم لمّا قال: اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فکان ردّ (۲)علی الدهریه الذین قالوا ان الاشیاء لا بدء لها و هی دایمه ثم قال: وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ فکان ردا علی الثنویه الذین قالوا إن النور و الظلمه هما المدبران ثم قال: ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ، فکان ردّا علی مشرکی العرب الذین قالوا إنّ اوثاننا آلهه ثم انزل اللّه تعالی قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ (۳)الخ، فکان ردّا علی من ادعی من دون اللّه ضدّا او ندّا قال:فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لاصحابه:

قولوا: إِیّٰاکَ نَعْبُدُ (۴)أی:نعبدک واحدا لا نقول کما قالت:الدهریه إن الاشیاء لا بدء و لها و هی دایمه و لا کما قالت:الثنویه الذین قالوا:ان النور و الظلمه هما المدبران و لا کما قال مشرکوا (۵)العرب:«إن اوثاننا آلهه»فلا نشرک بک شیئا و لا ندعوا من دونک الها کما یقول هولاء الکفّار و لا نقول کما قالت الیهود و النصاری:ان لک ولدا،تعالیت عن ذلک علوّا کبیرا.قال:فذلک قوله: وَ قٰالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاّ مَنْ کٰانَ هُوداً أَوْ نَصٰاریٰ (۶)و قالت:

طائفه غیرهم من هولاء الکفّار ما قالوا.قال اللّه تعالی:یا محمد! تِلْکَ أَمٰانِیُّهُمْ التی تمنّونها بلا حجه قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ و حجتکم علی دعواکم، إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ کما أتی محمّد ببراهینه التی سمعتموها ثم قال: بَلیٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ (۷)تعالی یعنی کما فعل هؤلآء الذین آمنوا برسول اللّه لمّا سمعوا براهینه و حجته وَ هُوَ مُحْسِنٌ فی علم اللّه فله أجره ثوابه عند ربه یوم فصل القضاء وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ (۸)حین یخاف

ص:۷۲

۱- ((۱)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۱.

۲- ((۲)) -رضوی:مراد.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه توحید،آیه ۱.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه حمد،آیه ۴.

۵- ((۵)) -رضوی:مشرکون.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۱۱.

۷- ((۷)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۱۲.

۸- ((۸)) -همان.

الکافرون ممّا یشاهدونه (۱)من العقاب وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۲)،عند الموت لأن البشاره بالجنان تأتیهم. (۳)

ترجمه:این حدیث تتمّه کلامی است که حضرت امیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه (۴)[علیه]سابق بر این فرموده،می فرماید که:پس فرستاد خدای تعالی بر پیغمبر خود،که حمد از برای خداوندی است که آفریده آسمان ها و زمین را و گردانید و قرار داد تاریکی ها و روشنی،پس آن کسانی که کافر شده اند به پروردگار خود،معادل و برابر قرار می دهند غیر را،و در این آیه رد است بر سه قسم از کفار،چون فرمود که: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ باطل شد مذهب دهریه،آنچنان جماعتی که می گویند که:به درستی که چیزها را ابتدایی نیست و همه چیز دایم بوده،و قدیم است.

پس فرمود که: وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ؛ پس این ردّ مذهب ثنویه است که می گویند:

روشنی و تاریکی دو مدبّراند.پس فرمود که: اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ (۵)که رد است بر جماعتی از عرب که شریک از (۶)برای خدا قرار داده،

می گویند:به درستی (۷)که بتهای ما خدایانند.پس فرستاد سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ (۸)را،که رد کسانی کنند که دعوی می کنند که به غیر از خدا معارضی چند.فرمود که،پس فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را که بگویید: إِیّٰاکَ نَعْبُدُ (۹)؛یعنی،تو را یگانه و واحد (۱۰)می پرستیم.

۱- ((۱)) -رضوی:یشاهد و زیّن.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه،بقره،آیه ۱۱۲.

۳- ((۳)) -بحار الأنوار،ج ۹،ص ۲۶۷،باب ۱ ما احتج صلّی اللّه علیه و آله؛الاحتجاج،ج ۱،ص ۲۸،احتجاج النبی صلّی اللّه علیه و آله علی جماعه من المشرکین؛با اندکی تغییر در عبارت آمده.

۴- ((۴)) -رضوی:علیه السّلام.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۱.

۶- ((۶)) -رضوی:-از.

۷- ((۷)) -رضوی:-به درستی.

۸- ((۸)) -سوره مبارکه توحید،آیه ۱.

۹- ((۹)) -سوره مبارکه حمد،آیه ۴.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:تو را که یگانه و واحدی.

نمی گوییم چنان که گفته اند دهریه که:همه چیز ابتدا ندارد و همیشه بوده.و نه همچنان که گفته اند ثنویه،آنچنان جماعتی که قایل اند به آنکه،روشنی و تاریکی دو مدبّراند.و نه همچنان که گفته اند مشرکان عرب،که بت های ما خدایانند.پس شریک نمی سازیم (۱)به تو چیزی را،و نمی خوانیم به غیر از تو خدایی را،همچنان که می گویند این جماعت کافران.و نمی گوییم همچنان که قایل اند یهود و نصاری که به درستی که از برای تو فرزند است.منزّهی (۲)تو خداوندا از این!تنزیهی بزرگ.

فرمود:پس این است قول خدا که فرموده که گفتند ایشان:«هرگز داخل بهشت نمی شود مگر کسی که بوده باشد یهود یا نصرانی»!و گفتند جماعتی که غیر این جماعتند؛از جمله این کافران.مثل آنچه گفتند ایشان.

و حق تعالی می فرماید که:ای محمّد!این آرزوهای ایشان است که آرزو می کنند بی حجتی،و بگوی ای محمّد!که بیاورید ای کافران،دلیل و حجّت خود را،بر دعوای خود اگر بوده اید از جمله راست گویان.همچنانکه آورد محمد صلّی اللّه علیه و آله،دلیلهای خود را (۳)، آنچنان دلیل هایی که شنیدید شما آن را.پس فرمود خدا که:بلی؛یعنی،این چنین است کسی که مطیع ساخت روی خود را،و منقاد شد حال کونی که خالص بود از برای خدا، مثل آنچه کردند این جماعتی که ایمان آوردند به حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله،چون شنیدند دلیل ها و برهان های او را،و حال آنکه نیکوکار است در علم خدا؛پس از برای اوست مزد او و جزای او نزد پروردگار او،روزی که جدا می شود حکم ها.و نیست ترسی بر ایشان،هنگامی که می ترسند کافران از آنچه مشاهده می کنند از عذاب الهی.و نیستند مؤمنان که اندوه داشته باشند نزد مرگ،از جهت آنکه بشارت به بهشت می رسد ایشان را.

۱- ((۱)) -رضوی:می سازند.

۲- ((۲)) -رضوی:تنزه.

۳- ((۳)) -رضوی:-بر دعوای...خود را.

[ابتدا به حمد در اوّل سوره انعام]

بیان:حق تعالی در اوّل سوره انعام،ابتدا به حمد خود فرموده،که تنبیه بر آن باشد که اوست مستحق جمیع (۱)محامد؛از برای آنکه اصل (۲)و فرع نعمت ها از او به خلق رسیده، و از جهت آنکه از برای اوست صفت های بلندمرتبه،و فرمود که: خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ؛ یعنی«اختراع کرد و از نو پدید آورد آسمان و زمین را»،با آنچه مشتمل است هریک به آن،از صنعت های عجیبه و حکمت های بدیعه.و بعضی گفته اند که:اگر چه لفظا این کلام،خبر است؛اما در معنی،انشا است یعنی حمد الهی،چنین (۳)کنید.

وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ (۴)؛یعنی«شب و روز».و بعضی گفته اند:مراد از ظلمات، نیران؛و از نور،جنان است.و مقدّم داشت ذکر ظلمات را به جهت آنکه ظلمت در وجود، مقدم است،و از این جهت است که در بعضی موارد حکما تعبیر از عدم به ظلمت،و از وجود به نور نموده اند.

و همچنین وجه در تقدیم سموات آن است که:خلق آسمان ها،قبل از زمین شده؛ و ذکر سموات به لفظ جمع،با آنکه ارض نیز طبقات دارد ایماء بر آن است که افلاک، حرکات مختلفه و اوضاع متفاوته دارند و مابین سموات نیز فاصله بسیار می باشد،به خلاف زمین که ساکن و یک کره است و مابین طبقات فاصله نیست؛و چون سموات و ارضین محسوس و مشاهد و جوهراند،خلق،که اعم از ابتداع (۵)است،مناسبت دارد، و ظلمت و نور که امور اضافیّه است یا عرضیّه،جعل مناسبت دارد؛پس بعد از این تعجب می فرماید از کسانی که به جهت خدا شریک قرار می دهند با وجودی که می بینند علاماتی را که دلالت بر یگانگی او دارد،لهذا فرموده که: ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ (۶)،و ثُمَّ که از برای تعقیب موضوع است،ایراد شده از جهت ایماء به این

۱- ((۱)) -رضوی:همه.

۲- ((۲)) -رضوی:اصل نعمت ها.

۳- ((۳)) -رضوی:یقین.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۱.

۵- ((۵)) -رضوی:ابتدا.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۱.

مطلب؛یعنی بعد از ملاحظه (۱)آثار صنع الهی که مقتضی اقرار به وحدانیّت است نقیض آن،که عدیل و شریک است،اثبات می کنند.

و لفظ بِرَبِّهِمْ؛ تنبیه بر آن است به ابلغ وجهی،زیرا که هرگاه ربوبیت و پروردگاری خدا را ببینند و دانند،و آثار صنع الهی را لمحه به لمحه در خود مشاهده نمایند،گنجایش ندارد که مربوب مصنوع را در این امور عظیمه دخل دهند (۲)،و مؤیّد این معنی آن است که چون عارف به نفس خود هستند،و خود را به عقل و شعور می شناسند، (۳)و عجز و مربوبیت خود را انکار نمی نمایند،اصنامی که مصنوع ایشان و جماد است و عقل و شعور ندارد،و دهر و طبیعت را که بعضی مؤثر می دانند،آن ها نیز مسلوب الشعورند،چگونه مدبّر و مؤثر و موجد آثار عظیمه می تواند بود. (۴)

«و هی دایمه»؛چون دهریه روزگار را بالذّات مقتضی و مؤثر می دانند،باید که عالم قدیم باشد،زیرا که مؤثر بنا بر اعتقاد ایشان مختار نیست،بلکه موجب است؛و اثر موجب قدیم می باشد و ردّ این مذهب به اعتبار آن است که تغیّرات و حرکات و حصول اوضاع دلالت بر حدوث می کند و امر حادث می باید مستند به فاعل مختار ذی الاراده باشد و فعل دهر و طبیعت چنین نیست و دوامی که مدّعای خصم است به این معنی اراده نموده که مبدأ و منتهی هیچ کدام نداشته باشد.

[قائلان به دو صانع]

«فکان ردا علی الثنویّه»؛ثنویّه جماعتی اند که قائل به دو صانع شده اند،یکی فاعل خیرات و آن را مستند به نور می دانند و تعبیر از آن به یزدان می کنند،و دیگری فاعل

۱- ((۱)) -رضوی:مشاهده.

۲- ((۲)) -رضوی:دخیل دانند.

۳- ((۳)) -رضوی:می شمارند و می شناسند.

۴- ((۴)) -رضوی:مصنوع ایشان و جمادی است و موثر و موجد عظیمه می تواند بود.و بقیه را تا پایان پاراگراف ندارد.

شرور که آن را مستند به ظلمت می دانند و از آن تعبیر می کنند به اهرمن؛و نزدیک به این مذهب است،مذهب آن جماعت که حق-سبحانه و تعالی را فاعل خیرات،و شیطان را فاعل شرور می دانند.و ردّ این مذاهب باطله از این آیه کریمه به اعتبار آن است که چون تاریکی و روشنی تابع حرکت شمس و قمر است و به اعتبار تغیّرات حدوث همه ثابت شد،پس باید که علّت و محرکی داشته باشد و علت موجده همه واجب الوجود است؛ زیرا که اگر ممکنی علت باشد،دور یا تسلسل لازم می آید؛پس موجد و جاعل ظلمت و نور و منشأ آن ها باید که واجب الوجود یگانه قدیم باشد،پس هرگاه ظلمت و نور مجعول دیگری باشند چگونه خود مدبّر و مؤثر می توانند بود؟

«فکان ردّا علی مشرکی العرب»؛چون (۱)مشرکان اعراب اصنام و آلهه خود را شریک واجب (۲)می دانند در تدبیر و تأثیر؛یا آنکه هریک از واجب و اصنام را قادر و فاعل مستقل می دانند؛به این خطاب،مستطاب تنبیه بر ردّ مذهب باطل ایشان نموده و ظاهر یَعْدِلُونَ معنی ثانی است،چه هرگاه آن ها را با واجب،معادل و برابر دانند،باید که هر فعلی از واجب صادر تواند شد،از ایشان نیز ممکن الصّدور باشد به اعتقاد فاسد ایشان، و از تقریر دلیل سابق معلوم می شود استدلال بر این مدّعی از این خطاب؛زیرا که هر عاقل که امثال این افعال محکمه متقنه در خود و سایر موجودات مشاهده می نماید، و می بیند که فسادی در این امور عظیمه واقع نمی شود،و علویّات را جاری و سایر به یک نحو خاص ملاحظه می کند،و در نظام عالم خللی و نقصی نمی یابد،بعد از این مرتبه تدبّر و تفکّر،اذعان و اعتقاد جزم او را حاصل می شود که مدبّر این عالم،واحد و یگانه[ای]است و شریک و سهیمی ندارد و از اینجا است که در آثار وارد شده که:

«تفکر یک ساعت در آفاق و انفس،بهتر است از عبادت هفتاد ساله» (۳)و به این دلیل

۱- ((۱)) -رضوی:-چون.

۲- ((۲)) -رضوی:+مبدا.

۳- ((۳)) -در بحار الانوار،ج ۶۶،ص ۲۹۲،باب ۳۷-صفات خیار العباد،روایت اینگونه آمده-

ابطال (۱)باقی مذاهب باطله نیز می شود،سیّما مذهب جماعتی که بت ها را شفیعان می دانند؛زیرا که هرگاه این اصنام قادر بر دفع ضرر از خود نباشند و اگر کسی آن ها را بشکند یا بسوزاند دفع آن ضرر نتوانند نمود،چگونه دفع ضرر عذاب از دیگری خواهند نمود؟دیگر آنکه چون همه چیز،مخلوق خداوند قدیر است،امتیاز و قربی حاصل نمی شود مگر به علم و معرفت و عبادت؛و جمادی که منشأ ضرر و نفع نباشد،چگونه او را قرب به مرتبه ای باشد که شفاعت عاصیان نماید؟

«ثم انزل اللّه تعالی قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ (۲)»؛در حدیثی وارد شده که چون حق تعالی می دانست که در آخر زمان گروهی به هم می رسند که متعمق النظر باشند،سوره مزبوره را نازل ساخت (۳)؛زیرا که هرگاه کسی تدبّر نماید در آفاق و انفس،او را یقین به وحدانیت حاصل می شود و می داند که غنیّ بالذات از مثل و مانند و اولاد بری است و ترکیب و تألیف در او نیست به جهت آنکه جمیع این ها موجب احتیاج است.

لهذا از زبان معجز بیان ارباب عصمت صادر شده که:

و فی کلّ شیء له آیه یدلّ علی انّه واحد (۴)

یعنی در هرچیز که مشاهده کنی و تدبّر نمایی،می دانی که او یگانه و فرد است و معارضی و منازعی ندارد،و بعد از ایماء به دلایل و حجج می فرماید به اصحاب خود

۱- ((۱)) -رضوی:-ابطال.
۲- ((۲)) -سوره مبارکه توحید،آیه ۱.
۳- ((۳)) -«عاصم بن حمید قال:قال:سئل علیّ بن الحسین علیه السّلام من التّوحید فقال:إنّ اللّه عزّ و جلّ علم أنه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمّقون فأنزل اللّه تعالی قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ و الآیات من سوره الحدید إلی قوله وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ فمن رام وراء ذلک فقد هلک».کافی،ج ۱، ص ۹۱،باب النسبه؛توحید،صدوق،ص ۲۸۳،باب ادنی ما یجزی من معرفته...
۴- ((۴)) -عده الداعی،ص ۳۲۱.

که:«قولوا إِیّٰاکَ نَعْبُدُ: (۱)(۲)یعنی،بایـد که در حین عبودیت محرّک و داعی نفسانی و اقبال بر معبود حقیقی،موجب حضور او شـده،عابـد در ساحت قرب جلوه نموده،به عنوان خطاب سـخن کنـد و ترک طریقه ی غنیت نماید؛و این یکی از نکات التفات (۳)است که از جمله صنایع بدیعی است،و دیگر وجوه در التفات مذکور است که موقع ذکر آن ها نیست.

تِلْکَ أَمٰانِیُّهُمْ؛ یهود و نصاری را اعتقاد آن است که به غیر از ایشان کسـی داخل بهشت نمی شود،و این محض خیال و برایشان وبـال است که مطـابق خواهش خود حکم نموده انـد،و به تسویلات (۴)شیطانیّه،این گمان فاسـد در ایشان راسـخ شده و منشأ اذعـان و اطمینان ایشان شـده؛لهـذا می فرمایـد که: قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ (۵)؛یعنی عاقـل و دانـا بایـد که بر مطالب و خیالات خود دلیلی و برهـانی اقـامه نمایــد،نـه آنکـه بـه محض وهـم فاســد، و ظـنّ کاســد،بـاطلی را در خـود راسـخ سـاخته،وادی غـوایت پیمایـد.چنانچه رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله برطبق دعوی نبوّت،معجزه ظاهر ساخت و مطابق مـدّعیات خود،دلایل قاطعه،و براهین حقّه اقامت نمود.

بَلیٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ (۶)؛اذعان مؤمنان چون مستند به حجـج واضـحه بوده،اعمال ایشان مقبول و ثواب جزیل به ایشان عاید می شود،بر وجه اتم و اکمل.لهذا فرموده که:

ص:۷۹

۱- ((۱)) -رضوی:+و ایاک نستعین.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه حمد،آیه ۵.

۳- ((۳)) -التفات صـنعتی از صـنایع ادبی و در اصل به معنی چپ و راست نگریستن و روی برگرداندن به سوی کسی یا چیزی است و در اصـطلاح علم بـدیع یعنی در سـخن از غیبت به خطاب یا برعکس از خطاب به غیبت منتقل شوند و یا سـخن را تمام کرده،آنگـاه جملـه یـا مصـرع یـا بیـتی بیاورنـد کـه خـود مستقل باشـد امّـا بـا سـخن قبـل مربـوط شـود و مـوجب حسن کلاـم گردد.ر.ک:فنون بلاغت و صناعات ادبی،جلال الدین همایی،ج ۲،ص ۲۹۳-۲۹۴.

۴- ((۴)) -رضوی:تأویلات.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۱۱.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۱۲.

فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ؛ یعنی ثوابی که به ایشان داده می شود،نزد خدا و بر وفق مشیّت اوست که ثواب عظیم و فوز به نعیم ابدی است،مؤیّد این معنی است آنچه روایت شده که:چون کسی بگوید:«الحمد للّه (۱)کما هو اهله» (۲)؛کاتبان خیرات دست بازداشته، نمی نویسند و می گویند:خداوندا!ما غیب نمی دانیم.در جواب،خطاب می رسد که:

بنویسید چنانچه او گفته و ثواب آن بر من است و تعیین قدر آن من می کنم.

«یوم فصل القضاء»؛اشاره به آن است که ثواب شخصی که به دلیل و برهان ایمان آورده و اعتقاد خود را ثابت و راسخ گردانیده،ضایع و حبط (۳)نمی شود؛و بعد از فصل قضا و انقضاء محاسبه خلق بدون قصور جزای او به وجه اکمل به او می رسد و خوفی به سبب کثرت معاصی ندارد و خوف کافرین و معاندین باقی خواهد بود به سبب مشاهده عقاب.چنانچه از حضرت امیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه منقول است که:«هرچیز از امور دنیا،سماع آن عظیم تر است از عیان آن،به خلاف امور آخرت که بعد از معاینه معلوم می شود که عظیم تر از آن بوده که می شنیده» (۴).و در فقره آخر اشاره شده به آنکه؛ عذاب کفّار و معاندین در هنگام احتضار بر ایشان معلوم می شود و اوّل عذاب ایشان هنگام احتضار است،چنانچه مؤمن را اوّل راحت ها است.

ص:۸۰

۱- ((۱)) -در نسخه:الحمد للّه.

۲- ((۲)) -وسائل الشیعه،ج ۷،ص ۱۷۳،باب استحباب قول الحمد للّه؛عده الداعی،ص ۲۶۰؛ثواب الأعمال،ص ۱۳،ثواب من قال الحمد للّه.

۳- ((۳)) -حبط و احباط در لغت به معنی از بین رفتن و فاسد شدن و در اصطلاح متکلمین آن که عمل خیر صحیح واقع شود و پس از آن عمل شر و گناه ثواب عمل صحیح را ناچیز کند.ر.ک: فرهنگ معارف اسلامی،دکتر سید جعفر سجادی،ج ۱،ص ۸۶؛نثر طوبی یا دائره المعارف لغات قرآن مجید،علامه شعرانی و محمد قریب،ج ۱،ص ۱۵۲.

۴- ((۴)) -نهج البلاغه،ص ۱۶۹،خطبه ۱۱۴،و فیها مواعظ؛عده الداعی،ص ۱۰۹؛بحار الانوار، ج ۸،ص ۱۹۱،باب ۲۳-الجنه و نعیمها«...کل شیء من الدنیا سماعه اعظم من عیانه و کل شیء من الآخره عیانه اعظم من سماعه...».

الحدیث الثامن:فی النبوّه المطلقه

اشاره

روی ثقه الاسلام باسناده عن أبی عبد اللّه علیه السّلام،أنه قال للزندیق الذی سأله:من أین أثبت الأنبیاء و الرسل؟قال:إنّا لمّا أثبتنا (۱)أن لنا خالقا صانعا متعالیا عنّا و عن جمیع ما خلق و کان ذلک الصانع حکیما متعالیا لم یجز أن یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یحاجّهم و یحاجّونه ثبت ان له سفراء فی خلقه یعبّرون عنه الی خلقه و عباده و یدلونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی ترکه فناؤهم فثبت الآمرون و الناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه و المعبّرون عنه جلّ و عزّ و هم الانبیآء و صفوته من خلقه، حکماء مؤدبین بالحکمه،مبعوثین بها،غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم لهم فی الخلق و الترکیب فی شیء من أحوالهم مؤیدین عند الحکیم العلیم بالحکمه؛ثم ثبت ذلک فی کل دهر و زمان فما أتت به الرسل و الأنبیآء من الدلایل و البراهین،لکیلا تخلوا أرض اللّه من حجّه یکون معه علم یدل علی صدق مقالته و جواز عدالته». (۲)

ترجمه: (۳)روایت کرده محمّد بن یعقوب از حضرت امام جعفر (۴)الصّادق-صلوات اللّه علیه-که به درستی که گفت:به زندیقی که سؤال کرد از حضرت که از کجا،یعنی به چه دلیل ثابت می شود پیغمبران و رسولان؟حضرت فرمود که:چون ثابت کردیم که به درستی که از برای ما آفریننده ای هست که ایجاد کرده ما را،و از ما و از همه (۵)آنچه آفریده،بلندمرتبه تر است و ثابت شد که این صانع،حکیم است؛یعنی همه کارها را موافق نظام اعلی و صلاح کلّ موجودات می کند.پس می باید که احکام و تکالیف

۱- ((۱)) -رضوی:ثبت.

۲- ((۲)) -کافی،ج ۱،ص ۱۶۸،باب الاضطرار الی الحجّه؛علل الشرایع،ج ۱،ص ۱۲۰،(باب علت اثبات الانبیاء و الرسل)با اندکی تغییر در کلمات آمده.

۳- ((۳)) -رضوی:بیان.

۴- ((۴)) -رضوی:-امام جعفر.

۵- ((۵)) -رضوی:-از همه.

و اوامر و نواهی در آنچه عقول،مستقل به فهم آن نیست به خلق برسد و جایز نیست که خلق مشاهده نمایند،یا به عضوی از اعضای خود ملامسه نمایند واجب مباین بالذات را،که منزّه است از جهت جسمیت و مکان داشتن و لوازم آن؛تا آنکه ملاقات نمایند مخلوقات او را؛و محاجّه و اقامت دلیل (۱)و برهان نماید بر ایشان،و ایشان نیز جواب ها می گفته باشند و دلایل بر اجوبه خود اقامت می نموده باشند.و هراحدی از مکلّفین قابلیت وحی الهی و الهام ربّانی ندارد تا بی واسطه پیغام آوری،استعلام تکالیف و اوامر و نواهی نمایند.

پس ثابت شد که از برای خدا در میان خلق ایلچیها و سفیرها و پیغامبرها هست که تکالیف را تعبیر به عبارات واضحه الدّلالات نموده،از حق به خلق خدا و بندگان خدا می رسانند؛و راهنمایی می نمایند آن پیغمبران،خلق را بر چیزی چند که مصلحت خلق در آن است و محل نفع است خلق را،و بیان می نمایند چیزی چند را که به سبب آن چیزهاست بقاء هرنوع از مخلوقات؛و چیزی چند را (۲)که در ترک آن چیزهاست بر طرف شدن موجودات؛پس ثابت شد که در خلایق،جمعی مخصوص به تأیید و وحی الهی می باشند از جانب خداوند حکیم دانا که امر به اوامر و نهی از منهیّات می نمایند، و تعبیر از فرموده الهی به عبارات واضحه الدّلالات می نمایند، (۳)و این جماعت اند پیغمبران و برگزیده های خدا از میان خلق،در حالتی که تعلیم نموده شده اند به حکمت و علم و معرفت و برانگیخته شده اند به حکمت،و درین امور شریک نیستند با سایر خلق،مثل شرکتی که در خلقت و ترکیب و بشریت با سایر ناس دارند،در حالتی که تقویت کرده شده اند نزد خداوند حکیم دانا به علم و حکمت؛پس ثابت شد احتیاج به وجود انبیا در هروقت و زمانی،از آنچه آورده اند پیغمبران از دلیل ها و برهان ها،تا آنکه

۱- (۱) -رضوی:-دلیل.

۲- (۲) -رضوی:-که مصلحت خلق...چیزی چند را.

۳- (۳) -رضوی:-و تعبیر...می نمایند.

خالی نباشد زمین خدا از حجّتی که با او دلیلی و علامتی باشد،که دلالت کند بر راستی قول او و جایز بودن عدالت او.

تحقیق حال و دفع مقال

این حدیث شریف،دلیلیست وافی و برهانی است شافی بر اثبات نبوّت مطلقه،یعنی آنکه در هرزمان حجّتی می باید و بعد ازین انشاء اللّه تعالی دلیل خصوص نبوّت رسول بحقّ و نبیّ مطلق ایراد می شود.

[عصمت و بشر بودن نبی صلّی اللّه علیه و آله]

«لمّا اثبتنا»؛ایماء است بر آنکه بعد از اثبات توحید و صفات ثبوتیّه و سلبیّه،اثبات نبوّت می توان نمود،زیرا که اگر صانع،حکیم نباشد؛می توان گفت:شاید تکلیف ما لایطاق نموده باشد،چنانچه جمعی قایل شده اند؛و اگر نفی حمیّت نشده باشد می توان گفت:شاید مکلّف،او را مشاهده یا ملامسه نموده،بی واسطه نبی تحقیق احکام نماید، و همچنین ازین دلیل،عصمت نبی نیز ثابت می شود،زیرا که اگر و ألعیاذ باللّه،حجّت، معصوم نباشد،وثوق و اعتماد بر اقوال و افعال او نخواهد بود،بلکه هرچه گوید و کند مخالفت باید نمود؛شاید معصیتی باشد که بر آن اقدام و امر نموده باشد. (۱)

«علی مشارکتهم»؛دلیل است بر آنکه می باید نبی،بشر باشد،و امتیاز او از خلق در تأیید و عصمت باشد؛نه چنانچه جمعی خیال می نموده اند که لوازم بشریّت،منافی نبوّت است،چنانچه در قرآن مجید بیان قول آن جماعت فرموده که: مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْوٰاقِ (۲)؛یعنی،چه شده این رسول را صلّی اللّه علیه و آله که طعام می خورد و در بازارها راه می رود،مثل سایر ناس؟

ص:۸۳

۱- (۱) -رضوی:معصیتی باشد که به ترک آن اقدام نموده باشد.

۲- (۲) -سوره مبارکه فرقان،آیه ۷.

«ثمّ ثبت ذلك فی کلّ دهر»؛یعنی،ضرور بودن وجود سفرا و انبیا،اختصاص به بعضی ازمنه و اوقات ندارد،بلکه جهت احتیاج در هرزمانی،موجود و علت ضروری بودن حجج الهی در هرعصری،معلوم است؛تا آنکه زمین الهی خالی از حجت نباشد.

چنانچه در احادیث دیگر وارد شده که:«اگر زمین خالی از حجّت باشد هرآیینه زمین با اهلش فرومی رود و قرار نمی گیرد» (۱).پس بقاء خلق و ثبات آسمان (۲)و استقرار ارض،از میامن (۳)برکات حجّت الهی است.

«یکون معه علم»؛بیان آن است که حجت الهی جایز و روا نیست که مخفی باشد، و اگرنه،تکلیف غافل لازم می آید.پس باید که حجّه اللّه به اظهار معجزات و ایقاع خوارق عادات،برطبق ادّعای حجّیت،اثبات حقّیت خود نماید،به نحوی که همه کس اذعان نماید که وقوع چنین چیزی (۴)بعد از دعوی نبوّت بدون تأیید و حقّیت صورت ندارد،لهذا اگر کسی سحر یا شعبده ای از او ظاهر شود و فعلی واقع سازد که ناقصین العقول آن را معجزه پندارند،اگر خواهند که مقارن دعوی نبوّت واقع شود، نمی شود.

معهذا گاه باشد که با نبوّت بر حق،سحری ظاهر شود و معجزه آن نبی ابطال آن سحر نماید.چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السّلام ابطال سحر سحره شده،تمام ساحران ایمان آورده،دانستند که حضرت موسی محقق و ایشان باطل اند.و بیان تفصیل کیفیت معجزه و تعریف آن در نبوّت خاصّه،انشاء اللّه تعالی می شود.

[کافی نبودن عقل در فهم تکالیف]

اگر کسی گوید که:شاید عقل کافی باشد در فهم تکالیف و احکام و احتیاج به سفراء

۱- ((۱)) -«عن أبی جعفر علیه السّلام قال:سمعته یقول:لو بقیت الأرض یوما واحدا بلا إمام منا لساخت الأرض بأهلها...»؛دلائل الامامه ص ۴۳۷؛بحار الأنوار،ج ۵۷،ص ۲۱۳،باب ۳۶-الممدوح من البلدان؛الاحتجاج،ج ۲،ص ۳۱۷.

۲- ((۲)) -رضوی:+و زمین.

۳- ((۳)) -جمع میمنت،برکت ها و سعادت ها.

۴- ((۴)) -رضوی:خبری.

و انبیاء نباشد؛جواب گوییم که:مراتب عقول،متفاوت و عقل و وهم متشابه است و می بینیم که بعضی عقلا مناقضه می نمایند با بعضی در مقتضیات به عقول خود و لهذا مذاهب باطله و آرا متخالفه (۱)در میان اهل ملل می باشد.

و گاه باشد که دو برادر یا پدر (۲)و فرزند که متقارب العقلند،هریک چیزی را خوب و غیر آن را بد دانند و دیگری برخلاف آن حکم می نماید.و می بینیم که در مسایل فرعیّه که نصّ شارع در هریک وارد شده،اختلاف میان علما ظاهر می شود که هریک مطابق فهمیده خود،حکمی مخالف فتوای دیگری می نماید.چگونه می تواند بود که بنای شرع بر این عقول فاسده و افهام کاسده باشد (۳)؟یا آنکه حسن و قبح بسیاری از احکام بر ما مخفی است که بعد از ورود شرع حکم می نماییم که آنچه شارع امر فرموده حسن و آنچه نهی نموده قبیح بوده و بعد از ورود شرع (۴)گاه باشد جهت حسن و قبح به عقول معلوم شود.

بلی،اگر تمام عقول،موافق و مطابق عقل کامل که عقل رسول و ائمّه اطهار-علیهم الصّلوه و السّلام-می بود،ممکن بود که فهم تکالیف به عقول شود؛معهذا درباره رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده که: وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ* إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ (۵)؛یعنی پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله که مؤیّد بوده،بدون وحی و الهام،حکمی نمی فرموده و در هرمقدمه منتظر وحی می بوده.اگر کسی گوید که:چگونه در اصول دین،بنا بر عقل است؟جواب گوییم که:در اول اصول که معرفت اللّه است،همگی مفطوراند (۶)بر اذعان؛و لهذا هیچ احدی از اهل ملل انکار صانع ننموده،هریک صانعی اثبات نموده اند.نهایت در آنکه صانع کیست (۷)و چیست،غلط نموده اند و در باقی مراتب معرفت،هرکس عقل (۸)خود را از وساوس

۱- ((۱)) -رضوی:مختلفه.

۲- ((۲)) -رضوی:-یا پدر.

۳- ((۳)) -رضوی:کاسد شده.

۴- ((۴)) -رضوی:-حکم می نماییم...ورود شرع.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه نجم،آیات ۳ و ۴.

۶- ((۶)) -رضوی:معذورند.

۷- ((۷)) -رضوی:یکیست.

۸- ((۸)) -رضوی:فعل.

شیطـانیه و تسویلات نفسانیه بری ساخته،فکر در مراتب دلایل نموده،حق تعالی به موجب وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا (۱)؛یعنی،آن کسانی که مجاهده و سعی در تحصیل علوم حقیقیّه و معرفه اللّه نموده اند،چون بخل در مبدأ فیّاض نیست،هرآینه می نماییم به ایشان راه های خود را؛پس در (۲)این مراتب به اعانت لطف،اهدا به طریق صواب می شود.

با وجودی که درین مطالب دلایل باهره و براهین لا تعد و لا تحصی هست،چنانچه وارد شده که:

و فی کلّ شیء له آیه یدلّ علی أنّه واحد (۳)

یعنی:در هرچیز (۴)که مشاهده کنی و ملاحظه نمایی در آن علامتی است که دلالت می کند بر آنکه صانع یگانه است و شریک ندارد.و دلایل نقلیّه (۵)متواتره متکثّره نیز واقع شده تا عقلا و نقلا حجّت بر خلق تمام باشد.اگر کسی گوید که:در مسایل فرعیّه (۶)نیز بایست چنین باشد.

جواب گوییم که:تعیین طریق در مقام برهان،معقول نیست؛یا آنکه چون مسائل اصول محصور است،این طریقه مستحسن و معقول است.و در مسایل فرعیّه غیر متناهیّه،اقامت برهان بر هرمسأله،متعسّر بلکه متعذّر است،دیگر آنکه چون اثبات نبوّت،موقوفست به اثبات صانع واحد عدل حکیم،و قبل از اثبات نبوّت (۷)،قول احدی بر احدی حجّت نیست،لابد باید که این مراتب به عقول،مثبت شود و بعد از اثبات حجّت، قول او حجّت است و احتیاجی به دلیل عقل نیست تا حرج لازم آید.و اللّه یعلم.

۱- ((۱)) -سوره مبارکه عنکبوت،آیه ۶۹.

۲- ((۲)) -رضوی:-پس در.

۳- ((۳)) -عده الداعی،ص ۳۲۱.

۴- ((۴)) -رضوی:چیزی.

۵- ((۵)) -رضوی:عقلیه.

۶- ((۶)) -رضوی:شرعیه.

۷- ((۷)) -رضوی:چون به جای نبوّت.

الحدیث التاسع:فی إثبات نبوّه نبیّنا محمّد صلّی اللّه علیه و آله

اشاره

روی الشیخ الطبرسی رحمه اللّه فی کتاب الإحتجاج عن أبی محمّد العسکری علیه السّلام:انّه قیل لأمیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه-یا أمیر المؤمنین!هل کان لمحمد صلّی اللّه علیه و آله آیه مثل آیه موسی علیه السّلام فی رفعه الجبل فوق رؤوس الممتنعین عن قبول ما امر اللّه به؟فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام:أی و الذی بعثه بالحق نبیا،ما من آیه کانت لأحد من الأنبیاء من لدن آدم علیه السّلام الی ان انتهی الی محمد صلّی اللّه علیه و آله الا و قد کان لمحمد صلّی اللّه علیه و آله مثلها او أفضل منها،و لقد کان لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نظیر هذه الآیه الی آیات اخر ظهرت له،و ذلک أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لمّا (۱)أظهر بمکه دعوته و ابان عن اللّه مراده رمته العرب عن قسی عداوتها بضروب مکائدهم،و لقد قصدته یوما لانّی کنت اوّل الناس اسلاما،بعث (۲)یوم الإثنین و صلیت معه یوم الثلثاء و بقیت معه اصلّی سبع سنین حتّی دخل نفر فی الاسلام،و اید اللّه تعالی دینه من بعد، فجاءه قوم من المشرکین فقالوا له:یا محمّد!تزعم انک رسول اللّه رب العالمین،ثم انّک لا ترضی بذلک حتّی تزعم انّک سیّدهم و افضلهم،فلئن کنت نبیّا فأتنا بآیه کما نذکره (۳)عن الانبیآء قبلک:مثل نوح الذی جاء بالغرق و نجا فی سفینته مع المؤمنین،و ابراهیم الذی ذکرت انّ (۴)النار جعلت علیه بردا و سلاما،و موسی الذی زعمت ان الجبل رفع فوق رؤوس اصحابه حتّی انقادوا لمّا دعاهم الیه صاغرین داخرین،و عیسی الذی کان ینبّئهم بما یأکلون و بما یدخرون فی بیوتهم فصار هؤلاء المشرکون فرقا اربع هذه تقول:ارنا و اظهر لنا آیه نوح و هذه تقول اظهر لنا آیه موسی (۵)و هذه تقول:اظهر لنا آیه ابراهیم،و هذه تقول:اظهر لنا آیه عیسی علیهم السّلام.

فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: أَنَّمٰا أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ (۶)،اتیتکم بآیه بیّنه و هذا القرآن الذی

ص:۸۷

۱- ((۱)) -رضوی:-لمّا.

۲- ((۲)) -رضوی:بابعت.

۳- ((۳)) -رضوی:تذکره.

۴- ((۴)) -رضوی:قسان.

۵- ((۵)) -رضوی:-آیه نوح...موسی.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه ص،آیه ۷۰.

تعجزون انتم و الامم و سایر العرب عن معارضته و هو بلغتکم فهو حجّه بیّنه علیکم،و ما بعد ذلک فلیس لی (۱)الاقتراح علی ربّی وَ مٰا عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ (۲)الی المقرین بحجّه صدقه و آیه حقّه،و لیس علیه ان یقترح بعد قیام الحجّه علی ربه ما یقترحه علیه المقترحون الذین لا یعلمون هل الصلاح او الفساد فیما یقترحون؟

قال:فجاءه جبرئیل علیه السّلام فقال:یا محمّد!انّ العلیّ الأعلی یقرأ علیک السّلم و یقول لک انّی ساظهر (۳)لهم هذه الآیات و انّهم یکفرون بها الا من عصمه منهم،ولکنی أریهم (۴)ذلک زیاده فی الاعذار،و الایضاح لحججک،فقل لهؤلآء المقترحین (۵)لآیه نوح علیه السّلام:امضوا الی جبل أبی قبیس فإذا (۶)بلغتم سفحه فسترون (۷)آیه نوح علیه السّلام،فإذا غشیکم العذاب فاعتصموا بهذا و بطفلین یکونان بین یدیه.و قل للفریق الثانی المقترحین لآیه ابراهیم علیه السّلام امضوا الی حیث تریدون من ظاهر مکّه،فسترون آیه ابراهیم علیه السّلام فی النار، فاذا غشیکم البلاء فسترون فی الهواء امرأه قد أرسلت طرف خمارها فتعلّقوا به لتنجیکم من الهلاک و ترد عنکم النار.و قل للفریق الثالث المتقرحین لآیه موسی علیه السّلام:امضوا الی ظلّ الکعبه فسترون آیه موسی علیه السّلام و سینجیکم هناک عمّی حمزه،و قل للفریق الرابع و رئیسهم أبو جهل:فانت یا ابا جهل!فاثبت عندی لیصل بک اخبار هؤلآء الفرق الثلث فإن الآیه التی اقترحتها تکون بحضرتی.

فقال أبو جهل للفرق الثلث:قوموا فتفرقوا لتبین لکم باطل قول محمّد صلّی اللّه علیه و آله فذهبت الفرق الاولی الی جبل ابی قبیس،و الثانیه الی صحراء ملسآء و الثالث الی ظلّ الکعبه

۱- ((۱)) -رضوی:فی.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه نور،آیه ۵۴؛سوره مبارکه عنکبوت،آیه ۱۸.

۳- ((۳)) -رضوی:انی ظهر.

۴- ((۴)) -رضوی:ورائهم.

۵- ((۵)) -رضوی:المقترحون.

۶- ((۶)) -رضوی:فماذا.

۷- ((۷)) -رضوی:عشرون.

و رأوا مـا وعـدهم اللّه عز و جـلّ و رجعوا الى النـبى صـلّى اللّه عليه و آله مؤمنين و كلمـا رجع فريق منهم اليه و اخـبروه (۱)بما شاهـدوا الزمه رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله الايمـان بـاللّه تعالى فاسـتمهل (۲)ابـو جهـل الى ان يجىء الفريق الآـخر حسب ما اوردناه فى كتاب الموسوم بمفاخر الفاطميه تركنا ذكره ههنا طلبا للايجاز و الاختصار.

قـال:فقـال امير المؤمنين عليه السّـلام:فلمّـا جـاءت الفرقه الثـالثه و اخبروا بما شاهـدوا عيانا و هم المؤمنون (۳)بـاللّه و برسوله قال رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله لأبى جهل:هـذه الفرقه الثالثه قد جاءتك و اخبرتك بما شاهدت.فقال ابو جهل:لا ادرى أصدقوا (۴)هؤلاء ام كذّبوا ام حقّق لهم ذلك أم خيّل،اليهم فان رأيت انا (۵)ما اقترحته عليك من نحو آيات عيسى بن مريم عليه السّلام فقد لزمنى الايمان بك (۶)،و الا فليس يلزمنى تصديق هؤلاء على كثرتهم.

فقال رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله:يا ابا جهل!فإن كان لا يلزمك تصـديق هؤلاء القوم على كثرتهم و شـده تحصـيلهم فكيف تصـدق بمآثر آبائك و مساوى اسـلاف اعـداءك؟و كيف تصدّق عن الصـين و العراق و الشام إذا حدّثت عنها؟و هل المخبرين عن ذلك إلاّ دون هؤلاء المخبرين عن هـذه الآيات مع سائر من شاهـدها منهم من الجمع الكثيف الـذين لا يجتمعون على باطل يتخرصونه الاّـ اذا كـان بـإزائهم من يكـذبهم و يخبر بضـد اخبـارهم؟الاـ و كـل فرقه محجوجون بمـا شاهـدوا و انت يـا ابا جهل محجوج (۷)بما سمعت ممن شاهده.

ثم اخبره النبى صـلّى اللّه عليه و آله بمـا اقترحه عليه من آيـات عيسـى من اكله لمـا اكـل و اذخـاره فى بيته لمّا ادّخر من دجاجه مشويّه و احيـاء اللّه تعالى ايّاها و انطاقها بما فعل بها ابو جهل و غير ذلك على ما جاء به فى هـذه الخبر،فلم يصـدّق ابو جهل فى ذلك كلّه بل كان يكذّبه (۸)

ص:۸۹

۱- ((۱)) -رضوى:و اخبروا.

۲- ((۲)) -رضوى:فاستميل.

۳- ((۳)) -رضوى:عن مؤمنون.

۴- ((۴)) -رضوى:اصدق.

۵- ((۵)) -رضوى:-أنا.

۶- ((۶)) -رضوى:-بك.

۷- ((۷)) -رضوى:محجّجون.

۸- ((۸)) -رضوى:يكذبون.

و ینکر جمیع ما کان النبی صلّی اللّه علیه و آله یخبره من ذلک،الی ان قال النبی صلّی اللّه علیه و آله لأبی جهل:اما کفاک ما شاهدت امن لتکون آمنا من عذاب اللّه عز و جل.

قال ابو جهل:انّی لأظن ان هذا تخییل و ایهام.فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:فهل تفرق بین مشاهدتک لهذا و سماعک لکلامها-یعنی الدّجاجه المشویه التی انطقها اللّه تعالی له- و بین مشاهدتک لنفسک و لسائر (۱)قریش و العرب و سماعک کلامهم؟قال ابو جهل:لا.قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:فما یدریک اذا أنّ جمیع ما تشاهده و تحس بحواسک تخییل.قال ابو جهل:ما هو تخییل؟قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:و لا هذا تخییل و إلا فکیف تصح انک تری فی العالم شیئا اوثق منه- تمام الخبر؟» (۲)

ترجمه:از حضرت امام محمّد عسکری-صلوات اللّه علیه-روایت شده که فرمود:گفته شد به امیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه- که:آیا بود از برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله علامتی مثل معجزه حضرت موسی علیه السّلام که به دعای او کوه طور بر بالای سر بنی اسرائیل بلند شده، مترصد افتادن کوه و هلاک شدن بودند،از جهت آنکه ابا و امتناع نمودند از قبول کردن آنچه خداوند عالمیان امر به آن نموده و حضرت موسی خبر به آن داده بود؟حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:بلی،قسم به خداوندی (۳)که برانگیخت و فرستاد رسول را پیغمبر بحق،که نبود معجزه ای از برای یکی از پیغمبران از زمان حضرت آدم علیه السّلام تا آنکه رسید نبوّت به پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله،مگر آنکه،بود از برای رسول صلّی اللّه علیه و آله،مثل آن و زیاده و بهتر از آن،و به تحقیق که بود از برای رسول صلّی اللّه علیه و آله،شبیه این معجزه که بلند شدن کوه طور بود با معجزات دیگر،که ظاهر شد از برای آن حضرت.به درستی که چون ظاهر ساخت

۱- (۱) -رضوی:و سایر.

۲- (۲) -الإحتجاج،ج ۱،ص ۳۶؛بحار الأنوار،ج ۱۷،ص ۲۳۹،باب جوامع معجزاته،با اندکی تفاوت در عبارت.

۳- (۳) -رضوی:خدای عالمیان.

رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله (۱)،در مكّه معظّمه دعوت خود را،و اظهار نمود از جانب خدا مطلب خود را،عربان،او را از كمان هاى دشمنى به انواع حيله هاى خودشان انداختند تيرها. (۲)

و به تحقيق كه من رفتم به خدمت حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله روزى،از جهت آنكه بود اسلام و اقرار (۳)من به رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله پيشتر از مردم،و بيعت كردم روز دوشنبه و بنابر نسخه بعث معنى آن است كه مبعوث شد آن حضرت روز دوشنبه و من با آن حضرت نماز كردم روز سه شنبه،و باقى ماندم من كه به تنهايى با آن حضرت نماز مى كردم هفت سال و بعد از هفت سال،جمعى قليل داخل در اسلام شدند و تقويت كرد حق تعالى دين خود را بعد از آن.

پس آمدند جماعتى از كافران كه شريك از براى خدا قرار مى دادند؛و گفتند:

اى محمّد!گمان مى كنى به درستى (۴)كه تو فرستاده پروردگار عالميانى؟پس راضى به پيغمبرى تنها نشده،گمان مى كنى كه برگزيده و داناتر قوم خودى؟پس اگر بوده اى تو پيغمبر،بياور به جهت ما علامتى هويدا،چنانچه از پيغمبران پيش از تو ما نقل مى كنيم؛مثل معجزه (۵)حضرت نوح عليه السّلام كه آورد آيتى،مثل غرق و هلاك شدن قومش و خلاصى يافتن خودش در كشتى كه خود ساخته بود؛با جمعى كه ايمان به او آورده بودند.و بياور مثل معجزه حضرت ابراهيم عليه السّلام كه خود نقل كردى كه آتش گردانيده شد بر او سرد،به نحوى كه سالم بود از ضرر سردى؛يا گرمى رسانيدن.و مثل معجزه حضرت موسى عليه السّلام كه به درستى (۶)كه كوه طور بلند گردانيده شد بالاى سرهاى اصحاب او از بنى اسرائيل،تا آنكه فرمان بردند چيزى را كه مى خواند (۷)موسى عليه السّلام ايشان را به

۱- ((۱)) -رضوى:خداى تعالى.

۲- ((۲)) -رضوى:به برهان.

۳- ((۳)) -رضوى:اينكه بود اسلام من اقرار.

۴- ((۴)) -رضوى:-به درستى.

۵- ((۵)) -رضوى:-مثل معجزه.

۶- ((۶)) -رضوى:-كه به درستى.

۷- ((۷)) -رضوى:مى خواست.

سوی آن چیز،با کمال ذلّت و خواری.و مثل معجزه حضرت عیسی علیه السّلام که خبر می داد قوم خود را به آنچه می خورند و آنچه ذخیره می کنند در خانه های خود.

پس این مشرکین چهار فرقه شدند؛یک جماعت می گفتند که:بنما ما را و ظاهر ساز از برای ما معجزه نوح؛و یک جماعت دیگر می گفتند:ظاهر ساز از برای ما معجزه حضرت موسی را؛و طایفه[ای]دیگر می گفتند:که بیاور از برای ما (1)معجزه حضرت ابراهیم را؛و جمعی (2)می گفتند:ظاهر کن از برای ما معجزه حضرت عیسی را علیه السّلام؛پس فرمود حضرت (3)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:من نیستم مگر بیم دهنده شما از عذاب الهی،که انذار من ظاهر و هویداست.و آوردم (4)به جهت شما معجزه ظاهره هویدا برطبق دعوی نبوّت؛و آوردم این قرآن را که عاجز می شوید شما و جمیع امّت ها و همه عربان از معارضه آن قرآن (5)و حال آنکه قرآن به زبان شماست؛پس،قرآن حجّت ظاهره است بر شما،و بعد از آوردن چنین معجزه ای پس بر من (6)نیست لجاج و ابرام بر پروردگارم (7).

و نیست بر رسول مگر رسانیدن دین حق هویدا به (8)سوی اقرارکننده ها به حجّت بودن و راستی آن و علامت حقیّت آن؛و نیست لازم بر پیغمبر،بعد از برپای داشتن حجّت و اقامت معجزه بر دعوی نبوّت،اینکه لجاج کند و ابرام نماید بر پروردگار خود،آنچه ابرام می کنند بر او ابرام کنندگانی که نمی دانند (9)که مطابق مصلحت است یا متضمن مفسده ایست آنچه طلب می کنند و می خواهند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که:پس آمد جبرئیل علیه السّلام و گفت:ای محمّد!به

۱- ((۱)) -رضوی:و جمعی می گفتند:ظاهرساز از برای ما.

۲- ((۲)) -رضوی:ابراهیم و جمعی دیگر.

۳- ((۳)) -رضوی:-حضرت.

۴- ((۴)) -رضوی:آورد.

۵- ((۵)) -رضوی:همه عربان معارضه قرآن.

۶- ((۶)) -رضوی:ورود چنین معجزه بر من.

۷- ((۷)) -رضوی:ابرام پرورده گار.

۸- ((۸)) -رضوی:مگر رسالت و برسانیدن و من به.

۹- ((۹)) -رضوی:ابرام کنندگان نمی دانند.

درستی که خداوند (۱)بلندمرتبه،که بالاتر سر است از همه چیز،سلام می فرستد (۲)تو را، و می فرماید که:به درستی که زود باشد که ظاهر سازم از برای ایشان این علامت ها را، و با وجود ظهور این معجزات،کافر خواهند شد به آن،مگر کسی که خدا نگاه دارد او را از کفر،از آن جماعت؛و لیکن می نمایم این آیات را به جهت آنکه (۳)زیاده شود اتمام حجّت ایشان، (۴)و از جهت روشن و هویدا شدن و نهایت ظهور یافتن حق بر ایشان،به مرتبه ای که به وجهی از وجوه،ایشان را عذری و بهانه[ای]نباشد؛پس،بگوی آن جماعتی را که علامت و معجزه نوح علیه السّلام را طلب نموده اند (۵)که بروید به سوی کوه ابی قبیس که کوه بلندی است در مکّه معظّمه،پس چون برسید به آنجا،به زودی خواهید دید آیتی مثل آیت نوح علیه السّلام؛پس چون فروگیرد شما را عذاب،چنگ درزنید و پناه آورید به این؛یعنی (۶)امیر المؤمنین علیه السّلام و به دو طفل که پیش روی اویند.

و خطاب فرمود که:بگوی گروه دوم را که طلب کرده اند معجزه حضرت ابراهیم علیه السّلام را،که بروید به سوی هرسمتی که خواهید از بیرون مکّه معظّمه،که به زودی خواهید دید آیتی،مثل آیه حضرت ابراهیم علیه السّلام در ظهور آتش (۷)؛پس هرگاه فروگیرد شما را بلا و عذاب،پس خواهید دید در میان هوا،زنی را که آویخته باشد،طرف روپاک (۸)خود را؛ پس،چنگ زنید و متمسّک شوید به آن رو پاک آن زن،تا آنکه نجات و خلاصی شما از هلاک شدن،حاصل شود (۹)و دفع کند از شما آتش را.

و بگوی به گروه سیّم که طلب نموده اند آیتی و معجزه ای مثل معجزه حضرت

۱- ((۱)) -رضوی:خبر جبرئیل که یا محمد!خداوند.

۲- ((۲)) -رضوی:می رساند.

۳- ((۳)) -رضوی:-به جهت آنکه.

۴- ((۴)) -رضوی:بریشان اتمام حجت بریشان.

۵- ((۵)) -رضوی:طلبیدند.

۶- ((۶)) -رضوی:+به.

۷- ((۷)) -رضوی:طور آتشی.

۸- ((۸)) -دستمالی که زنان بر سر اندازند،نقاب زنان،برقع،مقنعه،معجر،چارقد.(دهخدا)

۹- ((۹)) -رضوی:شما را حاصل شود از هلاک.

موسی علیه السّلام؛که بروید به سوی سایه خانه کعبه که به زودی خواهید دید مثل معجزه حضرت موسی (۱)[علیه السّلام]و شما را نجات می دهد در آنجا عمّ من حمزه علیه السّلام.

و بگوی به طایفه چهارم که سرکرده ایشان ابو جهل است که:تو ای ابو جهل!باش نزد من تا آنکه برسد به تو خبرهای این سه (۲)جماعت؛پس به درستی که آیتی که تو خواسته[ای]واقع می شود به حضور من.پس گفت ابو جهل ملعون به آن سه (۳)طایفه که:

برخیزید و متفرّق شوید تا آنکه ظاهر شود از برای شما،باطل و دروغ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.

پس رفتند گروه اوّل به سوی کوه ابی قبیس؛و فرقه دوم به سوی صحرایی که زمین آن صحرا سنگ نرمی بود؛و فرقه سیّم به سوی سایه کعبه.و دیدند آنچه خدای عزّ و جلّ وعده کرده بود ایشان را،و برگشتند به سوی (۴)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،در حالتی که ایمان آورده بودند.و هروقت که برمی گشتند گروهی از این جماعت،و خبر می دادند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به آنچه دیده بودند و حضرت رسول بر ابو جهل و باقی جماعت الزام می فرمودند که ایمان بیاورید به خداوند یگانه قادر توانا؛ابو جهل ملعون مهلت می طلبید که صبر کنید (۵)تا بیایند آن جماعت دیگر.چنانچه در کتابی که نامش مفاخر فاطمیّه است به تفصیل بیان شده.پس حضرت امیر المؤمنین-علیه الصلوه و السّلام-می فرماید که:چون آمدند گروه سیّم و خبر دادند به آنچه دیده بودند معاینه به چشم خود و همه ایمان آورده بودند به خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ابی جهل ملعون که:این فرقه سیّم آمدند و خبر دادند تو را به آنچه دیده بودند.

گفت ابو جهل که:نمی دانم راست گفتند این جماعت یا دروغ؛و بر تقدیری که راست گفته باشند،نمی دانم که درواقع این آیات چنین ظاهر شده یا آنکه چنین به خیال ایشان درآمده و محض توهّم بوده؛پس اگر من ببینم آنچه را طلب نموده ام از تو،از وقوع مثل

۱- (۱) -رضوی:-که بروید...موسی.

۲- (۲) -رضوی:-سه.

۳- (۳) -رضوی:-سه.

۴- (۴) -رضوی:به خدمت.

۵- (۵) -رضوی:مهلت می طلبید ابو جهل ملعون که صبر کنند.

معجزه حضرت عیسی علیه السّلام،پس به تحقیق لازم می شود بر من که ایمان به تو بیاورم.

و اگر ظاهر نسازی لازم نیست مرا تصدیق کردن این جماعت،با وجود بسیاری ایشان؛ پس فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:ای ابو جهل!اگر لازم نیست تو را تصدیق این جماعت،با وجود کثرت ایشان و بسیاری سعی و اهتمام ایشان در تحصیل (۱)حق و مشاهده معجزه، پس چگونه تصدیق می کنی به خوبی ها و کمالات پدران خودت و بدی های دشمنان خودت که خبر به تو رسیده و ندیده[ای]؟و چگونه تصدیق می کنی بر بودن شهری که آن را صین گویند و مملکتی که آن را عراق و شهری که آن را شام گویند؛و کمال دوری دارد این بلاد از تو،هرگاه خبری به تو رسد که دلالت کند بر وقایع این بلاد یا اصل وجود این بلاد؟و آیا خبردهنده از چین و شام و عراق و غیرها،هست مگر کمتر از خبر دهنده از این معجزات؟با (۲)سایر کسانی که مشاهده این آیات نموده اند از خلق بسیاری که همه عقل ها حکم می کند که این قدر جماعت،اتّفاق بر باطل نمی کنند که تخمین کرده باشند آن باطل را،مگر آنکه در برابر این جماعت که تخمین کرده دروغی گویند،جمعی می باشند (۳)که تکذیب ایشان نموده،خبر می دهند به ضد و نقیض خبرهای ایشان،و در این صورت چون جمعی کثیر خبری به تو ای ابو جهل نقل می کنند،و در برابر کسی تکذیب نمی کند و اتّفاق این جماعت با این کثرت بر کذب محال است.پس هر فرقه[ای]حجّت بر ایشان تمام شده به آنچه دیده اند.

و بر تو ای ابو جهل!حجّت تمام می شود به آنچه بشنوی از کسانی که خود مشاهده نموده ای و به دلیل معلوم است که صادق اند.

پس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بعد از این الزام خبر داد و ابو جهل لعین را که به آنچه (۴)طلب نموده بود از معجزه[ای]شبیه معجزه های حضرت عیسی علیه السّلام،از خوردن ابو جهل آنچه

۱- ((۱)) -رضوی:تحقیق و تحصیل.

۲- ((۲)) -رضوی:بنابر.

۳- ((۳)) -رضوی:نباشند.

۴- ((۴)) -رضوی:بعد از این خبر الزام داد ابو جهل را به آنچه.

خورده بود و ذخیره نموده بود در خانه خود (۱)،مرغی را که بریان کرده بودند؛و زنده گردانید (۲)حق تعالی،آن مرغ بریان را و به سخن آورد،تا آنکه گفت جمیع آنچه کرده بود ابو جهل به آن مرغ؛و غیر این از چیزهای دیگر را خبر داد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،چنانچه در خبر است.پس ابو جهل ملعون تصدیق نکرده این ها را همه،بلکه تکذیب می نمود همه آنچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر می داد (۳)از آنچه در خانه خود کرده بود.تا آنکه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود به ابی جهل که:آیا بس نیست تو را (۴)آنچه مشاهده کردی و دیدی؟ ایمان بیاور تا آنکه باشی ایمن از عذاب الهی روز قیامت!گفت ابو جهل که:به درستی که من گمان می کنم که این ها به خیال انداختن و به وهم درآوردن است و اصلی ندارد.پس فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:پس آیا تو فرق می کنی میان آنچه مشاهده نمودی به چشم خود و آنچه شنیدی از سخن مرغ بریان شده ای که خداوند عالمیان آن را به سخن آورد؛ و میان آنچه می بینی از موجودات،مثل نفس خودت و سایر قریش و عربان و می شنوی تو سخن ایشان را؟!ابو جهل گفت:فرق نمی یابم.حضرت فرمود که:پس چه می دانی در این هنگام که به درستی که همه (۵)آنچه مشاهده می کنی و به حواس خود می یابی از قریش و عرب و نفس خودت؛شاید این ها نیز محض خیال باشد.ابو جهل گفت:این ها محض خیال نیست.رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:خبر دادن من به آنچه خورده[ای] و ذخیره نموده[ای]و سخن گفتن مرغ بریان شده نیز محض خیال نیست؛که اگر تجویز این کنی،لازم می آید که هیچ محسوسی و مشاهدی بر تو معلوم نشود؛پس چگونه صحیح می شود که در عالم ببینی چیزی را که معتمدتر از این معجزات باشد.و اللّه یعلم به.

[توسل انبیاء گذشته به پنج تن]

تحقیق و نقل:«و لقد کان لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نظیر هذه الآیه»؛بیان آن است که آنچه در

۱- ((۱)) -رضوی:-در خانه خود.

۲- ((۲)) -رضوی:گردانیدن.

۳- ((۳)) -رضوی:نمی داد.

۴- ((۴)) -رضوی:آیا پس نیست دور ازینچه.

۵- ((۵)) -رضوی:-آنچه می بینی از...که همه.

امم سابقه واقع شده،از ابتلاـ و امتحان و معجزات پیغمبران و غیر ذلک،جمیع آن امور به عینه یا بنظیره،طابق النعل بالنّعل واقع شده.و هرمعجزه که بر دست یکی از انبیا ظاهر شده،اقوی از او بر دست حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم واقع شده و بر خبیر بصیر،ظاهر است که انبیاء سابقه،مادام که متوسّل به انوار مقدّسه رسالت پناهی و ذریّه طیّبه او -علیهم الصلوه و السّلام-نمی شدند،معجزات بر دست ایشان ظاهر نمی شد.و حضرت آدم علیه السّلام که اب الانبیا بود تا متوسّل به انوار مقدّسه ایشان نشد،توبه او مقبول درگاه احدیّت نگردید.

پس معلوم است که به استدعای (۱)ایشان هرنحو خرق عادتی که باشد ظاهر می شود و آنچه در احادیث شریفه واقع شده،اخبار به وقوع است که درواقع آنچه در امم سابقه شده،در این امّت نیز واقع شده (۲)؛نظیر معجزات انبیاء سابقه،بلکه (۳)اکمل و افضل و اعظم از آن از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ائمّه اطهار (۴)علیهم السّلام ظاهر شده«و الی آیات آخر»،اشاره به آن است که معجزاتی چند که از انبیاء سابقه واقع و ظاهر نشده،از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ظهور رسیده،مثل شقّ قمر و قرآن که دو معجزه عظیمه است و از هیچ یک از انبیاء سابقه چنین فعلی ظاهر نشده است.

«رمته العرب عن قسیّ عداوتها»؛اشاره به آن است که همگی متوجّه معادات با آن حضرت بوده،انواع ایذا و اهانت به آن حضرت رسانیدند،حتی آنکه بر بالای بام کعبه رفته،سلاکه بچه دان شتر بود با کثافات بسیار بر سر مبارک آن حضرت انداختند؛تا آنکه حمزه سیّد الشهدا رضی اللّه عنه شمشیر گرفته به مسجد الحرام درآمد و اعاظم قریش که این (۵)بی ادبی نموده بودند گرفته،سلا را با کثافات بر سبیل آن ها مالیده،همه را منکوب

۱- ((۱)) -رضوی:-ایشان نشد...استدعای.

۲- ((۲)) -رضوی:واقعست.

۳- ((۳)) -رضوی:-بلکه.

۴- ((۴)) -رضوی:ائمّه هدی.

۵- ((۵)) -رضوی:-که این.

و مخذول ساخت؛و در میان عرب این اهانت عظیم بوده که چیزی از کثافات بر ریش و سبیل آن ها بمالند.

مع هذا،انواع حیله ها می نمودند که اهانت به آن حضرت رسانیده،شاید ابطال نبوّت او نمایند.و داعی بر این افعال نسبت به بعضی حسد و رشک بود که چرا پسر بی پدر، مؤیّد من عند اللّه بوده،رسول و داعی بر دین حق باشد؛و نسبت به بعضی عصبیّت و حمیّت جاهلیّت و عشق مذهب باطل خودشان محرّك و باعث بود.و به لطف و اعانت الهی هرچند ایشان در اطفاء نور الهی و اخفاء حجج ربّانی کوشیدند،حق تعالی اعلاء کلمه حق نموده،تقویّت و تأیید پیغمبر خود زیاده نمود.و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام قبل از همه کس با آن حضرت بیعت نموده،ربط ظاهری و باطنی زیاده از جمیع مخصوصان با آن حضرت داشت؛زیرا که در بدو فطرت،هردو از یک نور مخلوق شده بودند و پیوسته آن حضرت به خدمت شریف او قیام (۱)نموده،محرم سرادقات وحی و الهام بود.و بعد از هفت سال جمعی از مشرکین آمده،خطاب با نهایت ارتیاب بی ادبانه (۲)با آن حضرت نموده،گفتند که:تو خود گمان رسالت به خود داری؟ ایماء به آن نمودند که ما قایل به رسالت تو نیستیم؛بلکه تو خود یقین نداشته،به گمان، این ادّعا می نمایی و چون بر تقدیر رسالت لازم نمی دانستند،به اعتقاد باطل خود که رسول بزرگ تر و افضل از همه باشد،گفتند:«حتّی تزعم أنّک سیّدهم»؛و بعد از این مراتب از سخن،طلب معجزه حضرت نوح علیه السّلام نمودند و مجمل قصّه نوح علیه السّلام آن است که:چون به خلعت نبوّت و رسالت سرافراز گشت،به هزار،کم پنجاه سال،مشغول هدایت خلایق بود و فوجی قلیل در این مدت کثیر ایمان آوردند؛اما در این زمان،الم بسیار و آزار بی شمار از کافران به آن حضرت رسیده،صبر،پیشه نموده،قوم خود را دعا

۱- ((۱)) -رضوی:خدمت حضرت رسالت پناهی آمد و شد.

۲- ((۲)) -رضوی:نهایه اثبات فی ادیانه.

و طلب هـدایت (۱)از جنـاب احـدیّت به جهت ایشـان می نمود و کسـی التفات به نصایـح و مواعظ او ننموده،معجزات او را به سحر،و سـخنان او را به جنون،حمل می نمودنـد و عقوبت و ایـذاء بسیار به او می کردنـد و هریک فرزندان خود را وصیّت به عدم قبول قول آن حضـرت می نمودند تا آنکه یکی از امّت او دست پسـر خود را گرفته،نزد آن حضرت آمد و گفت:این مرد را بشـناس که ساحر و کـذّاب است و از دین اسـلاف خود باید انحراف اختیار ننمایی (۲)و در اهانت و ایـذاء این مرد تا توانی ساعی باشی،ناگاه آن پسر کف خاکی برداشته،بر روی مبارک آن حضرت پاشید؛بعد از صدور این حال،آن حضرت،شکوه به اله ذو الجلال نموده؛در این اثنا به مدلول وَ أُوحِیَ إِلیٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلاّ مَنْ قَدْ آمَنَ (۳)،اعلام شد که من بعد،دیگر کسی هـدایت نخواهـد یـافت؛مگر کسانی که قبل از این ایمان آورده اند.حضـرت بعـد از مأیوس شـدن از هـدایت ایشـان،زبـان به نفرین گشـوده گفت که: رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکٰافِرِینَ دَیّٰاراً (۴)یعنی پروردگـارا!مگـذار بر زمین از کافران،احـدی را که خانه دار باشد!چون این دعا مستجاب شد (۵)،مأمور شـد به ساختن کشتی و بعـد از ظهور اثر اجابت دعا (۶)تا وقوع طوفان،رسم توالد و تناسل از میان آن قوم برافتاد و جبرئیل علیه السّلام چوب ساج آورده بنشانیدن و غرس آن؛نوح علیه السّـلام را اشـاره فرمود،بعـد از بیست سال (۷)یـا چهل سال علی الخلاف،آن چوب درخت مسـتحکم شـده،آن را بریـد و خشک کرد و به تعلیم جبرئیل علیه السّـلام،متوجّه تراشـیدن کشتی شـد و در هنگام ساختن کشتی اشـراف و اعیان قومش او را تمسـخر می نمودنـد که:ای نوح علیه السّـلام!بعـد از دعوی منصب پیغمبری،درودگری اختیـار نمودی و بـا وجودی که آب در جایی پیدا نیست کشتی می تراشی؛پس،تو دیوانه باشی.

۱- ((۱)) -رضوی:هدایت نموده.

۲- ((۲)) -رضوی:نفرمایی.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه هود،آیه ۳۶.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه نوح،آیه ۲۶.

۵- ((۵)) -رضوی:-شد.

۶- ((۶)) -رضوی:بعد از این دعا.

۷- ((۷)) -رضوی:-سال.

و چون از ساختن کشتی فارغ شد،فرمان آمد که:تابوتی از چوب شمشاد به جهت جسد حضرت آدم علیه السّلام بساز که بدن آن حضرت از ضرر آب محفوظ ماند. (۱)و همچنین حکم شد که:اجناس وحوش و طیور و اصناف حیوانات را مجتمع ساز و به جهت بقاء نوع،از هرجنس،جفتی به کشتی درآور.و به اندک فرصتی آب از تنور در فوران آمده، یکی از مسلمانان نزد صفرودوس که پادشاه آن قوم بود رفته،او را به عذاب،تخویف و شرایط نصیحت به جای آورده،ظهور وفور آن آب را بیان نمود؛آن پادشاه فی الحال به خدمت حضرت نوح علیه السّلام آمده،تفتیش نمود.حضرت فرمود که:ای پادشاه!فرمان واجب الاذعان پروردگار چنین رسیده (۲)؛و پادشاه از شدّت جوشیدن آب ترسیده، گریخت.و نوح و تابعانش که هشتاد نفر بودند در کشتی درآمده و از بلیّه طوفان ایمن گشتند و زوجه او و پسرش که کنعان نام داشت از دخول کشتی ابا نموده.کنعان،پسرش گفت که:به زودی پناه می برم به کوهی که مرا از ضرر آب،نگاه دارد.و در این اثنا موجی رسیده او را درربود.حضرت نوح متأثر شده،به درگاه آله جل شانه (۳)عرض نمود که:

پسر من از اهل من است و وعده نجات فرموده[ای]به من و اهل من جواب رسید که:

چون اعمال ناپسندیده از او صادر شده از اهل تو نیست.

و تا چهل روز آب از چشمه ها زیاده از اندازه می جوشید و باران های بزرگ قطره نیز می بارید؛تا آنکه آب از بلندترین کوه ها چهل زرع گذشت و عوج بن عناق (۴)با وجودی که مشرک بود چون در ترتیب کشتی به آن حضرت معاونت می نمود،نجات یافت.

و کشتی از شهر کوفه در حرکت آمده به مکّه معظمّه رسید،هفت مرتبه دور خانه کعبه طواف کرد؛آن گاه اطراف عالم را گردیده،بعد از پنج ماه بر سر کوه جودی که موافق مشهور،زمین نجف اشرف است قرار گرفت.به سبب آنکه کوه های مرتفع همگی به خود

۱- ((۱)) -رضوی:باشد.

۲- ((۲)) -رضوی:پروردگار رسید.

۳- ((۳)) -رضوی:-جل شانه.

۴- ((۴)) -رضوی:عوج بن عنق.

بالیدنـد و هریک بر خود قرار می دادند (۱)که محل قرار کشتی آن حضـرت خواهنـد بود،الاّ کوه جودی،که چون پست ترین جبال بود خود را قابل این سـعادت نـدانست؛لهـذا محلّ شـرف این تشـریف شد و مدّت یکماه بر سـر کوه جودی (۲)بود و در مـدت طوفـان به سـبب ابر و بـاران و زیادتی بخار سیاه که از سـطح آب مرتفع می شـد روز از شب ممتاز نبود و حق تعالی دو مهره نورانی،یکی مثـل آفتـاب و دیگریماننـد ماه بر دیوار کشتی قرار فرمود (۳)و از برای آن هـا حرکـتی قرار داده که به آن اوقات نمازهای واجبی را معلوم کنند.

و چون ندای یا أَرْضُ ابْلَعِی مٰاءَکِ وَ یا سَمٰاءُ أَقْلِعِی (۴)از جانب احدیّت رسیده، فرمان الهی را مطیع شده،آب ها به زمین فرو رفت و باریدن باران از آسمان ساکن شد.

حضـرت نوح امر به کبوتری فرمود که:پرواز گرفته خبر آورد که آیا در جایی اثر عمارت و آبادی ظاهر شـده یا نه؟بعد از چند ساعت،کبوتر آمـده قـدری برگ درخت زیتون در منقار خود گرفته،آورد؛معلوم شـد که سـرهای درختان از آب ظاهر شـده و چنـد مرتبه کبوتر را فرسـتاد تا آخر دیـد که قدری گل در پای او پدید است،کبوتر را دعای خیر کرد (۵)و در دامنه کوه،دهی بنا نمودند و چون هشـتاد نفر در آن قریه (۶)کار کردنـد آن موضع را سوق الثّمانین نام کردنـد و بعد از اتمام قریه،علّت وبا در میان مردم به هم رسیده،آن هشـتاد نفر به دار بقاء،رحلت نمودند و حضـرت نوح علیه السّـلام و پسـران او سام و حام و یافث و ازواج ایشـان،از آفت وبـا سـالم ماندنـد.و حق تعـالی به نوح علیه السّلام وحی فرسـتاد که:قوم تو را به سـبب نافرمانی و کفر و عصـیان هلاک نمودم؛امّا قسم به عزّت و جلال خودم که دیگر به طوفان،بندگان خود را عذاب نکنم و آن حضرت از این خبر به غایت،مسرور شد و ربع مسکون (۷)را میان اولاد ثلاثه خود قسمت نمود.

۱- ((۱)) -رضوی:دادند.

۲- ((۲)) -رضوی:-که چون...جودی.

۳- ((۳)) -رضوی:قرار ده.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه هود،آیه ۴۴.

۵- ((۵)) -رضوی:نموده.

۶- ((۶)) -رضوی:ده.

۷- ((۷)) -منظور یک چهارم زمین است که خشکی می باشد.

[احسان حضرت نوح علیه السّلام به ابلیس]

روایت شده که بعد از رفع طوفان،ابلیس لعین به خدمت نوح علیه السّلام آمده گفت:تو درباره من احسان فرموده[ای]که بسیار شاکر شده ام؛اکنون هرچه خواهی بپرس که من در جواب تو خیانت نکنم.حضرت اعراض نموده؛وحی الهی نازل شد که از این ملعون هرچه خواهی بپرس که در این باب،حق بر زبان او (۱)جاری گردانیم.

حضرت سؤال کرد که:از اخلاق بنی آدم کدام چیز (۲)بیشتر باعث معاونت تو و اعوان تو می شود در ضلالت و خسران ایشان؟ابلیس گفت:حرص و بخل و بددلی و شتاب در امور.حضرت فرمود که:ای دشمن خدا!احسان من درباره تو کدام است؟گفت:دعا کردی بر اهل زمین و همه را به دوزخ فرستادی؛و الاّ روزگاری دراز مرا (۳)بایست مشغول بود که این مطلب من حاصل شود.حضرت نوح علیه السّلام از دعای خود پشیمان شد.

و حضرت نوح علیه السّلام بعد از طوفان مدّتی مدید نشست و زندگانی یافت و در آخر ساعات حیات،جبرئیل با عزرائیل از وی پرسیدند که:ای پیغمبر که عمر تو درازتر از همه پیغمبران بود!جهان گذران را چگونه یافتی با زندگانی بسیار؟گفت:عالم را مانند خانه ای یافتم که دو در داشته باشد،از یک در داخل شده،لحظه ای توقّف نموده باشم و از در دیگر بیرون روم.بعد از آن به دار بقا رحلت فرموده؛فرزندان،جسد او را مدفون ساختند،بنا بر قولی در بیت المقدّس و موافق احادیث بسیار در نجف اشرف (۴).

و از جمله معجزات مشهوره آن حضرت آن بود که چون از کشتی،اهل توحید بیرون آمدند مأکولات ایشان تمام شده،به غایت،گرسنه بودند؛آن حضرت مقداری ریگ از

۱- (۱) -رضوی:آن ملعون.

۲- (۲) -رضوی:-چیز.

۳- (۳) -رضوی:-مرا.

۴- (۴) -وسائل الشیعه،ج ۱۴،ص ۳۸۷ باب استحباب زیاره آدم و نوح مع أمیر المؤمنین علیه السّلام، ح ۶؛بحار الأنوار،ج ۹۷،ص ۴۰۴،باب فضل الکوفه.«عن أبی عبد اللّه علیه السّلام یقول الکوفه روضه من ریاض الجنه فیها قبر نوح و إبراهیم...».

زمین برداشته،دعا فرمود و بدیشان داد،آن ریگ ها (۱)گندم بریان شده بود.و بعضی گویند که چون قومش گرسنه شده،درخت ها غرس نمود و فی الحال سبز شده،بارور شد و از (۲)میوه آن درختان،مؤمنان می خوردند.

[تولد بت شکن]

و مجملی از بیان معجزه حضرت ابراهیم علیه السّلام آن است که آن حضرت در زمان نمرود بن کنعان متولّد شد و مشهور آن است که نمرود نیز تمام ربع مسکون را متصرف بود و بعد از آنکه طریقت عدالت پیش گرفته،تسخیر خلایق نمود،شیطان لعین به او وسوسه نموده دعوی الوهیّت نموده،مردم را به عبادت خود (۳)خواند و بت ها در صومعه ها به صورت خود ساخته،گذارد؛و مردم را ترغیب نمود که به عبادت آن ها که مثال نحس خودش (۴)بود،مشغول باشند.و خلید بن عاص که مهارت تمام در علم نجوم داشت از اجرام علویّه،استنباط نموده بود که شخصی متولّد خواهد شد که دین حق را رواج داده،طریقه بت پرستی را برطرف کند.نمرود امر نمود که:جمعی بر مردمان موکّل باشند که مردان با زنان خلوت نکنند و اگر نطفه[ای]پیش از این در رحمی قرار گرفته باشد،چون متولّد شود اگر پسر باشد به قتل رسانند.و در اندک زمانی صد هزار طفل بنا بر قولی، و هفتاد هزار طفل به قول دیگر،به قتل رسانیده.و چون مردان را جمیعا از شهر بیرون نموده،جمعی بر دروازه ها مقرّر داشته بود که مانع وصال مردان و زنان باشند؛و آزر چون از معتمدان نمرود بود بر دروازه[ای]موکّل بود. (۵)چون زنان،شهر را خالی دیدند،به بیرون شتافته،می گردیدند؛اتّفاقا زوجه آزر به جایی رسید که آزر در آنجا

۱- ((۱)) -رضوی:دادند ریگها.

۲- ((۲)) -رضوی:بارور شده از.

۳- ((۳)) -رضوی:خویشی.

۴- ((۴)) -رضوی:او.

۵- ((۵)) -رضوی:-بود.

بود، (۱)چون زوجه خود را دید (۲)،میل عظیم (۳)به هم رسانیده (۴)،با وی خلوت کرد و مادر حضرت ابراهیم علیه السّلام حامله شد؛چندگاه حمل خود را پنهان داشت،چون از حدّ اخفا (۵)گذشت به آزر گفت که:بعد از وضع حمل (۶)،اگر پسر باشد نزد ملک فرستیم،چون حقّ احسان بر ما بسیار دارد.آزر به سخن زوجه خود اعتماد نمود.

مطابق مشهور میان مفسّرین و بعضی از ارباب تواریخ چنین وارد شده و حق آن است که پدر حضرت ابراهیم علیه السّلام تارخ نام داشت،و مسلمان بود و قبل از تولّد حضرت ابراهیم علیه السّلام،تارخ فوت شده،زوجه او را آزر بخواست و به حباله خود درآورد.و آزر اطّلاع از ولادت حضرت ابراهیم علیه السّلام نداشت تا آنکه آن حضرت به حد تمیز رسید،آن گاه آزر مطّلع شده چون حق تعالی محبّت او را در دل آزر انداخت به نمرود -علیه اللّعنه-اعلام ننمود و آنکه در کلام ملک علاّم واقع شده که: «قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ» (۷)بنابرآن است که چون حضرت،پدر خود را ندیده بود و مادرش زوجه (۸)آزر شده بود،از این جهت او را پدر می گفت؛یا آنکه در آن زمان متعارف بود که عم را پدر می گفتند و آیه کریمه وَ تَقَلُّبَكَ فِي السّٰاجِدِينَ (۹)دلیل است بر این قول،زیرا که موافق مشهور،این آیه را چنین تفسیر نموده اند که:حق تعالی می بیند تو را در هنگامی که به حق در میان خلق ایستاده،هدایت می نمایی و می بیند تو را در هنگامی که می گردید نطفه تو در اصلاب طاهرین که سجده خدا می نمودند.

و میان شیعه اتّفاق است که اجداد حضرت (۱۰)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا حضرت آدم علیه السّلام، همه مسلمان بوده اند و حضرت ابراهیم علیه السّلام از اجداد رسول خداست؛پس باید که پدر

۱- ((۱)) -رضوی:زوجه آزر در آنجا بود آزر.

۲- ((۲)) -رضوی:بدید.

۳- ((۳)) -رضوی:عظیمی.

۴- ((۴)) -رضوی:رسانیدند.

۵- ((۵)) -رضوی:خفا.

۶- ((۶)) -رضوی:-حمل.

۷- ((۷)) -اشاره به آیه ۲۷ سوره مبارکه انعام.

۸- ((۸)) -رضوی:-ءازر...مادرش زوجه.

۹- ((۹)) -سوره مبارکه شعرا،آیه ۲۱۹.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:-حضرت.

او مسلمان باشد.و آزر مطابق نص قرآنی،بت پرست بود و چون آثار وضع حمل بر مادر ابراهیم علیه السّلام ظاهر شد،از ترس به صحرایی رفته،در ته جوی بی آب،تولّد آن حضرت روی داده؛مادر (۱)،او را در کرباس پیچیده،در غاری که نزدیک آن موضع بود،مضبوط گردانید.و بعد از چند روز به آن غار رفت،دید که آن فرزند ارجمند از یک انگشت خود شیر و از دیگری عسل می مکد؛مادرش متعجّب شده و چون سنّ شریف آن حضرت،به زعم بعضی،به پانزده سال رسید از مادر خود سؤال کرد که:به غیر از این بقعه دیگر جایی (۲)هست؟مادرش عرض کرد که:این مغاره[ای]تنگی است،و تو (۳)را از شرّ دشمنان به اینجا آوردم.

روایت شده که آن حضرت از مادر خود پرسید که:خالق من کیست؟گفت:ملك.

گفت:پروردگار ملك کیست؟مادرش گفت:ملك،ربّ اعظم است و احدی بر وی تفوّق ندارد.آن گاه حضرت ابراهیم علیه السّلام پرسید که:روی من بهتر است یا روی (۴)تو؟ مادرش گفت:روی تو.پس پرسید که:بشره تو پاکیزه تر است یا پدرم؟گفت:بشره من.

گفت:پدرم خوب صورت تر (۵)بود یا ملك؟گفت:پدر تو.حضرت فرمود که:ای مادر! اگر آفریدگار پدر من،ملك می بود،چرا او را بهتر از خود می آفرید؟و اگر پروردگار توست،چرا تو را نیکوتر از خود آفریده؟و اگر تو آفریدگار من باشی،چرا مرا احسن از خود آفریدی؟آن عجوزه از جواب حضرت عاجز شد.

[مناظره حضرت ابراهیم علیه السّلام با نمرود]

و چون مادر از پیش آن (۶)حضرت بیرون رفت،آن حضرت از غار بیرون آمده به تفرّج انوار ستارگان مشغول شده.زهره به نظرش آمده بر سبیل استفهام،گفت: هٰذا

۱- ((۱)) -رضوی:-مادر.

۲- ((۲)) -رضوی:جای دیگر.

۳- ((۳)) -رضوی:که مغازه تنگ است تو.

۴- ((۴)) -رضوی:-روی.

۵- ((۵)) -رضوی:خوب صورت.

۶- ((۶)) -رضوی:-آن.

رَبِّی و چون غروب کرد فرمود که: لاٰ أُحِبُّ الْآفِلِینَ (۱)و همچنین ماه و آفتاب را دیده،چنین گفت.و فی الحقیقه برهانی بود که حضرت اقامت فرمود،بعد از آن فرمود که:

وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۲)؛یعنی متوجّه ساختم روی خود را و از خلق منقطع شدم و اقبال نمودم به سوی خداوندی که ایجاد نموده و از کتم عدم به صحرای وجود آورده آسمان ها و زمین را،در حالتی که میل از باطل به حق نموده،نیستم از شرک آورنده ها.بعد از آن،مادر آن حضرت را به خانه آورده به آزر گفت که:این فرزند توست؛و از خوف نمرود او را مخفی داشتم.

و حق تعالی محبّت عظیم از حضرت ابراهیم علیه السّلام به دل آزر انداخت.تا زمانی که اهانت اصنام و طعن بت پرستان بر زبان جاری ساخت و این حالات (۳)به نمرود رسیده،به طلب آن حضرت فرستاد.آن حضرت تشریف برده،به خلاف اهل روزگار به سجود آن جبّار اقدام ننمود.نمرود گفت:چرا سجده نکردی بر من (۴)؟فرمود که:به غیر از (۵)پروردگار خود،دیگری را سجده نمی کنیم.گفت:پروردگار تو کیست؟حضرت فرمود که (۶):

پروردگار من آن کس است که زنده می کند و می میراند.گفت:من نیز چنین می کنم و دو محبوس را طلب نموده،یکی را کشت و دیگری را مرخص ساخت.

و از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که:حضرت ابراهیم علیه السّلام فرمود که:زنده کن آن کس را که کشتی اگر راست می گویی.و بعد از این مناظره چون حمق آن ملعون بر حضرت ظاهر شد،الزامی اقوی و اصرح فرموده گفت که (۷):پروردگار من آفتاب را از مشرق طلوع می فرماید،تو از جانب مغرب آفتاب را (۸)طلوع فرما.چون نمرود از

۱- ((۱)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۷۶.

۲- ((۲)) -همان،آیه ۷۹.

۳- ((۳)) -رضوی:آن حالت خبر.

۴- ((۴)) -رضوی:سجده من نکردی.

۵- ((۵)) -رضوی:-از.

۶- ((۶)) -رضوی:-که.

۷- ((۷)) -رضوی:-که.

۸- ((۸)) -رضوی:-آفتاب را.

معارضه عاجز شده،سکوت اختیار نمود.و حضرت متوجّه هدایت و اقامت برهان بر کافه برایا شد و جمعی کثیر به یگانگی الهی اقرار نموده،متابعت حضرت ابراهیم علیه السّلام اختیار کردند و بعد از آن خواست که بر سایر مردم ظاهر سازد عجز (۱)و انکسار بت ها را، تا معلوم شود که بت ها (۲)سزاوار پرستش نیستند (۳)و نفع و ضرر از ایشان متصوّر نیست.

و چون عادت قوم نمرود چنان بود که چون عید آمدی جام های قیمتی و مأکولات و مشروبات ترتیب داده به بت خانه ها می بردند و نزد بت ها گذارده به عیدگاه می رفتند و بعد از برگشتن آن ها را بر یکدیگر قسمت می نمودند.و روز عید،بعضی از آن حضرت التماس رفاقت نمودند،او عذرها گفته،آهسته فرمود که: وَ تَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنٰامَكُمْ (۴)؛ یعنی به خدا قسم که با اصنام شما مکری نمایم!و به حسب ظاهر مکر نمود،و اگرنه،مکر نبود،بلکه تدبیری بود در تنبیه قوم.و این سخن را جمعی شنیدند؛چون بتخانه از نگاهبانان خالی شد،حضرت تشریف به آن خانه برده؛از روی استهزاء،خطاب به بت ها نمود که:چرا چیزی نمی خورید و سخن نمی گویید؟بعد از آن به تبر (۵)همه را شکست،الاّ بت بزرگ که تبر (۶)را بر گردن آن محکم ساخت.چون قوم از عیدگاه معاودت نمودند و این حالت را مشاهده کردند (۷)،فریاد و فغان بلند نمودند و جزم کردند که این کار حضرت ابراهیم علیه السّلام است؛همگی به درگاه نمرود رفته،اظهار نمودند که:حضرت ابراهیم علیه السّلام چنین کاری کرد (۸)؛و حکم به احضار حضرت شد.

نمرود گفت:ای ابراهیم علیه السّلام!تو بت ها را شکسته[ای]؟حضرت جواب داد که: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذٰا (۹)؛یعنی،من نکرده ام،«بلکه بزرگ بت ها این کار کرده»،بپرسید از

۱- ((۱)) -رضوی:که عجز.

۲- ((۲)) -رضوی:بت ها را.

۳- ((۳)) -رضوی:نیست.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۵۷.

۵- ((۵)) -رضوی:تدبیر.

۶- ((۶)) -رضوی:تبر او.

۷- ((۷)) -رضوی:نمودند.

۸- ((۸)) -رضوی:چنین قسمی یاد نمود.

۹- ((۹)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۶۳.

ایشان اگر سخن می گویند.مشرکان از این الزام،تردّد به هم رسانیده،هریک رجوع (۱)به نفس خود نموده،دانستند که حق با (۲)حضرت ابراهیم علیه السّلام است.

بعد از آن حضرت علیه السّلام تنبیه بلیغ نموده فرمود که:آیا می پرستید چیزی را که نفع به شما نمی رساند و ضرر دنیوی نمی رساند؟آیا شما عقل ندارید؟و نمرود و سایر مشرکان،ساکت شده بودند (۳)؛حضرت باز متوجّه هدایت خلق شدند.چون نمرود دید که مردم به شریعت آن (۴)حضرت میل کردند،امر به حبس نمودن آن حضرت نمود و کفره بر سوختن آن حضرت اتّفاق نمودند.و در دامن کوهی که نزدیک آن شهر بود به امر نمرود محوّطه ترتیب دادند که طول آن شصت زرع بود (۵)و عرضش چهل زرع و دیوارش بیست زرع به ذراع (۶)آن زمان.و مقرّر شد که به جهت امداد و یاری بتان،هر کافری خرواری هیزم بدانجا ببرد؛چون آن محوّطه مملو شد،نفت و کبریت در آنجا ریختند و شعله آتش به مرتبه[ای]رسید که مرغان از حوالی آنجا اگر (۷)پرواز می نمودند، بریان می شدند.

مشرکان متحیّر شدند که به چه نحو آن حضرت را در آنجا اندازند،در این حال شیطان لعین متمثل شده،عمل منجنیق ایشان را تعلیم کرد (۸)و بعد از اتمام منجنیق، سنگی به جهت تجربه در آنجا گذارده به آتش انداخت؛بعد از آن،آن حضرت را غل کرده در منجنیق گذارده به آتش انداختند.و ملایک تعجب داشتند که چه حکمت است که چنین پیغمبر عظیم القدری را چنین هلاک می نمایند و استدعای اعانت آن حضرت نمودند،خطاب رسید که:شما مرخص اید؛اما عجب که آن حضرت التفات به امداد شما کند.بعد از آن دو ملک که موکّل بر باد و باران اند به خدمت آن حضرت آمده،اجازت

۱- ((۱)) -رضوی:-رجوع.

۲- ((۲)) -رضوی:به طرف.

۳- ((۳)) -رضوی:-بودند.

۴- ((۴)) -رضوی:-آن.

۵- ((۵)) -رضوی:-بود.

۶- ((۶)) -رضوی:زرع بود به زراع.

۷- ((۷)) -رضوی:-اگر.

۸- ((۸)) -رضوی:نمود.

خواستند که به باد،آتش را متفرّق و برطرف سازند (۱)؛یا به باران آتش را فرونشانند؛آن حضرت راضی نشد.و چون حضرت نزدیک به آتش رسید،جبرئیل علیه السّلام در میان هوا آن حضرت را ملاقات نموده گفت که:آیا حاجتی داری؟فرمود که:به سوی تو حاجتی ندارم.جبرئیل گفت:پس به آن کس که حاجت (۲)داری الحال،محلّ سؤال است.

حضرت (۳)در جواب فرمود که:علم او به حال من بس است از سؤال من.در این اثنا خطاب متعال خداوند ذو الجلال رسید که:

یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاٰماً عَلیٰ إِبْراهِیمَ (۴)؛یعنی ای آتش!بشو سردی سالم از ضرر (۵)بر حضرت ابراهیم علیه السّلام.مفسّرین گفته اند که اگر سَلاٰماً گفته نمی شد:آن حضرت از سردی آتش متأذّی می شد. (۶)در این اثناء ملایک بازوی آن حضرت را گرفته به آرام تمام او را بر زمین نشانیدند و جبرئیل به رفاقت رضوان،خلعتی از حلل بهشت آورده به او پوشانیدند و در آن زمین انواع ریاحین و سبزه روییده،چشمه آب پیدا شد و حضرت اسرافیل مأمور شد که صبح و شام مطعومات لذیذه از بهشت،جهت آن حضرت بیاورد.

«اللّهم ارزقنا».

و روز هفتم به گمان آنکه حدّت آتش،ساکن شده خواهد بود؛نمرود بر منظری عالی برآمده،متفحّص حال آن حضرت شد و پیوسته به خاطر او می گذشت که ابراهیم علیه السّلام حالتی عجب داشت،شاید که (۷)آتش مضرّتی به او نرسانیده باشد.دید که آن حضرت در میان گل و ریاحین نشسته،چشمه (۸)آب ظاهر شده.ناگاه بی اختیار فریاد برآورد که:ای ابراهیم!از چنین آتشی چگونه نجات یافتی و به این نعمت شتافتی؟آن حضرت جواب داد که:این از فضل و قدرت پروردگار من است.نمرود گفت که:بزرگ خدایی داری؛

۱- ((۱)) -رضوی:نمایند.

۲- ((۲)) -رضوی:-حاجت.

۳- ((۳)) -رضوی:-حضرت.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۶۹.

۵- ((۵)) -رضوی:-ضرر.

۶- ((۶)) -رضوی:از سردی هلاک می شد.

۷- ((۷)) -رضوی:-که.

۸- ((۸)) -رضوی:چشمه های.

نزد من آی.آن حضرت فی الحال برخواسته،قدم بر بقیه آتش که مثل کوه ها در اطراف آن ریاحین مانده بود گذارده،نزد نمرود آمده،دیگر باره او را به اقرار به وحدانیّت الهی (۱)دعوت کرد؛نمرود مهلت طلبیده؛در خلوت با هارون که عمّ حضرت ابراهیم علیه السّلام بود (۲)و وزیر نمرود،مشورت کرد.او گفت:بعد از آنکه خداوند موجودات سفلی شدی،بندگی خداوند علویّات (۳)را اختیار می نمایی؟چون مدّت مهلت منقضی شد،حضرت،نزد نمرود آمده،طلب اسلام او نمود.گفت:در این وقت،اسلام من متعذّر است،امّا قربانی به جهت پروردگار تو به تقدیم رسانم.حضرت فرمود که:چون ایمان نمی آری قربانی هم مکن،که مقبول نیست (۴)؛پس نمرود (۵)بر کفر و ضلالت باقی ماند.

[معجزات حضرت موسی علیه السّلام]

و اما مجملی از معجزات حضرت موسی علیه السّلام که آن بلند شدن کوه طور بود بر بالای سر بنی اسرائیل و آن چنین است که بعد از آنکه حضرت موسی علیه السّلام (۶)به استدعای نقباء بنی اسرائیل و لجاج ایشان،طلب رؤیت،عرض نمود؛که این قوم (۷)به درگاه قاضی الحاجات چنین استدعای عظیمی دارند که ساحت کبریای تو از آن مبرّاست و ملائکه مقرّبین را در این مطلب مجال طمعی نیست؛نوری از انوار سرادق قدس بر آن کوه تابیده،حضرت موسی علیه السّلام جسدش بیهوش شده،دلش بیدار و زبان به اعتذار و استغفار گشوده،از آن جرأت،نادم شد که چرا استدعای بیهوده قوم را به موقف عرض رسانید و آن کوه شش پاره شد،سه قطعه آن به مدینه افتاد و آن کوه احد و ورقاء و رضوی است و سه قطعه دیگر به مکّه معظّمه افتاد (۸)و آن کوه ثور و زبیر و حرّا است.

و جبرئیل علیه السّلام مأمور شد که از فردوس اعلی،نه لوح از زمرّد سبز حاضر سازد و از

ص:۱۱۰

۱- ((۱)) -رضوی:-الهی.

۲- ((۲)) -رضوی:-بود.

۳- ((۳)) -رضوی:علوی.

۴- ((۴)) -رضوی:نخواهد شد.

۵- ((۵)) -رضوی:-پس نمرود.

۶- ((۶)) -رضوی:-که آن...موسی علیه السّلام.

۷- ((۷)) -رضوی:-که این قوم.

۸- ((۸)) -رضوی:-افتاد.

اغصان سدره المنتهی نه قلم بگیرد و نزد ملایک سفره (۱)بدارد و به امر الهی،کتابت تورات شده،امر و نهی و وعد و وعید و حکم و مصالح و نصایح در آن الواح مثبت شد به خطاب مستطاب اِصْطَفَيْتُكَ عَلَى النّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِكَلامِی فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ (۲)سرافراز گردید و آن حضرت وظایف شکرگذاری به تقدیم رسانیده،به جانب قوم مراجعت نموده،الواح نه گانه را ظاهر ساخت (۳)و اوامر و نواهی و احکام که در آن مثبت شده بود،بر ایشان خواند و به تسلیم و انقیاد دعوت فرمود؛بر بنی اسرائیل قبول آن احکام شاق آمده،گفتند: سَمِعْنا وَ عَصَيْنا؛ (۴)یعنی شنیدیم و اطاعت نمی کنیم.حضرت موسی علیه السّلام را ملالتی عظیم روی نموده به حضرت ربّ العزت -جلّ شأنه- (۵)مناجات فرمود.و جبرئیل علیه السّلام به فرمان الهی کوهی از کوه های فلسطین را قلع نموده،محاذی معسکر بنی اسرائیل که یک فرسخ در یک فرسخ بود،بر بالای سر ایشان بداشت.حضرت موسی علیه السّلام به ایشان گفت که:ای قوم!اگر کتاب خدا را قبول کنید از این عذاب نجات یابید؛واگرنه این کوه بر شما افتد و جملگی (۶)هلاک شوید.

ایشان امتناع نموده به هرطرف که ملاحظه نمودند راه خلاصی ندیده به سجده افتاده، احکام تورات را قبول کردند و در خاطر خود گذرانیدند که چون کوه از بالای سر ایشان دور شود باز تمرّد نمایند؛و چون در سجده،خوف افتادن کوه داشتند یک نصف روی خود را بر زمین گذارده به نصف دیگر ملاحظه کوه می نمودند که مبادا بر سر ایشان افتد؛ و تا حال سجده یهود بدین منوال است.آخر الامر احکام الواح را قبول نموده،التماس تخفیف از حضرت موسی علیه السّلام کردند و کوه از بالای سر ایشان دور شد.بعد از آن،

ص:۱۱۱

۱- ((۱)) -ملایک سفره:ملائکه ای که برای رسانِدن وحی بین خدا و رسولش سفر می کنند؛بنگرید به لسان العرب،ج ۴،ص ۳۷۰،ماده:«سفر».

۲- ((۲)) -سوره مبارکه الاعراف،آیه ۱۴۴.

۳- ((۳)) -رضوی:ساختند.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۹۳.

۵- ((۵)) -رضوی:حضرت عزت.

۶- ((۶)) -رضوی:همگی.

حضرت موسی علیه السّلام بنی اسرائیل را به حوالی بلاد مصر برده از حدود مشرق مصر که اراضی شام است تا حدود مغرب مصر که زمین اندلس است بر ایشان مسلم شد؛چنانچه کلام ملک (۱)علاّم بر آن مشعر است وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا (۲)؛یعنی به میراث دادیم کسانی را که ضعیف گردانیده شده بودند سمت مشرق زمین و سمت مغرب زمین را که مبارک گردانیدیم از برای ایشان و تمام شد فرمان پروردگار تو ای موسی بر بنی اسرائیل به سبب آنکه (۳)صبر و شکیبایی پیشه کردند و به اندک اطاعتی،به این تشریف شریف سرافراز گشتند.

[معجزات حضرت عیسی علیه السّلام]

و اما مجملی از معجزه حضرت عیسی علیه السّلام آن است که:چون حضرت مریم علیها السّلام حامله شد به حضرت عیسی علیه السّلام،و او در رحم با مادر خود (۴)سخن می گفت و مادر،او را جواب می داد و چون از مکالمه فارغ می شد تسبیح الهی می نمود.و چون متولّد شد (۵)و مادرش در فکر قوت خود بود در آن صحرا،حضرت عیسی علیه السّلام ندا کرد که: أَلاّ تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا* وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا (۶)؛یعنی اندوهناک مشو که قرار داد پروردگار تو و گردانید زیر پای (۷)تو جدولی از آب و حرکت ده به سوی خود شاخ درخت خرما را تا آنکه بریزد بر تو خرمایی تازه.

منقول است که حضرت مریم علیها السّلام مناجات کرد که:خداوندا!چه حکمت است که در هنگامی که صحیح و سالم بودم روزی بی سعی و اهتمام به من می رسید،الحال که به سبب وضع حمل رنجورم،باید که درخت خرما را حرکت دهم؟خطاب رسید که:در آن

۱- (۱) -رضوی:-ملک.

۲- (۲) -سوره مبارکه اعراف،آیه ۱۳۷.

۳- (۳) -رضوی:اینکه.

۴- (۴) -رضوی:-خود.

۵- (۵) -رضوی:-شد.

۶- (۶) -سوره مبارکه مریم،آیات ۲۴ و ۲۵.

۷- (۷) -رضوی:برای تو.

وقت دوستی تو منحصر بود به ذات مقدس الهی و الحال محبّت عیسی علیه السّلام نیز در دل تو جای کرده.و چون در هنگامی که مریم به سبب ظهور آثار وضع حمل،از بیت المقدّس بیرون آمده به صحرا شتافت،به امر الهی بنی اسرائیل از عقب او روان شده (۱)،زبان به طعن او گشودند.حضرت مریم علیها السّلام از جبرئیل علیه السّلام پرسید که:چون از من سؤال کنند که این فرزند را از کجا آوردی،جواب چه گویم؟جبرئیل علیه السّلام فرمود که:در جواب ایشان اشاره فرما که من نذر کرده ام که روزه بدارم (۲)و با کسی سخن نگویم.چون در آن شرع روزه صمت (۳)مشروع بود و ایماء نمود (۴)که:صورت واقعه را از مولود بپرسید.

ایشان گفتند که:باوجوداین فعل شنیع،مریم علیها السّلام (۵)ما را استهزاء می نماید؛در این اثنا حضرت عیسی علیه السّلام به سخن آمده گفت: إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا* وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً (۶)تا آخر آیه کریمه؛چون یهود این معجزه را دیدند،دست از طعن حضرت مریم علیها السّلام برداشتند.

و بعد از تولّد و رسیدن به حدّ تمیز در دمشق،حضرت عیسی علیه السّلام در جوار یکی از اغنیاء به سر می برد و آن غنی به خدمات آن حضرت،قیام می نمود.در آن اثناء،متاعی نفیس از خانه آن دولتمند،دزد برد و متحیّر بودند که عمل کیست!حضرت عیسی علیه السّلام فرمود که:متاع را فلان کور و فلان مرد زمین گیر به اتّفاق دزدیده اند.چون ایشان را به دزدی منسوب ساختند،کور گفت که:من چشم ندارم که موضع متاع را ببینم.و مرد زمین گیر جواب داد که:من پایی ندارم که به جایی رفته دزدی کنم.حضرت عیسی علیه السّلام فرمود که:مرد کور،معقد (۷)را به دوش خود (۸)گرفته او از روزنه دست دراز کرده (۹)،امتعه را

ص:۱۱۳

۱- ((۱)) -رضوی:شدند.

۲- ((۲)) -رضوی:دارم.

۳- ((۳)) -رضوی:روزه و سمت.

۴- ((۴)) -رضوی:فرمود.

۵- ((۵)) -رضوی:مریم باوجوداین فعل شنیع.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه مریم،آیه ۳۰.

۷- ((۷)) -زمین گیر.

۸- ((۸)) -رضوی:-خود.

۹- ((۹)) -رضوی:نموده.

برداشته؛چون کور را برپای کردند،دوش او محاذی روزنه بود.دانستند که کار ایشان است،بعد از تهدید و وعید،خود اقرار نمودند.

[خشت های طلا،سبب هلاکت]

آورده اند که:روزی حضرت با سه کس به راهی می رفت،ناگاه چشم ایشان بر دو خشت طلا افتاد که بر سر آن راه بود،رفقای آن حضرت میل تصرّف در آن ها نمودند، حضرت عیسی علیه السّلام از ایشان جدا شده،از راه اعجاز خبر داد که آن خشت های طلا-سبب هلاک آن سه کس خواهد شد.آخر الامر یکی از آن سه کس (۱)به بازار رفت که طعامی بیاورد و آن دو شخص بر سر خشت های طلا ماندند و با یکدیگر تمهید درست داشتند که چون رفیق بیاید،او را بکشند و قسمت خشت ها میان دو نفر درست آید؛و آورنده طعام نیز چنین فکری کرده (۲)،قدری زهر داخل طعام (۳)نموده،آورد که چون دو نفر میل نمایند،هلاک شوند و بدون شریک هردو خشت را (۴)صاحب شود؛اتفاقا چون آن مرد طعام را آورد،آن دو نفر به موجب تمهید او را به قتل رسانیده؛ (۵)خشت ها را قسمت کرده (۶)،به خاطر جمع،غذا را میل کردند و آن ها نیز مردند و خشت های طلا بی صاحب ماند.چون حضرت عیسی علیه السّلام مراجعت فرموده،این حال را مشاهده نمود،خطاب به دنیا فرمود (۷)که:ای دنیا!مردم در محبّت و تحصیل تو،آخرت و جان خود را،چنین (۸)بر باد می دهند و تو از ایشان چنین کناره می کنی و وفاداری نمی نمایی (۹).

۱- ((۱)) -رضوی:نفر.

۲- ((۲)) -رضوی:نمود.

۳- ((۳)) -رضوی:در طعام.

۴- ((۴)) -رضوی:-را.

۵- ((۵)) -رضوی:او را دو نفر که تمهید نموده بودند به قتل رسانیدند.

۶- ((۶)) -رضوی:نموده.

۷- ((۷)) -رضوی:کرد.

۸- ((۸)) -رضوی:در راه چنین.

۹- ((۹)) -«ان عیسی بن مریم علیه السّلام توجّه فی بعض حوائجه و معه ثلاثه نفر من اصحابه فمر بلبنات ثلاث من ذهب علی ظهر...»-بحار الأنوار،ج ۱۴،ص ۲۸۴،باب ۲۱-مواعظ عیسی علیه السّلام-

و دیگر از معجزات آن حضرت آن بود که:از گل،شکل خفاش ساخته،باد در وی دمید تا در طیران آمد.و دیگر کور مادرزاد را و ابرص را معالجه می نمود (۱)و بسیار مرده (۲)را زنده کرد.

و دیگر در حضور پادشاهان (۳)آن عصر مذکور ساختند،خوارق عادات که از آن حضرت روی می دهد و تومان نام مردی از اصحاب حضرت،دست و پاهای او را قطع نموده بودند؛حضرت آن دست و پای بریده را برجای خود گذارده،دست بر وی مالید، آن مرد صحیح الاعضاء از جای خود برخواسته،برفت (۴).

و دیگر از معجزات آن حضرت آن بود که خبر می داد به آنچه هرکس خورده (۵)و در خانه خود ذخیره نموده.

و دیگر نزول مائده بود که از آسمان،خوانی پرنعمت،به جهت حواریین نازل می شد و می خوردند.

[ارتباط قرآن با پیامبر و امام زمان علیهما السّلام]

«و هذا القرآن الذی تعجزون أنتم»؛قرآن،مأخوذ از قرء به معنی جمع است و قرآن، مجموع کلامی است،مؤلّف منتظم به بهتر جمع (۶)و تألیفی که با کمال بلاغت و فصاحت، ظاهر المعنی و الدّلاله است؛به مرتبه ای که هراحدی که اندک ربطی (۷)به کلام عرب دارد می داند که بالاتر از طاقت و قدرت بشر است و با وجودی که کلمات حضرت امیر المؤمنین و حضرت سیّد الساجدین-علیهما الصلاه و السّلام-در اعلی مراتب بلاغت است،اگر موازنه شود با قرآن مجید و فرقان حمید،معلوم می شود که تفاوت مابین،

۱- ((۱)) -رضوی:می فرمود.

۲- ((۲)) -رضوی:مرده بسیار.

۳- ((۳)) -رضوی:پادشاه.

۴- ((۴)) -رضوی:رفت.

۵- ((۵)) -رضوی:+بود.

۶- ((۶)) -رضوی:جمیع.

۷- ((۷)) -رضوی:راهی.

غیرمتناهی است و معهذا،این تفاوت را هراحدی می یابد.و از زمان نزول قرآن الی الآن بل الی (۱)آخر الزمان،هرکس از ماهران علوم که در آیات قرآنیّه و طریقه اسلوب و حکم (۲)و بدایع که در آن مستور است،تدبّر نموده درخور (۳)قابلیّت خود،علوم و معارف بسیار از آن استنباط نموده،معهذا راه به بطون آن نبرده و از ظاهر لفظ به آن مقاصد راه یافته؛زیرا که به موجب آیه کریمه (۴)لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلاّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ (۵)تمام امور و احکام در ضمن قرآن مندرج است (۶)و علم آن نزد ائمّه حق است که مفسّران قرآنند.و به این جهت است که وارد شده که:قرآن حبل المتین الهی است که از آسمان به زمین آویخته و تا قیامت در میان امّت (۷)،یکی از ثقلین است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در میان امّت خود گذارده که مادام امّت،متمسّک به آن باشند،گمراه نمی شوند (۸).

و ربط قرآن به امام زمان علیه السّلام از این جهت است که:در قرآن،محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظهری و بطنی می باشد و همه را امام به حق می داند؛و امام،شهادت بر حقّیت قرآن و قرآن شهادت بر (۹)حقّیت امام زمان علیه السّلام می دهد.و در این زمان،قرآن، حجّت ظاهره در میان مردم است (۱۰)و معجزه باهره آن حضرت و اعلی معجزات اوست و از هیچ پیغمبری چنین معجزه ظاهر نشده که بعد از او در میان امّتش بماند و باقی باشد و با وجودی که باقی معجزات آن حضرت از راه تواتر که حجّت است ثابت شده،قرآن

۱- ((۱)) -رضوی:-الی.

۲- ((۲)) -رضوی:آن حکم.

۳- ((۳)) -رضوی:بطون.

۴- ((۴)) -رضوی:-آیه کریمه.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۵۹.

۶- ((۶)) -رضوی:-است.

۷- ((۷)) -رضوی:+است.

۸- ((۸)) -«إنّی تارك فیکم الثقلین ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا کتاب اللّه و عترتی...»،کافی،ج ۲، ص ۴۱۴،باب أدنی ما یکون به العبد مؤمنا أو کافرا أو ضالا،حدیث ۱؛وسائل الشیعه،ج ۲۷، ص ۳۳،باب تحریم الحکم بغیر الکتاب و السنه،حدیث ۹.

۹- ((۹)) -رضوی:-حقیقت...شهادت بر.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:-است.

که بالفعل موجود و ظاهر است،اعظم از همه است و در زمان حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله، تمام فصحا و بلغاء عرب جمع شده به موجب وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلىٰ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ (۱)اراده نمودند که یک آیه مثل قرآن بیاورند،بنا بر مدلول لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (۲)عاجز شده،اذعان به اعجاز بودن آن نمودند.و بر خبیر بصیر پوشیده نیست که اگر اعلم علما و افصح فصحاء چنین کلامی بیاورد،تصدیق لازم می شود که از جانب خداوند قادر متعال است؛چه جای آنکه حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله که امّی و در اصل درس نخوانده بودند،هرگاه چنین کلامی بیاورد و جمیع ماهرین و بالغین در اعلی مراتب بلاغت حاضر باشند،به طریق اولی، دلالت می کند که آن حضرت،مؤیّد من عند اللّه است و این کلام خداست که به وحی الهی بر وی نازل شده و در هرزمان معجزه پیغمبر مبعوث چیزی بود (۳)که اهل آن عصر ملکه راسخه در آن داشته اند.

چنانچه در حدیثی وارد شده که:در زمان حضرت موسی علیه السّلام که سحر بسیار شایع بود و ماهرین در علم سحر،بسیار بودند،معجزه آن حضرت،چیزی بود که نظیر فعل ایشان بوده،ابطال سحر ایشان می نمود.و چنانچه آن حضرت عصای خود را انداخته، اژدهایی (۴)شد که جمیع تصنعات ساحران را بلع نموده همگی به سجود افتاده اقرار به نبوّت او نمودند.

و در زمان حضرت عیسی علیه السّلام،علم طب،شایع و متعارف بود و اطبّاء در معالجه امراض مزمنه ید علیا داشتند،معجزه آن حضرت معالجه مبروص که مرض او متعذر الزّوال است می نمود و کور مادرزاد که در اصل خلقت چشم او ممسوح؛یعنی محل چشم صاف بود که اثر و علامت چشم در او نبود،آن حضرت (۵)دعا می نمود

۱- ((۱)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۲۳.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه اسراء،آیه ۸۸.

۳- ((۳)) -رضوی:خیر بوده.

۴- ((۴)) -رضوی:اژدها.

۵- ((۵)) -رضوی:-آن حضرت.

و چشم او متکوّن و روشن می شد.و بدترین امراض،که موت و ازاله حیات و ابطال جمیع قوی و جوارح باشد،دعا نموده،حیات مجددی روزی می شد و بالاتر از این احیاء،مرده[ای]بود که اجزاء او متفرّق و رمیم شده بود،می نمود.و از این بالاتر آنکه (۱)پسر عجوزه ای را زنده نمود و او را مخیّر ساخت میان بقاء در دنیا و باز مردن،او به شرط مدّت عمر و قرار روزی،راضی شد به حیات؛و مدّت بیست سال تعیّش نموده، چند فرزند از او متولّد شد.

و در زمان حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که بلاغت و فصاحت، (۲)کمال بود،اعجاز آن حضرت قرآن شد؛که احدی نتوانست تحدّی به آیه از آن نماید.منقول است جمعی (۳)از فصحاء گفتند که:ما آیه کریمه وَ لَکُمْ فِی الْقِصٰاصِ حَیٰاةٌ (۴)را که به مرتبه بلاغت باقی آیات نیست،تحدّی می نماییم.بعد از مدّت ها و فکرها و مشاوره ها که با یکدیگر نمودند،این مضمون را به عبارت دیگر ایراد نمودند و گفتند:«القتل أنفی للقتل» (۵)؛و با وجودی که این کلمه نیز در کمال فصاحت است،بعد از تأمّل،هجده وجه از وجوه بلاغت در آیه کریمه یافتند که در عبارت ایشان نبود؛با وجودی که وجوهی که ایشان نیافته اند غیرمتناهی است.و در حالتی که اهل وقوف در صنعتی بسیار باشد،هرگاه در مقابل ایشان اتیان به آن صنعت به نحوی نمایند که مسلّم همه باشد،اقوی است در ظهور اعجاز.به خلاف آنکه اگر اتیان به صنعتی شود که کسی از اهل آن صنعت،در آن عصر نباشد هرچند در واقع معجزه باشد،ممکن است احدی مناقشه کند و گوید:ما از اهل این صنعت نیستیم؛شاید کسی تواند خود را در این صنعت چنین کامل گرداند که چنین فعلی از او واقع تواند شد.

۱- ((۱)) -رضوی:که.

۲- ((۲)) -رضوی:-فصاحت.

۳- ((۳)) -رضوی:-جمعی.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۷۹.

۵- ((۵)) -المبسوط،ج ۷،ص ۴؛مجمع البیان،ج ۱،ص ۴۹۱.

لهذا در این حدیث فرمود که:«تعجزون أنتم»؛یعنی شما که صاحب این فن بلاغت شده،در هیچ عصری مثل شما فصحا و بلغا نبوده و نخواهد بود،عاجز می شوید.

و«تعجزون»فرمود که:جمله فعلیه و دلالت بر تجدّد دارد؛یعنی هرچند تدبّر و تفکّر بیشتر می نمایید (۱)،اقرار به عجز خود زیاده می نمایید؛بلکه یوما فیوما عجز خود را می یابید و تصدیق به اعجاز قرآن می کنید.

«و الامم و سایر العرب»؛اشاره به آن است که هرگاه امثال شما که کامل در این صنعتید و اکمل از شما ممکن نیست،عاجز باشید از اتیان مثل قرآن،امّت های دیگر و باقی عربان به طریق اولی عاجز خواهند بود.

«فلیس لی (۲)الإقتراح علی ربّی»؛یعنی بعد از اتیان معجزه مثل قرآن و اثبات نبوّت خود به آن،لازم نیست که ابرام نموده،هرچه شما به خواهش خود طلب نمایید از پروردگار خود در خواهم؛بلکه بعد از اثبات نبوّت،دیگر آنچه لازم است تبلیغ و بیان احکام (۳)و تخویف از عذاب الهی و بشارت به مثوبات غیر متناهیه است.

«هل الصّلاح او الفساد فیما یقترحون» (۴)؛یعنی با وجودی که بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تحصیل استدعای شما لازم نیست،خود نیز معرفت به خیریّت مسئول خود ندارید و گاه باشد که ضرر عاید شما شود در این استدعا،به اینکه عذابی نازل شود و رفع نشود؛یا آنکه بعد از حصول مدّعا،شیطان بر شما ملتبس ساخته،تدبیری چند در اضلال شما نماید و عقوبت اعظم و حسرت بر شما ادوم شود؛لهذا از راه اکملیّت حجّت بر ایشان، جبرئیل علیه السّلام از جانب ملک علاّم،سلام آورده،خبر به ظهور مستدعیّات آن جماعت و کفران ایشان آورده.بیان لطف الهی نسبت به قابل آن فرموده که:«إلاّ من عصمه منهم»؛ یعنی بعضی ایمان آورند که قابلیّت لطف داشته و جوهر طینت ایشان در بدو فطرت به

۱- ((۱)) -رضوی:نمایید.

۲- ((۲)) -رضوی:فی.

۳- ((۳)) -رضوی:احکام است.

۴- ((۴)) -رضوی:یقین.

ماء معین معرفت آغشته،لایق تشریف هدایت باشند و زنگ کفر (۱)از صفحه خاطرشان زدوده شده باشد.

«فإن کان لا یلزمک تصدیق هؤلاء»؛ایماء به حجیّت تواتر است؛خصوصا در صورتی که اهل تواتر مدّعی باشند و بر همگی چیزی معلوم و محسوس شده باشد و در باقی فقرات اشاره شده به آنکه هرگاه تواتر،مفید علم نباشد؛می باید غیر از چیزی که محسوس به یکی از حواس ظاهره باشد،دیگر چیزی معلوم کسی نشود.

معهذا الزام دیگر،حضرت بر ابو جهل نموده که او اقرار به کمالات پدران خود می نموده.معهذا از جماعتی اخبار آن (۲)به او رسیده بوده،که عشری از اعشار این جماعت نبوده اند و به احسن وجهی،حضرت پیغمبر (۳)صلّی اللّه علیه و آله حجّیت تواتر را بر او ثابت نموده در آخر خبر محکوم به ساخته که مطلب آن ملعون معانده و لجاج بوده؛زیرا که محسوس و مشاهد را نیز انکار نمود و بعد از آن حصول علم به محسوسات را بر او الزام فرمود؛به این وجه که علم به ذات خود و تصدیق به هستی خود نیز به احساس و علمی که تابع ادراک و احساس است می کنی.هرگاه کسی انکار باقی محسوسات نماید بر او لازم می آید که انکار هستی خود،بلکه وجود آسمان و زمین و مخلوقات را جمیعا انکار نماید و این سفسطه و انکار بدیهی است.و این فعل شنیع از اکثر امم واقع شده،که انکار محسوس نموده به تسویلات باطله شیطانیّه از راه لجاج و عناد و حمق و سفاهت بر خود قرار داده اند؛خصوصا یهود که پیوسته بر طریقه لجاج ثبات داشته و در این زمان نیز دارند.

[معجزات حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و لجاجت یهود]

در کتاب احتجاج (۴)از حضرت امام[ابو]محمّد[حسن]عسکری علیه السّلام روایت شده

۱- ((۱)) -رضوی:کفران.

۲- ((۲)) -رضوی:در اخبار.

۳- ((۳)) -رضوی:-پیغمبر.

۴- ((۴)) -الإحتجاج،ج ۱،ص ۵۰،احتجاجه صلّی اللّه علیه و آله علی الیهود فی جواز نسخ الشرایع.

که:چون آیه کریمه ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکَمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجٰارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً (۱)،در حق یهود و ناصبیان نازل شده،در تتمّه آیه بیان منافع سنگ و قبول خیر نمودن آن فرموده،معلوم یهود شد که دل های ایشان به سبب عدم قبول حق اصلب است از سنگ بسیار عظیم و چون بر یهود ناخوش و ناگوار آمد این سرزنش که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ایشان نمود،جمعی از سرکرده های ایشان و صاحبان نطق (۲)و بیان گفتند که:ای محمّد! به درستی که تو هجو می کنی ما را،و دعوی می نمایی بر دل های ما چیزی را که خدا می داند که دل ما (۳)برخلاف گفته تو است،و در دل ما خیر بسیار هست به سبب آنکه همّت ما مصروف است بر اینکه روزه بداریم و تصدّق کنیم مال خود را،و اعانت فقیران نماییم.پس در جواب یهود حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:اما دعوی خیر که می نمایید،هنگامی افعال شما خیر است که قصد رضای الهی داشته باشید و عمل کنید بر آنچه خدا امر فرموده؛اما چیزی را که قصد ریا و سمعه داشته باشید و به عناد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به جای آورید،و خواهید اظهار توانگری خود و مال داری و طلب شرف خود نمایید،پس آن خیر نیست؛بلکه شر محض و وبال است بر صاحبش که به آن خدای تعالی (۴)آن کس را عذاب خواهد نمود،بدتر عذابی.

یهود در جواب گفتند:ای محمّد!تو چنین می گویی و ما می گوییم که مال خود را نمی دهیم،مگر از برای باطل نمودن نبوّت تو و برطرف شدن سرکرده گی تو و از برای متفرّق شدن اصحاب تو و این کار را مجاهده عظیم می دانیم و وسیله ثواب عظیم از حق تعالی می سازیم.پس اقلّ مراتب آن است که تو دعوی می نمایی و ما نیز دعوی مساوی آن می کنیم و چون شاهدی بر صدق و کذب طرفین نیست،تو چه زیادتی بر ما داری؟

۱- ((۱)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۷۴.

۲- ((۲)) -رضوی:-نطق.

۳- ((۳)) -رضوی:-که دل ما.

۴- ((۴)) -رضوی:-تعالی.

پس حضرت فرمود که:ای برادر و قرین آن جماعتی که مسخ و میمون شدند،بدانید به درستی که در دعوی،محق (۱)و مبطل،مساوی می باشند و لیکن حجّت های خدای تعالی دلیلی است که فرق می کند حق را از باطل،و ظاهر می سازد حیله باطلان و حقیقت محقّین را،و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله غنیمت نمی داند نادانی شما را و تکلیف نمی کند شما را که قبول دعوی او بی دلیل و شاهدی نمایید؛و لیکن برپای می دارد بر شما حجّتی را از جانب خدا،که نتوانید شما دفع آن نموده و طاقت آن نداشته باشید که دوری کنید از موجب آن و اگر برود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که بنماید شما را آیتی از نزد خود،هرآئینه شک خواهید آورد و خواهید گفت که:این آیت را به تعب بجای آورده و صنعتی به کار برده و حیله[ای]نموده؛پس هرگاه شما طلب چیزی نمایید و من بنمایم شما را آنچه خواسته اید نمی رسد شما را که بگویید به حیله آورده یا آنکه مهارت در این کار داشته و هرچیز که طلب می کنید از آیات عجیبه و معجزات غریبه،پس اینک خداوند عالمیان به تحقیق وعده نموده مرا اینکه ظاهر سازد هرچیز را که شما بخواهید و طلب نمایید تا آنکه بریده شود عذر کافران شما و زیاده شود بینایی مؤمنان از شما.

یهود گفتند که (۲):به تحقیق انصاف داری ای محمّد،پس اگر وفا کنی به وعده خود همچنان که انصاف دادی تو خود اوّل مرتبه،رجوع از دعوی نبوّت خواهی نمود و داخل در سلک باقی امّت شده،تسلیم احکام تورات خواهی نمود از جهت آنکه عاجز خواهی شد از آنکه بر خود قرار دادی و دعوی باطلی که نمودی و از قبل خود قصد کردی.

پس فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:راستی (۳)خبر می دهد از شما،نه وعده بد؛شما بطلبید آنچه طلب می کنید،تا آنکه بریده شود عذرهای شما در آنچه طلب می کنید.گفتند یهود که:ای محمّد!گمان داری (۴)که نیست در دل ما چیزی از مددکاری فقیران و اعانت ضعیفان و نفقه دادن بر ایشان در باطل دانستن باطل و حق دانستن حق.و گمان داری که

۱- ((۱)) -رضوی:حق.

۲- ((۲)) -رضوی:-که.

۳- ((۳)) -رضوی:-راستی که.

۴- ((۴)) -رضوی:دارید.

سنگ ها نرم تر است از دل های ما،و اطاعت خدا،سنگ ها زیاده از ما می کنند و این کوه ها که در حضور ماست؟!بیای (۱)با ما تا برویم نزد بعضی و طلب گواهی کنیم بر راستی تو و دروغ ما؛پس اگر کوه سخن گفته و تصدیق تو نمود،پس حق با تو و بر ما لازم است که پیروی تو کنیم و اگر سخن گفت و تکذیب تو نمود یا آنکه ساکت ماند و جواب نگفت،بدان که تو دعوی باطل (۲)می کنی و عناد می نمایی از جهت (۳)خواهش خودت.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:خوب است؛بیایید با ما نزد (۴)هرکوهی که خواهید تا طلب گواهی از آن نمایم و گواهی دهد.پس بیرون رفتند به سوی سنگلاخ تر کوهی و گفتند:ای محمّد!طلب شهادت کن از این کوه (۵).پس فرمود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله به کوه که:به درستی که طلب می کنم از تو به جاه و رتبه محمّد و آل او که نیکویانند،آن چنان جماعتی که به سبب نام بردن ایشان،حق تعالی عرش را سبک گردانید بر دوش هشت کس که حمله عرشند پس از آنی که نمی توانستند حرکت دادن عرش را جمعی کثیر از ملایک که نمی دانست عدد ایشان را کسی به غیر از خدا؛و به حق محمّد و آل محمّد که نیکویانند و به سبب نام بردن ایشان،قبول نمود حق تعالی توبه آدم علیه السّلام را؛و آمرزید گناه او را و رسانید او را به مرتبه نبوّت.و به حقّ محمّد و آل محمّد که نیکویانند و به سبب نام بردن ایشان (۶)و طلب نمودن از خدا به وسیله ایشان،بلند گردانیده شد حضرت ادریس در بهشت به مکانی بلندمرتبه که گواهی دهی ای کوه از برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله به آنچه امانت گذارده خداوند عالمیان نزد تو،که تصدیق کنی قول خدا را بر این جماعت یهود که خدا در قرآن یاد کرده قساوت دل های ایشان را؛و تکذیب ایشان نموده در اینکه انکار می کنند،فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را!پس مقارن سؤال آن حضرت،حرکت کرد کوه

۱- ((۱)) -رضوی:بیا.

۲- ((۲)) -رضوی:باطل دعوی.

۳- ((۳)) -رضوی:جهت حق.

۴- ((۴)) -رضوی:-نزد.

۵- ((۵)) -رضوی:از این کوه طلب شهادت کن.

۶- ((۶)) -رضوی:-قبول...ایشان.

و لرزید و سرازیر شد؛و (۱)از آن آواز و فریاد کرد که:ای محمّد!گواهی می دهم به درستی که تو پیغمبری از جانب خدایی (۲)که پروردگار عالمیان است؛و به درستی که تو برگزیده جمیع خلقی.

و گواهی می دهم که دل های این یهودان چنان است که تو ذکر کردی و بیان نمودی و سخت تر از سنگ است و بیرون نمی آید از دل این جماعت هرگز خیری،چنانچه گاهی بیرون می آید از سنگ و آب جاری می شود در کوه.

و گواهی می دهم که:به درستی که این جماعت دروغ گویانند در آنچه اسناد به تو می دهند؛و می گویند که افترا بر خدای می بندی؛پس فرمود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله که:

طلب می کنم از تو ای کوه!که حق تعالی امر فرموده تو را که فرمان من بری در هرچه در خواهم از تو به جاه محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله،که به سبب ایشان نجات داد حق تعالی نوح را از دلتنگی سخت؛و سرد گردانید خدا آتش را بر حضرت ابراهیم علیه السّلام و گردانید آتش را بر او سردی سالم از ضرر؛و جای داد او را در میان آتش بر کرسی و فرش به مرتبه ای که ندیده بود آن طغیان کننده یعنی نمرود و قومش مانند آن را،از برای یکی از پادشاهان زمین؛و رویانید در اطراف حضرت ابراهیم علیه السّلام درخت های سبز تراوت دار و از اطراف او ظاهر ساخت انواع شکوفه هایی که یافت نمی شود مگر در چهار فصل از تمام سال.

گفت کوه:بلی گواهی می دهم از برای تو یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله!به این؛و گواهی می دهم که اگر تو بخواهی از خدای خود اینکه بگرداند مردان دنیا را میمون ها و خوک ها هرآئینه می کند؛یا آنکه طلب کنی که بگرداند آتش را تخم چشم انسانی یا آنکه چشم انسانی را قطعه ای از آتش گرداند (۳)می شود؛یا آنکه طلب کنی که آسمان به زمین آید؛یا آنکه زمین به آسمان رود،می شود؛یا آنکه بخواهی که بگردد اطراف مشرق و مغرب و تل های ریگ (۴)،همه کیسه ها پر زر شود،هرآینه می شود؛و اگر طلب نمایی که زمین و

۱- ((۱)) -رضوی:بعد از.

۲- ((۲)) -رضوی:پیغمبر خدایی.

۳- ((۳)) -رضوی:گردانیده.

۴- ((۴)) -رضوی:-ریگ.

آسمان فرمان برند تو را و کوه ها و دریاها برگردند به فرمان تو و باقی آنچه خدا آفریده از بادها و صاعقه ها و اعضای انسان و اعضای حیوان همگی فرمان تو برند (۱).و هرچه به ایشان فرمایی که اطاعت کنند،چنان می شود.و بعد از این معجزه ای چنین (۲)،یهود گفتند:

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله!بر ما مشتبه کردی و به تحقیق نشانیدی جمعی از حیله داران از جمله اصحاب خود را در عقب سنگ های این کوه،که ایشان این سخنان می گویند و ما نمی دانیم که از آن مردان می شنویم یا از کوه.و فریب نمی خورند به (۳)مثل این حیله،مگر اتباع (۴)تو که ضعیف العقلند و ملتبس می سازی بر عقل های ایشان؛اگر تو راست می گویی از اینجا دور شو و به مکان دیگر آمده،بفرمای کوه را که از زمین برکنده شود و بیاید به سوی تو به آن مکان؛و وقتی که کوه نزد تو حاضر شود و ما ببینیم او را،امر کن که کوه دو نصف شود از بلندی که دارد،پس بلند شود زیرین از دو قطعه آن بالای بلند از آن و سرازیر شود بلند در زیر پایین؛پس در این هنگام بگردد اصل کوه بالای کوه و بالای کوه اصل کوه،تا بدانیم که این از جانب خداست و اتفاق نمی افتد مثل این معجزه به توطئه و نه به مددکاری (۵)جمعی که حیله کنند و سر از حق بپیچند.

پس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله اشاره فرمود به سنگی که در آن کوه بود و به قدر پنج رطل بود و فرمود که:ای سنگ در روی زمین غلطیده نزد من آی!پس آن سنگ حرکت نموده نزد (۶)حضرت آمد و گفت به شخصی که لجاج می نمود و سخن می گفت که:بردار این سنگ را و نزد گوش خود بگذار که بگوید مطابق آنچه از کوه بزرگ شنیدی و بدانی که کس در عقب سنگی نبود که سخن گوید و این سنگ جزئی است از کوه؛پس برداشت آن مرد سنگ را و نزدیک گوش خود برده،آن سنگ (۷)سخن گفت مثل آنچه کوه بزرگ

۱- ((۱)) -رضوی:-و کوه ها...برند.

۲- ((۲)) -رضوی:-چنین.

۳- ((۳)) -رضوی:-به.

۴- ((۴)) -رضوی:اصحاب.

۵- ((۵)) -رضوی:تمهیدکار.

۶- ((۶)) -رضوی:بخدمت.

۷- ((۷)) -رضوی:-آن سنگ.

اوّلاـ گفته بود از تصـدیق رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله،در آنچه بیان فرموده بود از احوال دل های یهودیان و آنچه فرموده بود که انفاق ایشان اموال خود را در برطرف کردن امر محمّد صلّی اللّه علیه و آله باطل و وبال است بر ایشان.

پس رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله رفت (۱)به سوی فضایی که وسیع بود (۲)و نـدا کرد و فرمود که:ای کوه!به حقّ محمّد و آل محمّد صـلّی اللّه علیه و آله که نیکویانند و به وساطت قرب و منزلت ایشان و سؤال بندگان خدا که به وسـیله اسماء مقدّسه ایشان مسـتجاب شد؛و (۳)فرسـتاد خـدای تعـالی بر قوم عـاد بادی تنـد با کمال طغیان که برکنـد از جای خود مردم را که گویا دنبـاله درخت خرمـای پوچ شـده است و امر فرمود جبرئیـل را که فریـاد زنـد فریـادزدنی هولنـاک در میـان قوم صالـح،تا آنکه گردیدنـد مثل علف خشک متفرق؛که از جای خود به فرمان اله برکنـده شوی (۴)و بیـایی به سوی من و دست مبارک خود بر زمین گـذارده،پیش روی خود را نشان داد.فرمود حضـرت که:پس به لرزه درآمـد کوه و گردید مثل تیری تند تا آنکه نزدیک انگشت مبارک آن حضـرت شد و چسبید به انگشت (۵)و ایستاد و فریاد کرد و گفت (۶):من شنونده ام سخن تو را؛و اطاعت کننـده ام ای رسـول خـدا صـلّی اللّه علیـه و آلـه!و اگرچـه بـه خـاک مالیـده شـود بینی ایـن عنادکننـده هـا.امر فرمـا مرا بـه امر خودت!پس فرمود رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله که:این جماعت طلب کننـده اند،این را که تو برکنده شوی از اصل خود،و دو نصف شوی،پس سـرازیر شود طرف بالای تو و بالاـ رود پـایین تو،پس بگردد و ذروه تو اصـل و اصـل تو ذروه.گفت کوه که:آیـا تـو ای رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله امر می فرمـایی که چنین شـوم؟حضـرت فرمود:بلی.پس منقطع شـد کوه به دو نصف و سرازیر شد بالای آن به زمین و بلند شد پایین آن بر بالای آن،پس گردید فرع کوه،اصل و اصل کوه،فرع و فریاد کرد کوه که:ای گروه یهود!اینکه می بینید بالاتر از معجزات موسی علیه السّلام است که

۱- ((۱)) -رضوی:-رفت.

۲- ((۲)) -رضوی:فضایی وسیع.

۳- ((۳)) -رضوی:-مستجاب شد و.

۴- ((۴)) -رضوی:شود.

۵- ((۵)) -رضوی:انگشت آنحضرت.

۶- ((۶)) -رضوی:-و گفت.

گمان می کنید که به موسی علیه السّلام ایمان دارید؛پس،نگاه کردند یهود،بعضی به بعضی و گفتند (۱)که:از این معجزه گریزی نیست.و بعضی دیگر گفتند که:این مردی است که بخت و طالعی دارد که هرچه اراده کند به جهت او می آید و کسی که چنین باشد امور عجیبه به جهت او میسّر می شود؛پس شما فریب مخورید به آنچه می بینید.پس،کوه فریاد کرد که:ای دشمنان خدا!به این سخن که می گویید،باطل کردید پیغمبری حضرت موسی علیه السّلام را؛چرا نگفتید در هنگامی که عصای آن حضرت مار شد (۲)و دریا شکافته و راه ها[پدیدار]شد و کوه مثل سایه بر بالای بنی اسرائیل ایستاد،که موسی بخت و طالع دارد و اهتمام او باعث چیزهای عجیب می شود و ما فریب نمی خوریم به آنچه می بینیم؛پس،به سبب این سخن های باطل،کوه ها و سنگ ها،تمام یهودیان را که ایمان نیاورده بودند فرو برد و حجّت پروردگار عالمیان بر ایشان لازم شد.

الحدیث العاشر:فی عصمه الأنبیاء

اشاره

روی فی العیون عن أبی صلت الهروی،قال:لمّا جمع المأمون لعلیّ بن موسی الرضا علیه التحیّه و الثناء أهل المقالات من أهل الاسلام و الدّیانات من الیهود و النصاری و المجوس و الصابئین و سایر المقالات،فلم یقم احد إلاّ و قد ألزمه حجّته کأنّه الفم حجرا.قام الیه علیّ بن محمّد بن الجهم،فقال له:یابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله!ما تقول بعصمه الانبیاء؟قال:نعم.

قال:فما تعمل فی قول اللّه:عزّ و جلّ: وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ (۳)و فی قوله عزّ و جلّ:

وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ. (۴)و فی قوله عزّ و جلّ فی یوسف علیه السّلام:

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا. (۵)و فی قوله عزّ و جلّ فی داوود علیه السّلام: وَ ظَنَّ دٰاوُدُ أَنَّمٰا

۱- ((۱)) -رضوی:-گفتند.

۲- ((۲)) -رضوی:-شد.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه طه،آیه ۱۲۱.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۸۷.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۲۴.

فَتَنّاهُ. (۱)و قوله عزّ و جلّ فی نبیّه محمّد صلّی اللّه علیه و آله: وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللّهُ مُبْدِیهِ. (۲)فقال الرضا علیه السّلام:و یحکَ یا علی!اتّق اللّه،و لا تنسب الی الأنبیاء اللّه الفواحش و لا تتأوّل کتاب اللّه برأیک.فإنّ اللّه عز و جل یقول: وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ. (۳)امّا قوله عزّ و جلّ فی آدم علیه السّلام: وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ. (۴)فإن اللّه تعالی خلق آدم حجه فی أرضه و خلیفته فی بلاده لم یخلقه للجنّه و کانت المعصیه من آدم فی الجنه لا فی الأرض لیتم مقادیر أمر اللّه عز و جل فلمّا أهبط الی الأرض و جعل حجّه و خلیفه عصم بقوله عز و جل: إِنَّ اللّهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ (۵).و امّا قوله عزّ و جلّ: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ؛ انما«ظن»؛بمعنی، استیقن،ان اللّه لم یضیّق علیه رزقه لا تسمع قول اللّه عزّ و جلّ وَ أَمّٰا إِذٰا مَا ابْتَلاٰهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ (۶)أی ضیّق علیه رزقه (۷)و لو ظنّ انّ اللّه لا یقدر علیه لکان قد کفر.

و اما قوله عز و جل فی یوسف علیه السّلام: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا؛ فانّها همّت بالمعصیه و همّ یوسف بقتلها ان اخبرته لعظم ما تداخله فصرّف اللّه عنه قتلها و الفاحشه.و قوله جلّ و عزّ: کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ (۸)یعنی:القتل و الفحشاء؛یعنی:الزّنا.و امّا داود فما تقول من قبلکم فیه؟قال علیّ بن محمّد بن الجهم:یقولون:انّ داوود علیه السّلام کان یصلی فی محرابه اذ تصوّر له ابلیس علی صوره طیر احسن،ما یکون من الطّیور؛فقطع داوود و قام باخذ الطّیر؛فخرج الطّیر الی الدّار؛فخرج فی اثره؛فطار الطّیر الی السّطح،فصعد فی طلبه، فسقط الطّیر فی دار أوریا بن حنّان،فاطّلع داوود فی اثر الطّیر؛فاذا بامرأه أوریا تغتسل؛ فلمّا نظر إلیها هواها.و کان قد أخرج أوریا فی بعض غزواته فکتب الی صاحبه ان قدم أوریا امام التّابوت فقدّم فظهر و فظفر أوریا بالمشرکین.فصعب ذلک علی داود فکتب إلیه

ص:۱۲۸

۱- ((۱)) -سوره مبارکه ص،آیه ۲۴.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه احزاب،آیه ۳۷.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۷.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه طه،آیه ۱۲۱.

۵- ((۵)) -همان،آیه ۳۳.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه فجر،آیه ۱۶.

۷- ((۷)) -رضوی:-«لا تسمع...رزقه».

۸- ((۸)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۲۴.

ثانیه انّ قدم امام التّابوت فقدّم فقتل أوریا و تزوّج داوود بامرأه أوریا.قال:فضرب الرّضا علیه السّلام یده علی جبهته و قال: إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ (۱).قد نسبتم نبیّا من انبیاء اللّه تعالی إلی التّهاون بصلوته حتّی خرج فی اثر الطّیر،ثم بالفاحشه،ثم بالقتل.

فقال:یابن رسول اللّه!فما کانت (۲)خطیئته؟فقال:ویحک!انّ داود انّما ظنّ ان ما خلق اللّه عز و جل خلقا هو اعلم منه.فبعث اللّه عز و جل إلیه الملکین.فتسوّر المحراب (۳).فقالا:

خَصْمٰانِ بَغیٰ بَعْضُنٰا عَلیٰ بَعْضٍ،فَاحْکُمْ بَیْنَنٰا بِالْحَقِّ وَ لاٰ تُشْطِطْ وَ اهْدِنٰا إِلیٰ سَوٰاءِ الصِّرٰاطِ* إِنَّ هٰذٰا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَهً،وَ لِیَ نَعْجَهٌ وٰاحِدَهٌ فَقٰالَ أَکْفِلْنِیهٰا وَ عَزَّنِی فِی الْخِطٰابِ (۴).فعجل داوود علیه السّلام (۵)علی المدعی الیه.فقال: لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِکَ إِلیٰ نِعٰاجِهِ (۶)؛و لم یسأل المدعی البیّنه قول علی ذلک و لم یقبل علی المدعی علیه فیقول له:

ما تقول؟فکان هذا خطیئه رسم حکم لا ما ذهبتم الیه.الا تسمع اللّه عز و جل یقول: یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ (۷)الی آخر الآیه.فقال:

یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله (۸)!فما قصّته مع أوریا؟قال له الرّضا علیه السّلام:انّ المرءه فی ایّام داوود کانت اذا ماتت بعلها او قتل لا تتزوج بعده أبدا؛فأوّل من أباح اللّه عز و جل له ان یتزوّج بامرأه قتل بعلها،کان داود علیه السّلام تتزوّج بامرأه أوریا لمّا قتل و انقضت عدّتها منه فذلک الّذی شقّ علی النّاس من قتل أوریا.و امّا محمّد صلّی اللّه علیه و آله؛قول اللّه عز و جل: وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللّٰهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَی النّٰاسَ وَ اللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ (۹)فان اللّه عز و جل عرف نبیّه صلّی اللّه علیه و آله اسمآء ازواجه فی دار الدنیا و اسمآء ازواجه فی دار الآخره و انّهنّ امّهات المؤمنین.

احدیهنّ سمّی له زینب بنت (۱۰)جحش.و هی یومئذ تحت زید بن حارثه.فاخفی صلّی اللّه علیه و آله

۱- ((۱)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۵۶.

۲- ((۲)) -رضوی:کان.

۳- ((۳)) -اشاره به آیه ۲۱ سوره مبارکه ص.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه ص،آیات ۲۲ و ۲۳.

۵- ((۵)) -رضوی:-علیه السّلام.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه ص،آیه ۲۴.

۷- ((۷)) -همان،آیه ۲۶.

۸- ((۸)) -رضوی:-صلّی اللّه علیه و آله.

۹- ((۹)) -سوره مبارکه احزاب،آیه ۳۷.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:-بنت.

اسمها و لم يبده لكيلا.يقول احد من المنافقين:انّه قال فى امرأه فى بيت رجل انّها احدى ازواجه من امّهات المؤمنين و خشى قول المنافقين.قال اللّه عزّ و جلّ: وَ تَخْشَى النّاسَ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ؛ يعنى،فى نفسك.و اللّه عزّ و جلّ ما تولى تزويج أحد من خلقه الاّ تزويج حوّاء من آدم عليه السّلام و زينب من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله،بقوله؛ فَلَمّا قَضى زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها (۱)الآيه و فاطمه من على عليه السّلام.قال:فبكى على بن محمد بن الجهم و قال:يابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله!أنا تايب إلى اللّه تعالى من ان أنطق فى انبياء اللّه عليهم السّلام بعد يومى هذا إلا بما ذكرته» (۲).

ترجمه:ابو صلت هروى كه از جمله اكابر اصحاب ثامن الائمّه،علىّ بن موسى الرّضا -عليه التّحيه و الثّنا- (۳)است روايت مى كند كه:چون جمع كرد مأمون از براى مناظره كردن با آن حضرت عليه السّلام،اهل سخن و گفتگوها (۴)و جمعى را كه مهارت در مسايل اصوليّه و فروعيه داشتند از مسلمانان و صاحبان مذاهب باطله از يهود و نصارى و مجوس و جمعى كه ستاره پرست بودند و باقى اهل ملل و مذاهب مختلفه،پس برنخواست يكى و گفتگو ننمود مگر آنكه آن حضرت دليل حق را بر او لازم ساخته،او را به مرتبه اى ساكت نمود كه گويا سنگى بلع نموده و گلوگير شده.بعد از آن على بن محمّد بن الجهم كه ناصبى بود و عداوت اهل بيت عليهم السّلام داشت برخواست و گفت به حضرت كه:چه مى فرمايى در باب معصوم بودن پيغمبران؟حضرت فرمود كه:بلى،من قائلم به آنكه از پيغمبران و حجّت هاى خدا گناه كوچك و بزرگ كه منافى عصمت باشد صادر نمى شود.على بن محمّد گفت كه:چه مى كنى آياتى را كه دلالت مى كند به حسب ظاهر بر جواز صدور معصيت،بلكه وقوع آن از پيغمبران؛از آن جمله آيه كريمه كه وارد شده كه:«عصيان

۱- ((۱)) -سوره مباركه احزاب،آيه ۳۷.

۲- ((۲)) -امالى صدوق،مجلس العشرون،ص ۹۲؛عيون أخبار الرضا عليه السّلام ج ۱،ص ۱۹۴.در اين منابع با اندكى اختلاف در عبارت آمده؛بحار الأنوار،ج ۱۱،ص ۷۲،باب عصمه انبياء.

۳- ((۳)) -رضوى:صلوات اللّه عليه.

۴- ((۴)) -رضوى:گفتگو.

نمود حضرت آدم علیه السّلام پروردگار خود را،پس گمراه شد» (۱)؛و در باب حضرت یونس علیه السّلام که در قرآن فرموده که:«صاحب ماهی چون رفت از میان قوم خود غضبناک؛ پس گمان کرد این را که ما هرگز قدرت نداریم بر او» (۲)؛و در باب حضرت یوسف علیه السّلام که فرموده که:«به تحقیق زلیخا عزم نمود به حضرت یوسف علیه السّلام که او را متمکن سازد از نفس خود که با او مقاربت کند و به تحقیق عزم می نمود حضرت یوسف علیه السّلام بر اجابت او،اگر نمی دید علامات حقّه پروردگار خود را» (۳)؛و در باب حضرت داود علیه السّلام که فرموده که:«پس گمان کرد آن حضرت که ما امتحان می کنیم او را» (۴)؛و در باب حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده که:«پنهان داشتی در نفس،چیزی را که خدا اظهار آن می کند» (۵).بعد از آن حضرت امام رضا-صلوات اللّه علیه- (۶)فرمود که:وای بر تو ای علی بن محمّد!بپرهیز از خدا (۷)و نسبت مده به پیغمبران خدا معصیت و افعال بد را و بر مدار و تفسیر مکن کتاب خدا را برای خود.به درستی که خدا می فرماید که:«نمی داند تأویل متشابهات قرآن را مگر خدا و جماعتی که مهارت دارند و می دانند علم قرآن را» (۸)که ایشان،پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت اویند،بعد از آن تأویل آیات را بیان فرمود.

اما آیه اوّل که در باب حضرت آدم علیه السّلام فرموده،پس به درستی که فرمود که:حضرت آدم علیه السّلام را آفرید خدا که حجّت او باشد در روی زمین و خلیفه او باشد در شهرهای خدا و آدم را نیافرید که در بهشت باشد؛و خطیئه[ای]که از حضرت آدم علیه السّلام صادر شد در بهشت (۹)،از این راه بود که آن حضرت در زمین نبود که منافات با حجّیت او داشته باشد؛ و از جهت آن،این خطیئه واقع شد از آدم علیه السّلام که تمام شود تقدیر امر الهی درباره حضرت

۱- ((۱)) -سوره مبارکه طه،آیه ۱۲۱.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۸۷.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۲۴.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه ص،آیه ۲۴.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه احزاب،آیه ۳۷.

۶- ((۶)) -رضوی:علیه السّلام.

۷- ((۷)) -رضوی:خداوند.

۸- ((۸)) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۷.

۹- ((۹)) -رضوی:در بهشت صادر شد.

آدم علیه السّلام و هبوط نماید به زمین؛پس چون هبوط به زمین نمود،و حق تعالی او را حجّت بر خلق و خلیفه خود گردانید،او را معصوم گردانید به نص آیه کریمه و فرمود:«به درستی که خدای تعالی برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر تمام عالمیان» (۱).و امّا معنی آیه حضرت یونس علیه السّلام پس چنین است که ظن به معنی استیقن است،«یعنی (۲)یقین نمود حضرت یونس که ما از راه لطف و شفقت خود بر خلق،تنگ نخواهیم گردانید روزی را بر او» (۳)؛آیا نشنیده ای آیه دیگر را که می فرماید که:«امّا اگر امتحان کنیم بنده خود را،پس تنگ گردانیم بر او روزی را» (۴)،و اگر (۵)حضرت یونس گمان می نمود که حق تعالی قدرت ندارد بر او،هرآینه کافر می شد.و امّا آیه (۶)حضرت یوسف علیه السّلام،پس تأویلش آن است که:«چون زلیخا متوجه شد که بخواند حضرت یوسف را بر نفس خود و حضرت یوسف نیز متوجه زلیخا شد» (۷)به این وجه که زلیخا متوجّه معصیت شد و حضرت یوسف متوجه شد که به قتل رساند او را از بس که عظیم بود بر آن حضرت آنچه داخل شد،پس حق تعالی بازداشت یوسف را از قتل زلیخا که فی نفسه بد بود و مضرّت داشت؛و این است که در تتمّه آیه می فرماید که:«چنین باز می داریم از حضرت یوسف بدی را که آن قتل زلیخا بود و فحشاء را که آن زناکردن بود». (۸)

[داستان دروغین درباره حضرت داود علیه السّلام]

بعد از آن،حضرت فرمود در باب آیه داوود که:چه می گویند ای علی بن محمّد، کسانی که نزد شمایند در این باب؟علی بن محمّد گفت که:می گویند حضرت داوود در

۱- ((۱)) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۳۳.

۲- ((۲)) -رضوی:-یعنی.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۸۷.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه فجر،آیه ۱۶.

۵- ((۵)) -رضوی:برو روزی او را که حضرت.

۶- ((۶)) -رضوی:-آیه.

۷- ((۷)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۲۴.

۸- ((۸)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۶۹.

محراب خود نماز می کرد که ناگاه شیطان،متمثل شد به صورت مرغی به بهترین (۱)صورتی از مرغان؛و حضرت داوود نماز را قطع کرد (۲)که آن مرغ را بگیرد؛پس مرغ (۳)از آن خانه بیرون رفت و حضرت داوود از عقب آن مرغ رفت و آن مرغ پرواز نموده،به بام رفت.و حضرت (۴)بالای بام رفت در طلب مرغ؛پس آن مرغ برخواست و رفت به خانه اوریا،پسر حنان که (۵)موافق تصریح از باب تواریخ،برادر داوود بود؛پس رفت حضرت داوود در عقب مرغ به خانه اوریا؛و دید که زن اوریا غسل می کند؛چون نظرش به آن زن افتاد،تعلّق به هم رسانیده،عاشق شد و اوریا را به جنگ فرستاد[ه]بود؛پس نوشت حضرت داوود به سرکرده آن لشکر که پیش دار اوریا را پیش از تابوت که از قبیل علم،پیش لشکر می بردند و چون اوریا را مقدم داشت شاید به قتل رسد (۶)،اتفاقا اوریا غالب شد و فتح نمود و کافران را مغلوب ساخت.این معنی دشوار شد بر حضرت داوود؛بازنوشت که در مرتبه دوّم که چون جنگ واقع شود،باز اوریا را مقدم دار (۷)؛پس در این مرتبه اوریا شهید شد و حضرت داوود زن اوریا را تزویج نمود.حضرت چون این نامعقولات که اهل سنّت می گویند از علی بن محمّد بن الجهم (۸)شنید،دست بر پیشانی خود زده فرمود که: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ (۹)؛به تحقیق نسبت دادید پیغمبری از پیغمبران خدا را به آنکه سهل انگاری کند به نماز خود تا آنکه بیرون رود از عقب مرغی، بعد از آن اتیان به نامشروعی (۱۰)کند که آن نظرکردن بر زن نامحرم باشد در وقتی که عریان باشد،بعد از آن سعی کردن در کشته شدن اوریا.

۱- ((۱)) -رضوی:بهتر.

۲- ((۲)) -رضوی:نمود.

۳- ((۳)) -رضوی:آن مرغ.

۴- ((۴)) -رضوی:رفت به بام؛حضرت.

۵- ((۵)) -رضوی:طلب مرغ؛باز آن مرغ پرواز نموده به خانه اوریا رفت؛چنانچه.

۶- ((۶)) -رضوی:داشت که شاید به قتل رسانند.

۷- ((۷)) -رضوی:مقدم لشکر دارد.

۸- ((۸)) -رضوی:از علی ابن محمد ملعون.

۹- ((۹)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۵۶.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:نامشروع.

[امتحان حضرت داود علیه السّلام]

پس گفت علی بن محمّد که:چه بود گناهی که از داوود علیه السّلام صادر شد؟حضرت فرمود که:به درستی که داوود گمان کرد که حق تعالی نیافریده،آفریده[ای]را که او داناتر از داوود باشد؛پس فرستاد خدای تعالی به سوی داوود علیه السّلام،دو فرشته که به هیئتی غیر هیئت خود؛«آمدند نزد محراب» (۱)و گفتند آن دو فرشته که:ما دو کسیم که طغیان نموده بعضی از ما بر بعضی؛حکم کن میان ما به حق و میل مکن و راه نمای،ما را به راه راست.این برادر من از برای اوست نود و نه بز و از برای من است یک بز و می گوید:یک بز خود را به من گذار و عزیز گردان مرا در گفتگو. (۲)

پس حضرت داود علیه السّلام،بدون تدبّر،تعجیل در جواب (۳)و حکم نموده،فرمود که:«به تحقیق که ستم کرده تو را به طلبیدن (۴)بز تو که ضم کند به بزهای خود» (۵)؛و طلب گواه ننمود و قول مدّعی علیه را قبول نکرد که بگوید:تو چه می گویی؟!پس این غلط در طریقه حکم است نه خطا به عنوانی که شما به سوی آن رفته اید.آیا نشنیده ای که خدای تعالی در قرآن می فرماید که:«ای داوود به درستی که گردانیدیم ما تو را خلیفه خود در زمین؛پس حکم کن میان مردم به حق». (۶)پس گفت:یابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله!چه بود قصّه داود با اوریا؟حضرت فرمود که:حکم در زمان داود،چنین بود که هرگاه زن،شوهرش می مرد یا کشته می شد هرگز بعد از او شوهر نمی کرد؛و اوّل کسی که خداوند عالمیان حلال گردانید که زنی که شوهرش بمیرد یا کشته شود تزویج نماید،حضرت داود بود که تزویج نمود زن اوریا را چون کشته شد اوریا و (۷)عدّه زن منقضی شد؛پس این (۸)چیزی بود که بر مردم دشوار شد از کشته شدن اوریا.

ص:۱۳۴

۱- ((۱)) -سوره مبارکه ص،آیه ۲۱.

۲- ((۲)) -همان،آیه ۲۳.

۳- ((۳)) -رضوی:جواب نمود.

۴- ((۴)) -رضوی:به تحقیق ستم کرده بر طلبیدن.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه ص،آیه ۲۶.

۶- ((۶)) -همان،آیه ۲۶.

۷- ((۷)) -رضوی:شده بود و.

۸- ((۸)) -رضوی:شد،نمود و چون این.

[زینب و ترس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله]

اشاره

و امّا شرح آیه (۱)که درباره حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله (۲)وارد شده (۳):پس به درستی که شناسانیده خداوند عالمیان (۴)پیغمبر خود را نام های زنانش را در دار دنیا و نام های زنانش را در دار آخرت و اعلام نموده بود که زنان پیغمبر به منزله مادرهای مؤمنان است و یکی از زنان آن حضرت را نام برده بود که زینب دختر جحش خواهد بود.و در آن وقت،زینب،زن زید،پسر حارثه بود.پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،نام زینب را پوشیده داشت (۵)و اظهار نفرمود که از جمله زنان آن حضرت خواهد بود.تا آنکه نگوید (۶)یکی از منافقین که:حضرت می گوید در باب زنی که در خانه مردی است که یکی از زنان او و از جمله مادرهای مؤمنین است و ترسید حضرت از سخن منافقین؛لهذا حق تعالی می فرماید که:

«ترسید (۷)حضرت رسول از مردم و حال آنکه خدا سزاوارتر است که از او بترسد آن حضرت». (۸)یعنی (۹):آن حضرت در نفس خود احداث خوف نمود.و حق تعالی متوجّه تزویج یکی از خلق خود نشده مگر تزویج حوّا از حضرت آدم و زینب را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به قول خود که فرموده که:چون برآورد زید از زینب حاجت خود را،تزویج نمودیم ما او را به تو؛و دیگر تزویج نمود حضرت فاطمه زهرا را به حضرت (۱۰)امیر المومنین علیهما السّلام.گفت راوی که:پس گریست علیّ بن محمّد بن الجهم (۱۱)و گفت:ای

ص:۱۳۵

۱- ((۱)) -رضوی:+کریمه.

۲- ((۲)) -رضوی:درباره رسول خدا.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه احزاب،آیه ۳۷.

۴- ((۴)) -رضوی:که خداوند عالمیان شناسانیده بود.

۵- ((۵)) -رضوی:پوشیده داشت نام زینب را.

۶- ((۶)) -رضوی:نگویند.

۷- ((۷)) -رضوی:ترسیدی.

۸- ((۸)) -سوره مبارکه احزاب،آیه ۳۷.

۹- ((۹)) -رضوی:-یعنی.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:دیگر حضرت فاطمه را که تزویج نمود حضرت.

۱۱- ((۱۱)) -رضوی:علی بن محمد الجهم.

فرزند رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله!من توبه می کنم به سوی خدا از اینکه سخن گویم درباره پیغمبران خدا بعد از امروز مگر چیزی که تو (۱)فرمودی.

تحقیق و رفع اشتباه:

«لعلیّ بن موسی علیه السّلام»؛یعنی از جهت مناظره و گفتگو و تحقیق حق نمودن،پس مطلب مأمون،یا یافتن حق و رفع اشتباه خودش بود یا اظهار علم حضرت بود که بر مردم معلوم شود رتبه آن حضرت و احاطه علمش به متشابهات قرآن.

«و قد الزم حجّته»؛چون به موجب«نحن (۲)نکلّم النّاس علی قدر عقولهم» (۳)،هرکس را مطابق فهمش الزام می نمود و دلیلی که باعث هدایت او بود القاء می فرمود،اضافه حجّت به آن شخص شده:«کأنّه القم حجرا»؛بنابر متعارف است که بعد الزام و سکوت تام (۴)،می گویند که (۵)گلوگیر و نفس گیر شده و چون سنگ،اصلب اجسام است و انسداد مجاری غذا و هوا بیشتر می نماید،بر سبیل مبالغه،حجر استعاره شده.

«بعصمه الانبیاء»؛ظاهر آن است که«باء»به معنی فی باشد و حروف جاره همه به معنی یکدیگر می آیند و چون عامّه،عصمت حجّت را لازم نمی دانند و خطاها از برای انبیاء اثبات می نمایند و تأویل بعضی آیات که موهم عدم عصمت است نمی دانند؛علی بن محمّد خواست که بر حضرت،عدم عصمت که مخالف مذهب حق است،لازم آید.

«قال نعم»؛چون تأویل متشابهات را معصوم می داند و احاطه تام به دلایل قطعیّه در باب عصمت نموده و حضرت خواست که در چنین مجمعی که جمیع اهل ادیان حاضراند،بیان حق فرماید؛فرمود که:بلی،ادّعاء عصمت حجّت می نمایم و دلیل بر

۱- (۱) -رضوی:پیغمبران،من بعد...مگر به آنچه تو.
۲- (۲) -رضوی:-نحن.
۳- (۳) -کافی،ج ۸،ص ۲۶۸؛مستدرک الوسائل،ج ۱۱،ص ۲۰۸.این حدیث در منابع با اختلاف در عبارت آمده.
۴- (۴) -رضوی:سکوت تمام.
۵- (۵) -رضوی:-که.

طبق مدّعا دارم و تأویل متشابهات آیات می نمایم. (۱)عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ (۲)؛این آیه کریمه در اول و آخر به حسب ظاهر،مطابق مدّعای خصم است،زیرا که عصیان و گمراهی،هردو منافی عصمت است و تأویلش بعد از این،با تأویل باقی آیات،بیان می شود.

فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ (۳)؛چنانچه در ترجمه ظاهر الفاظ این حدیث شریف گذشت،علی بن محمّد،نفهمیده،بلکه چنان یافته بوده که مظنون حضرت یونس چنان بوده که ما قدرت بر او نداریم و او هرچه خواهد،می تواند کرد و خدا را بر او تسلّطی نیست و نفی قدرت خدا معصیت،بلکه شرک است.

[رفع تهمت از حضرت یوسف علیه السّلام]

وَ هَمَّ بِها (۴)؛مطابق ظاهر لفظ،بدون انضمام تتمّه،آیه دلالت می کند که،و العیاذ باللّه،حضرت یوسف،اهتمام داشته به آنکه با زلیخا زنا کند و علیّ بن محمّد چنین فهمیده بود و تتمّه آیه را نیز تحریف نموده.اهل باطل می گویند:مراد از بُرْهانَ رَبِّهِ (۵)؛ علاماتی است که حق تعالی از برای انزجار حضرت یوسف در حالت زنا ظاهر می ساخت؛مثل آنکه نقل کرده اند عامّه که گشود حضرت یوسف زیر جامه خود را و نشست،مثل نشستن کسی که جماع کند با اهل خود.و برهان آن بود که آوازی شنید که بپرهیز ای یوسف؛پس بازنگشت و در مرتبه دویّم (۶)این آواز شنید،آگاه نشد؛در مرتبه سیّم تهدیدی شنید که از این عمل اعراض کن؛منزجر نشد تا آنکه متمثل شد حضرت یعقوب علیه السّلام در حالتی که انگشت خود را به دندان می گزید و شنید یوسف، آوازی که مباش مثل مرغی که پر داشت،چون زنا کرد پر او ریخت.و بعضی دیگر نقل

۱- ((۱)) -رضوی:می کنم.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه طه،آیه ۱۲۱.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه انبیاء،آیه ۸۷.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۲۴.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۲۴.

۶- ((۶)) -رضوی:دوم.

کرده اند که:ظاهر شد دستی که بر آن نوشته بود آیه ای که مدلول لفظش (۱)این است که:

«به درستی که بر شما نگاهبانان هستند که آن ها ملایک کرام اند که کاتب اعمال شمایند» (۲)؛پس یوسف دست از آن عمل برنداشت (۳)؛باز دید که در آن کف این آیه (۴)نوشته که:«نزدیک مشوید به زنا،به درستی که زنا عملی رسوا و بد راهی است» (۵)؛پس یوسف،آگاه نشد؛پس دید که نوشته شده که:«بپرهیزید از (۶)روزی که بازگردانیده می شوید به سوی خدا» (۷)؛پس متأثر نشد.بعد از آن حق تعالی به جبرئیل علیه السّلام فرمود که:

دریاب بنده مرا پیش از آنکه گناه از او صادر شود؛پس سرازیر شد جبرئیل و می گفت:

ای یوسف،آیا کاری می کنی مثل کار مردم بی عقل (۸)و حال آنکه تو نوشته شده[ای]در سلک پیغمبران.بر هرخبیر بصیر ظاهر است که ارتکاب چنین عمل شنیع از پست ترین اراذل صادر نمی شود،با وجود چنین آیات بیّنات و تأدیبات و تهدیدات؛نعوذ باللّه که کسی چنین عملی قبیح را اسناد به پیغمبری عظیم القدر دهد؛این نیست،مگر کوری باطن (۹)و گمراهی.عجب تر آنکه (۱۰)زمخشری که از علمای عامّه و در نهایت عناد و لجاج است در کشّاف،انصاف داده و گفته که:«امثال این سخنان را جبریّه و حشویّه (۱۱)ایراد نموده اند و از سخنان اهل توحید نیست.چگونه و حال آنکه حق تعالی او را بنده مخلص خود نامیده و قصّه او را در یک سوره کامله نقل فرموده و مدح او بر طهارت

۱- ((۱)) -رضوی:مدلولش.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه انفطار،آیات ۱۰ و ۱۱.

۳- ((۳)) -رضوی:بازداشت.

۴- ((۴)) -رضوی:-این آیه.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه اسراء،آیه ۳۲.

۶- ((۶)) -رضوی:-از.

۷- ((۷)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۲۸۱.

۸- ((۸)) -رضوی:کاری مثل کار مردم بی عقل می کنی.

۹- ((۹)) -رضوی:کور باطنی.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:+از.

۱۱- ((۱۱)) -حشویه:سبکی در شرح اصول ابن حاجب گوید:حشویه طایفه می باشند که از راه راست گمراه گردیده و آیات الهی را بر آنچه ظاهر امر حاکی است تفسیر کنند.و معتقدند که مراد ایزدی هم همان است که آنان استنباط کرده اند؛لغت نامه دهخدا.

دینش نموده،تا آنکه بندگان شایسته الهی پیروی او نموده در مقام لغزش،فریب نفس امّاره و شیطان نخورده،خود را از وساوس شیطانیّه محفوظ دارند؛نه آنکه چنانچه این ملاعین نقل نموده اند که پیغمبر جلیل القدر خدا (۱)در معرض زنا درآمده (۲)،سه مرتبه او را از مبادی عالیه ای نهی نمایند و سه مرتبه بر او صیحه زنند و توبیخ و سرزنش او نمایند و و عیدات قرآنیه بر او خوانند و او را به طایر پر ریخته تشبیه نمایند و پدرش با کمال هیبت که لازمه ابوّت است،متمثل شود و نفع نکند و مالک نفس خود نشود تا آنکه جبرئیل آید و او را ممنوع سازد و اگر بی باک ترین زانیان که آبروی ایشان در زنا ریخته شده،کمال عادت به این فعل شنیع نموده،قبح آن از نظر ایشان برخواسته باشد و یک امر مثل این امور که می گویند،بر حضرت در مقام منع او ظاهر شد (۳)بر ایشان هویدا شود، بدیهی است که دیگر ایشان را میلی به این عمل نمی ماند و تا زنده اند خائف و نادم خواهند بود.» (۴)

[شاهدان بر عصمت حضرت یوسف علیه السّلام]

فخر رازی در تفسیر کبیر ایراد نموده که:«جماعتی که در واقعه حضرت یوسف دخیل بودند،یوسف بود و زلیخا و شوهرش و باقی زنان و گواهان و خداوند عالمیان و شیطان و همه گواهی داده اند (۵)به پاکدامنی و برائت یوسف از گناه و معصیت؛و توقّفی در این باب از برای احدی نمانده» (۶).

اما حضرت یوسف،چون فرمود که:«زلیخا آمد (۷)شد کرد مرا».و در آیه دیگر حال یوسف بیان شده که فرمود:«پروردگار من،زندان دوست[داشتنی]تر است از برای من

۱- ((۱)) -رضوی:+را.

۲- ((۲)) -رضوی:درآورده.

۳- ((۳)) -رضوی:شود.

۴- ((۴)) -برگرفته از تفسیر کشاف،ج ۲،ص ۴۳۰-۴۳۲.

۵- ((۵)) -رضوی:دادند.

۶- ((۶)) -تفسیر کبیر،ج ۱۸،ص ۱۱۶.

۷- ((۷)) -رضوی:+و.

از آنچه می خواند آن زن مرا به سوی آن» (۱).و اما زلیخا چون شهادت داده در آیه کریمه که:به تحقیق«من آمد شد (۲)کردم از طلب نفس یوسف؛پس او طلب عصمت و نگاهداری خود نمود».و در جای دیگر فرموده حکایت قول زلیخا را که:«الحال ظاهر شد حق،من آمد شد می نمودم».و اما شوهر زلیخا در آنجا که گفت:«این از مکر شما زنان است به درستی که مکر شما عظیم است».و اما زنان در آنجا که گفتند:«زن عزیز،آمد شد کرد جوان خود را،از نفس خود،به اعتبار زیادتی محبّت و ما می بینیم زلیخا را در گمراهی هویدا».و جای دیگر گفتند که:«حاشا!ما نمی دانیم از یوسف بدی» (۳).و امّا گواهان در آنجا که فرموده که:«گواهی داد،گواهی دهنده از اهل زلیخا (۴)».و اما شهادت خدا در آنجا که می فرماید:«این چنین ما می بریم از یوسف (۵)بدی و فاحشه را؛به درستی که یوسف از بندگان اخلاص دارنده ماست» (۶).و اما شیطان در آنجا که می گوید:که«قسم به عزّت تو که هرآئینه گمراه می کنم،البته،همه کس را مگر بندگان تو که اخلاص دارندگانند (۷)».و خدا فرموده که:«یوسف از بندگان مخلص ماست».پس اقرار کرده شیطان که او را گمراه نکرده؛پس می گوییم به آن نادانان که نسبت چنین معصیت (۸)به آن حضرت داده اند،که اگر شما تابع دین خدایید،قبول کنید شهادت خدا را و اگر تابع شیطانید،قبول کنید قول او را.«و لا تتأوّل کتاب اللّه برأيك»؛ در حدیثی وارد شده که:«کسی که تفسیر کند قرآن را برای خود،پس به تحقیق که کافر می شود» (۹)؛یعنی،چون علم قرآن نزد معصوم است و مراد خدای تعالی را (۱۰)از آیات

ص:۱۴۰

۱- ((۱)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۳۳.

۲- ((۲)) -رضوی:که من آمد و شد.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۵۱.

۴- ((۴)) -همان،آیه ۲۶.

۵- ((۵)) -در نسخه چنین است.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه یوسف،آیه ۲۴.

۷- ((۷)) -سوره مبارکه ص،آیات ۸۳-۸۲.

۸- ((۸)) -رضوی:معصیتی.

۹- ((۹)) -«من فسر القرآن برأیه فقد کفر»بحار الأنوار،ج ۳۰،ص ۵۱۰؛ریاض السالکین،ج ۵، ص ۴۳۱.

۱۰- ((۱۰)) -رضوی:مراد خدا را.

متشابه،به غیر او کسی نمی داند؛و قرآن ظهری دارد و بطنی؛پس کسی که گوید مراد خدا چنین است،کافر می شود؛اما اگر محکمات قرآن که ظاهر الدّلاله است،تفسیر کند مطابق ظاهر لفظ و قوانین عربیّت و احتمال آن دهد که شاید معنی دیگر مراد باشد و آن را معصوم داند؛باکی نیست.پس نهی حضرت،علی بن محمّد را،بنابرآن است که:این آیات از متشابهات است و تفسیر به رأی نموده یا آنکه معنی غلطی که فهمیده،اعتقادش آن بوده که مراد اللّه الواقعی است،لهذا آیه وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ (۱)را شاهد خود گردانید.

[ترک اولی از حضرت آدم علیه السّلام]

«و کانت المعصیه فی الجنّه»؛ظاهر جواب حضرت از آیه آدم علیه السّلام آن است که چون بهشت،که آدم علیه السّلام در آنجا بود،دار تکلیف[نبوده]و هنوز حضرت آدم (۲)حجّت نبود، نافرمانی منافات ندارد و دلیل عصمت،مفید آن است که در دار تکلیف،حجّت باید معصوم باشد؛و جهت دیگر آنکه چون خروج آدم از بهشت،موقوف بود بر فعلی که منافی بودن در بهشت باشد،مثل خوردن گندم و بایست این فعل از آدم صادر شود به جهت اتمام تقدیر خدا،لهذا آدم را غفلت روی داده،گندم خورد.و جواب دیگر گفته اند که:خوردن گندم،معصیت نبود امّا اولی آن بود که اقدام بر آن ننماید که باعث خروج از بهشت شود؛و ترک اولی بر پیغمبر و حجج الهی جایز است.و ندامت و گریستن حضرت آدم از این جهت بوده که چرا در مقام اطاعت و فرمانبرداری،چیزی که اولی،ترکش باشد به جای آورد؛باوجوداین نادم بود که چرا وسوسه شیطان را متوجّه شد و نزدیک به این مضمون در بعضی احادیث (۳)وارد شده؛پس،بنابراین مراد از عصیان،ترک اولی و مراد از غوایت،حرمان از بهشت و سرگردانی در زمین است.

«و لو ظنّ انّ اللّه لا یقدر علیه لکان قد کفر»؛هرگاه ظن به معنی استیقن باشد،صریح

ص:۱۴۱

۱- ((۱)) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۷.

۲- ((۲)) -رضوی:و حضرت آدم هنوز.

۳- ((۳)) -رضوی:-احادیث.

است که چون حضرت یونس علیه السّلام لطف الهی را درباره خود و جمیع خلق،کامل و در مرتبه اعلی می دانست،حکم نمود یقینا بر آنکه حق تعالی در دنیا روزی را بر او تنگ نخواهد نمود و اگر مطابق فهمیده خصم و ظاهر«لن نقدر»،عجز و عدم (۱)قدرت الهی مراد می بود،این کفر محض بود و مطابق تفسیر حضرت است (۲)،آیه دیگر که واقع شده که: اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ (۳)؛یعنی،خدا می گشاید و توسعه می دهد روزی را از برای هرکس که می خواهد و تنگ می گیرد بر آن کس که می خواهد؛و تنگی رزق به حدّی محال است که ابقاء حیات به آن نتواند شد؛زیرا که رسانیدن اقلّ قوتی که مبقی حیات باشد،بر خدا واجب است؛بلکه تنگی در برابر توسعه است.

«و همّ یوسف بقتلها»؛هرچند همّ به قتل نیز،معصیت است نهایت آنکه در مقام غلبه غضب که این کس معصیتی بزرگ ببیند،گاه باشد از راه نهی از منکر و شدّت خوف از عذاب الهی به مرتبه ای رسد که به خاطرش قتل رسد (۴)و شاید که هرگاه داند،انزجار عاصی از آن فعل،بدون قتل نشود،تهدید و تخویف به قتل،بلکه اگر مستحل باشد، ایقاع قتل،مجوّز باشد؛خصوصا در هنگامی که باعث ردع باقی عاصیان شود.و در اینجا مراد آن است که اگر عصمت حضرت یوسف مانع نمی بود غضب آن قدر بر او غالب شده بود که اقدام بر قتل زلیخا می نمود؛پس مراد به برهان،دلیلی چند است عقلی و نقلی که دلالت دارد بر اجتناب از محرّمات،سیّما زنا.و از حدیث دیگر مستفاد می شود که همّ به معصیت نیز منافی عصمت است؛پس تقدیر چنین است که اگر یوسف معصوم نمی بود،قصد (۵)قتل زلیخا می نمود از بس که عظیم بود،اراده زنای آن زن بر آن حضرت.

«فما کانت خطیئته»؛چون علی بن محمّد صدور خطا را بر حجّت لازم و جایز

ص:۱۴۲

۱- ((۱)) -رضوی:-عجز و عدم.

۲- ((۲)) -رضوی:-است.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه رعد،آیه ۲۶.

۴- ((۴)) -رضوی:نرسد.

۵- ((۵)) -رضوی:-قصد.

می دانست و از ظاهر آیه (۱)استنباط نموده بود و حضرت امام (۲)علیه السّلام رد این معنی نموده، سؤال کرد که:پس خطیئه او چه بود؟بعد از آن حضرت فرمود که:ویحك!یعنی چنین گمان مکن و صدور معصیت بر حجّت روا مدار و شرح قصّه داوود مطابق واقع نموده، فرمود که:چون داوود،اعلم اهل زمان خود بود،گمان کرد که حق تعالی نیافریده خلقی که داناتر ازو باشد؛و این در معنی مثل عجب چیزی بود؛لهذا به جهت تنبیه او بر فساد این گمان،دو فرشته فرستاد که دعوی نزد آن حضرت آوردند و او را غفلت از حکم روی داده که از مدعی گواه نطلبید و بعد از آن آگاه شده دانست که اعتماد بر علم خود نباید نمود با وجودی که مخاطب به خطاب یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ (۳)بود،اگر کسی گوید که:هرگاه در طریقه حکم بین الناس اشتباه بر حاکم که معصوم (۴)باشد تجویز شود،پس چگونه اعتماد بر حکم حاکم می ماند (۵)؟جواب می گوییم که:

اشتباه در حکم بر معصوم جایز نیست و درین واقعه چون آن معنی که موهم (۶)عجب بود به خاطر داوود (۷)رسیده بود،حق تعالی به جهت تأدیب و تنبیه او در هنگام ترافع آن دو ملك،او را غافل گردانید که رسم و شایبه اعجاب بالکلّیه از صفحه خاطرش محو شود.

تنبیه:دلایل عقلیّه و نقلیّه بر عصمت حجّت،بسیار است و هرکس به عین انصاف نظر کند،می داند که هرگاه خطا بر پیغمبر و امام جایز باشد،وثوق بر او در اوامر و نواهی نمی ماند و فایده تبلیغ فوت می شود و لازم می آید که ممکن باشد که اخسّ (۸)ناس معصیتی را بخصوصه نکند و حجّت کند و هرچه گوید و کند باید که ما (۹)مخالفت کنیم مبادا معصیت باشد؛و بر ما لازم خواهد بود به موجب نهی از منکر منع و زجر و معادات

ص:۱۴۳

۱- ((۱)) -رضوی:این.

۲- ((۲)) -رضوی:-امام.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه ص،آیه ۲۶.

۴- ((۴)) -رضوی:اشتباهی بر حاکم معصوم.

۵- ((۵)) -رضوی:می نمایند.

۶- ((۶)) -رضوی:که موجب.

۷- ((۷)) -رضوی:او.

۸- ((۸)) -رضوی:احسن.

۹- ((۹)) -رضوی:-که ما.

او و به این،فایده بعثت فوت می شود و دلایل دیگر مشروحا در شرح زیارت جامعه ایراد شده.

الحدیث الحادی عشر:فی إثبات الحجه مطلقا

اشاره

روی الکلینی باسناده عن أبی عبد اللّه-علیه الصلوه و السّلام-انّه قال لهشام بن الحکم:یا هشام!ألا تخبرنی کیف صنعت بعمرو بن عبید و کیف سألته؟قال هشام:یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله!إنّی أجلک و أستحییک و لا یعمل لسانی بین یدیک.فقال ابو عبد اللّه علیه السّلام:

اذا أمرتکم بشیء فافعلوا.

قال هشام:بلغنی ما کان فیه عمرو بن عبید و جلوسه فی مسجد البصره فعظم ذلک علیّ.فخرجت إلیه و دخلت البصره یوم الجمعه فأتیت المسجد؛فاذا انا بحلقه کبیره فیها عمرو بن عبید و علیه شمله سوداء متّزرا بها من صوف و شمله مرتدّ بها و النّاس یسئلونه.

فاستفرجت الناس فأفرجوا لی ثم قعدت فی آخر القوم علی رکبتی.ثم قلت:أیها العالم!انّی رجل غریب؛تأذن لی فی مسأله؟

فقال لی:نعم.فقلت:ألک عین؟فقال:یا بنی أیّ شیء هذا من السؤال و شیء تراه کیف تسأل عنه؟فقلت:هذا مسئلتی.فقال:یا بنیّ سل و إن کانت مسئلتک حمقاء!قلت أجبنی فیها.قال:لی سل.قلت:ألک عین؟قال:نعم.قلت:فما تصنع بها؟قال:أری بها الألوان و الأشخاص.قلت:فلک أنف؟قال:نعم.قلت:فما تصنع بها؟قال:أشمّ به الرائحه.قلت:

ألک فم؟قال:نعم.قلت:فما تصنع به؟قال:أذوق به الطّعم.قلت:فلک اذن؟قال:نعم.قلت:

فما تصنع بها؟قال:أسمع بها الصوت.قلت:ألک قلب؟قال:نعم.قلت:فما تصنع به؟قال أمیز به کلّما ورد علی هذه الجوارح و الحواس.

قلت:أو لیس فی (۱)هذه الجوارح غنی عن القلب؟فقال:لا.قلت:و کیف ذلک و هی

۱- (۱) -رضوی:-«هذه الجوارح...لیس فی».

صحیحه سلیمه؟قال:یا بنی!ان الجوارح اذا شکّت فی شیء شمّته أو راته أو ذاقته أو سمعته،ردّته الی القلب؛فیستیقن الیقین و یبطل الشکّ.قال هشام،فقلت له:فانّما اقام اللّه القلب لشک الجوارح؟قال:نعم.قلت:لا بدّ من القلب و الا لم یستیقن الجوارح؟قال:نعم.

فقلت له:یا أبا مروان و اللّه تبارک و تعالی لم یترک جوارحک حتّی جعل لها إماما یصحّح الصحیح و یتیقّن به ما شکّت فیه و یترک هذا الخلق کلّهم فی حیرتهم و شکّهم و اختلافهم؛و لا یقیم لهم اماما یردّون الیه شکّهم و حیرتهم و یقیم لک اماما لجوارحک تردّ الیه حیرتک و شکّک!؟

قال:فسکت و لم یقل لی شیئا.ثم التفت إلی،فقال لی:أنت هشام بن الحکم؟فقلت:

لا.فقال:أ من جلسائه؟قلت:لا.قال:فمن انت؟قال قلت:من أهل الکوفه.قال:فأنت إذا هو؛ثمّ ضمّنی الیه و أقعدنی فی مجلسه و زال عن مجلسه و ما نطق حتّی قمت.قال:

فضحک أبو عبد اللّه علیه السّلام،فقال:یا هشام!من علّمک هذا؟قلت:شیء أخذته منک و ألّفته.

فقال:هذا و اللّه مکتوب فی صحف إبراهیم و موسی علیهما السّلام (1).

ترجمه (2):کلینی رحمه اللّه به اسناد خود روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:به هشام بن الحکم:-که از جمله عمده اصحاب حضرت و در علوم و معارف و طریقه مناظره و علم کلام،ممتاز و معروف بود-که آیا خبر نمی دهی مرا که چگونه کردی به عمرو بن عبید که از جمله علماء بصره و منکر امامت بود و چه نحو از او سؤال کردی؟هشام گفت:ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،به درستی که من جلیل و عظیم می دانم تو را و حیا می کنم و زبان من در خدمت تو یارای (3)سخن گفتن ندارد.حضرت فرمود که:هرگاه امر کنم شما را به چیزی پس به جای آورید.

۱- ((۱)) -این حدیث در کافی،ج ۱،ص ۱۶۹؛بحار الأنوار،ج ۵۸،ص ۲۴۸،باب ۴۶-قوی النفس و مشاعرها؛أمالی صدوق،ص ۵۸۹،با اندکی اختلاف در عبارت آمده است.

۲- ((۲)) -رضوی:شرح.

۳- ((۳)) -رضوی:یاری.

گفت هشام که:رسید به من آنچه بود عمرو بن عبید و (۱)نشستن او در مسجد بصره به جهت افاده (۲)،این بر من عظیم نمود؛پس رفتم به سوی او و داخل بصره شدم روز جمعه و رفتم به مسجد؛ناگاه دیدم حلقه بزرگی از (۳)جمعی که از عمرو استفاده می نمودند و در آن حلقه عمرو به افاده نشسته و بر او عبای سیاه از صوف که به دوش گرفته و شالی دیگر ردا نموده بود که لباس فضلا و اهل علم می باشد و مردم از او سؤال می نمودند؛پس گشودم راهی از مردم و ایشان مرا جای دادند (۴)و نشستم در آخر مردم بر زانوی خود به طریق شاگردان.و گفتم:ای عالم دانا!به درستی که من مردی غریبم؛آیا رخصت می دهی در باب مسئله[ای]که از تو تحقیق کنم؟

عمرو گفت:بلی.پس گفتم که:آیا از برای تو چشم هست.گفت:ای پسر،این چه سؤال است و حال آنکه چشم مرا می بینی؛چگونه سؤال از امر بدیهی (۵)می کنی؟گفت هشام که:مسئله من اینست.عمرو گفت:ای پسر،سؤال کن (۶)،هرچند مسأله تو مسأله ای احمقانه است!گفتم:جواب گوی مرا درین سؤال.گفت:هرچه خواهی سؤال کن.گفتم:

آیا تو را چشمی هست؟گفت:بلی چشم دارم.گفتم:چه می کنی به چشم خود؟گفت:

می بینم به چشم رنگ ها را و مردم را.گفتم:از برای تو دماغ هست؟گفت:بلی.گفتم:چه کار می کنی به دماغ؟گفت:می بویم به آن بوی ها را.گفتم:آیا دهن داری؟گفت:بلی.

گفتم:چه می کنی به دهن؟گفت:میچشم به دهن مزه چیزها را.گفتم:از برای تو گوش هست؟گفت:بلی.گفتم:چه می کنی به گوش (۷)؟گفت:می شنوم به گوش آوازها را (۸).

۱- ((۱)) -رضوی:عمر بن عبیده.

۲- ((۲)) -رضوی:-افاده.

۳- ((۳)) -رضوی:حلقه بود که از.

۴- ((۴)) -رضوی:مرا راه داده.

۵- ((۵)) -رضوی:امر محسوس بدیهی.

۶- ((۶)) -رضوی:سؤال کن،هرچه خواهی سؤال کن.

۷- ((۷)) -رضوی:-به گوش.

۸- ((۸)) -رضوی:می شنوم آواز را.

گفتم:آیـا از برای تو دل هست؟گفت:بلی.گفتم:چه می کنی به دل؟گفت:تمیز می کنم به سـبب دل هرچیز را که وارد شود بر باقی اعضا و حواس.

گفتم:آیا نیست درین جارح ها که مذکور شد،بی نیازی از دل؟پس گفت:نه.گفتم:

چگونه احتیاج داری به دل و حال آنکه اعضای تو صـحیح و سالمست؟گفت:ای پسر به درستی که هرگاه اعضا شک کنند در چیزی که ببیننـد یـا بچشـند یـا بشـنوند،رجوع آن شـکّ به دل می کننـد؛پس دل،حکم به یقین و باطل بودن شـک و وهم می کنـد.گفت هشـام که گفتم:پس حق تعـالی برپـای داشـته و ایجـاد کرده دل را از برای آنکه جـوارح دیگر شـک و اشـتباه می نماینـد،تا آنکه دل رفع اشـتباه اعضا کند.گفت:بلی.گفتم:موافق قول تو ناچار است از دل و اگرنه یقین از برای جوارح حاصـل نمی شود.عمرو گفت:بلی.پس گفتم:ای ابی مروان!حق تعـالی نگـذارده لغو و باطـل اعضای تو را،تا آنکه قرار داده از برای آن ها سـرکرده ای،که حکم به صـحّت چیز صحیح و تحصیل یقین به آن نماید چیزی را که شک در آن کند،و بازمی گذارد این همه خلایق را در حیرت و شک و امامی قرار ندهد (۱)؟!

هشـام گفت که:بعـد ازین الزام سـاکت شـد عمرو و به من دیگر چیزی نگفت.پس متوجّه به سوی من شـده،گفت:تو هشام بن الحکمی؟گفتم:نه.گفت:آیـا از هم نشـینان اویی؟گفتم:نه.گفت:پس کیستی؟گفتم:از اهـل کوفه ام (۲).گفت:پس تو هشام بن الحکمی؛بعـد از آن مرا دربر گرفت و نشانیـد مرا در جای خود؛و خودش برخاست و دیگر سـخن نگفت تا من برخاسـتم.راوی گفت که:حضـرت صادق علیه السّلام خندید و فرمود که:چه کس این نوع مناظره را تعلیم تو نمود (۳)؟گفتم:چیزی چند از تو متفرّق فراگرفتم و آن ها را باهم تألیف نمودم.حضـرت فرمود که:به خدا قسم که این دلیل قاطع و برهان ساطع در صحیفه های منزّله بر حضرت ابراهیم و موسی علیهما السّلام نوشته شده است.

۱- ((۱)) -رضوی:-و امامی قرار ندهد.

۲- ((۲)) -رضوی:کوفه.

۳- ((۳)) -رضوی:چه کسی به تو تعلیم این مناظره نمود.

[علت خلق جميع مكوّنات]

تنبيه:اين حديث شريف،دليلى كافى و برهانى شافى است در اثبات حجّت؛ و شامل نبوّت و امامت،هردو هست.و تفصيلش آن است كه:چون به مضمون آيه كريمه أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنٰا لاٰ تُرْجَعُونَ (۱)كه ترجمه ظاهر لفظش آن است كه:آيا مى پنداريد كه ما آفريده ايم شما را عبث و گمان مى كنيد كه (۲)به درستى كه شما به سوى ما بازگرديده نمى شويد،مستفاد مى شود كه خلق زمين و آسمان و ايجاد بنى (۳)نوع انسان،بى فايده و لغو نيست؛بلكه مطلبى عظيم و مدّعايى جسيم در ايجاد هست و معلوم است كه جميع مكوّنات به جهت انتظام امورى كه لازمه بشريّت است و هرفردى حاجت به آن دارد،مخلوقند و از اينجاست كه علّت غائيه ماسوى وجود شريف رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و ائمّه هدى است عليهم الصلاه و السّلام و هرعاقل مى داند كه چند روزى در اين دار فنا،تعيّش نمودن و انواع كدورات و مشاقّ عظيمه را متحمّل شدن و آب و غذا خوردن و شب به روز و روز به شب آوردن،غرض نمى تواند بود؛بلكه غرض چيزى ديگر است كه از همه نعمت ها اعظم و اتمّ است كه آن فوز به سعادت ابديّه و مثوّبات اخرويّه باشد و تحصيل اين مراتب،بدون طاعات و عبادات و مجاهدات نمى شود.

و عقل چون ادراك حسن هرچيز نمى كند و در مأخذ خود غلط مى نمايد و با وهم، در اكثر اوقات مشتبه مى شود،كافى نيست؛پس،حاجت داعى است به سوى شارعى كه مقنّن قوانين تكليف و مؤيّد من عند اللّه باشد و غلط و سهو و نسيان بر او جايز نباشد و آن حجّت است بر خلق.اگر كسى گويد كه:هرگاه بر عقل،غلط جايز باشد،از كجا ادراك حسن تكاليف مى نمايد؟جواب گوييم كه:مدركات عقول،مختلف مى باشد بعضى از امور هست كه هركس به نحوى در آن حكم مى كند و در مثل اين امور،مرشدى

۱- ((۱)) -سوره مباركه مؤمنون،آيه ۱۱۵.

۲- ((۲)) -رضوى:-كه.

۳- ((۳)) -رضوى:-بنى.

به غیر عقـل بایـد که رفع اختلاـف نمایـد و این مثـل خصوصـیات تکالیف است که بـدون نبیّ و وصـیّ نمی شود رفع اختلاف نماید در امر معاش و معاد.

و بعضـی دیگر از امور هست که تمام عقول،اتّفاق بر آن می نمایند؛مثل حسن احسان و قبح عدوان؛و نصب حجّت از این قسـم است؛زیرا که جمیع عقول،حکم می کننـد و محسوس و مشاهـد است که تکلیف بدون مکلّف و طاعت بدون شارعی که مؤیّد من عند اللّه بوده (۱)رفع اختلاف میان اصناف،سیّما در دعاوی و منازعات و ردع سالکین مسالک اعتساف (۲)نماید،نمی تواند بـود،و از ایـن جملـه اسـت امر بـه معروف و نهی از منکر.لهـذا،هرگـاه از شــهری حـاکم یـا از دهی رئیس و سـرکرده برطرف شود،احوال آن جمع به اختلال می انجامد و راه سلوک بر همه اهل (۳)مکان منسد می شود.پس بر الهی (۴)لطف،واجب باشد در این امور عظیمه به نصب حجـج بیّنه.تقریر دیگر که اخصـر باشـد آنکه چون انسان مدنیّ بالطّبع و محتاج است در امور خود به جمعی که امـداد و اعانت او نمایند تا امر معاش او تمام شود مثل آنکه زارع محتاج است به بیل مثلا و تحصـیل بیل، موقوف است به وجود نجّار و آهنگر و هریـک از این دو صـنف محتاجنـد به مثـل تیشه و ارّه و غیرهما و در هریک از این ها صاحبان صنعت بسیار باید،تا غلّه حاصل شود.

بعد از آن احتیاج است به آسیا که آرد شود،بعد از آن ظرفی که در آن خمیر کنند و تنوری که در آن نان پخته شود و هریک از این ها موقوف است بر آلات و ادوات بسیار به مرتبه ای که حصر نتوان نمود و امر تعیّش و تمدّن و معاشرت نمی تواند بود مگر آنکـه عـدالت بـا یکـدیگر کننـد و تعـدّی نکننـد و عـارف بـه مراتـب عـدل و طریقـه حکـم و رفـع منـازعه و مشـاجره (۵)ایشان،حجّت الهی است که مؤیّد بوده،نوعی نماید که بر چنین خلقی کثیر که در هربلدی جمعی غیر محصور باشـند،ظلم و ستم واقع نشود و با یکدیگر

۱- ((۱)) -رضوی:باشد.

۲- ((۲)) -بیراهه رفتن؛فرهنگ جامع نوین.

۳- ((۳)) -رضوی:+آن.

۴- ((۴)) -رضوی:اله.

۵- ((۵)) -رضوی:مشاهده و مشاجره.

به عدالت سلوک نمایند تا امر معاش ایشان منتظم شود.و حقیقت دلیل اوّل به امر معاد و ثانی به امر معاش راجع می شود.

و این دلایل،افاده عصمت نیز می نماید؛زیرا که اگر،و العیاذ باللّه،تجویز خطا نماییم، عدل برطرف و فایده نصب حجّت زایل می شود.و می توان گفت در باب نبوّت که:چون معجز بودن قرآن ثابت است و جمیع بلغاء و فصحاء،بعد عجز از ایراد آیه از آن،اقرار نموده اند که:این کلام،فوق طاقت بشر است.و در قصص،مذکور است که انبیاء بوده اند و بیان رسالت خاتم الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله در چند آیه شده و خطاب های قرآنیّه،متوجّه به اوست؛پس،به نصّ قاطع،اثبات نبوّت مطلقه و خاصّه می شود و دور لازم نمی آید؛ چنانچه اگر به نصوص دیگر غیر قرآن،اثبات این مدّعی شود،دور خواهد بود.و همچنین اثبات امامت مطلقه،بلکه خاصه،به آیه إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ و آیه وَ مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (۱)می شود.نهایت نصوص قرآنیّه،در باب نبوّت جلیّه است.«و اللّه یعلم».

الحدیث الثانی عشر:فی إمامه أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه

اشاره

«روی ثقه الإسلام محمّد بن یعقوب بسند معتبر عن ابی جعفر علیه السّلام انّه قال:امر اللّه عز و جل رسوله بولایه علی علیه السّلام؛و انزل علیه: إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ (۲).و فرض ولایه اولی الامر فلم یدروا ما هی فامر اللّه محمّدا صلّی اللّه علیه و آله ان یفسّر لهم الولایه کما فسّر لهم الصّلوه و الزّکوه و الصّوم و الحج فلمّا اتاه ذلک من اللّه ضاق بذلک صدر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و تخوّف ان یرتدّوا عن دینهم و ان یکذّبوه فضاق صدره و راجع ربه تعالی؛فاوحی اللّه تعالی الیه: يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ

۱- (۱) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۷.

۲- (۲) -سوره مبارکه مائده،آیه ۵۵.

اَلنّاسِ (۱)؛فصدع بامر اللّه عز و جل فقام بولایه علی علیه السّلام یوم غدیر خم؛فنادی الصلوه جامعه و امر الناس ان یبلغ الشاهد الغایب.قال عمر بن اذینه قالوا:جمیعا غیر ابی الجارود و قال ابو جعفر علیه السّلام و کانت الفریضه تنزل بعد الفریضه الاخری و کانت الولایه آخر الفرایض فانزل اللّه عزّ و جلّ: اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی. (۲)قال ابو جعفر علیه السّلام یقول اللّه عزّ و جلّ لا انزل علیکم بعد هذه فریضه و قد اکملت لکم الفرایض. (۳)

ترجمه:مجمع مفاخر محمّد بن علّی الباقر-صلوات اللّه و سلامه علیه-می فرماید که:

حق تعالی امر فرموده پیغمبر خود را به رسانیدن ولایت امیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه-به خلق و در شأن آن حضرت آیه کریمه نازل ساخته که ترجمه ظاهر لفظش آن است که:

«نیست اولی بامر شما مگر خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند و برپای می دارند نماز را و می دهند زکوه را در حال رکوع».و واجب گردانیده در آیه که فرموده: أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (۴)ولایت صاحبان امر و حکم به حق را که ائمه اثنا عشراند پس مردم ندانستند که اولی به امر بودن چه معنی دارد لهذا حق تعالی رسول خود را امر فرمود که تفسیر و شرح کند به جهت مردم ولایت را همچنان که تفسیر کرده از برای مردم نماز و زکوه و روزه و حج را؛پس چون امر به تبلیغ ولایت رسید به حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله از جانب خدا،تنگ شد سینه آن حضرت از حسد مردم بر امیر المؤمنین علیه السّلام به مرتبه ای که ترسید که مبادا (۵)همه مردم از دین حق برگردند و تکذیب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کنند؛پس چون آن حضرت دلتنگ شد رجوع به خدا و استفسار حکمت در این (۶)فرمود.در این هنگام وحی الهی به آن حضرت رسید،مقرون به تشدید و تهدید که:«ای پیغمبر فرستاده شده!به خلق،برسان آنچه را نازل شده به

ص:۱۵۱

۱- ((۱)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۶۷.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۳.

۳- ((۳)) -کافی،ج ۱،ص ۲۸۹،باب ما نص اللّه عز و جل و رسوله علی الائمّه علیهم السّلام واحدا فواحدا.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۵۹.

۵- ((۵)) -رضوی:ترسید و احتمال که.

۶- ((۶)) -رضوی:+باب.

سوی تو از جانب پروردگار و اگر نکنی به سبب خوف از امّت،پس تبلیغ رسالت خدا در اصل نکرده خواهی بود و خدای تعالی نگاه می دارد تو را از ضرر مردم»؛پس شکافت سینه مردم (۱)را به رسانیدن فرمان الهی و برپای داشت ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام را در روزی که وارد غدیر خم شده بودند؛به این عنوان که فرمود،ندا کردند به میان مردم که حاضر شوید؛به عنوانی که از برای نماز،جمعیّت می کنید.و امر فرمود که:باید برسانند حاضران،این امر ولایت را به مردمی که غایب اند.

عمر بن اذینه می گوید که:همه راویان این حدیث را به غیر از ابی الجارود گفتند که:

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمود که:«حکم چنین بود که واجبی نازل می شد بعد از واجبی دیگر؛و ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آخر واجبات بود.»لهذا خداوند عالمیان فرستاد در آن روز،این آیه را که مدلولش این است که:«امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را.»و حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمود که:«مراد خداوند عالمیان آن است که دیگر بعد از ولایت،واجبی بر شما نمی فرستم و واجبات شما به ولایت ختم و تمام شد.»

[فریضه حج و امر ولایت]

کشف حجاب اجماع مفسّرین شده که آیه کریمه إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام است؛با آنکه آیه سابقه بر این آیه،مشتمل است بر اوصافی چند که اهل سنّت نیز اعتراف دارند با آنکه حضرت،موصوف به این اوصاف بود و در کتب خود ذکر نموده اند.پس مراد از وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ (۲)تا آخر آیه، امیر المؤمنین است علیه السّلام و محبوبیّت خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله از برای آن حضرت،ثابت است.

و معلوم است که ولایتی که از برای خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله او ثابت است،همان ولایت (۳)از

۱- ((۱)) -رضوی:سینه خود.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۵۵.

۳- ((۳)) -رضوی:-«که از برای رسول...ولایت».

برای حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ثابت شده که آن اولویّت در امور دینیّه است.چنانچه حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسید که:«الست اولی بکم من انفسکم (۱)»؛یعنی،آیا من نیستم سزاوارتر و صاحب اختیارتر به شما از نفس شما؟همه گفتند:بلی یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.بعد از آن فرمود که:«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه (۲)»؛یعنی،هرکس را که ولایت من از برای او ثابت است،پس این علیّ بن ابیطالب مولای اوست.

و بدیهی است که ولایتی چنین،که این همه اهتمام در اثبات آن شود،به معنی آزاد شده و آزادکننده و غیره نیست؛بلکه ولایت عامّه و خلافت کبری است که از برای خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر خلق ثابت شده و تفصیل این اجمال و تأکید این مقال در احتجاج به سند معتبر از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود که:«چون حج کرد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از مدینه،که آن حجّه الوداع بود،تبلیغ جمیع شرایع و احکام به قوم و امّت خود نموده بود،غیر از حجّ و ولایت؛پس جبرئیل بر آن حضرت نازل شده گفت:«ای محمّد!خدای عزّ و جلّ تو را سلام می رساند و می فرماید که:قبض روح هیچ پیغمبری و رسولی از رسولان خود ننمودم،مگر بعد از آنکه دین خود را کامل و دلایل و براهین خود را ظاهر ساختم.و به تحقیق که باقی مانده بر تو،دو واجب عظیم که ضرور است (۳)برسانی به قوم خودت؛یکی فریضه حج و دیگری فریضه (۴)ولایت و خلافت بعد تو؛پس به درستی که من زمین خود را خالی نمی گذارم و هرگز خالی نخواهم گذارد از امامی و حجّتی.و به درستی که خدا امر می فرماید تو را که:برسان به سوی قوم خود واجبات حج را و حج به جای آور.و باید که با تو حج کند،هرکسی که استطاعت دارد و می تواند به حج آید از کسانی که در مدینه حاضرند و مردم اطراف مدینه و عربان.و تعلیم کن مردم را واجبات حج؛چنانچه تعلیم کردی واجبات نماز

۱- ((۱)) -بحار الانوار،ج ۲۷،ص ۲۴۳،باب ۱۳-حق الإمام علی الرعیه؛اعلام الوری،ص ۱۶۵.

۲- ((۲)) -کافی،ج ۱،ص ۴۲۰؛وسائل الشیعه،ج ۵،ص ۵۸.

۳- ((۳)) -رضوی:-ضرور است.

۴- ((۴)) -رضوی:-فریضه.

و زکات و روزه ایشان را.و مطّلع ساز مردم را،مثل آنچه مطّلع ساختی و رسانیدی از همه شرایع دین.پس منادی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ندا کرد در میان مردم که بدانید که:رسول خدا اراده حج دارد و می خواهد که تعلیم شما کند حج را،مثل آنچه از باقی واجبات دین،شما را تعلیم کرد و مطّلع ساخت.پس حضرت از مدینه بیرون آمد و مردم با او همراه شدند و ملاحظه می نمودند که آن حضرت چه کار می کند و چه فعل به جا می آورد تا آنکه ایشان نیز مثل آن را بکنند.

و مردمی که از مدینه و اطراف،همراه آن حضرت بودند،هفتاد هزار کس یا زیاده بودند،مثل عدد اصحاب موسی علیه السّلام که بیعت از برای هارون از ایشان گرفته بود.و چون موسی علیه السّلام به کوه طور رفت،بیعت او را شکستند و گوساله پرست شدند و متابعت هارون نکردند.و همچنین در حجّه الوداع،به عدد قوم موسی بیعت بر خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام نمودند؛و بیعت را شکستند و پیروی نمودند.و این جماعت در خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مسجد شجره،احرام بسته تلبیه گفتند میان مکّه و مدینه،و چون در عرفات،وقوف به جای آوردند،جبرئیل نازل شد و گفت:ای محمّد،به درستی که خدا (1)سلام می رساند و می فرماید که:اجل تو نزدیک شده و مدّت عمر تو به سر رسیده و من تو را پیش می دارم بر چیزی که ناچار است و از آن گریزی نیست؛پس، عهد امامت را به جای آور و پیش دار وصیّت خود را و قصد کن به سوی آنچه نزد تو است از علوم و معارف و آنچه از علوم پیغمبران پیش از تو،به تو رسیده و سلاح و تابوت و جمیع آنچه از علامات پیغمبران است،همه را بسپار به وصی و جانشین خودت که حجّت کامل من است بر خلق من،که آن علی بن ابیطالب است؛پس،نصب کن او را که حال کونی که او علمی است که هدایت می یابند خلق به سبب او.و تجدید عهد کن امامت او را و محکم گردان بیعت او را و به یاد آور مردم را آنچه گرفتم بر ایشان بیعت خود را و میثاق خود را و عهد خود را.که عهد کردم به سوی ایشان از

1- ((1)) -رضوی:خدا تو را.

اینکه موالات کنند ولی مرا که اولی به امر ایشان و هرمؤمن و مؤمنه است؛یعنی،علی ابن ابیطالب علیه السّلام.پس به درستی که من نمی گیرم روح پیغمبری از پیغمبران خود را،مگر بعد از آنکه حجّت من و دین من کامل شود بر خلق و نعمت من تمام شود؛به اینکه دوست دارند دوستان مرا و دشمن دارند دشمنان مرا،و این نهایت یگانگی و دین من است و تمامی نعمت من است؛به اینکه پیروی کنند دوستان مرا و فرمان برند ایشان را.

و این ازین جهت است که من نمی گذارم زمین خود را بدون ولیّی و کسی که قایم به امر (۱)من باشد بر خلق من.پس امروز،کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را به ولیّ خود و ولیّ هرمؤمن و مؤمنه که آن علی علیه السّلام است بنده من و وصیّ پیغمبر من و جانشین بعد از پیغمبر و حجّت کامله من است بر خلق من که متّصل است فرمان برداری او به فرمان برداری محمّد که پیغمبر من است و مقرون است فرمان برداری او و محمد صلّی اللّه علیه و آله به فرمان برداری من.کسی که اطاعت امیر المؤمنین علیه السّلام کند به تحقیق که اطاعت من کرده؛و کسی که نافرمانی و مخالفت او کند،پس به تحقیق که عصیان و مخالفت من کرده.گردانیدم علی علیه السّلام را نشانه ای میان خودم و میان خلق خودم.کسی که شناخت او را،مؤمن است و کسی که انکار حق او کرد،بوده است کافر، و کسی که در بیعت او دیگری را شریک گرداند،او مشرک است،و کسی که ملاقات کند مرا با دوستی او،داخل بهشت می شود.و کسی که ملاقات کند مرا با دشمنی او داخل آتش جهنم می شود. (۲)پس ای رسول برپای دار علی علیه السّلام را در حالتی که نشانه باشد در میان مردم،و بگیر بر خلق درباره علی علیه السّلام بیعت و تجدید عهد و میثاقی که از خلق گرفته ام بکن.پس به درستی که من قبض روح تو،به سوی خود می کنم و طلب می کنم که پیشی گیری به سوی من.

[پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ترس از نفاق قومش]

در این هنگام،رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ترسید از قوم خود و از جمعی که اهل نفاق و مجادله

۱- ((۱)) -رضوی:قایم با من.

۲- ((۲)) -رضوی:-«و کسی که...می شود».

بودند که مبادا متفرّق شوند و بر طریقه جاهلیّت رجوع نمایند؛چون می دانست رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دشمنی مردم را با امیر المؤمنین علیه السّلام و از جهت آنکه بسته بودند نفس های خود را به دشمنی و کینه با آن حضرت.پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله طلب کرد از جبرئیل علیه السّلام که سؤال کند پروردگار او را که نگاه دارد آن حضرت را از شرّ مردم.و انتظار می کشید اینکه جبرئیل علیه السّلام و عده ای،نگاهبانی آن حضرت را،از جانب حق تعالی بیاورد.پس، تأخیر کرد این را،تا آنکه رسید به مسجد خیف در منی.و باز جبرئیل علیه السّلام در مسجد خیف بر حضرت نازل شده،تأکید در باب نصب حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نمود و وعده نگاه داشتن آن حضرت را از مردم نیاورد.تا آنکه آن حضرت رسید به کراع الغمیم که میان مکّه و مدینه است؛و باز جبرئیل نازل شده،پیغام نصب امیر المؤمنین علیه السّلام آورده، وعده عصمت آن حضرت از شرّ منافقین را نیاورد.پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:ای جبرئیل،به درستی که من می ترسم از قوم،اینکه مرا اسناد به دروغ دهند و سخن مرا در باب امیر المؤمنین علیه السّلام قبول نکنند.و کوچ فرمود آن حضرت از آن منزل.پس چون رسید به غدیر خم که سه میل بیش از جحفه است،که میقات اهل شام باشد،پنج ساعت از روز گذشته بود،که جبرئیل علیه السّلام آمده،با کمال شدّت و غلظت،از جانب ربّ العزّه، و وعده عصمت از مردم را آورده،فرمود:ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله،به درستی که خداوند عالمیان، سلامت می رساند و می فرماید که:ای پیغمبر عظیم الشأن،برسان به خلق،آنچه فرود آمده به سوی تو،از جانب پروردگار تو،در امر امیر المؤمنین علیه السّلام؛و اگر در این مرتبه نکنی و تأخیر نمایی،پس نرسانیده خواهی بود هیچ چیز از رسالت خدا را،و خدا نگاه می دارد تو را از شرّ مردم.

[اطاعت از امر خدا و تعیین جانشین]

و چون آن خلق کوچ نموده می رفتند،اوّل قافله نزدیک به جحفه رسیده بود؛پس، امر فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:کسانی که پیش رفته اند برگردند و جمعی که از عقب می روند،نگاه داشته شوند در آن مکان؛تا آنکه نصب حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام واقع

شود و برساند به خلق،آنچه خدا نازل کرده درباره امیر المؤمنین علیه السّلام،و خبر دهد به آنکه حق تعالی،او را از مردم نگاه داشته.پس امر فرمود:در این هنگام که منادی ندا کند که:

الصّلوه جامعه؛یعنی،حاضر شوید به نماز جماعت.و این عبارت،متعارف بوده از برای اعلام به اجتماع مردم.بعد از آن از طرف راست راه،به سمت مسجد غدیر شتافت.به امر جبرئیل علیه السّلام از جانب خدا و در آن مکان چند درخت بوده،امر فرمود که جاروب کردند زیر آن درخت ها را و سنگی چند،و به روایتی پالان شتری چند چیدند،مثل هیئت منبر، تا آنکه مشرف شود آن حضرت بر مردم؛پس حضرت بالای آن منبر رفته،حمد و ثنای الهی به ابلغ و اکمل وجهی به جای آورده،بعد از آن،آیه کریمه یٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ (۱)را بر مردم خوانده،فرمود:ای گروه مردم!من کوتاهی نکردم در رسانیدن آنچه خدا فرستاده به سوی من و من بیان می کنم سبب نزول این آیه را،به درستی که جبرئیل علیه السّلام سه مرتبه آمد و از جانب خدا امر فرمود مرا که در این مکان بایستم و اعلام کنم هرسفید و سیاهی را،اینکه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام برادر و جانشین و خلیفه من و امام است بعد از من؛ و منزلت او از من،منزلت هارون است از موسی و فرقی که هست آن است که پیغمبری بعد از من نیست.و امیر المؤمنین علیه السّلام اولی به امور شماست بعد از خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.

و به تحقیق که حق تعالی در کتاب خود،آیه إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ (۲)را نازل کرده؛و حضرت علیّ بن ابیطالب علیه السّلام بود که برپای داشت نماز را و داد (۳)زکات و حال آنکه در رکوع بود و اراده نکرد در هرحال مگر ذات مقدّس الهی را.و فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:

درخواستم از جبرئیل علیه السّلام که سؤال کند حق تعالی را و استدعا نماید که مرا از تبلیغ ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام به سوی شما معاف دارد.

ای گروه مردم!از جهت آنکه می دانستم که جماعت پرهیزکار کمیابند و جماعت منافق بسیارند؛و جماعت گناهکاران خیانت می کنند و سرزنش کنندگان فریب

۱- ((۱)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۶۷.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۵۵.

۳- ((۳)) -رضوی:-داد.

می خورنـد و از اسـلام به در می رونـد.آنچنان جماعتی که حق تعالی در قرآن وصف ایشان کرده و فرموده که:«می گویند بر زبـان های خود آنچه در دل ایشان نیست و این را می پندارنـد سـهل و آسان و حال آنکه نزد خـدا عظیم است» (۱)و بسیار مرا آزار نمودند، چندین مرتبه،تا آنکه نامیدند مرا جاسوس،و گمان کردند به درستی که من چنینم،از جهت بسـیاری ملازمت امیر المؤمنین علیه السّـلام مرا،و توجّه و التفـات من به سوی او،تـا آنکه حق تعـالی در این بـاب آیه فرسـتاد که مـدلولش این اسـت که:«بعضـی از منافقین، جماعتی انـد که ایـذاء می رساننـد حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله را و می گوینـد که او جاسوس است.

بگو ای محمّـد که جـاسوس خوبی است که ایمـان می آورد به خـدا و ایمـان می آورد از برای ایمان دارنـدگان.» (۲)و فرمود که:اگر خواهم نـام این جمـاعت را بگویم یـا اشـاره کنم به سوی ایشـان به خصوصه،هرآینه اشاره می توانم کرد؛و اگر خواهم راهنمایی کنم بر ایشان،هرآینه می کنم.و لیکن به خـدا قسم که در امر ایشان،خود را گرامی داشـتم و در همه باب خدا راضـی نشد از من،مگر آنکه برسانم آنچه نازل شده به سوی من در باب علیّ بن ابیطالب علیه السّلام.

[اطاعت از حضرت علی علیه السّلام یعنی اطاعت از امر خدا]

پس خواند آن حضـرت آیه یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ (۳)را و فرمود که:پس بدانید ای گروه مردم!که به درستی که خدا به تحقیق نصـب کرده از برای شـما اولی به امری و پیشوایی که واجب است فرمـان برداری او بر مهاجر و انصار و هرکس به نیکویی پیرو ایشان باشد و بر صحرانشینان و بر جماعتی که در حضر و شهرها می باشند و بر عجم و عرب (۴)و آزاد و بنده و کوچک و بزرگ و سفید و سـیاه و بر هرکس که به یگانگی خدا قائل باشد و حکم امیر المؤمنین علیه السّـلام درباره همه خلق ممضی و فرموده او جاری است.و به لعنت الهی گرفتار می شود،هرکس مخالفت او می کند.و مرحوم است کسی که پیروی او

۱- ((۱)) -سوره مبارکه نور،آیه ۱۵.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه توبه،آیه ۶۱.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۶۷.

۴- ((۴)) -رضوی:سیاه و سفید و آزاد.

می کنـد،و ایمان دارنـده است کسـی که تصـدیق او می کند (۱).کسـی که می شـنود سـخن آن حضـرت را به تحقیق که می آمرزد خدا او را و هرکس که فرمان او برد،پس به تحقیق که خدا درمی گذرد از او (۲).ای گروه مردم!به درستی که این آخر مقامی است که در این مکان ایستاده ام،پس بشنوید و اطاعت کنید و فرمان برید امر پروردگار خود را به درستی که خدای عزّ و جل مولای شـما و خداوند شـماست پس بعد از او پیغمبر او محمّد صلّی اللّه علیه و آله،اولی به امر است که ایستاده و خطاب کننده است از برای شـما؛پس بعد از او علی ابن ابی طالب علیه السّـلام اولی به امر و امام شماست؛به فرموده خدا که پروردگار شماست.

و امـامت در ذریّت و اولاـد من است از اولاـد علیّ ابن ابی طالب علیه السّـلام تا روزی که ملاقات کنیـد خـدا و رسول خـدا را صلّی اللّه علیه و آله (۳).و حلاـل نیست مگر چیزی که خـدا آن را حلاـل کنـد و رسول او،و حرام نیست مگر چیزی که حرام کنـد خـدا و رسول خـدا؛و به تحقیق که خدا شـناسانید مرا،و حلال و حرام را؛و من رسانیدم به شـما چیزی که حق تعالی به من تعلیم کرده بود از کتاب خود و حلال خود و حرام خود.

ای گروه مردم!نیست علمی مگر آنکه حق تعـالی بر من تعلیم نمـوده،و هرعلمی که من تعلیم کرده شـده ام پس به تحقیـق که تعلیم نموده و گـذارده ام نزد پیشوای پرهیزکـاران، امیر المؤمنین علیه السّـلام.و نیست علمی،مگر آنکه تعلیم کرده ام او را،و او امامی است هویدا که ذکر کرده شده است در سوره یس.

ای گروه مردم!گمراه مشویـد از راه حق که آن راه امیر المـؤمنین علیه السّـلام است و کوچ مکنیـد از او و پهلو تهی مکنیـد از دوستی او،پس اوست که راه نمایی می کنـد به سوی راه حق و عمل می کنـد به حق و برطرف می کند باطل را و نهی از باطل می کنـد.و نگرفته او را درباره خـدا،ملامت ملامت کننده.و او،اوّل کسـی است که ایمان به خدا و رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله آورده.و او کسی است که نفس خود را فدای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نموده.و او کسی است

ص:۱۵۹

۱- ((۱)) -رضوی:-کسی که...او می کند.

۲- ((۲)) -رضوی:-«پس به...از او».

۳- ((۳)) -رضوی:-رسول خدا را.

که بود با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالتی که هیچ احدی بندگی خدا نمی نمود با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از مردان،غیر او.

[عاقبت منکران ولایت علی علیه السّلام]

ای گروه مردم!او را زیادتی دهید که به تحقیق که خدا او را زیادتی داده؛و قبول کنید او را که به تحقیق که خدا (۱)او را نصب کرده.ای گروه مردم (۲)!به درستی که او امام است از جانب خدا،و هرگز خدا قبول نمی کند توبه کسی را که انکار کند ولایت او را؛ و هرگز نمی آمرزد خدا چنین کسی را؛و لازم شده که خدا عذاب کند و نیامرزد کسی را که مخالفت امر خدا کرده باشد درباره ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام.و واجب شده بر خدا اینکه عذاب کند (۳)چنین کسی را عذابی منکر و بسیار بد،عذابی که (۴)همیشه باشد و هرگز برطرف نشود و تخفیف نیابد.بپرهیزید از اینکه مخالفت امیر المؤمنین علیه السّلام کنید و مستحق شوید به این سبب به آنکه شما را بسوزانند به آتشی که برافروخته می شود به سبب مردم و سنگ،و مهیّا شده از برای کافران. (۵)

ای گروه مردم!به پیغمبری من،به خدا قسم،بشارت داده اند پیغمبران و فرستاده های خدا که قبل از من بوده اند،و منم آخر پیغمبران و فرستاده شده های خدا و دلیل خدا بر همه آفریده شده های (۶)خدا از اهل آسمان ها و زمین ها؛و کسی که شک آورد در این، پس او کافر است؛مثل کفری که در زمان جاهلیت که پیش از مبعوث شدن من داشتید؛ و کسی که شک کند در چیزی از سخن من،این سخن؛پس به تحقیق که شک در همه امور که من رسانیده ام نموده و کسی که شک کند در این از برای (۷)اوست آتش جهنّم.

ص:۱۶۰

۱- ((۱)) -رضوی:+تعالی.

۲- ((۲)) -رضوی:مردان.

۳- ((۳)) -رضوی:-و نیامرزد...عذاب کند.

۴- ((۴)) -رضوی:-و بسیار بد عذابی که.

۵- ((۵)) -اشاره دارد به آیه ۲۴ سوره مبارکه بقره: فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ.

۶- ((۶)) -رضوی:همه آفریده ها.

۷- ((۷)) -رضوی:شک کند در چیزی که من رسانیده ام از سخن من به تحقیق که در همه امور-

ای گروه مردم!حق تعالی این زیادتی را به من عطا کرده و این نعمتی است از خـدا بر من،و بخششـی است از جانب خدا (۱)به سوی من.و نیست خـدایی مگر خداونـدی که از برای اوست حمـد و سـپاس از جـانب من،همیشه و دائم و بر هرحـال.ای گروه مردم! زیادتی دهید امیر المؤمنین را،پس به درستی که او داناتر است از همه مردم پس از من، از مردان و زنان.به سـبب ما خدا نازل کرده روزی را،و به سـبب ما ایجاد نموده و باقی گـذارده خـدا خلایق را.به لعن خدا،به لعن خدا،به غضب خدا،به غضـب خـدا گرفتار است کسـی که رد کنـد و قبول ننمایـد این سـخن مرا و پیروی نکنـد و متابعت ننماید.بدانید به درستی که جبرئیل علیه السّـلام،مرا از جانب خدا خبر کرده و می گوید که:کسـی دشـمنی کند با علیّ بن ابیطالب علیه السّلام و پیروی او نکند،بر اوست لعن خدا و غضب خدا؛پس انتظار باید بکشد هرنفسی،آنچه پیش فرستاده از برای فردای قیامت.و بپرهیزید از خدا،اینکه مخالفت او کنید؛پس بلغزد پای شما از راه حق،پس از آنکه ثابت بوده؛به درستی که خدا داناست به آنچه شما می کنید.

ای گروه مردمان!به درستی که (۲)مراد از جَنْبِ اللّهِ (۳)که در آیه کریمه واقع شده، اینکه می گوید«روز قیامت،نفسـی که:ای حسرت بر آنچه اهمال کردم درباره جنب اللّه»؛ که امیر المؤمنین است (۴). (۵)

ای گروه مردم!تأمّل کنیـد در آیات قرآنیّه،و بفهمیـد و نظر کنیـد در محکمات و آیات ظاهره الدّلاله،و از پی مروید متشابهات قرآن را؛پس به خدا قسم که بیان نمی کند از برای شـما منهیّات قرآن را و ظاهر نمی سازد از برای شـما تفسـیر آن را،مگر این کسی که

۱- ((۱)) -رضوی:-و بخششی است از جانب خدا.

۲- ((۲)) -رضوی:-به درستی که.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه زمر،آیه ۵۶.

۴- ((۴)) -رضوی:-است.

۵- ((۵)) -کافی،ج ۱،ص ۱۴۵،باب النوادر؛بحار الانوار،ج ۴،ص ۸،باب ۱-تأویل قوله تعالی خلقت بیدی...

من دست او را گرفته و بلند نموده ام به سوی شما و مرتفع ساخته ام بازوی او را و تعلیم شما می کنم.که به درستی که هرکس که من اولی به امر اویم،پس علی،اولی به امر اوست،و این مرد که بلندش نموده ام،علی پسر ابو طالب است؛برادر من و جانشین من؛ و ولایت او از جانب خداوند عالمیان است که خدا بر من نازل ساخته.

ای گروه مردم!به درستی که علی و نیکویان از فرزندان او،از جمله آن دو چیز، بزرگ عظیم است که در میان شما می گذارم،و دیگری قرآن که آن بزرگتر است از اهل بیت من.و هریک از قرآن و اهل بیت خبردهنده اند از دیگری و موافقت کننده اند این هردو با یکدیگر؛و از هم جدا نمی شوند تا آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

و اهل بیت من امینان (۱)خدایند در میان خلق او.و دانایان خدایند در زمین خدا.

بدانید که من ادا کردم و رسانیدم و به همه کس شنوانیدم و واضح گردانیدم و بدانید که خدا فرموده و من گفتم از جانب خدا و بدانید که نیست امیر مؤمنان،غیر این برادرم و حلال و جایز نیست،امارت مؤمنان بعد از من از برای دیگری،به غیر علی ابن ابی طالب علیه السّلام و زد دست خود را به بازوی آن حضرت،و او را بلند کرد و اول مرتبه که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،بالای منبر رفته بود،به مرتبه[ای]آن حضرت را بلند کرده بود که پاهای مبارکش به زانوی مبارک رسول خدا(ص)رسیده بود؛پس فرمود:ای گروه مردمان،این علی پسر ابو طالب است،برادر من و جانشین من و نگاه دارنده علم من،و جای نشین من بر امّت من و بر اینکه تفسیر کند کتاب خدا را و خواننده مردم است به سوی خدا و عمل کننده است به آنچه بپسندد خدا و جنگ کننده است از برای دشمنان خدا و دوستی کننده است بر فرمان برداری خدا و منع کننده است مردم را از معصیت خدا،و جای نشین رسول خدا است،و سرکرده مؤمنین و پیشوای راه حق یافتگان (۲)و کشنده ناکثین و قاسطین و مارقین است.

۱- ((۱)) -رضوی:امتیاز.

۲- ((۲)) -رضوی:یافته.

و به فرموده الهی می گویم،آنچه می گویم.و تغییر نمی دهم فرموده پروردگار خود را، که می گویم:خداوندا دوستی کن هرکس را که با امیر المؤمنین دوستی کند،و دشمنی کن هرکس را با او (۱)دشمنی کند؛و از رحمت خود دور گردان کسی را که انکار حق امیر المؤمنین کند،و غضب کن بر کسی که امتناع از حق او نماید.خداوندا،به درستی که تو فرستادی بر من که امامت و خلافت کبری پس از من از برای علی است،دوست تو، در هنگامی که من بیان کنم و واضح نمایم و نصب کنم او را به سبب آنکه می خواستی کامل گردانی از برای بندگان خودت دین ایشان را و تمام گردانی بر ایشان نعمت خود را و بپسندی از برای ایشان اسلام را دین حق.پس گفتی در حالتی که عزیز است فرموده تو،«و کسی که طلب کند غیر اسلام را که دین خود کند،پس از او قبول نمی کنند؛و او در آخرت از جمله گمراهان است (۲)».خداوندا،به درستی که من گواه می گیرم تو را و حال آنکه بس است گواهی تو،که من رسانیدم.

ای گروه مردم!کامل نگردانیده خداوند عالمیان دین شما را،مگر به امامت علی بن ابیطالب علیه السّلام؛پس،کسی که اقتدا نکند به او،و به کسانی که قائم مقام اوانـد از فرزندان من از صلب من،تا روز قیامت و روزی که عرض می شود اعمال بر خدا،پس این جماعت اند که باطل شده اعمال ایشان و در آتش جهنّم همیشه معذّب اند و مهلت داده نمی شوند.

[بیان فضائل امام علی علیه السّلام از زبان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله]

ای گروه مردم!این علی علیه السّلام است که یاری من زیاده از همه شما نموده،و سزاوارتر است به من از همه شما؛و نزدیک تر است از شما به سوی من،و عزیزتر شماست بر من، و خداوند عالمیان و من،از او خشنودیم.و نازل نشد آیه[ای]که درو خشنودی باشد، مگر آنکه درباره اوست. (۳)و خطاب نکرده به کسانی که ایمان آورده اند،مگر آنکه ابتداء

۱- (۱) -رضوی:امیر المؤمنین.

۲- (۲) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۸۵.

۳- (۳) -سوره مبارکه بقره،آیه ۲۰۷.

کرده به او. (۱)و نازل نشده آیه مدحی در قرآن،مگر آنکه در باب اوست. (۲)و گواهی نداده خدا به بهشت در سوره«هل اتی» (۳)مگر از برای او،و نازل نشده سوره مزبوره در غیر او، و مدح نکرده به سوره«هل اتی»غیر او را.

ای گروه مردم!او یاری کننده دین خداست و مجادله کننده است از جانب رسول خدا،و اوست،پرهیزکار پاکیزه راه،راه نماینده،هدایت کرده شده،و پیغمبر شما،بهتر پیغمبران است که به جهت شما نصب شده،و جانشین او بهترین جای نشینان است؛ و اولاد وصی،بهترین اوصیاءاند.

ای گروه مردم ذریّت هرپیغمبری از پشت آن پیغمبراند و ذریّت من از پشت علی است.

ای گروه مردم!به درستی که شیطان بیرون کرد آدم را از بهشت،به سبب حسد؛پس، شما حسد مبرید به امیر المؤمنین علیه السّلام که اگر حسد برید،باعث ابطال اعمال شما می شود و می لغزد قدم های شما.پس به درستی که حضرت آدم علیه السّلام هبوط نمود به زمین به سبب یک گناه،و حال آنکه برگزیده خدا بود؛پس،چگونه می شود احوال شما و حال آنکه شما،شمایید و از جمله شما جمعی هستند که دشمنان خدایند.نهایت آنکه دشمن نمی دارد علی علیه السّلام را،مگر آن کس که شقاوت بالذّات دارد؛و دوست نمی دارد،مگر کسی که پرهیزکار باشد.و اقرار به حقیقت او نمی کند،مگر مؤمن اخلاص دارنده.

و درباره علی علیه السّلام نازل شده سوره و العصر؛یعنی،مقصود خدا درین سوره از إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا (۴)تا آخر،آن حضرت است؛و بدانید و آگاه باشید که علیست که ایمان آورده و وصیت به حق و شکیبایی نموده و در آن سوره مذکور شده.

ص:۱۶۴

۱- ((۱)) -سوره مبارکه و العصر،آیه ۳ إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ...

۲- ((۲)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۲۳۸ حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِينَ.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه انسان،آیه ۱۲ وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه و العصر،آیه ۳.

ای گروه مردم!طلب گواه شدن کردم از خدا،و رسانیدم رسالت خود را؛و نیست بر رسول مگر رسانیدنی هویدا.ای گروه مردم!«بپرهیزید از خدا،چنانچه حق پرهیزکردن از اوست.و ممیرید بر هیچ حالت،مگر اسلام که همه مسلمان باشید» (۱).

ای گروه مردمان!ایمان آورید به خدا و رسول خدا و نوری آنچنان که نازل گردانیده شده با او،پیش از آنکه تغییر دهیم روی ها را؛پس،بگردانیم روی ها را از پیش بعقب.

ای گروه مردم!نور از جانب خدا در من می گردد،پس از من در علی علیه السّلام،و بعد از او در اولاد از او تا آنکه برسد نور امامت به قائم که مهدی است علیه السّلام؛آنچنان شخصی که می گیرد حق خدا و هرحقّی که آن حق از ماست،از جهت آنکه خداوند عالمیان به تحقیق که گردانیده ما را حجّت و دلیل بر کوتاهی کنندگان و عنادکنندگان و مخالفت کنندگان و گناهکاران و ستم کنندگان از همه عالمیان.

ای گروه مردم!بیم می دهم شما را که به درستی که من،فرستاده خدایم به سوی شما.

و به تحقیق که گذشته اند پیش از من،پیغمبران پیش از من،پس اگر بمیرم یا کشته شوم، برمی گردید بر پس پشت خود (۲)؛و کسی که برمی گردد بر پس پشت خود پس هرگز ضرر نمی رساند به خدا چیزی؛و زود باشد که خدا جزا دهد شکرکنندگان را.و آگاه باشید و بدانید که به درستی که علی است موصوف به صبر و شکر،پس از بعد پس او فرزندان من که از صلب اویند.

ای گروه مردم!منّت مگذارید بر خدا اسلام خود را،که غضب می کند خدا بر شما، پس می رسد شما را عذابی از نزد خدا.«به درستی که حق تعالی هرآیینه در کمین گاه است» (۳)و بر احوال شما اطلاع دارد.

ای گروه مردم!به درستی که زود باشد از بعد من،گروهی به هم رسند که دعوت می کرده باشند مردم را به سوی آتش جهنّم،و حال آنکه روز قیامت یاری کرده

۱- ((۱)) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۱۰۲.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۱۴۴.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه فجر،آیه ۱۴.

نمی شونـد.ای گروه مردم!به درستی که خـدا و من از این دعوت کنندگان بیزاریم.ای گروه مردم!به درستی که این جماعت و یـاری کننــده هــا و پیروهــا و شــیعه هــای ایشــان،در مرتبـه پـایین تر از آتش جهنّم انــد؛و هرآیینـه بـد است محـل آرام تکبّرکنندگان.آگاه باشید که این جماعت،صاحب صحیفه اند و اگر خواهند نظر کنند هریک در صحیفه خود.

فرمود که بعد از نظرکردن در صحیفه،بیرون رفت همه کس،مگر جمعی قلیلی،از ایشان.

ای گروه مردم!به درستی که من می گذارم امامت را که میراثی باشد در اولاد من بعد از من تا روز قیامت.و به تحقیق رسانیده ام آنچه را مأمور شده بودم به رسانیدن آن،تا آنکه حجّتی باشد بر هرکس که حاضر است و هرکس که غایب باشد،و هرکس که مطّلع شود یا مطّلع نشود،متولّد شده باشد یا نشده باشد؛پس باید برساند هرکس که حاضـر است،به جماعتی که غایب اند،و پـدران به فرزنـدانی که بعـد از این متولّـد شوند تا روز قیامت.و زود باشد که بگردانند امامت را ملك خود،و غصب کنند حقّ امیر المؤمنین علیه السّـلام و اولادش را.آگاه باشیـد که خـدا لعن کرده غصب کننـدگان و آن ها را که خواهش غصب امامت کننـد.و نزد این واقعه زود باشـد که فارغ شویم از برای شـما ای جن و انس؛پس بفرستیم بر شـما قطعه[ای]از آتش و مس گرم شده و شما یاری کرده نمی شوید.

ای گروه مردم!به درستی که حق تعالی نیست که بگـذارد شـما را بر آنچه شـما بر اوییـد!تا آنکه جـدا کنـد خبیث را از نیکو،و نیست که خـدا شـما را مطّلع سـازد بر غیبت! ای گروه مردم!«به درستی که نیست دهی،مگر آنکه خـدا هلاـك کننـده اهل آن دهست به سـبب آنکه تکذیب حجّت های او نمودند» (۱)و«همچنین هلاك می کند اهل ده ها را و حال آنکه سـتم کننده اند» (۲)،چنانچه خدای در کتاب خود یاد کرده.و این علّی

۱- (۱) -اشاره به آیه ۸ سوره مبارکه طلاق.

۲- (۲) -اشاره به آیه ۳۱ سوره عنکبوت قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ.

بن ابی طالب علیه السّلام،پیشوا و اولی به امر شماست،و او وعده حقّ خداست،و خدا راست می گرداند آنچه وعده کرده.ای گروه مردم!بتحقیق گمراه شدند،پیش از شما بیشتر جماعت گذشته.پس تابع می سازیم ایشان را به کسانی که بعد از این گمراه می شوند، چنین کنیم به گناهکاران وای در روز قیامت بر تکذیب کنندگان.

ای گروه مردم!به درستی که خدا مرا امر نموده و نهی نموده،و من امر کردم و نهی نمودم علی را پس دانست او امر و نهی الهی را از جانب پروردگار عالمیان؛پس بشنوید امر او را تا سالم بمانید.و اطاعت کنید او را تا هدایت یابید.و بازایستید از برای نهی او تا راه صلاح یابید.و بگردید به سوی مراد آن حضرت و متفرّق نسازد شما را،راه های باطل از راه حق او.

ای گروه مردم!من راه راست خدایم،آنچنان راهی که خدا امر کرده شما را به پیروی آن راه؛پس علی بعد از من و اولاد من از صلب او،بعد از او پیشوایانی که راه می نمایند به حق و بحق،عدالت می کنند.و خواند آن حضرت سوره فاتحه الکتاب را تا آخر، و فرمود که:به خدا قسم که این سوره درباره من و این جماعت نازل شده و شامل من و ایشان است،و علی و اولاد او را از قرآن ذکر فرموده؛که این جماعت اند دوستان و مخلصان خدا که ترس بر ایشان نیست و ایشان اندوه نمی دارند.بدانید که به لشکر خدا،ایشان اند و غلبه کننده اند،و بدانید که دشمنان علی علیه السّلام،اهل جدال و نفاق اند که سر از راه حق برزده اند؛و ایشانند دشمنی کننده و ایشان و برادران شیطانند که وحی و اعلام می کنند بعضی به سوی بعضی،سخنی چند را که ظاهرش زینت دارد از راه فریب دادن.

[دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام]

آگاه باشید که دوستان،اهل بیت جماعتی اند که خدا در کتاب خود ذکر کرده و فرموده که:ایشان مؤمن حق اند.و فرموده که:نمی یابی تو گروهی را که ایمان به خدا و روز جزا دارند که دوستی کنند با جماعتی که میل کرده اند از خدا و رسول او.و بدانید

ص:۱۶۷

که این جماعت،دوستان خدایند که وصف ایشان در قرآن ذکر شده؛در آنجا که فرموده که:«آن جماعتی که ایمان آورده اند،و متلبّس نساخته اند ایمان خود را به ظلمی،این جماعت اند که از برای ایشان است ایمنی از عذاب الهی و ایشانند هدایت یافتگان» (۱)، بدانید که دوستان خدا جمعی اند که داخل بهشت می شوند در حالتی که ایمن اند از عذاب الهی.«و برمی خورند با ایشان ملائک،و سلام می کنند و می گویند که:نیکو شدید؛پس،داخل بهشت شوید حال کونی که همیشه در بهشت باشید» (۲).و بدانید که دوستان خدا،جمعی اند که خدا فرموده که:«داخل بهشت می شوند بدون محاسبه» (۳).

و بدانید که دشمنان خدا،سوخته می شوند به آتش زبانه کشنده.و بدانید که دشمنان ایشان،کسانی اند که میشنوند از برای جهنم فریادی و میجوشد و حال آنکه از برای آن ناله است و بدرستی که دشمنان ایشان جمعی اند که خدا میفرماید که«هرگاه داخل جهنّم میشود گروهی لعن میکند امّت مثل خودش را» (۴).و دشمنان ایشان جمعی اند که در قرآن فرموده که«هرگاه انداخته میشود و به جهنّم گروهی می پرسند از ایشان خازنان جهنم که آیا نیامد شما را پیغمبری بیم دهنده.ایشان،در جواب گویند که بلی آمد ما را بیم دهنده پس تکذیب او کردیم و گفتیم که خدا چیزی نفرستاده و نیستید شما پیغمبران و نیستید مگر در گمراهی بزرگ» (۵).آگاه باشید که دوستان ایشان«جماعتی اند که میترسند از پروردگار خود بغیب از برای ایشان آمرزش و ثوابی است بزرگ» (۶).

ای گروه مردم!چه بسیار است فاصله میان دوزخ و بهشت بدرستی که دشمنان ما کسانی اند که خدا ایشان را مذمّت و لعن کرده و دوستان ما کسانی اند که خدا ایشان را مدح کرده و دوست داشته ای گروه مردم،بدانید که من بیم دهنده ام و علی هدایت کننده

ص:۱۶۸

۱- ((۱)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۸۲.

۲- ((۲)) -اشاره به آیه ۷۳ سوره مبارکه زمر.

۳- ((۳)) -اشاره به آیه ۴۰ سوره مبارکه غافر.

۴- ((۴)) -اشاره به آیه ۳۸ سوره مبارکه اعراف.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه ملک،آیات ۸ و ۹.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه ملک،آیه ۱۲.

است چنانچه در قرآن وارد شده که بیان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله موافق نزول قرآنست که:

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (۱).

[خبر از آمدن حضرت مهدی علیه السّلام]

ای گروه مردم!به درستی که من پیغمبرم،و علی علیه السّلام جای نشین من؛و آخر امامان از ما که به حق ایستاده،مهدی است-صلوات اللّه علیه-و بدانید که اوست غالب بر همه دین ها.و اوست انتقام کشنده از ستمکاران،و اوست فتح کننده جمیع حصارها و خراب کننده آن ها.و اوست کشنده هرطایفه از اهل شرک.و اوست تلاقی کننده هرخونی که به ناحق ریخته شده از دوستان خدا.و به درستی که اوست یاری کننده دین خدا.و اوست که بسیار اغتراف می کند از هردیاری عمیق؛و اوست که علامت می گذارد هرصاحب فضیلتی را به فضیلتش و هرصاحب نادانی را به نادانی او و اوست برگزیده خدا و پسندیده خدا.و اوست میراث برنده و احاطه کننده هرعلمی و اوست خبردهنده از پروردگارش و محکم کننده کارهای پدرانش و آگاه کننده به امر ایمانش.و اوست که راه رشد و سداد را محکم کند و به سوی او تفویض این امور شده.و اوست که بتحقیق که بشارت به ظهور او داده اند حجج الهی که سابق پیش از او بودند.و اوست که باقی و حجّت است و حال آنکه بعد از او حجّتی نیست و حقّی نیست مگر با او.و نور هدایت نیست،مگر نزد او.و اوست کسی که بر او غلبه و زیادتی نمی کند،و کسی یاری او نمی کند.و او ولی خداست در زمین،و حاکم خداست در میان خلق،و امین خداست در پنهان و آشکار.

[سفارشات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بیعت با حضرت علی علیه السّلام و فرزندانش]

ای گروه مردم!به تحقیق که بیان کردم از برای شما و فهمانیدم؛و این علی علیه السّلام بعد از من به شما می فهماند.و به درستی که من بعد از تمام شدن این خطبه،که می خوانم شما را

۱- (۱)) -سوره مبارکه رعد،آیه ۷.

که دست بدهید،بر بیعت او و اقرار کنید به امامت او؛پس،بعد از من دست بدهید و با او بیعت کنید؛به درستی که من بیعت با خدا کرده ام،و علی علیه السّلام بیعت با من کرد.و من مؤاخذه می کنم شما را به آنکه بیعت با علی علیه السّلام بکنید از جانب خدا؛و کسی که نقض بیعت کند،نقض بر ضرر خود کرده.

ای گروه مردم!به درستی که صفا و مروه،از جمله محل های عبادت الهی است،پس کسی که حجّ خانه خدا کند،یا آنکه عمره به جای آورد،حرجی نیست بر او؛اینکه طواف کند و سعی نماید میان صفا و مروه.ای گروه مردم!قصد کنید خانه خدا را،و وارد نمی شود به خانه خدا اهل بیتی،مگر آنکه مستغنی می شود؛و بازنمی ماند از آن اهل بیتی،مگر آنکه محتاج می شود.ای گروه مردم!توقّف نمی کند در عرفات مؤمنی، مگر آنکه می آمرزد خدا او را،آنچه گذشته از گناه او تا آن وقت.پس،چون حجّ او تمام شود،باید که از سر گیرد عمل خود را.ای گروه مردم!حج کننده ها اعانت کرده می شوند و اخراجات ایشان عوض داده می شود؛«و خدا ضایع نمی کند مزد احسان کننده ها را». (۱)

ای گروه مردم!قصد کنید خانه خدا را،با کامل بودن دین.و دانائی و برمگردید از محل های عبادت،مگر با توبه و برکنده شدن از معصیت.

ای گروه مردم!«برپای دارید نماز را و بدهید زکات» (۲)را چنانچه خداوند عالمیان شما را فرموده.پس اگر طول به هم رساند مدت و دل های شما قساوت به هم رساند، پس تقصیر کنید یا آنکه فراموش نمایید.

علی بن ابی طالب علیه السّلام،ولیّ شما بیان کننده است از برای شما،و خدا او را بعد از من نصب و تعیین نموده.و کسانی که خدا آفریده از من و از علی علیه السّلام که امامان به حق اند، خبر می دهند شما را به آنچه بپرسید از ایشان،و بیان می کنند آنچه را شما ندانید.بدانید به درستی که حلال و حرام الهی زیاده از آن است که من بشمارم و بشناسانم به شما؛پس امر کنم به حلال،و نهی کنم از حرام در یک مقام.پس مأمور شدم که بگیرم بیعت بر شما،

۱- ((۱)) -سوره مبارکه توبه،آیه ۱۲۰.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۴۳.

و امر کنم شما را که دست بدهید از برای قبول کردن آنچه من آورده ام از جانب خدا بر امیر المؤمنین و امامان علیهم السّلام که بعد از اویند؛آن جماعتی که از اولاد من و اویند تا روز قیامت که خدا حکم می کند به حق.

ای گروه مردم،هرحلالی را که راهنمایی کردم من بر او،یا حرامی که نهی کردم از او، پس به درستی که من بازگشت نمی کنم از آن،و تبدیل نمی کنم؛پس،به یاد آورید و حفظ کنید و وصیت به یکدیگر کنید این سخنان را،و تغییر مدهید.و بدانید که من به تازگی می گویم؛پس برپای دارید نماز را و بدهید زکات را و امر کنید به نیکی و نهی کنید از منکر؛و اصل امر به معروف و نهی از منکر آن است که برسید بقول علی علیه السّلام و برسانید این را به کسی که حاضر نیست و امر کنید او را به قبول کردن آن و نهی کنید از مخالفت او پس بدرستی که این امری است از جانب خدا و از من و امر به معروف و نهی از منکر نمی باشد،مگر از امامی که معصوم باشد.ای گروه مردم!قرآن می شناساند شما را،اینکه امامان بعد از علی علیه السّلام فرزندان اویند،و فهمانیدم که آن اولاد از من و از اویند؛ در آنجا که خدا می فرماید در کتاب خود که؛گردانیدیم امامت را،فرموده و حکمی باقی، در عقب از اولاد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله.و فرمود که:«هرگز گمراه نمی شوید،مادامی که چنگ زنید به قرآن و اهل بیت علیهم السّلام». (۱)

ای گروه مردم!طلب کنید پرهیزکاری را،طلب کنید پرهیزکاری را و حذر کنید ساعت قیامت را،چنانچه خدا فرموده.«به درستی که زلزله ساعت قیامت،چیزی است عظیم». (۲)به یاد آورید حساب و ترازوها و محاسبه را که نزد پروردگار عالمیان می شود، و ثواب و عقاب را؛پس کسی که آورد عمل نیکی،ثواب داده می شود بر آن،و کسی که آورد گناهی،پس نیست او را در بهشت،بهره ای.

ای گروه مردم!به درستی که شما زیاد از آنید که دست دهید به من به یک دست.

۱- ((۱)) -وسائل الشیعه،ج ۲۷،ص ۲۰۴،باب عدم جواز استنباط الأحکام؛کمال الدین،ج ۱، ص ۹۴.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه حج،آیه ۱.

و خـدا امر فرمـوده مرا کـه:بگیرم از زبانهـای شــما،اقرار بـه آنچـه قرار دادم و بسـتم شـما را بر آن از برای علی علیـه السّـلام بر سرکرده بودن و پادشاهی مؤمنین و کسانی که بعـد از او می آینـد، از امامان که از اولاد من و علیّ انـد بر آنچه اعلام کردم.به درستی که ذریّت من از پشت علی علیه السّلام است؛پس،بگویید همه شما،که ما شنونده ایم و اطاعت می کنیم و خوشنودیم و پیروی می کنیم آن چیزی را که تو رسانیدی از جانب پروردگار ما و پروردگار خودت در امر علی علیه السّلام و امر اولاد او.و از پشت او از ائمه بحق و بگوییـد بیعت می کنیم بر این بدلهای خود و نفس ها و زبان ها و دست های خود و بر این اعتقاد می میریم و بر این زنده می باشیم و بر این برانگیخته می شویم؛و تغییر نمی دهیم و شک نمی کنیم و برنمی گردیم از عهد امامت علی علیه السّـلام،و نمی شـکنیم میثاق او را،و می دهیم ما عهـد و پیمان به خدا و تو و علی علیه السّـلام که امیر مؤمنان است،و اولاد او که امامانند؛که من ذکر کردم از ذریّت تو،از پشت علی علیه السّـلام که حسـنین باشـند،آنچنان جماعتی که شـناسانیدم رتبه و منزلت ایشان را از جانب پروردگار؛پس،به تحقیق که رسانیدم این را به سوی شما.و به درستی که حسنین علیهما السّلام دو برگزیـده جوانان اهل بهشت اند و ایشان دو امامند بعد از علی علیه السّـلام و من؛ و پدر ایشان پیش از ایشان امام است،پس بگوییـد دادیـم خـدا را بـه ایـن و تـو را کـه رسـول خـدایی و علی علیه السّـلام و حسـنین علیهمـا السّـلام و امـام هـایی که نـام بردم،عهـدی و پیمـانی که گرفته شـده از برای امیر المؤمنین علیه السّـلام از دل هـای مـا و نفس هـای ما و زبان های ما و دادن دست هـای ما کسـی که دریابـد مرا که رسول خـدایم و امیر المؤمنین علیه السّـلام،و اقرار کنـد از برای ما،به زبان خود،و طلب نکند به این عوضی.و بگویید که نمی بینیم از نفس های خود از این گردیدنی هرگز،گواه می گیریم خدا را و کافی است خدا شاهـد و تـو که رسـول خـدایی،نیز بر مـا بر این مـدّعا شاهـدی.و هرکس که اطـاعت می کنـد از کسـانی که علاـنیه ظـاهر می سازنـد،یا آنکه پوشـیده می دارنـد در حال خوف و فرشـته های خـدا و لشـکرهای خـدا و بندگان خدا شاهدند،و خدای تعالی بزرگتر است از هرشاهدی.

ای گروه مردم!چه می گویید؟پس به درستی که خدا می داند هرآوازی را و پوشیده هرنفسی را.«پس کسی که هدایت یابد،از برای فایده نفس خودش است و کسی که

گمراه شود،پس ضرر گمراهی از برای نفس اوست» (۱)؛«و کسی که (۲)بیعت با خدا کرده، و دست و قوت الهی بالای دست های ایشان است» (۳).

ای گروه مردم!پس بپرهیزید از خدا و بیعت کنید با علی علیه السّلام که پادشاه مؤمنان است و حسنین علیهما السّلام و باقی امامان که کلمه پاکیزه باقی اند.و هلاك می گرداند خدا به این سبب کسی را که حیله کند و فریب دهد،و رحمت می کند خدا کسی را که وفا کند و کسی که بشکند بیعت را،بر نفس خود شکسته.

ای گروه مردم!بگویید آنچه من گفتم از برای شما،و سلام کنید بر علی علیه السّلام به امارت مؤمنین،و بگویید:شنیدیم و فرمان بردیم،چیزی را که سبب آمرزش خداست، پروردگار ما؛و حال آنکه به سوی توست بازگشت.و بگویید:حمد و سپاس خداوندی را که راه نمود ما را به این،و حال آنکه ما نبودیم که خود هدایت یابیم،اگرنه این بود که خدا هدایت نمود ما را.

ای گروه مردم!فضیلتهای علی بن ابی طالب علیه السّلام نزد خداست و در قرآن نازل کرده مدح او را زیاده از اینکه من بشمارم در یک جای.پس هرکس شما را اعلام کند به کمالات آن حضرت و بشناساند شما را،پس تصدیق کنید او را.ای گروه مردم!جماعتی که پیشی می گیرند به سوی بیعت او و دوستی او و سلام کردن بر او به امارت مؤمنین، این جماعت رستگارانند در بهشت پر نعمت.ای گروه مردم!بگویید چیزی را که خدا خشنود می شود به سبب آن از شما،از گفتن آن.پس اگر کافر شوید شما و هرکس که در زمین است همه،پس ضرر نمی رسانید به خدا چیزی.خداوندا!بیامرز از برای مؤمنین، و غضب کن بر کافرین؛و حمد از برای خداوندی که پروردگار عالمیان است.

[اولین بیعت کنندگان با مولا علی علیه السّلام]

پس فریاد زدند جمیع مردم بتمامی که:بلی شنیدیم و اطاعت کردیم بر آنچه خدا

ص:۱۷۳

۱- ((۱)) -سوره مبارکه اسراء،آیه ۱۵.

۲- ((۲)) -رضوی:+بیعت کند.

۳- ((۳)) -اشاره به آیه ۱۰ سوره مبارکه فتح.

فرموده،و رسول او به ما رسانیده؛به دل های خود و زبانهای خود و دست های خود، و هجوم آوردند به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و بر امیر المؤمنین-علیهما الصلوه و السّلام-و دست داده، بیعت نمودند.پس،اوّل کسی که دست داد به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله (1)ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند؛و بعد از آن باقی مهاجر و انصار،و باقی مردم،بر تفاوت طبقات و مراتب ایشان؛تا آنکه نماز شام و خفتن کردند در یک وقت و رسانیدند بیعت را به سه نفر،سه نفر و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،می فرمود:هرگاه بیعت می کرد قومی،که حمد از برای خداوندی که زیادتی داد ما را بر همه عالمیان،و گردید مصافحه سنت و علامتی شایع که می کند کسی که حقّی با او نیست و بیعت نمی کند.

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که فرمود که:چون فارغ شد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از این خطبه،دیدند در میان مردم،مردی بسیار خوشرو،با کمال صفا،که کمال خوش بویی نیز با او بود؛پس گفت:به خدا قسم که من ندیدم مثل امروز روزی هرگز،چه سخت بود آنچه تأکید فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از برای پسر عمّ خود.به درستی که عقد کرد و بست خلافت را محکم ساخت،بستّنی که نگشاید آن را مگر کسی که کافر شده باشد به خداوند عظیم و به رسول کریم.وای بر کسی که بگشاید عقد امامت را.و فرمود که:پس عمر هنگامی که شنید سخن او را،بسیار خوش آمد او را از هیبت او؛بعد از آن ملتفت شد به سوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و گفت:آیا نشنیدی آن چه گفت این مرد،به درستی که گفت:چنین و چنین؟پس فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:ای عمر،آیا دانستی که آن چه کسی است؟گفت:نه.حضرت فرمود که:او روح الامین،جبرئیل علیه السّلام بود؛پس بپرهیز ای عمر، از اینکه بگشایی عقد امامت را؛پس به درستی که اگر تو این کار کنی،خدا و رسول خدا و ملائکه و مؤمنان،همه از تو بیزار خواهند بود. (2)

تنبیه:بر عاقل خبیر و متدبّر بصیر،ظاهر است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز غدیر که

1- (1) -رضوی:+و بر امیر المؤمنین و دست داده بیعت نمودند.

2- (2) -احتجاج،ج 1،ص 66؛بحار الانوار،ج 37،ص 219،باب 52،اخبار الغدیر.

نصب حضرت امیر علیه السّلام نموده،بیان امامیّت امام المتّقین و یعسوب الدین و اولاد اطهارش به جمیع أنحا تعبیرات و اکمل عبارات و تقریرات،به انواع شتّی،به ابلغ وجهی،اظهار فرمود.و ذکر مجملی از آن جمله بعد از آن حضرت،واقع خواهد شد نموده و هرتمثیل و نظیری که ممکن بود ایراد نموده و آن حضرت را به عنوانی بلند نمود،که جمیع آن خلق،در چنین مجمعی او را دیدند.و بعد از آن به اسم و رسم و کنیت و لقب،آن حضرت را نام برده،بعضی از آیات که درباره آن حضرت نازل شده بود خواند؛تا آنکه بالکلیّه قلع مواد ارتیاب درباره آن عالی جناب نمایند.و تخویف جمعی که منشأ نقض بیعت شدند،به کنایه و صریح نموده،به تمام مراتب واقعه،بعد از راه اعجاز،اشعار فرموده و ابین و اوضح از این امری ممکن الوقوع نیست.و اکثر مضامین این حدیث شریف را،متفرق عامه و اهل سنّت ذکر کرده اند.و از این خبر که مجملش میان خاصّه و عامّه متواتر است،و انضمام اخبار دیگر بسیار که از طرق خاصّه و عامّه وارد شده، و انضمام قراین قویّه علم حاصل می شود،علمی که به تشکیک مشکّک زایل نمی شود، به اینکه بلافاصله بعد از رحلت رسول صلّی اللّه علیه و آله،امیر المؤمنین علیه السّلام خلیفه و جای نشین و بعد از او حضرت امام حسن علیه السّلام تا قائم آل محمّد،امام زمان-عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- و قائم به امر ملک منّان اند؛پس،هرگاه نبی به نصب امّت منصوب نتواند بود،چنانچه اهل سنّت قائلند،امام نیز که جای نشین و نایب نبی است،باید منصوب از جانب خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد و اختیار امّت را در آن دخلی نباشد،چنانچه در این خطبه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اشاره فرموده که باید احکام و اموری را که محتاج الیه امّت باشد،بعد از پیغمبر،امام زمان علیه السّلام رساند؛پس،باید که امام،مؤیّد و علمش از جانب خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،و اختیار امّت و اتّفاق ایشان،کجا اهتداء به این مرتبه می یابد.و می باید چنانچه حضرت تصریح فرموده،امام متشابهات قرآن را بداند و به ظهر و بطن قرآن پی برد.و اگر کسی را راه علم قرآن باشد،می داند که اکثر آیات،در شأن امامان عالی شأن است؛تا آنکه جمعی کتاب ها،در تأویل قرآن،به احوال اهل بیت رسول خداوند رحمان، تألیف نموده اند.

و در این باب احادیث بسیار وارد شده است؛مثل حدیثی که در کافی و تفسیر عیّاشی روایت شده که:حضرت باقر علیه السّلام فرمود که:«نازل شده قرآن به چهار ربع،یک ربع درباره اهل بیت علیهم السّلام،و یک ربع درباره دشمنان و عذاب ایشان،و یک ربع سنن ها و مثل هاست،و یک ربع واجبات و احکام» (۱)؛امّا از برای ماست زبده و خلاصه آیات.

بعضی از فضلاء عبارتی ایراد نموده اند که مجملش ذکر می شود،چون مناسبت به این باب دارد،گفته اند:چون خواست حق تعالی که نفس خود را به خلق بشناساند تا آنکه عبادت او کنند و معرفت میسّر نبود مگر به بعثت انبیاء و نصب اوصیا،چون معرفت تامّه و عبادت کامله از ایشان صادر می شود،و وجود انبیاء و اوصیاء،وقتی معقول است که خلقی باشند تا موجب انس و سبب معاش ایشان شود،پس خلایق مخلوق و مامورند به معرفت انبیاء و اولیاء،و معرفت ایشان مربوط است به تبرّی و بیزاری از دشمنان ایشان تا آنکه هرکس را بهره ای از نعمت معرفت ایشان در دارین باشد و معرفت نفس خود به قدر (۲)معرفت انبیاء و اوصیاء می باشد،چون معرفت به نفس،مرقاتی (۳)است از برای معرفت اللّه،به موجب«من عرف نفسه فقد عرف ربّه» (۴)و معرفت اللّه،موقوف است بر معرفت انبیاء و اوصیاء.پس آنچه در قرآن از بشارت و انذار و امر و نهی و نصیحت و موعظه،واقع شده از جانب خدا،پس از برای این مطلب است.و چون پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله، سیّد و زبده انبیاء و وصّی او خلاصه اوصیا است،کمالات باقی انبیاء و اوصیاء و مراتب ایشان از برای آن عظیم الشأن ثابت است؛با کمالاتی دیگر که به سبب آن ها از باقی

۱- (۱) -«قال نزل القرآن اربعه ارباع،ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام»،کافی،ج ۲،باب النوادر،ص ۶۲۸؛غایه المرام،ج ۴،ص ۳۵۰؛تفسیر العیاشی، ج ۱،ص ۹.

۲- (۲) -رضوی:-معرفت انبیاء...به قدر.

۳- (۳) -نردبان،پله(دهخدا).

۴- (۴) -بحار الانوار،ج ۲،ص ۳۲،باب ۹-استعمال العلم؛شرح نهج البلاغه،ج ۲۰،ص ۲۹۲، الحکم المنسوبه؛عوالی اللئالی،ج ۴،ص ۱۰۲.

انبیاء و اوصیاء امتیاز دارد.و چون آیات قرآنیّه مفادش منحصر است بر معرفت و محبّت و بیان متابعت و طریقه عبادت و تعذیب سالکین طریق غوایت،پس مرجع جمیع آیات،به انبیاء و اوصیاء خواهد بود.

[قسمت کننده بهشت و جهنّم]

لهذا در باب امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده که:«مفضّل بن عمر می گوید که گفتم به حضرت صادق علیه السّلام که:به چه سبب گردید امیر المؤمنین-علیه الصلوه و السّلام-قسمت کننده بهشت و دوزخ؟فرمود:از جهت آنکه محبّت او ایمان،و دشمنی او کفر است.و خلق بهشت از برای اهل ایمان،و خلق نار،از برای اهل کفر شده،لهذا آن حضرت قسیم جنّت و نار است؛و بهشت را داخل نمی شود،مگر اهل دوستی او،و نار را داخل نمی شود مگر اهل عداوت او.گفت مفضّل که:ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،پس باقی انبیاء و اوصیاء آیا دوست می داشتند او را،و دشمنان پیغمبران،آن حضرت را دشمن می داشتند؟فرمود:

بلی.مفضّل گفت که:این چگونه می شود؟فرمود آن حضرت که:آیا ندانستی که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:روز خیبر که هرآینه می دهم علم را فردا به مردی که دوست می دارد خدا و رسول خدا را و خدا و رسول نیز او را دوست؛و برنمی گردد تا آنکه خدا فتح بر دست او واقع می سازد.گفتم:بلی.فرمود:آیا ندانستی که چون برای (۱)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرغ بریانی آوردند،دعا فرمود که:خداوندا بفرست نزد من،دوست ترین خلق خودت را که بخورد با من این مرغ را؛و مراد آن حضرت،علی علیه السّلام بود.گفتم:بلی.فرمود که:

جایز است که دوست ندارند پیغمبران خدا و اوصیای پیغمبران،مردی را که خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را دوست دارند،و او خدا و رسول را دوست دارد؟گفتم:نه.فرمود که:آیا جایز است که بوده باشند مؤمنان از امّت پیغمبران،که دوست ندارند دوست خدا و دوست رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و دوست باقی پیغمبران خدا را؟گفتم:نه.فرمود حضرت که:

۱- (۱)) -رضوی:-و خدا و...چون برای.

پس ثابت شد که همه انبیاء و رسل،و همه مؤمنین،دوست دار علیّ بن ابی طالب اند؛ و ثابت شد که مخالفین پیغمبران،بودند دشمن امیر المؤمنین علیه السّلام،و دشمن اهل محبّت او؟گفتم:بلی.فرمود حضرت که:پس داخل بهشت نمی شود،مگر کسی که دوست آن حضرت باشد (۱)از سابقین و لاحقین؛و آن حضرت به این اعتبار قسمت کننده بهشت و دوزخ است.مفضّل می گوید که،گفتم:ای پسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،تفریح کرب من کردی، خدا تفریح کند از تو،زیاده کن از آنچه خدا تو را تعلیم نموده.پس فرمود:بپرس ای مفضّل.پس گفتم:سؤال می کنم که علیّ بن ابیطالب علیه السّلام،دوست خود را داخل بهشت می کند،و دشمن خود را داخل آتش می کند یا رضوان که دربان بهشت و مالک که خازن نیران است.پس فرمود که:ای مفضّل،آیا ندانستی که خداوند عالمیان،برانگیخت پیغمبر خود را در حالتی که روح بی بدن بود،به سوی ارواح پیغمبران،پیش از خلق عالم به دو هزار سال؟گفت:بلی.فرمود که:آیا ندانستی که آن حضرت خواند جمیع پیغمبران را به یگانگی خدا و فرمان برداری خدا و پیروی فرمان خدا،و وعده بهشت کرد ایشان را برین دعوت،و وعده آتش کرد کسی را که مخالفت و انکار نماید؟گفت:بلی.فرمود که:آیا پیغمبر ضامن نیست،آنچه را وعده نموده و بیم داده؟گفت:بلی ضامن است.

فرمود حضرت که:آیا علیّ بن ابی طالب علیه السّلام،خلیفه و جای نشین او و پیشوای امّت او نیست؟گفت:بلی هست.فرمود که:آیا نیست رضوان و مالک،از جمله فرشته ها و طلب آمرزش کننده ها،از برای پیروان آن حضرت که رستگارند به سبب دوستی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام؟گفت:بلی.فرمود که:پس علیّ بن ابی طالب علیه السّلام (۲)در این هنگام، قسمت کننده بهشت و دوزخ است از جانب (۳)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،و رضوان و مالک به جای آورنده اند فرمان آن حضرت را بفرموده خدا؛ای مفضّل فرا گیر این را!پس به درستی که

۱- ((۱)) -رضوی:دوست دارد آن حضرت را.

۲- ((۲)) -رضوی:-گفت:بلی...علیه السّلام.

۳- ((۳)) -رضوی:-از جانب.

این،از مخزون و مخفی علم است؛و این سخن را اظهار مکن مگر از برای کسی که اهل آن باشد!» (۱)

[نصب خلیفه از جانب خدا]

دفع ظن:در این حدیث شریف که مذکور شد که:مکرّر حضرت جبرئیل علیه السّلام خبر (۲)تبلیغ ولایت را آورد و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تأخیر نمود؛چگونه جایز است که فرمان حق را، رسولش اجرا نکند؟جواب از چند وجه می توان گفت:

اوّل:آنکه چون این امر موقّت به وقت بخصوص نبود،تأخیر آن جایز،به سبب آنکه واجب موسّع بود.

دوّم:آنکه چون استدعای عصمت نموده و می دانست که حق تعالی ردّ استدعای او نمی کند،منتظر وعده عصمت از مردم بود.

سیّم:آنکه در مراتب اوّله به طریق اعلام بوده باشد،نه به طریق امر که واجب و لازم باشد.

چهارم:آنکه چون رسول خدا می دانست که باید این امر در غدیر خم واقع شود، منتظر قدوم آن مکان بود.

پنجم:آنکه چون حضرت رسول استنکاف مردم را از این امر می دانست،بنابر رعایت مصالح ظاهره،تأخیر می نمود.

ششم:آنکه چون می خواست که در مقام تبلیغ،بیان تأکید و تشدد الهی را درین امر و اهتمام جناب مقدّس سبحانی را ذکر فرماید و کذب بر آن حضرت روا نیست،لهذا مترصد تکرّر نزول جبرئیل و خطاب تهدیدآمیز یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ (۳)بود.و دیگر وجوه، می توان گفت:چون منتهی به اطناب می شد،اعراض نمود.

ص:۱۷۹

۱- ((۱)) -بحار الأنوار،ج ۳۹،ص ۱۹۴،باب أنه قسیم النار و الجنه؛علل الشرایع،ج ۱،ص ۱۶۱، باب ۱۳۰-العله التی من اجلها صار علی بن ابی طالب قسیم اللّه بین الجنه و النار.

۲- ((۲)) -رضوی:-خبر.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۶۷.

دلیل اتّفاقی خاصّه و عامّه قاطبه،اقرار دارند بر آنکه امیر المؤمنین علیه السّلام،افضل و اعلم و اشجع و افهم بود و بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کسی در این کمالات شبیه او نبود،چه جای آنکه مثل او باشد؛نهایت چون در امامت،این مراتب را لازم نمی دانند،تجویز خلافت غیر او می نمایند.

و به نصّ ظاهر الدّلاله آیه (۱)کریمه أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ (۲)؛معلوم است که در هرچیز،آن حضرت هدایت به حق یافته؛زیرا که او اعلم است؛پس،باید که او در جمیع امور متّبع باشد،نه غیر او.و همچنین قول ابو بکر که:«أقیلونی فلست بخیرکم و علیّ فیکم» (۳)که میان فریقین،کالمتواتر است که گفته صریح است در این مدّعی؛ یعنی،به فریاد من رسید،که من بهتر شما نیستم با وجودی که علی میان شماست؛پس، معلوم شد که ابو بکر،اعتراف داشته که در خلافت،شرط،افضلیّت است؛و این گمراهان، یعنی سنّیان انکار می نمایند.و معلوم است که هرگاه جاهل،خلیفه باشد،فایده نصب امام،فوت می شود.

و عجب تر آنکه،از زمان حضرت آدم تا حضرت خاتم،هرگز در هیچ امّتی،نصب خلیفه و وصی،به اختیار امّت[گزارده]نشده،چگونه تواند بود که پیغمبری که افضل انبیاست و تمام جزئیات و امور خسیسه که محتاج الیه،امّت باشد بیان فرماید؛اعظم امور و اهمّ مطالب که آن نصب خلیفه باشد،موقوف گذارد که در سقیفه بنی ساعده چهار نفر اتّفاق بر خلافت ابو بکر کرده،اهمّ عبادات که تجهیز و دفن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد، موقوف گذارند،و در فکر جلب خلافت باشند.و بعد از آن جمعی را به زر،و جمعی را به زور،به بیعت ابو بکر خوانند؛تا آنکه او را متمکن ساخته،دین خدا را مهمل و ضایع گذارند؛و چشم از این همه تأکیدات و مبالغات که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرماید،پوشند،و از آیات بی شمار که درباره ائمّه اخیار نزول یافته،احتراز کنند و عذاب ابدی و خذلان

۱- ((۱)) -رضوی:-آیه.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه یونس،آیه ۳۵.

۳- ((۳)) -بحار الأنوار،ج ۳۰،ص ۵۰۴؛الطرائف،ج ۲،ص ۴۰۲ فی استقاله ابی بکر.

سرمدی را بر خود قرار دهند.و عمر که در روز واقعه غدیر گوید:«بخّ بخّ لک یا علی أصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه» (۱)؛یعنی،مبارك و میمون باد از برای تو، این منصب عظمی و خلافت کبری.ای علی،شب به روز آوردی،در حالتی که آقای من و آقای هرمرد مؤمن و هرزن مؤمنه (۲)شدی (۳).و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله صریح به او خطاب فرماید که:ای عمر!بپرهیز از اینکه این بیعت را بشکنی.مع هذا در حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،اوّلا:آن ملاعین،بیعت کرده باشند،باوجوداین افعال،غصب خلافت نمایند.

[اجماع بر خلافت ابو بکر]

دفع مقال:باید دانست که،اهل سنّت،اتفاق دارند بر اینکه خلافت ابی بکر،به اجماع ثابت است،نه به نصّ.چنانکه قاضی عبد الجبّار که از فضلای عظیم القدر است نزد عامّه، تصریح نموده که:جمعی که اثبات خلافت ابو بکر،به نصّ می نمایند،آن جماعت را بکریّه می نامیم؛و حق آن است که درباره ابو بکر،نصّی نیست.و حدیثی چند که نقل نموده اند که:حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده:«اقتدوا بالذین من بعدی ابو بکر و عمر» (۴)و«اصحابی کالنّجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم و الائمّه من قریش» (۵)و غیر این ها از احادیث موضوعه،بر فرض تسلیم،دلالت بر امامت ندارد.عجب تر آنکه،این همه

۱- ((۱)) -بحار الأنوار،ج ۲۱،ص ۳۸۷،باب ۳۶ حجه الوداع و ما جری فیها؛اعلام الوری،ص ۱۳۲؛ البدایه و النهایه،ج ۷،ص ۳۴۹،باب ذکر شیء من فضائل امیر المؤمنین؛کشف الیقین، ص ۲۵۰،المبحث الثامن.

۲- ((۲)) -رضوی:-من و...مومنه.

۳- ((۳)) -رضوی:آقای مومنان شدی.

۴- ((۴)) -بحار الانوار،ج ۴۹،ص ۱۸۹،باب ۱۵ ما کان یتقرب به المامون؛الصوارم المهرقه، ص ۱۰۰؛انساب الاشراف،ج ۱،ص ۵۴۰.

۵- ((۵)) -عیون اخبار الرضا،ج ۲،ص ۸۷،باب فی ذکر من جاء عن الرضا علیه السّلام؛ارشاد القلوب،ج ۲،ص ۳۳۴،فی فضائله من طریق اهل البیت.

نصوص جلیّه صریحه که درباره امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده،این طبقه تأویلات و توجیهات بعیده نمایند و از این عبارات مجعوله،استدلال نمایند لهذا جمعی از علمای ایشان که شناعت این را پی برده (۱)،تصریح نموده اند که:باید امامت از راه اجماع ثابت شود نه به نص،با وجودی که در کتب خود چیزی چند ذکر نموده اند که متناقض است با این روایات موضوعه،مثل آنچه در صحیح خود نقل نموده اند که:

«در روز قیامت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،در سر حوض کوثر مردم را آب دهد و فرماید که:

کجایند صحاب های من؟جمعی آمده گویند که:ما از جمله اصحابیم و عطش بر ایشان غلبه کرده،آب طلبند.رسول صلّی اللّه علیه و آله،ایشان را منع نموده،آب ندهد و فرماید که:شما از دین به پس پشت (۲)برگشتید و مرتد شدید» (۳)؛پس بنا بر نقل ایشان،باید که اگر کسی دست درزده (۴)اقتدا به اصحاب کند،هدایت یافته باشد.و در باب اجماع می گوییم که:چون در امر امامت،اختیار امّت را دخلی نیست و قبل از این نیز اشاره شد،باید اجماع معتمد نباشد؛یا آنکه اجماعی که در باقی امور حجّت است،اتّفاق جمیع اهل حل و عقد است و معلوم است که چنین اجماعی نشد.و بر فرض وقوع اطّلاع مردم،جمیعا،و رضای ایشان در هنگام فوت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چگونه معلوم شد؟ و رضای اهل شرق و غرب عالم کجا مبیّن گردید؟و اگر گویند:اجماع بعض امّت کافی

۱- (۱) -رضوی:بی پرده.

۲- (۲) -رضوی:-به پس پشت.

۳- (۳) -در صحیح بخاری،ج ۷،ص ۲۰۸،حدیث به این صورت آمده که با ترجمه متن مقداری اختلاف دارد.«عن أبی هریره انه کان یحدث ان رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و سلّم-قال:یرد علی یوم القیامه رهط من أصحابی،فیجلون عن الحوض فأقول یا رب!أصحابی،فیقول انک لا علم لک بما أحدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری»؛و«حدثنا أحمد بن صالح،حدثنا ابن وهب،أخبرنی یونس عن إبن شهاب عن ابن المسیب،انه کان یحدث عن أصحاب النبی-صلی اللّه علیه و سلم-ان النبی-صلّی اللّه علیه و سلّم-قال:یرد علی الحوض رجال من أصحابی فیحلؤون عنه فأقول یا رب أصحابی!فیقول انک لا علم لک بما أحدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری».

۴- (۴) -رضوی:کسی در راه.

است؛لازم می آید که اهل هرقریه که اتّفاق بر باطلی کنند حجّت باشد؛معهذا اتّفاقی که برخلافت معاویه و یزید شده،اقوی از اتّفاق بر خلافت ابو بکر بود؛و معتمد نمی دانند.

[تفسیر آیه ای در مورد ابو بکر]

تبصره:اهل سنّت از آیه ثٰانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمٰا فِی الْغٰارِ (۱)،به شش وجه استدلال بر فضیلت ابو بکر نموده اند؛اوّل:آنکه حق تعالی،ابو بکر را ثانی اثنین رسول فرموده (۲).

جواب آنکه:این اخبار از عدد و معلوم است که اگر مؤمنی را با دیگری ذکر کنند، چنانچه متعارف است،کمال به جهت دیگری حاصل نمی شود.

دوّم:آنکه حق تعالی،ابو بکر را موصوف به اجتماع با رسول صلّی اللّه علیه و آله ساخته در یک مکان،از جهت الفتی که میان ایشان بود.

جواب آنکه:این نیز مثل اوّل است،زیرا که مسجد رسول اشرفست از غار،و در آنجا مؤمن و غیر مؤمن مجتمع می باشند؛و همچنین کشتی نوح علیه السّلام،پیغمبر و[غیره]در آنجا بود.

سیّم:آنکه حق تعالی به لفظ صاحب،مضاف به پیغمبر ذکر فرموده.

جواب آنکه:در قرآن،اطلاق صاحب،بر کافر شده؛در آنجا که فرموده: قٰالَ لَهُ صٰاحِبُهُ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ (۳)و در بسیاری از اشعار و کلمات و احادیث،اطلاق صاحب،بر چیزهای دیگر نیز واقع شده.

چهارم:شفقت و ملاطفت رسول صلّی اللّه علیه و آله بر او که فرموده: لاٰ تَحْزَنْ.

جواب آنکه:این وبال است و معصیت،به جهت آنکه صریح است بر آنکه از ابو بکر، اندوه واقع شده و رسول صلّی اللّه علیه و آله او را نهی نموده؛اگر اندوه و حزن ابو بکر،طاعت بود،پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،نهی از طاعت فرموده باشد و این کفر است و اگر معصیت بود،پس اقدام ابو بکر بر معصیت،چگونه فضیلت می تواند بود.

۱- ((۱)) -سوره مبارکه توبه،آیه ۴۰.

۲- ((۲)) -برخی موارد به جهت رعایت شرایط فعلی اصلاح گردیده است.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه کهف،آیه ۳۷.

پنجم:آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر داد که خدا با ماست و لطف حق را با خود و ابو بکر به یک مرتبه قرار داد.

جواب:لفظ متکلّم مع الغیر در مقام تعظیم،ایراد می شود،پس مراد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، به تنهایی باشد؛و دیگر آنکه چون ابو بکر گفت:اندوه من بر علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است که بر فراش تو خوابیده؛جان خود را فدا نمود و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله،به علم خود می دانست که او را ضرری نخواهد رسید؛فرمود که:خدا با ماست؛یعنی با من و علی علیه السّلام است.با وجودی که چون خدا علّت و موجد اشیاء است،با هرموجودی از حیوان و جماد و نبات می باشد و اگر لطف او لمحه نباشد همه معدوم صرف می شوند.

ششم:آنکه خبر داد خدا از نزول سکینه و آرام بر ابو بکر و فرموده: فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ (۱)؛و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،هرگز سکینه زایل نمی شد؛پس،نزول سکینه بر رسول که همیشه سکینه با او بوده،نمی تواند بود.

جواب آنکه:این خلاف مفاد آیه است،از جهت اینکه آیه دال است بر اینکه نزول سکینه و تأیید به جنود،بر شخص واحد واقع شده؛چنانکه فرمود: فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها؛ پس،اگر ابو بکر صاحب سکینه بوده باشد،صاحب جنود نیز خواهد بود،و از اینکه او صاحب جنود باشد،اخراج نبی صلّی اللّه علیه و آله از نبوّت لازم می آید و این آیه از جهت[این است که]خداوند عالمیان در دو جای از قرآن،بیان نزول سکینه بر پیغمبر خود نموده و مؤمنان با او بوده اند و ایشان را شریک گردانید (۲)با آن حضرت؛ چنانکه فرموده: فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْویٰ (۳).و در جای (۴)دیگر فرموده: ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها (۵)؛اگر ابو بکر نیز می داشت،هرآینه خداوند عالمیان

۱- ((۱)) -سوره مبارکه توبه،آیه ۴۰.

۲- ((۲)) -رضوی:نگردانیده.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه فتح،آیه ۲۶.

۴- ((۴)) -رضوی:موضع.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه توبه،آیه ۲۶.

شریک می گردانید او را با حضرت درین آیه و مخصوص نمی گردانید حضرت را به نزول سکینه.و از این دو آیه معلوم شد که نزول سکینه بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله با عدم مفارقت سکینه از او منافاتی ندارد.

الحدیث الثالث عشر:فی امامه حسن بن علی علیهما السّلام

روی الکلینی باسناده عن سلیم بن قیس الهلالی قال:شهدت وصیّه أمیر المؤمنین علیه السّلام حین أوصی الی ابنه الحسن علیه السّلام و أشهد علی وصیّته الحسین و محمّدا علیهما السّلام و جمیع ولده و رؤساء شیعته و أهل بیته.ثم دفع الیه الکتاب و السّلاح و قال لابنه الحسن علیه السّلام یا بنیّ! أمرنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ان أوصی الیک و ان ادفع الیک کتبی و سلاحی کما أوصی الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و دفع الیّ کتبه و سلاحه و أمرنی ان آمرک اذا حضرک الموت أن تدفعها إلی أخیک الحسین علیه السّلام ثم أقبل الی ابنه الحسین علیه السّلام فقال و أمرک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أن تدفعها إلی ابنک هذا ثم أخذ بید علی بن الحسین ثم قال لعلی بن الحسین و أمرک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أن تدفعها الی ابنک محمّد بن علی و اقراءه من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و منّی السّلام» (۱).

ترجمه:سلیم بن قیس از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است و روایات بسیار از آن حضرت نقل کرده و ثقه و معتمد است؛می گوید:دیدم وصیّت کردن امیر المؤمنین علیه السّلام را هنگامی که وصیّت به فرزند خود امام حسن علیه السّلام می نمود و بر آن وصیّت گواه گرفت حضرت امام حسین و محمّد حنفیّه علیهم السّلام و همه فرزندان خود و سرکرده های شیعیان و اهل خانه خود را؛و به آن حضرت داد،نوشته و اسلحه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،که علامت امامت است و نزد او بود و (۲)فرمود که:ای فرزند،امر کرده مرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اینکه وصیّت کنم به سوی تو و بدهم به تو نوشته ها و سلاح را،همچنان که وصیّت کرده به

۱- ((۱)) -در کافی،ج ۱،ص ۲۹۷،باب الاشاره و النص علی الحسن بن علی علیه السّلام؛تهذیب الاحکام، ج ۹،ص ۱۷۶،باب الوصیه و وجوبها،با اندکی اضافات؛و در أعلام الوری،ص ۲۰۷،الفصل الثانی،با اندکی اختلاف.

۲- ((۲)) -رضوی:او بود به آن حضرت و.

سوی من رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و داده به من کتاب ها و سلاح خود را و امر کرده مرا،که تو را امر کنم که (۱)هرگاه برسد وقت مردن تو،بدهی این ها را که علامت امامت است به برادرت حضرت امام حسین علیه السّلام؛و خطاب به حضرت امام حسین علیه السّلام کرده فرمود که:امر کرده تو را رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اینکه بدهی علامات امامت را به پسرت،این پسر؛پس گرفت دست علی بن الحسین را و فرمود که:امر کرده تو را رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،که بدهی این علامات را به پسرت محمّد بن علیّ الباقر علیهما السّلام،و برسانی سلام من و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به آن حضرت.

بیان:اعلام آن حضرت،امام حسن علیه السّلام را به اینکه وصیّت کند به امام حسین علیه السّلام از جهت آن بود که سادات حسنی و اولاد آن حضرت را طمع در امامت نباشد.و اعلام امام حسین،به امامت علی بن الحسین علیه السّلام،نص بر آن بوده که بعد از او امامت در اعقاب خواهد بود.و اعلام علیّ بن الحسین به امامت امام محمّد باقر علیه السّلام به جهت تنصیص یا تبلیغ سلام رسول خدا یا اظهار معجزه بود و علامت امامت،علم و سلاح رسول صلّی اللّه علیه و آله و وصیّت ظاهره است؛چنانچه در حدیثی وارد شده که:«گفتند به حضرت امام رضا علیه السّلام که:هرگاه امام فوت شود به چه علامت شناخته می شود امامی که بعد اوست؟فرمود که:

امام را چند علامت می باشد؛یکی آنکه بزرگتر اولاد پدرش باشد و در او فضیلت و علم باشد و وصیّت ظاهره در او باشد،به مرتبه ای که هرگاه قافله بیاید و بپرسد که:فلان کس که امام بود،وصیّت به چه کس نمود؟همه کس بگویند که:وصیّت کرد به فلان کس.

و سلاح رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله در میان ما به منزله تابوت شهادت است در میان بنی اسرائیل؛ زیرا که تابوت هرکجا بود،امامت در آنجا بود.» (۲)و در حدیثی دیگر در باب علم ائمّه،

۱- (۱) -رضوی:مرا که امر کنم تو را.

۲- (۲) -«بأی شیء یعرف بعد الإمام؟قال:إن للإمام علامامت،ان یکون اکبر ولد أبیه بعده،و یکون فیه الفضل،و إذا قدم الرکب المدینه،قال:إلی من أوصی فلان؟قالوا:إلی فلان،و السلاح فینا بمنزله التابوت فی بنی اسرائیل،یدور مع الامام حیث کان»؛الامامه و التبصره،ص ۱۳۷؛ خصال،ج ۱،ص ۱۱۶،الإمامه لا تصلح إلا لرجل؛و نیز در کافی،ج ۱،ص ۲۸۴،باب الامور التی توجب حجه الامام.با اندکی اختلاف در عبارت آمده است.

واقع شده که:«سیف تمار می گوید که:من و جمعی از شیعیان،در خدمت حضرت صادق علیه السّلام،در حجر اسماعیل نشسته بودیم که حضرت فرمود:در اینجا از برای ما جاسوسی هست.ما به طرف راست و چپ ملتفت شده،کسی را ندیدیم و گفتیم:

جاسوس نیست در اینجا.حضرت سه مرتبه فرمود که:قسم به پروردگار کعبه و عمارت خانه که اگر من می بودم میان حضرت موسی و خضر علیهم السّلام،خبر می دادم ایشان را که من داناترم از ایشان،و خبر می دادم ایشان را به علمی چند که نزد ایشان نبود؛از جهت آنکه موسی و خضر علیهم السّلام،که دو پیغمبر عظیم الشأن بودند،داده شده بود به ایشان علم اموری که واقع شده و گذشته و داده نشده بود علم آینده،و آنچه بعد از ایشان تا روز قیامت واقع شود.و به تحقیق که علم گذشته و آینده تا روز قیامت از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ما میراث رسیده (۱)».و در حدیث دیگر منقول است که:«پرسیدند از حضرت امام رضا علیه السّلام از تفسیر آیه کریمه «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِها (۲)؛فرمود که:مراد، ائمّه از آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله است که باید برسانند امام سابق،امانت امامت را به امام بعد از خودش و مخصوص نسازد امامت را به غیر از امام به حق،و دور نکند آن را از امام به حق» (۳).مؤلّف (۴) گوید که:ممکن است نزول آیه کریمه درین باب شده،گو[اینکه] امانات دیگر نیز داخل باشد یا آنکه اعظم افراد امانت،امامت باشد.و اللّه یعلم.

ص:۱۸۷

۱- ((۱)) -«...لو کنت بین موسی و الخضر لأخبرتهما أنی اعلم منهما و لأنبأتهما بما لیس فی ایدیهما لأن موسی و الخضر أعطیا علم ما کان و لم یعطیا علم ما یکون...»کافی،ج ۱، ص ۲۶۰،باب أن الائمه علیه السّلام یعلمون علم ما کان...؛بصائر الدرجات،ص ۱۲۹،باب فی الائمه انهم اعطوا علم ما مضی.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۵۸.

۳- ((۳)) -«سألت الرضا علیه السّلام عن قول اللّه عز و جل إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِها قال هم الائمه من آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أن یؤدی الامام الامانه الی من بعده و لا یخص بها غیره و لا یزویها عنه»کافی،ج ۱،ص ۲۷۶،باب أن الامام علیه السّلام یعرف الامام الذی یکون من بعده؛بحار الانوار،ج ۲۳،ص ۲۷۶،باب ان الامانه فی القرآن الإمامه.

۴- ((۴)) -رضوی:-مولف.

الحدیث الرابع عشر:فی النّص علی الحسین علیه السّلام

روی الکلینی باسناده عن محمّد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السّلام یقول لما حضر الحسن علیه السّلام الوفات قال للحسین علیه السّلام یا أخی انّی اوصیک بوصیّه فاحفظها إذا انامت فهیئنی ثمّ وجهنی الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لا حدّث به عهدا ثمّ اصرفنی الی أمّی علیها السّلام ثمّ ردّنی فادفنی بالبقیع و اعلم انه سیصیبنی من عایشه ما یعلم اللّه و الناس بغضها و عداوتها للّه و لرسوله علیه السّلام و عداوتها لنا اهل البیت علیهم السّلام،فلمّا قبض الحسن علیه السّلام و وضع علی السریر ثم انطلقوا به الی مصلّی رسول اللّه(ص)الذی کان یصلّی فیه علی الجنایز فصلّی علیه الحسین و حمل و ادخل الی المسجد فلما اوقف علی قبر رسول اللّه(ص)ذهب ذو العونیین الی عایشه فقال لها انّهم قد اقبلوا بالحسن لیدفنوه مع النبی(ص)فخرجت مبادره علی بغل بسرج فکانت اوّل امرأه و رکبت فی الاسلام سرجا فقالت نحوّا ابنکم عن بیتی فانّه لا یدفن فی بیتی و یهتک علی رسول اللّه(ص)حجابه فقال لها الحسین(ع) قدیما هتکت أنت و أبوک حجاب رسول اللّه(ص)،و ادخلت علیه بیته من لا یحبّ قربه و انّ اللّه تعالی سایلک عن ذلک یا عایشه (1).

ترجمه:محمّد بن مسلم می گوید که:شنیدم از حضرت امام محمّد باقر-صلوات اللّه علیه-که می فرمود:چون رسید هنگام فوت شدن حضرت امام حسن علیه السّلام،گفت به حضرت امام حسین علیه السّلام که:ای برادر من،به درستی که من وصیّت می کنم ترا به وصیّتی،پس به خاطر نگاه دار.هرگاه من فوت شوم،تغسیل و تحنیط و تکفین من به جای آور،بعد از آن مرا متوجّه ساز به خدمت جدّم (2)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا آن که عهد خود را با او تازه گردانم،بعد از آن ببر مرا به سوی مادرم فاطمه علیها السّلام؛پس مرا برگردان و دفن

ص:188

1- ((1)) -کافی،ج 1،ص 300،باب الاشاره و النص علی الحسین بن علی؛و در بحار الأنوار،ج 44، ص 142،باب 22.

2- ((2)) -رضوی:مرا به سوی جدّم مرا متوجه ساز یعنی رسول خدا.

کن در قبرستان بقیع.و بدان که زود باشد که برسد مرا از عایشه آن قدر آزار که خدا می داند.و مردم می دانند دشمنی و عداوت او را از برای خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و از برای ما که اهل بیت رسول خداییم.پس چون قبض روح مبارک آن حضرت شد و گذاردند او را بر تابوت و بردند آن حضرت را به محلّ نماز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که بود،که در آن مکان نماز بر جنازه ها می کرد،و حضرت امام حسین علیه السّلام بر او نماز کردند و برداشتند و بردند و داخل کرده شد به (۱)سوی مسجد.

پس چون باز داشته شد بر قبر (۲)رسول صلّی اللّه علیه و آله،رفت صاحب دو چشم،یعنی جاسوس و دیده بان،نزد عایشه[رفت]و گفت که:به درستی که آورده اند حضرت امام حسن علیه السّلام را که دفن کنند با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله؛پس از خانه بیرون آمده،پیش دستی نمود بر استری که زین داشت؛پس آن[او]اوّل زنی است که در اسلام بر زین سوار شد و گفت:دور برید پسر خود را از خانه من؛پس به درستی که دفن کرده نمی شود در خانه من که باعث بر آن شود که پرده خانه (۳)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دریده شود.پس فرمود حضرت امام حسین علیه السّلام که:مدّت هاست که تو و پدرت،پرده و حجاب (۴)رسول خدا را دریدید و داخل کردی به (۵)خانه او کسی را که آن حضرت،نزد یکی او را دوست نمی داشت، و خدا تو را از این سؤال خواهد کرد.

و در حدیث دیگر واقع شده که آن تتمّه این است که:«بدان ای عایشه!که برادر من داناتر مردم بود به خدا و رسول خدا و داناتر است به تأویل کتاب خدا؛و این را می داند که هتک ستر رسول خدا نباید کرد؛زیرا که خدا در قرآن می فرماید که:«ای جماعتی که ایمان آورده اید،داخل مشوید خانه های پیغمبر را مگر آنکه رخصت داده شوید» (۶)؛و تو

۱- (۱) -رضوی:برداشتند و داخل کردند به.

۲- (۲) -رضوی:بر سر قبر.

۳- (۳) -رضوی:-خانه.

۴- (۴) -رضوی:پرده حجاب.

۵- (۵) -رضوی:را درید ید و داخل گردیدید به.

۶- (۶) -سوره مبارکه احزاب،آیه ۵۳.

داخل خانه رسول خـدا کردی مردها را بی رخصت آن حضـرت،و حال آنکه خدا فرموده که:«ای گروهی که ایمان دارید بلند مکنیـد آوازهای خود را بالای آواز پیغمبر» (۱)؛و به عمر خودم قسم!که به تحقیق که زدی تو بر زمین در خانه حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله،از برای پـدرت و عمر،نزد گوش رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله کلنگ ها؛و خـدا فرموده که:«به درستی که آن جماعتی که پست می کنند آوازهای خود را نزد رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله،این جماعت اند که خدا امتحان کرده دل هـای ایشان را از برای پرهیزکاری (۲)».و به عمر خودم قسم!که به تحقیق که داخل کردنـد پـدرت و عمر[را]بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله (۳)،به سبب نزدیکی خودشان،از آن حضرت آزار[دادند]،و رعایت نکردند پدرت و عمر حق رسول خدا را،در آنچه فرموده بود ایشان را خدا،بر زبان رسول خودش.و به درستی که خدا از مؤمنین در حالت موت حرام کرده،آنچه در حالت زندگی حرام کرده.

به خـدا قسم ای عـایشه!که آنچه تو نـاخوش داری از دفن کردن حضـرت امام حسن علیه السّـلام،نزد پـدرش،اگر جایز می بود میـان مـا و میـان خـدا،هرآینه می دانستی که او دفن کرده می شـد هرچنـد به خاک مالیـده شود دماغ تو.بعـد از آن محمّـد بن الحنفیّه سخن گفته،فرمود که:

ای عـایشه!یـک روز بر استر و یک روز بر شتر سوار می شوی؛تو اختیار نفس خود نـداری و مالک زمین نیستی از راه دشـمنی بنی هاشم» (۴).

بیان:«انّی اوصـیک»؛وصیّت به ضروریّات دفن محتاج الیه نبود،از جهت اعلام به وصیّت ظاهره که دلیل امامت است،این مراتب را وصیّت فرمود.و این نیز معلوم است

۱- ((۱)) -سوره مبارکه حجرات،آیه ۲.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه حجرات،آیه ۳.

۳- ((۳)) -رضوی:قسم که داخل بودن پدرت بر رسول خدا.

۴- ((۴)) -کافی،ج ۱،ص ۳۰۲،باب الاشاره و النص علی الحسین بن علی.بحار الأنوار،ج ۴۴، ص ۱۴۲،باب ۲۲-جمل تواریخه و أحواله.

که موافق مذهب اهل حق به دلیل اخبار بسیار که:«امام را غسل و کفن و نماز نمی کند مگر امام». (۱)

«ما یعلم اللّه»؛از راه اعجاز،اخبار به واقعه بعد از وفات خود فرمود و بیان آن نمود که:آزار بسیار از آن[عایشه]به من و به تو می رسد؛زیرا که باید به قدر بغض و عداوت، آزار رساند و بغض او از برای خدا و رسول در مرتبه اعلی بود.«ذو العوینین»؛یا اسم مردی یا (۲)مراد جاسوس است.«فکانت اوّل امرأه»صریح است بر کراهت سواری زنان بر زین و منشأ این فعل ناشایست این[عایشه]شده.«فی بیتی»،به اعتبار زوجیّت و ارث او که قدر نه یک از هشت یک،که فریضه زوجات است،اسناد بیت به خود داده به اعتبار آنکه سکنی آن خانه در مدّت حیات رسول،با او بوده.و چه خوب گفته شاعری:

تجمّلت تبغّلت و لو عشت تفیّلت لک التّسع من الثّمن و للکلّ تصرفت (۳)

یعنی،به شتر سوار شدی در جنگ با امیر المؤمنین علیه السّلام،و به استر سوار شدی در منع فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از زیارت قبر جدّش و اگر زنده می ماندی بر فیل نیز سوار می شدی؛و از برای تو بود،نه یک از هشت یک از خانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر تقدیر ارث و همه را تصرّف کردی به جهت دفن پدرت و عمر».

غریب تر آنکه اهل سنت در باب منع فدک از حضرت فاطمه علیها السّلام حدیثی وضع

۱- (۱) -عیون اخبار الرضا،ج ۱،ص ۱۰۵،باب الاخبار الّتی رویت فی صحه...

۲- (۲) -رضوی:اسم شخصی یا.

۳- (۳) -این شعر در منابع مختلف با کمی اختلاف آمده،بحار الأنوار،ج ۴۴،ص ۱۵۵،باب ۲۲ جمل،تواریخه و احواله.از ابن حجاج-شاعر بغدادی-به این صورت نقل شده-یا بنت أبی بکر لا کان و لا کنت-لک التّسع من الثّمن و بالکلّ تملکت-تجمّلت تبغّلت و إن عشت تفلّیت.و نیز در احتجاج،ج ۲،ص ۳۷۸؛از محمد بن ابی بکر و شرح اصول کافی،ج ۶، ص ۱۶۷،از محمد بن ابی بکر و یا ابن عباس به این صورت وارده شده تجملت تبغلت و ان عشت تفلیت لک التسع من الثمن و بالکل تملکت

نموده انـد که:رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده که:«ما گروه پیغمبران،میراث نمی گذاریم» (۱)؛مع هذا،کلّ خانه رسول خـدا را می گویند عایشه حسب الارث،متصـرف شد.عجیب تر آنکه دفن این دو،باعث هتک حجاب رسول خدا نشد به اعتقاد ایشان و دفن فرزند رسول خدا موجب هتک حجاب می شد.

الحدیث الخامس عشر:فی النّص علی علیّ بن الحسین علیهما السّلام

روی الکلینی باسـناده عن أبی جعفر علیه السّـلام،قال«انّ الحسـین بن علی،لمّا حضـره الـذی حضـره دعا ابنته الکبری فاطمه بنت الحسین علیه السّلام،فدفع الیها کتابا ملفوفا و وصیّه ظاهره و کان علی بن الحسین علیه السّلام،مبطونا معهم لا یرون الا (۲)انّه لما به فدفعت فاطمه الکتاب الی علیّ بن الحسین علیه السّـلام،ثم صار و اللّه ذلک الکتاب الینا یا زیاد قال:قلت:ما فی ذلک الکتاب جعلنی اللّه فـداک فقال فیه و اللّه ما یحتاج الیه ولـد آدم منـذ خلق اللّه آدم الی ان تفنی الـدّنیا و اللّه انّ فیه الحـدود حتّی ان فیه ارش الخدش». (۳)

ترجمه:حضـرت امام محمّد باقر-صلوات اللّه علیه-فرمود که (۴):چون حضـرت امام حسـین علیه السّلام را روی داد آنچه روی داد،طلبیـد دختر بزرگ خود را که فـاطمه نـام داشت و داد به او نوشـته پیچیـده شـده و وصـیت نـامه که ظـاهر و هویـدا بود.و حضـرت علی بن الحسـین علیه السّـلام بـا ایشـان بود،و اسـهال داشت و ایشـان گمان نمی کردنـد،مگر آنچه با اوست؛ پس داد فاطمه آن نوشته را به آن حضرت؛پس گردید به خدا قسم این کتاب به سوی ما ای زیاد.می گوید زیاد که گفتم:چه چیز است در این کتاب،فدای تو شوم؟فرمود آن

۱- ((۱)) -بحـار الانوار،ج ۲۸، ص ۱۰۴،بـاب تمهیـد غصـب الخلافه؛احتجـاج طبرسـی،ج ۱، ص ۱۰۴،احتجـاج فاطمه الزهراء(س)علی القوم؛ارشاد القلوب،ج ۲،ص ۳۳۴،فی فضائله من طریق اهل البیت.

۲- ((۲)) -رضوی:-الاّ.

۳- ((۳)) -کـافی،ج ۱،ص ۳۰۳،بـاب الاشـاره و النص علی علیّ بن الحسـین؛بصـائر الـدرجات، ص ۱۶۳،بـاب فی الأئمه علیهم السّلام.

۴- ((۴)) -رضوی:باقر علیه السّلام فرموده که.

حضـرت که:در آن است به خـدا قسم،به خـدا قسم آنچه فرزنـدان آدم به آن احتیاج دارند، از روزی که آفریده خدا آدم را تا آنکه دنیا برطرف شود؛و اللّه!که در آن جمیع حدود هست حتی آنکه تاوان خراشی که بر عضو کسی واقع شود،هست.

بیان:«لا یرون الاّ انه لما به»؛کنایه است از شدّت مرض؛یعنی کسی گمان صحّت او نمی نمود و دادن کتاب به فاطمه،با وجودی که حضـرت امام حسـین علیه السّـلام،به صـحت او علم قطعی داشت،احتمال دارد که به سـبب شدّت مرض آن حضرت و عدم قدرت او بر محافظت آن بوده باشد؛یا آنکه چون می دانست حضـرت که آن ملاعین،اهل بیت عصمت را اسیر خواهند نمود و متعـارف چنان است که با زنان،چنـدان کاوش نمی کننـد،اگر وصـیّت نامه نزد حضـرت سـیّد السّاجـدین می بود،احتمال فوت داشت؛یا آنکه در هنگام سپردن،آن حضرت را فرصت ملاقات سیّد السّاجدین،نشده؛لهذا به دختر خود سپرده باشد.

«الی ان تفنی الـدنیا»؛مراد آن است که در آن طومـار که وصـیّت حضـرت،مثبت شـده، علم مـا کان و ما یکون بود و اختصاص حدود به ذکر به سبب آن است که فروع و جزئیات حدود،بسـیار است که کسـی به غیر ایشان نمی داند و احاطه به آن ها همه بسیار مشکل است.و اللّه یعلم.

الحدیث السادس عشر:فی النّص علی أبی جعفر محمّد بن

علیّ الباقر علیهما السّلام

روی ثقّه الاسـلام باسـناده عن أبی جعفر علیه السّـلام،قال:«فلمّا حضـر علیّ بن الحسین الوفات قبل ذلک اخرج سفطا او صندوقا عنده فقال یا محمّد!احمل هذا الصندوق قال:

فحمل بین اربعه فلما توّفی جاء اخوته یدّعون فی الصندوق فقالوا اعطنا نصیبا من الصندوق فقال و اللّه ما لکم فیه شیء و لو کان لکم فیه شیء ما دفعه الیّ و کان فی الصندوق سلاح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و کتبه». (۱)

۱- (۱) -کافی،ج ۱،ص ۳۰۵،باب الاشاره و النص علی أبی جعفر؛المناقب،ج ۴،ص ۲۱۱،-

ترجمه:حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام،فرمود که:«چون علیّ بن الحسین علیهما السّلام را وقت وفات حاضر شد،پیش از وفات،بیرون آورده بود سبتی یا صندوقی که نزد او بود؛پس فرمود:ای محمّد،بردار این صندوق را.فرمود که:برداشته شد صندوق میان چهار نفر.

پس چون حضرت (۱)فوت شد،برادران حضرت باقر علیه السّلام آمده،دعوی می کردند که آنچه در صندوق بود و می گفتند که:حصّه ما را از آنچه در صندوق است بده.حضرت فرمود که:به خدا قسم که نیست از برای شما در آن چیزی،و اگر شما را در آن بهره می بود، حضرت به من نمی داد.و بود در صندوق،سلاح رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و کتاب های آن حضرت که علامت امامت است.

بیان:«او صندوقا» (۲)؛ظاهر آن است که راوی شک دارد و تردید (۳)می نماید.بین اربعه؛بیان ثقل آن است که چهار نفر به اجتماع برداشتند آن را.و دادن صندوق،صریح در وصیّت است که یا آنکه وصیّت،قبل از این شده بوده و سلاح رسول را در این وقت تسلیم نموده.و اللّه یعلم. (۴)

الحدیث السّابع عشر:فی النّص علی ابی عبد اللّه جعفر بن

محمّد الصّادق علیه السّلام

روی فی الکافی عن ابی الصباح قال:«نظر ابو جعفر علیه السّلام الی ابی عبد اللّه علیه السّلام یمشی فقال تری هذا،هذا من الّذین قال اللّه تعالی: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ (۵). (۶)

۱- (۱) -رضوی:-حضرت.

۲- (۲) -رضوی:آن صندوقات.

۳- (۳) -رضوی:و تردد.

۴- (۴) -رضوی:تسلیم نمود.و اللّه اعلم.

۵- (۵) -سوره مبارکه قصص،آیه ۵.

۶- (۶) -کافی،ج ۱،ص ۳۰۶،باب الاشاره و النص علی ابی عبد اللّه علیه السّلام.ارشاد مفید،ج ۲،ص ۱۸۰،باب ذکر الامام القائم بعد ابی جعفر علیه السّلام؛اعلام الوری،ص ۲۷۳،الفصل الثانی فی ذکر النص علی امامته.

ترجمه:راوی می گوید که:نظر کرد حضرت امام محمّد باقر به سوی فرزند خود حضرت صادق علیهما السّلام که راه می رفت.پس گفت به من که:می بینی تو این را که راه می رود؟این از جمله کسانی است که حق تعالی در قرآن فرموده آیه که ظاهر مدلولش این است که:«اراده داریم که منّت گذاریم بر کسانی که ضعیف گردانیده شدند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را میراث برنده های زمین».

بیان:این آیه کریمه،نصّ صریح است بر امامت،و دلالت دارد بر رجعت، اُسْتُضْعِفُوا؛ بیان غصب حقّ ایشان است. وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ؛ بیان نفاذ امر ایشان است در زمان رجعت یا به حسب واقع و نفس الامر.و أَئِمَّةً؛ صریح است بر نصّ امامت.و اللّه یعلم.

الحدیث الثامن عشر:فی النّص علی أبی الحسن موسی علیه السّلام

روی الکلینی باسناداه (۱)عن الفیض بن المختار قال:قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:خذ بیدی من النّار من لنا بعدک فدخل علیه (۲)ابو ابراهیم علیه السّلام،و هو یومئذ غلام.فقال:هذا صاحبکم فتمسّکوا به. (۳)

ترجمه:فیض می گوید:عرض کردم به حضرت صادق علیه السّلام که:بگیر دست مرا از آتش و بفرمای کیست بعد از تو از برای ما؟پس داخل شد بر آن حضرت،حضرت امام موسی علیه السّلام و آن حضرت در آن روز پسری بود؛پس فرمود پدرش که:این صاحب شماست؛چنگ در زنید به او.

بیان:«خذ بیدی من النار»؛به اعتبار آنکه«کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را،مرده است مثل مردن زمان جاهلیّت»؛پس عدم معرفت به امام زمان خود،موجب دخول آتش جهنّم است؛لهذا هرگاه راهنمایی به امام خود یافت،گویا دست او گرفته

۱- ((۱)) -رضوی:باسناده.

۲- ((۲)) -رضوی:-علیه.

۳- ((۳)) -کافی،ج ۱،ص ۳۰۷،باب الاشاره و النص علی ابی الحسن.

شده.و سؤال راوی از امام بعد از حضرت،به اعتبار امکان موت است نسبت به هر کس.

«فتمسّکوا به»؛حکم عام است به آنکه در جمیع احکام و شرایع،باید متمسّک به او بود و نصّ صریح است بر امامت.و اللّه یعلم.

الحدیث التاسع عشر:فی النصّ علی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام

روی ابن بابویه فی العیون باسناده عن محمّد بن اسماعیل بن الفضل الهاشمی،قال:

دخلت علی أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام،و قد اشتکی شکایه شدیده.فقلت له:ان کان ما اسأل اللّه ان لا یریناه فالی من قال:الی علیّ ابنی و کتابه کتابی و هو وصیی و خلیفتی من بعدی. (۱)

ترجمه:محمّد بن اسماعیل می گوید:داخل شدم به خدمت حضرت امام موسی علیه السّلام و حال آنکه آن حضرت بیمار شده بود؛بیماری سختی.پس گفتم او را که:اگر واقع شود چیزی که من از خدای تعالی (۲)طلب می کنم که خدا به من ننماید،پس امر امامت به سوی چه کس مفوّض است؟آن حضرت فرمود که:امر امامت مرجوع است به سوی پسرم علی و نوشته او نوشته من است و او وصی و جای نشین من است بعد از من.و اللّه یعلم (۳).

الحدیث العشرین:فی النص علی محمّد بن علیّ الجواد علیه السّلام

روی ثقه الاسلام فی الکافی باسناده عن صفوان بن یحیی قال:«قلت للرضا علیه السّلام:قد کنّا نسألک قبل ان یهب اللّه لک أبا جعفر فکنت تقول:یهب اللّه لی غلاما فقد وهبه اللّه لک فأقرّ عیوننا فلا ارانا اللّه یومک فان کان کون فالی من.فأشار بیده الی أبی جعفر علیه السّلام و هو

۱- (۱)) -عیون اخبار الرضا علیه السّلام،ج ۱،ص ۲۰،باب النص أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام؛ بحار الأنوار،ج ۴۹،ص ۱۳،باب النصوص علی الفصوص علیه صلوات؛کشف الغمه،ج ۲، ص ۲۹۸،باب مولد الرضا.

۲- (۲)) -رضوی:-تعالی.

۳- (۳)) -رضوی:و اللّه اعلم.

قایم بین یدیه فقلت:جعلت فداک هذا ابن ثلاث سنین؟!فقال:و ما یضرّه من ذلک قد قام عیسی بالحجه و هو ابن ثلاث سنین». (۱)

ترجمه:صفوان که از وکلاء حضرت امام موسی علیه السّلام بود می گوید:گفتم به حضرت امام رضا علیه السّلام که:ما سؤال می کردیم از تو،پیش از آنکه حق تعالی (۲)ببخشد به تو حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام را و می گفتی که خدا خواهد بخشید به من پسری.و الحال به تحقیق که خدا شفقت کرد به تو و چشم های ما روشن شد.پس خدا ننماید به ما روز فوت تو را (۳)؛اگر قضیّه تو واقع شود،امر امامت به سوی کیست؟پس حضرت به دست مبارک خود اشاره کرد به حضرت ابی جعفر علیه السّلام که کنیت امام محمّد تقی است و آن حضرت پیش روی پدرش ایستاده بود؛پس گفتم:فدای تو شوم این پسر،سه ساله است.فرمود که:ضرر نمی رساند او را کوچک بودن.به تحقیق که حضرت عیسی برپای ایستاد به آنکه حجّت الهی باشد و حال آنکه پسر سه ساله بود.

بیان:«یهب اللّه لی»؛چون اصحاب آن حضرت می دانستند که امامت در اعقاب می باشد و حضرت امام رضا علیه السّلام فرزند نداشت،سؤال و تفتیش می نمودند که چگونه خواهد شد؟و حضرت امام رضا علیه السّلام از راه اعجاز،خبر به ولادت پسرش،حضرت جواد علیه السّلام می داد.«فإلی من» (۴)هرچند معلوم ایشان بود که حضرت امام محمّد تقی جواد علیه السّلام،امام خواهد بود،اما می خواستند که نص صریح که دلیل امامت است از حضرت امام رضا علیه السّلام درباره آن حضرت صادر شود؛لهذا پرسیدند:«هذا ابن ثلاث سنین»؛چون گمان مردم چنان بود که به حد تکلیف رسیدن،شرط است در امامت، استبعاد نمودند.و جواب حضرت امام رضا علیه السّلام،بر سبیل مماشات و بیان جواز آن بود

۱- ((۱)) -کافی،ج ۱،ص ۳۲۱،باب الإشاره و النص علی أبی جعفر؛روضه الواعظین،ج ۱، ص ۲۳۷،مجلس فی ذکر امامه ابی جعفر علیه السّلام؛اعلام الوری،ص ۳۴۵،الفصل الثانی فی ذکر النصوص الداله.

۲- ((۲)) -رضوی:-حق تعالی.

۳- ((۳)) -رضوی:-تو را.

۴- ((۴)) -رضوی:-فإلی من.

که حجّت صغیر باشد.واگرنه در حین سؤال ایشان،هنوز حیات حضرت امام رضا علیه السّلام باقی بود.و اللّه یعلم (۱).

الحدیث الحادی و العشرون:فی النص علی أبی الحسن الثالث،علیّ

بن محمّد النقی علیه السّلام

روی الکلینی باسناده عن اسماعیل بن مهران،قال:«لما خرج أبو جعفر علیه السّلام من المدینه الی بغداد فی الدّفعه الاولی من خرجتیه.قلت له عند خروجه:جعلت فداک!انّی أخاف علیک فی هذا الوجه؛فالی من الامر بعدک؟فکر بوجهه الیّ ضاحکا و قال:لیس الغیبه حیث ظننت فی هذه السّنه.فلمّا اخرج به الثانیه الی المعتصم صرت الیه فقلت له:

جعلت فداک!انت خارج فالی من هذا الامر من بعدک (۲)فبکی حتّی اخضلّت لحیته،ثمّ التفت الیّ فقال:عنده هذه یخاف علیّ الامر من بعدی الی ابنی علیّ». (۳)

ترجمه:راوی می گوید که:چون حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام از مدینه بیرون آمد که متوجّه بغداد شود در مرتبه اوّل از آن دو مرتبه که از مدینه بیرون آمد،گفتم او را نزد (۴)بیرون آمدنش،که:فدای تو شوم!به درستی که من می ترسم بر تو در این توجّه؛پس به سوی کیست امر امامت بعد از تو؟پس حضرت برگردانید روی خود را به سوی من در حالتی که تبسم می نمود و فرمود که:غایب شدن من نیست در این سال چنانچه تو گمان کردی.پس چون حضرت بیرون برده شد در مرتبه دوّم به نزد معتصم،من رفتم به سوی آن حضرت و گفتم او را که:فدای تو شوم،بیرون می روی پس امر امامت به سوی کیست بعد از تو؟پس حضرت گریست تا آنکه ریش مبارکش تر شد و ملتفت شد به سوی من

۱- ((۱)) -رضوی:و اللّه اعلم.

۲- ((۲)) -رضوی:من الامر هذا بعدک.

۳- ((۳)) -کافی،ج ۱، ص ۳۲۳،باب الاشاره و النص علی أبی الحسن؛بحار الأنوار،ج ۵۰، ص ۱۱۸، باب النصوص علی الخصوص علیه...؛ارشاد مفید،ج ۲،ص ۲۹۸،باب طرف من الخبر فی النص علیه.

۴- ((۴)) -رضوی:-بیرون آمد،گفتم او را نزد.

و فرمود:نزد این خروج ترس فوت بر من هست،امر امامت بعد از من،مرجوع است به سوی پسرم امام علی النقی علیه السّلام.

بیان:در این حدیث شریف نیز معجزه آن حضرت به خبر دادن به آنچه واقع خواهد شد،ظاهر است و گریستن آن حضرت از راه محبّت به دنیا نبوده،بلکه از راه مفارقت احبّه و دوستان یا از راه حیرت شیعیان بوده و اگرنه دوستی لقاء الهی شرعا مرغوب است.و اللّه یعلم (۱).

الحدیث الثانی و العشرون:فی النّص علی ابی محمّد الحسن بن

علیّ علیهما السّلام

روی الکلینی باسناده عن یحیی بن یسار القنبری،قال:أوصی ابو الحسن علیه السّلام،الی ابنه الحسن،قبل مضیّه باربعه اشهر و اشهدنی علی ذلک و جماعه من الموالی (۲).

ترجمه:یحیی بن یسار که از اولاد قنبر است می گوید که:وصیّت کرد امام علی النقی به سوی پسرش حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام،پیش از رحلتش به چهار ماه،و گواه گرفت بر این وصیّت،من و جماعتی از دوستان و شیعیان را.و اللّه یعلم.

الحدیث الثالث و العشرون:فی النّص علی صاحب الزّمان،و خلیفه

اشاره

الرّحمن صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطّاهرین.

روی الکلینی باسناده عن رجل من اهل فارس،قال:اتیت سامرا و لزمت باب ابی محمّد علیه السّلام فدعانی فدخلت علیه و سلّمت فقال:ما الذی اقدمک قال:قلت:رغبه فی

۱- (۱) -رضوی:-و اللّه یعلم.

۲- (۲) -اصول کافی،ج ۱،ص ۳۲۵،باب الاشاره و النص علی أبی محمد علیه السّلام؛بحار الأنوار،ج ۵۰، ص ۲۴۶،باب ۲؛النصوص علی الخصوص؛اعلام الوری،ص ۳۷۰،الفصل الثانی فی ذکر النصوص الدلاله.

خـدمتک.قال:فقال لی:فالزم الباب.قال:فکنت فی الـدار مع الخدم ثمّ صـرت اشتری لهم الحوایج من السوق و کنت ادخل علیهم من غیر اذن اذا کان فی الدار رجال.قال:فدخلت علیه یوما و هو فی دار الرجال فسمعت حرکه فی البیت فنادانی مکانک لا تبرح فلم اجسـر ان ادخـل و لاـ اخرج فخرجت علی جاریه معها شـیء مغطی ثم نادانی ادخل (۱)فـدخلت و نادی الجاریه فرجعت الیه فقال لها:اکشـفی عمّا معک فکشفت عن غلام ابیض حسن الوجه و کشف عن بطنه فاذا شعر نابت من لبّته الی سرّته اخضر لیس باسود.فقال:هذا صاحبکم ثمّ امرها فحملته فما رأیته بعد ذلک حتّی مضی أبو محمّد علیه السّلام. (۲)

ترجمه:مردی از اهـل فارس که راوی نام او را گفته و کلینی فراموش کرده،می گویـد که:آمـدم به سـرّ من رآی و ملازم شـدم در،در خانه حضـرت امام حسن عسـکری علیه السّـلام و حضـرت مرا طلبید،پس داخل شدم بر آن حضرت و سلام کردم.فرمود آن حضرت که:

چه چیز باعث آمـدن تو شـد؟می گوید،گفتم:خواهش ملازمت تو.گفت که حضـرت فرمود که:در،در خانه باش!و بودم به امر حضرت در آن خانه با خدمتکاران حضرت.

بعـد از آن چنـان شـدم که ضـروریات ایشـان را از بـازار،من می خریـدم و داخل می شـدم بر ایشان،بـدون رخصت،هرگاه آن حضرت در مهمانخانه می بودند.می گوید که داخل شدم بر حضرت روزی و آن حضرت در میهمانخانه بود.شنیدم حرکتی در آن خانه،پس حضـرت آواز کردند مرا و فرمودند:در جای خود باش و حرکت مکن!من جرأت نکردم که داخل شوم و جرأت نکردم که بیرون روم،پس بیرون آمـد بر من،کنیزی که بـا او چیزی بـود پوشـیده شـده؛بعـد از آن طلبیـد مرا حضـرت و فرمـود که:داخل شو،پس داخل شدم و طلبید آن حضرت (۳)کنیز را و کنیز برگشت به سوی حضـرت و فرمود که:بگشا از آنچه با تو است،پس گشود و دیدم پسری سفید خوش روی و گشود شکم مبارک او را،

۱- ((۱)) -رضوی:-و لا أخرج...ادخل.

۲- ((۲)) -کافی،ج ۱،ص ۳۲۹،باب الأشاره و النص إلی صاحب الدار؛بحار الأنوار،ج ۵۲،ص ۲۶، باب ۱۸-ذکر من رأه صلوات اللّه؛

۳- ((۳)) -رضوی:-و فرمود...آن حضرت.

دیدم مویی روییده از کو گردن او،و رسیده به ناف او که آن موی،سیاه نبود و فرمود حضرت که:این صاحب و امام و خلیفه است شما را؛بعد از آن برد آن طفل را و دیگر ندیدم او را تا حضرت امام حسن علیه السّلام رحلت فرمود.

کشف حجاب و تحقیق صواب

«مکانک لا تبرح»؛منع حضرت،مرد فارسی را،اولا و طلبیدن ثانیا،ظاهرا به سبب آن بود که چون حضرت احساس به حرکت و آمدن عورات نموده بوده،احتیاط فرموده باشد که مبادا زنی بی ساتر بدن بیاید و بعد از آنکه ملاحظه فرمود که جاریه ایست که حضرت صاحب را و ساتر دارد و اگر نداشته باشد به عنوان تحلیل حضرت،نظر بر او مشروع می شد،او را طلبید که تنصیص بر امامت حضرت صاحب واقع شود و روییدن موی سبز!،ظاهر آن است که از خصایص حضرت باشد و نمودن آن به آن مرد (۱)به جهت آن باشد که علامت خاصّه (۲)را ببیند.و اللّه یعلم.

[احادیثی پیرامون حضرت مهدی علیه السّلام]

بدان که در زمان غیبت کبری،جسم مبارک آن حضرت دیده و نام مبارکش برده نمی شود و در احادیث نام مبارکش به این عنوان مثبت شده:«م ح م د» (۳).و در حدیثی وارد شده که:«نام آن حضرت را نمی گوید،مگر کافری» (۴).و آنکه در بعضی احادیث واقع شده که:در صفا آن حضرت نشسته،بند نعلین خود را درست می نمود و جمعی دیدند،باید بر این حمل نمود که در حین دیدن،علم به هم نمی رسد که آن حضرت

۱- ((۱)) -رضوی:نمودن آن از زبان مرد.

۲- ((۲)) -رضوی:علامت خصاصه.

۳- ((۳)) -الامامه و التبصره،ص ۲؛کمال الدین،ص ۴۳۰.

۴- ((۴)) -«صاحب هذا الامر لا یسمیه بإسمه الا کافر»کافی،ج ۱،ص ۳۳۳،باب فی النهی عن الاسم؛کمال الدین،ص ۶۴۸،باب النهی عن تسمیه القائم؛وسائل الشیعه،ج ۱۶،ص ۲۳۸ باب تحریم تسمیه المهدی علیه السّلام.

است،کو بعد (۱)از مفارقت،از قراین معلوم شود که آن حضرت بوده و از احادیث معلوم می شود:«جمعی که در زمان غیبت انتظار ظهور آن حضرت کشند،افضل مردمند» (۲).

چنانچه از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که فرمود:«نزدیک تر حالی که می باشند بندگان از خدا و خشنودتر حالی که می باشد خدا از بندگانش هنگامی است که نیابند حجّت خدا و امام زمان را به سبب غیبت او و امام ظاهر نشود و جای او را ندانند و ایشان باوجوداین حالت بدانند که باطل نمی شود حجّت و عهد خدا» (۳)؛پس نزد این حالت،امید فرج و ظهور امام به حق داشته باشید هرصبح و شام،پس،به درستی که سخت تر حالتی که غضب خدا بر دشمنان او می باشد،هنگامی است که نیابند حجّت خدا را و از برای ایشان ظاهر نشود و حال آنکه به تحقیق که خدا می داند که دوستان او در زمان غیبت شک نمی کنند و اگر می دانست که دوستانش شک خواهند نمود به سبب غیبت،غایب گردانیده نمی شد حجّت الهی از ایشان به قدر برهم زدن چشمی و نیست این غیبت مگر بر سر بدان مردم.

مؤلف گوید که:از این حدیث معلوم می شود که زمان غیبت از برای دوستان خدا، بهترین زمان ها و ثواب ایشان اعظم و از برای دشمنان خدا که سبب غیبت شده اند بدترین زمان ها و عذاب ایشان،اشد خواهد بود و زمان غیبت،زمان امتحان است و باید متمسّک به دین خود بود که احدی از اشرار و شیاطین،این کس را از دین حق بیرون نبرند.چنانچه در حدیثی وارد شده که:«در زمان غیبت امتحان کرده می شوید و اشک

۱- ((۱)) -رضوی:است،و بعد.

۲- ((۲)) -به این مضمون روایت«یا علی اعجب الناس ایمانا و اعظمهم یقینا قوم یکونون...و حجب عنهم الحجه فامنوا...»در این منابع آمده:من لا یحضره الفقیه،ج ۴،ص ۳۶۵،باب النوادر؛ وسائل الشیعه،ج ۲۷،ص ۹۲،باب وجوب العمل باحادیث النبی.

۳- ((۳)) -«...اقرب ما یکون العباد من اللّه جل ذکره و ارضی ما یکون عنهم اذا افتقدوا حجه اللّه لم یظهر لهم...».کافی،ج ۱،ص ۳۳۳،باب نادر فی حال الغیبه؛الغیبه،ص ۴۵۷،ذکر طرف من العلامات الکائنه.

ریخته می شود از چشم های مؤمنین و شما سرازیر می شوید چنانچه کشتی ها در موج های دریا سرازیر می شود و رستگار نمی شود مگر کسی که خدا از او میثاق گرفته و در دل او ایمان را نوشته،تقویت او به وحی از جانب خود نموده باشد» (۱).بدان که تعیین وقت از برای ظهور حضرت صاحب حرام است،بلکه باید انتظار کشید و تعجیل آن را از حق تعالی طلبید.چنانچه حضرت صادق علیه السّلام خطاب به مهزم فرموده که:«ای مهزم!دروغ گفتند آن ها که وقت تعیین نمودند از برای ظهور حضرت و هلاک شدند آن ها که بی تابی نموده تعجیل کردند؛و رستگار شدند آن ها که (۲)حق را انقیاد نموده، تسلیم و صبر و شکیبایی پیشه کردند» (۳).و اللّه یعلم.

فایده:چون امامت حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمّه علیهم السّلام به نصّ (۴)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ثابت شد و معهذا هرامام سابق،تنصیص بر امام لاحق نموده و این کافی،بلکه زیاد است به سبب آنکه نص رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کافی بود و در حدیث غدیر به ابلغ و اکمل وجهی مکرّر واقع شده،نهایت از راه زیادتی اتمام حجّت،هرامامی دعوی امامت و بر طبق دعوی معجزه ظاهر ساخته اگر خواهیم استیفاء ذکر معجزات ایشان نماییم غرض تألیف این کتاب که استیفاء اصول دین و اکثر فروع است از احادیث فوت می شود و کتب مؤلّفه در معجزات بسیار است،اگر خواهند رجوع نمایند.و اللّه یعلم.

ص:۲۰۳

۱- (۱) -«...و لتدمعن علیه عیون المؤمنین و لتکفؤن کما تکفاء السفن فی امواج البحر...».کافی، ج ۱،ص ۳۳۶،باب فی الغیبه،ح ۳،بحار الانوار،ج ۵۱،ص ۱۴۷،باب ۶-ما روی فی ذلک عن الصادق علیه السّلام.

۲- (۲) -رضوی:-آن ها که بی تابی...رستگار شدند.

۳- (۳) -«...یا مهزم کذب الوقاتون و هلک المستعجلون».کافی،ج ۱،ص ۳۶۸،باب کراهیه التوقیت؛الغیبه،ص ۴۲۶.

۴- (۴) -رضوی:امامت امیر المؤمنین علیه السّلام و باقی ائمه طاهرین به نص.

الحديث الرابع و العشرون:فی العدل

اشاره

روی الشّیخ السّعید فی الامالی باسناده عن عبد العظیم الحسنی عن الامام علی ابن محمّد عن ابیه محمّد بن علیّ عن ابیه الرّضا علی بن موسی علیهم السّلام قال:«خرج ابو حنیفه ذات یوم من عند الصّادق علیه السّلام فاستقبله موسی بن جعفر علیه السّلام؛فقال له:یا غلام!ممن المعصیه؟فقال:لا تخلوا من ثلاث،اما ان تکون من اللّه عزّ و جلّ و لیست منه فلا ینبغی للکریم ان یعذّب عبده بما لا یکتسبه و امّا ان تکون من اللّه و من العبد فلا ینبغی للشریک القوّی ان یظلم الشریک الضّعیف و امّا ان تکون من العبد و هی منه فان عاقبه اللّه فبذنبه و ان عفی عنه فبکرمه وجوده». (۱)

ترجمه:حضرت امام رضا-صلوات اللّه علیه-فرمود که:روزی ابو حنیفه از نزد حضرت صادق علیه السّلام بیرون آمد؛پس پیش روی او برخورد[به]موسی بن جعفر علیه السّلام؛پس گفت ابو حنیفه که:ای پسر!معصیت از کیست؟حضرت امام موسی علیه السّلام فرمود که:خالی از سه شق نیست:

یکی آنکه:از خدا صادر شود و حال آنکه چنین نیست،پس بنابراین سزاوار نیست از برای خداوند کریم بخشاینده که عذاب کند بنده خود را به سبب گناهی که بنده نکرده.

دوّم آنکه:از خدا و بنده،هردو صادر شود،پس بنابراین سزاوار نیست شریک قوی را،اینکه ستم کند بر شریک ضعیف و با وجودی که خودش نیز دخیل بوده باشد،بنده را عذاب کند.

سیّم آنکه:از عبد باشد و حال آنکه چنین است،پس اگر خدا او را عذاب کند،به سبب معصیت اوست و اگر درگذرد از او،به سبب بخشش و احسان خداست.

۱- ((۱)) -أمالی صدوق،ص ۴۱۰،مجلس الرابع و الستون؛عیون اخبار الرضا،ج ۱،ص ۱۳۸،باب ما جاء عن الرضا؛توحید،ص ۹۶،باب معنی التوحید و العدل.

[مناظره بهلول و ابو حنیفه]

تحقیق حال و نقل مقال:از جمله مذاهب باطله ابو حنیفه،سه رأی افحش و اغرب است:یکی آنکه:افعال بندگان را،خدا می کند.

دوّم آنکه:چیزی که دیده نمی شود،موجود نیست.

سیّم آنکه:جنس از هم جنس خود متاذّی نمی شود.و مشهور آن است که بهلول سنگی بر سر او زده،به این فعل،ابطال هرسه مذهب او نمود؛زیرا که گفت:سر مرا شکستی؟جواب گفت که:خدا شکست نه من.گفت:درد می کند.جواب گفت:اگر راست می گویی درد را به من بنمای.دیگر گفت:تو از خاک مخلوقی و من خاک بر تو زدم.و اشاعره در رأی اوّل با ابو حنیفه موافق و ظلم بر خدا روا می دارند و این مذهب به غایت،سخیف است؛زیرا که هرگاه بنده را اختیاری نباشد،چگونه آقا او را عذاب می کند؟!و این مثل آن است که کسی غلام خود را بزند که چرا به سنّ بلوغ رسیدی یا آنکه چرا ریش تو سیاه است و همه علما و (۱)عقلا اتّفاق دارند که هرگاه کسی را در فعلی که اختیاری او نباشد،آزار نمایند،قبیح است و عقلا چنین مردی را اسناد به جنون و حمق می دهند و سفیه می دانند،معهذا ثواب و عقاب باطل می شود.

[قضا و قدر]

چنانچه در حدیثی وارد شده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند که:«خبر ده ما را از رفتن ما به شام که آیا به قضا و قدر الهی بود یا نه؟حضرت فرموده که:ما به بلندی،بالا نرفتیم و به وادی،سرازیر نشدیم مگر به قضا و قدر الهی.سائل می گوید:

پس چگونه از مشقّت خود طلب ثواب از خدا نماییم؟حضرت فرمود که:گمان کردی قضایی لازم،و تقدیری واجب،که تو بر آن مجبور باشی؛این باطل و قول مجبّره کفره است؛اگر چنین می بود،نیکوکار سزاوارتر بود به ملامت از بدکردار،به اعتبار آنکه

۱- (۱) -رضوی:-علما و.

بـدکردار در دنیـا لـذّتی برده و انتفـاعی یـافته و نیکوکـار در دنیـا نیز تعب به خود قرار داده و بنـابراین مـذهب باطـل،طـاعت و معصیّت را دخلی در ثواب و عقاب نخواهـد بود؛ و اقـدام بر چنین (۱)کـاری که در دنیا متضـمّن تعب و در آخرت نیز موجب عنت (۲)باشد مستلزم سفه و بی خردی و استحقاق لوم و سـرزنش است» (۳)؛و العیـاذ بـاللّه خلق بهشت و دوزخ و حسـاب و میزان و اکثر ضـروریّات دین اهـل ایمان،عبث و لغو خواهـد بود؛ «تعالی عمّا یقول الظّالمون علوّا کبیرا» (۴)و این محض ظلم و منـافی عـدل است و در قرآن، آیات لا تعـدّ و لا تحصـی ابطال این می نمایـد؛از آن جمله آنکه می فرمایـد که: إِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّهٍ (۵)؛یعنی،«به درستی که خدا ستم نمی کند به قدر سنگینی ذرّه».و شبه و شکوک معاندین در این مقام،مستلزم انکار بدیهی است؛چنان چه شبهه نموده اند که فعل بنده،مستند به اراده اوست و آن اراده حادث است و علّتی می خواهد،اگر منتهی شود به اراده واجب،جبر لازم و اگر ارادات (۶)غیر متناهیه تصوّر کنیم،متسلسل شود و تسلسل محال است و این شبهه اگرچه اقوای شبه مجبّره است امّا،جواب از چند وجه می توان گفت:اوّلا آنکه:شبهه است در مقابل محسوس،زیرا که ما چون اقدام بر فعلی نمـاییم بالبـدیهه علم قطعی داریم که اگر خواهیم نمی کنیم (۷)و مجبور نیسـتیم و همچنین در افعـال خود اراده می کنیم بـدون آنکـه پیش از آن اراده دیگر باشـد؛بلکه علّت ارادت،ذات حـادث است و موقـوف به اراده دیگر نیست تـا آنکه جـبر یا تسلسل لازم آیـد و همچنـان که جبر باطل،تفویض محض نیز باطل است؛که خـدا را اصـلا و مطلقا دخلی در افعال بنـدگانش نباشد و عباد هرچه خواهند بکنند؛زیرا که لازم می آید که خدا را اختیاری در

۱- ((۱)) -رضوی:نخواهد بود در چنین.

۲- ((۲)) -تباه و فاسد شدن،رنج کشیدن(دهخدا).

۳- ((۳)) -شرح نهج البلاغه(ابن ابی الحدید)،ج ۱۸،ص ۲۲۷؛الطرائف،ج ۲،ص ۳۲۶،حکایات من المجبره.

۴- ((۴)) -اشاره به آیه ۲۳ سوره مبارکه اسراء.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۴۰.

۶- ((۶)) -رضوی:ارادت.

۷- ((۷)) -رضوی:اگر خواهیم می کنیم و اگر نمی خواهیم نمی کنیم.

مملکتش نباشـد؛پس فعـل بنـده به دو چیز تمـام می شود:به اراده عبـد و مشیّت خـدا؛ و موجب ثواب و عقاب،اراده اوست که مشیّت بر آن مترتّب و فعـل از عبـد واقع می شود و این است معنی«لاـ جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین» (۱)؛یعنی در افعال عبـاد جبر محض نیست و تفویض محض نیست.بلکه امری است (۲)مابین جبر و تفویض.و مراد حضرت امیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه-که می فرمایـد:قضـا و قـدر لازم نیست،این است (۳)و آنکه حضـرت امام رضا-صـلوات اللّه علیه-شـرکت خدا را در افعال بندگانش نفی نموده،شرکتی است که منتهی به الزام و اجبار شود،نه دخلی که بعد از اراده عبد و علیّت مستقلّه بودن عبد دارد که ایجاد فعل می نماید.و بعضـی از حکما که می گویند:«لا مؤثر فی الوجود الاّ اللّه» (۴)؛یعنی تأثیر در هستی غیر از خدا کسـی نمی کند؛اگر این معنی اراده دارند،صـحیح است و این مقامی است بسیار لغزنده که اکثر فحول علما،لغزیده اند؛ نهایت اگر کسـی به عین بصیرت،بدون عصبیّت نظر کند در این (۵)مجملی که ایراد شد کافی و سـینه طالبان حق را شافی است.و اللّه یعلم.

بدان که لفظ قدری بر جبری و تفویضی،هردو در احادیث ما اطلاق و احادیثی که در مذمّت قدری واقع شده هریک از فریقین می گویند مراد آن دیگری است.چنانچه وارد شده که:«خدا لعنت کرده قدریّه را،بر زبان هفتاد پیغمبر» (۶).و آنکه روایت شده از

۱- (۱) -کافی،ج ۱،ص ۱۶۰،باب الجبر و القـدر؛عده الداعی،ص ۳۲۵،خاتمه الکتاب فی أسـماء اللّه الحسـنی؛بحار الأنوار،ج ۴،ص ۱۹۷،باب ۳-عدد اساء اللّه تعالی و فضل.

۲- (۲) -رضوی:-در افعال...امری است.

۳- (۳) -رضوی:و قدر در افعال عباد،جبر محض نیست و تفویض محض نیست،بلکه امری است لازم،این است.

۴- (۴) -بحار الأنوار،ج ۵،ص ۱۵۰،باب ۵-الارزاق و الاسعار؛نهج الحق،ص ۱۰۱،مطلب العاشر.

۵- (۵) -رضوی:بدون عیب نظر کند این.

۶- (۶) -«لعنت القدریه و المرجئه علی لسان سـبعین نبیا...».صراط المستقیم،ج ۱،ص ۳۹،فصل الخامس؛طرائف،ج ۲،ص ۳۴۴ حکایات من المجبره.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که:«قدری،مجوس امّت من اند» (۱).ظاهر آن است که مراد،جبریّه باشند و تشبیه از چند جهت می تواند بود؛اوّل آنکه:مجوس به اعتقادات باطله واهیه،که معلومه البطلان است قائلند و هم چنین مجبّره.

دوّم آنکه:مـذهب مجوس آن است که خـدا خلق افعـال خود می کنـد،بعـد آن،تبرّی و انکـار از فعـل خود می کنـد تعالی عن ذلک؛چنانکه ابلیس را که فاعل شـرور و بـدی ها می دانند،می گویند چنین می کند؛هم چنین مجبّره می گویند که:خدا افعال قبیحه بندگان را می کند و روز قیامت از آن تبرّی و خلق را عذاب می کند.

سیّم آنکه:مجوس می گویند:تزویج دختر و خواهر و مادر به قضا و قدر و اراده خدا واقع می شود و مجبّره نیز چنین قائلند.

چهارم آنکه:مجوس می گویند که:کسی که قدرت بر خیر دارد،قادر بر شر نیست و هم چنین به عکس.و جبری و قدری،هردو گمراه اند و آنچه در حق یکدیگر می گویند،راست است.

[مراد از استطاعت]

تحقیق بالمقام حقیق:مراد از اسـتطاعت که در احادیث وارد شـده،قـدرت بر فعل است با اعانت خـدا در طاعات و خذلان او در معاصـی.و اعـانت را گـاهی تعبیر از آن به توفیق شـده که آن تهییء اسـباب است به جـانب مطلوب خیر.چنـانچه حضـرت امام موسـی علیه السّـلام هنگامی که از آن حضـرت پرسیدند که:«آیا بنده استطاعت دارد؟فرمود:بلی، امّا بعد از چهار خصلت؛یکی آنکه در راه تحصـیل فعل،مانعی نباشد؛دیگر آنکه بدن صـحیح و اعضا،سالم باشد؛دیگر آنکه اسـباب صدور فعل از خدا وارد شـده باشـد؛مثل آنکه مرد،قـدرت بر زنا نـدارد مگر آنکه زنی را ببینـد که با او زنا کنـد بعـد از آن،زن که محلّ زناست به هم رسید؛یا آنکه خود را نگاه می دارد و امتناع از زنا می نماید؛مثل حضرت

۱- (۱) -«القدریه مجوس هذه الأمه»،مستدرک الوسائل،ج ۱۲،ص ۳۱۷،باب تحریم مجالسه اهل المعاصی؛صراط المستقیم،ج ۳،ص ۶۲.

یوسف علیه السّلام؛یا آنکه متابعت هوی نموده،اقدام بر این فعل قبیح می نماید و زنا می کند و حق تعالی اطاعت کرده نمی شود (۱)به اینکه جبرا مردم را به طاعت بدارد و عصیان کرده نمی شود به اینکه مغلوب گردد.» (۲)و حضرت امام محمّد باقر- صلوات اللّه علیه-فرمود که:

«در تورات نوشته شده که:ای فرزند آدم!به درستی که من تو را آفریدم و برگزیدم و تو را توانایی دادم،بعد از آن،امر به فرمان برداری و بندگی خود و نهی از معصیت خود نمودم؛پس اگر فرمان بری مرا بر طاعت،اعانت می کنم تو را و اگر عصیان من کنی، اعانت نمی کنم تو را،و در طاعت،منّت بر تو دارم و در معصیّت،حجّت خود را بر تو تمام نموده ام». (۳)

الحدیث الخامس و العشرون:فی المعاد

اشاره

روی الشّیخ الصّدوق باسناده عن أبی جعفر علیه السّلام قال:کان فیما وعظ به لقمان(ع)ابنه ان قال یا بنی!ان تک فی شکّ من الموت فادفع عن نفسک النّوم و لن تستطیع ذلک و ان کنت فی شکّ من البعث فادفع عن نفسک الانتباه و لن تستطیع ذلک فانّک اذا فکّرت فی هذا علمت ان نفسک بید غیرک و انما النوم بمنزله الموت و انّما الیقظه بعد النوم بمنزله البعث بعد الموت. (۴)

ص:۲۰۹

۱- ((۱)) -رضوی:-جبرا...نمی شود.

۲- ((۲)) -«...یستطیع العبد بعد اربع خصال أن یکون مخلی السرب،صحیح الجسم...».کافی،ج ۱، ص ۱۶۰،باب الاستطاعه؛توحید،ص ۳۴۸،باب الاستطاعه.

۳- ((۳)) -«...یا موسی انی خلقتک و اصطنعتک و قویتک و أمرتک بطاعتی و نهیتک عن معصیتی فان اطعتنی اعنتک علی طاعتی...»توحید صدوق،ص ۴۰۶،باب الأمر و النهی و الوعد؛امالی صدوق،ص ۳۰۸،مجلس الحادی و الخمسون؛بحار الأنوار،ج ۵،ص ۹،باب ۱،نفی الظلم و الجور...

۴- ((۴)) -قصص الأنبیاء،راوندی،ص ۱۹۰،فصل فی حدیث لقمان؛بحار الأنوار،ج ۷،ص ۴۳،-

ترجمه:حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که:بود در آنچه موعظه کرد به آن لقمان علیه السّلام پسر خود را اینکه ای پسر!اگر تو در شکّی از مردن،پس دفع کن از نفس خودت خواب را و هرگز قدرت بر دفع (۱)آن نخواهی داشت و اگر بوده ای در شکّ از مبعوث شدن،پس برطرف کن از نفس خود بیدار شدن را و هرگز استطاعت بر این نخواهی داشت؛به درستی که هرگاه فکر کرده باشی درین،دانسته خواهی بود،که به درستی که نفس تو در دست دیگری است و خواب به منزلت مردن است و بیدار شدن بعد از خواب،به منزلت برانگیخته شدن بعد از مردن.

[واعظ و موعظه]

بیان:در موعظه و گفتن حق،لازم نیست که کسی را که موعظه می نمایند،مخالفت مقتضای آن می نموده باشد،بلکه گاه هست که از راه تثبت و استحکام و رسوخ آن در طبایع مخاطبین،باید نمود یا آنکه اگر ایشان را غفلتی روی داده باشد (۲)،آگاه و اگر فراموش نموده باشند،متذکّر شوند.و تحقیق آنکه آیا در واعظ عمل کردن به مقتضای آنچه می گوید شرط است یا نه،قبل ازین اشعاری شد؛بنابرین لازم نیست که مواعظ لقمان علیه السّلام پسرش را،از راه بدی او باشد؛بلکه گاه هست که خطاب به شخصی می شود و مراد دیگران است؛چنانچه میان عرب و عجم مشهور است که:«می گوییم به تو که بشنود همسایه».

[مرگ،حیاتی دوباره]

و در کلام امیر المؤمنین و امام المتقین-صلوات اللّه علیه-عبارتی واقع شده که خلاصه اش آنست که:«مرگ امری است یقینی که در آن شکی نیست و از راه غفلت مردم،شبیه است به شکّی که در آن یقین نباشد؛زیرا که هرروزه آدمی مردن احبّا

۱- ((۱)) -رضوی:دفع کردن.

۲- ((۲)) -رضوی:دهد و داده باشد.

و اصـدقاء و اقربا و بیگانگان را مشاهـده می نمایـد؛معهـذا،گرفتار طول امل شـده، می پنـدارد که خودش نخواهد مرد»؛چنانچه محسوس است که تـا آدمی حـالتی دارد، گمـان می کنـد که ازاله آن حالت از او محال و این معنی موجب غفلت است وگرنه اگر یقین واقعی باشـد و این کس اسـیر غرور نفس امّاره و طول امل نباشد،می داند که خواهد مرد و حساب و سؤال و میزان و جنّت و نیران و صراط هست،چه احتمال دارد که مرتکب عصیان شود.

«فـادفع عن نفسـک النّوم»؛دلیلی بیّن و برهـانی قـاطع است به مـدلول أَیْنَمٰا تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ (۱)؛یعنی،«هرکجا که باشـید درمی یابـد شـما را مرگ،هرچنـد باشـید شـما در عمارت های بسـیار محکم»؛زیرا که در احادیث معتبره وارد شده که:«خواب،برادر مرگ است» (۲)،هرگاه که چون خواب غلبه کنـد،از خود دفع نتوان نمود و مغلوب آن باید شـد؛پس،مرگ که اقوی از آن است و روح مفارقت تامّه از بدن می نماید،چگونه آن را از خود دفع توان نمود و به تمثیلی که آن مثال شـبانه روزی چنـد مرتبه واقع شود بـدون اختیار،تـذکّر مرگ حاصل می شود و همچنین در نظیرش که تمثیل به بیـدار شدن واقع شده،یقین به حشر.و در آیه کریمه واقع شده تمثیلی دیگر چنانچه ظاهر مدلولش آنست که:«اگر شما شک دارید در بعث و آن را محال می دانیـد، ما شـما را خلق نموده از کتم عدم،به حیّز وجود آورده ایم» (۳)و این تمثیل اقوی است؛ زیرا که هرگاه بـدون ماده و اصلی،حق تعالی ابداع خلق کند در صورتی که مواد و اجزاء صـغیره و نفس باقی باشد به طریق اولی قادر بر انشاء آن مخلوق ثانیا خواهد بود.

و قصّه حضـرت ابراهیم علیه السّـلام که چهـار مرغ مختلف را کشـته،اجزاء آن هـا را متفرّق و مخلوط ساخته،بر سـر شـش کوه تقسیم نموده،بعد از طلب هریک از آن مرغان،اجزاء

۱- ((۱)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۷۸.

۲- ((۲)) -«...أنّ النـوم اخ الموت و اسـتدل بهـا علی الموت الـذی لاـ تجـد السبیـل...».مسـتدرک الوسائـل، ج ۵، ص ۱۲۳،باب نوادر...

۳- ((۳)) -سوره مبارکه حج،آیه ۵.

مختصّه به آن،جدا شده در هوا طیران نموده،متّصل به یکدیگر و جثّه (۱)هرمرغی درست شده،حیاتی جدید یافت.و احیاء اموات که بر دست حضرت عیسی علیه السّلام و باقی پیغمبران شده،متواتر و در قرآن مجید و فرقان حمید در آیات بسیار بیان شده،دلیلی است واضح؛پس امکان آن به قدرت خداوند منّان بدیهی و واقع است و قبل از این نیز به دلیل عقلی بعث،ایماء شده،لهذا اعاده ننماییم با آنکه اخبار رسول کریم صلّی اللّه علیه و آله به حشر، کافی و آیات کریمه درین مقام شافی است.و اللّه یعلم.

الحدیث السادس و العشرون:فی صفه الایمان

اشاره

روی الکلینی باسناده عن جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال:سئل أمیر المؤمنین علیه السّلام عن الایمان،فقال:إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل الایمان علی أربع دعائم:الصّبر و الیقین و العدل و الجهاد؛فاصّبر من ذلک علی أربع شعب:علی الشّوق و الإشفاق و الزّهد و الترقّب؛فمن اشتاق إلی الجنّه سلا عن الشّهوات و من أشفق من النّار رجع عن المحرّمات و من زهد فی الدّنیا هانت علیه المصایب و من راقب الموت سارع إلی الخیرات؛و الیقین علی أربع شعب:تبصره الفطنه و تأوّل الحکمه و معرفه العبره و سنّه الاوّلین فمن أبصر الفطنه عرف الحکمه و من تأوّل الحکمه عرف العبره و من عرف العبره عرف السّنه و من عرف السّنه (۲)فکانّما کان مع الأوّلین و اهتدی الی الّتی هی اقوم و نظر الی من نجا بما نجا و من هلک بما هلک و انّما اهلک اللّه من اهلک بمعصیته و انجی من انجی بطاعته؛و العدل علی اربع شعب:غامض الفهم و غمر العلم و زهره الحکم و روضه الحلم فمن فهم فسرّ جمیع العلم و من علم عرف شرایع الحکم و من حلم لم یفرّط فی امره و عاش فی النّاس حمیدا؛ و الجهاد علی اربع شعب:علی الامر بالمعروف و النّهی عن المنکر و الصّدق فی المواطن و شنآن الفاسقین فمن امر بالمعروف شیّد ظهر المؤمن و من نهی عن المنکر ارغم انف

۱- ((۱)) -رضوی:جسته.

۲- ((۲)) -رضوی:-و من عرف السنه.

المنافق و آمن کیده و من صدق فی المواطن قضی الّذی علیه و من شنأ الفاسقین غضب للّه و من غضب للّه غضب اللّه له فذلک الایمان دعائمه و شعبه» (۱).

ترجمه:امام مجمع مفاخر،محمّد بن علی الباقر علیه السّلام می فرماید که:پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه و آله-از حقیقت ایمان؛پس فرمود که:حق تعالی بنا نهاده ایمان را بر چهار ستون؛اوّل:صبر؛دوّم:یقین؛سیّم:عدالت کردن؛چهارم:

مجاهده کردن در راه او.و صبر نیز چهار شعبه دارد:یکی شوق داشتن به مراتب آخرت، دیگری ترسیدن از عذاب الهی و رغبت نداشتن در دنیا و چشم دوختن بر مثوبات اخرویّه؛پس کسی که شوق دارد به آنکه واصل شود به سوی بهشت،خود را برمی کند از خواهش های نفسانیّه و کسی که بترسد از آتش جهنم،بازمی گردد ازکردن آنچه حرام است و کسی که رغبت ندارد در دنیا،آسان می شود بر او مصیبت های دنیا و کسی که چشم دوخته بر مرگ،پیش دستی می کند به سوی[به]جای آوردن نیکی ها.و یقین نیز چهار شعبه دارد:بینایی داشتن در چیزی که موجب زیرکی است و دریافتن چیزی که موصل به حکمت است و شناختن اموری که باعث عبرت گرفتن است و تتبع نمودن طریقه گذشتگان؛پس کسی که بینایی کرد زیرکی را،می شناسد حکمت را و کسی که دریافت حکمت را،می یابد عبرت گرفتن را و کسی که دانست عبرت را،می شناسد سنّت را و کسی که شناخت سنّت را،پس گویا بوده با جماعتی که قبل ازین بوده اند و راهنمایی یافته به طریقه[ای]که آن راست تر است و گویا نظر کرده خواهد بود به سوی کسانی که رستگار شده اند و خواهد یافت که به چه سبب رستگار شدند و به سوی جمعی که هالک به هلاک معنوی شده اند،که به چه سبب هلاک شده اند؛و هلاک نکرده خدا کسانی را که هلاک کرده از گذشتگان،مگر به گناه ایشان؛و می داند که خدا رستگار کرده کسانی را که رستگار کرده به سبب فرمان برداری او.و عدالت نیز چهار شعبه دارد:

۱- ((۱)) -کافی،ج ۲،ص ۵۰،باب صفه الایمان؛بحار الأنوار،ج ۶۵،ص ۳۵۰،باب ۲۷-دعائم الاسلام و الایمان...؛و با مقداری اختلاف عبارت در خصال،ج ۱،ص ۲۳۱،آمده است.

دریـافتی که دقیق باشـد و علمی که فرو رود و حکمتی که درخشـان باشـد و بردباری کهماننـد بوسـتانی باشـد؛پس کسـی که دریافت این امور را،تفسـیر کرده خواهد بود همه علوم را و کسـی که علم به هم رسانید،دانسـته است شـرایع احکام را،و کسی که بردباری به هم رسانیـده،زیادتی نمی کند در کارهای خود و زندگانی می کند در میان مردم،در حالتی که حمد کرده شده باشـد.و جهاد نیز چهار شـعبه دارد:امرکردن به نیکی و نهی کردن از بدی و راستی در همه حال و دشـمن داشـتن فاسـقین؛پس کسـی که امر به نیکی نموده،محکم گردانیـده پشت ایمـان دارنـدگان را و کسـی که نهی از منکر نموده،به خاک مالیـده بینی فسق کننـده را و ایمن شـده از مکر آن فاسق؛و کسـی که راست گوید در همه جای حکم خواهد کرد،هرچند بر ضـرر خودش باشد؛و کسـی که دشـمن دارد فاسق ها را،بر ایشان غضب خواهد کرد از برای خشـنودی خدا و کسی که از برای خدا بر فاسق غضب کند،خدا نیز بر آن فاسق غضب خواهد کرد؛و فرمود حضرت که:این است ایمان و شعبه های آن.

[مراد از صبر و یقین]

بیـان:«دعـائم»؛چون عمارت به سـتون محکم برپاست و اگر تزلزلی در آن به هم رسـد،سـقف منهـدم می شود؛هم چنین هرگاه یکی از این دعـائم را قصوری روی دهـد، ایمـان کامـل زایـل می شود.«الصبر»؛یا مراد صبر بر مصـیبات است که از جای به در نیامـده،توقّع مثوبـات اخرویّه داشـته باشـد یـا آنکه صـبر بر تکـالیف از اوامر و نـواهی مراد است که بر مشـقّت طاعـات و تعب عبـادات،صـبر نمایـد؛لهـذا یکی از اسـامی مـاه مبـارک رمضـان شـهر الصـبر اسـت؛و همچنیـن صـبر بر خـواهش نفسـانی خـود نموده،مرتکب حرامی نشود و بنـا بر احتمـال اوّل،وارد شـده از اهـل بیت صـفوت و طهارت که:«نحن الصّابرون و شـیعتنا صبر»، (۱)یعنی ما صبرکنندگانیم و شیعیان ما بیشتر صبر می کنند.

۱- (۱)) -این عبارت در منابع حدیثی یافت نشد ولی با عبارت«إنّا صبر و شیعتنا أصبر منّا»همراه ادامه روایت در کافی،ج ۲،ص ۹۳،باب الصبر آمده.

و آنچه به خاطر می رسد آن است که:صبر شیعیان بر شداید ائمّه و خودشان،جمیعا می باشد و در همان حدیث وجهی دیگر مذکور شده و آن وجه آن است که از جهت آنکه «ما صبر می کنیم بر چیزی چند که علم به حقیقت آن داریم و شیعیان ما صبر می کنند بر اموری که علم ایشان احاطه به حقیقت آن ننموده» (۱).و در حدیثی دیگر وارد شده که:

«صبر از ایمان به منزله سر است از جسد و ایمان نیست از برای کسی که صبر نیست». (۲)

مؤلف گوید که:زیرا که کسی که صبر نکند و در مصیبات جزع نماید،گاه باشد به مرتبه ای رسد که ردّه بگوید یا آنکه اعتقاد حق از او زایل شود و هرگاه ایمان کامل و اعتقاد به قدر الهی راسخ باشد،البته از انقلابات روزگار متزلزل نشده،راضی به قضاء الهی می باشد.و در حدیثی از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که:«چون مؤمن را داخل قبرش کنند نماز از طرف راست او و زکوه از طرف چپ او و نیکی و احسان از بالای سر او می ایستند و صبر در کناری است؛پس چون دو ملک از برای سؤال داخل بر او می شوند،صبر می گوید:به نماز و زکوه و برّ،که اگر شما عاجز شده اید به کنار روید که من نزد مؤمن آمده دو ملک را جواب گویم». (۳)غرض در باب فضیلت صبر و آنکه اعظم عبادات است،آیات و اخبار بی شمار وارد شده و شک نیست که ایمان به سبب آن کامل می شود و بدون آن اعتمادی بر ایمان نیست.

«و الیقین»؛و حقیقت یقین کامل،آن است که در عقاید،راسخ و در امور آخرت به مرتبه ای جازم باشد که گویا محسوس اوست و به شکوک و شبهات باطله فریب نخورد و

۱- (۱)) -«قلت جعلت فداک کیف صار شیعتکم اصبر منکم قال:لانا نصبر علی ما نعلم و شیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون»کافی،ج ۲،ص ۹۳،باب الصبر.

۲- (۲)) -«الصبر من الایمان بمنزله الرأس من الجسد و لا ایمان لمن لا صبر له»کافی،ج ۲،ص ۸۹، باب الصبر؛وسائل الشیعه،ج ۳،ص ۲۵۸،باب استحباب الصبر علی البلاء؛و ج ۲،ص ۹۰۳، ح ۱۳.

۳- (۳)) -وسائل الشیعه،ج ۳،ص ۲۵۵،باب استحباب الصبر علی البلاء؛مستدرک الوسائل،ج ۳، ص ۸۹،باب نوادر؛کافی،ج ۲،ص ۹۰.

بـا وجـود خـدای خود و رضـای او و از احـدی نترسـد.و از حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام مروی است که بر سـر منـبر فرمود که:«احـدی نمی یابـد لـذّت ایمان را تا آنکه بدانـد و علم به هم رسانـد که به درستی که آنچه می رسـد به او،از او درنخواهد گذشت و آنچه از او درمی گذرد،به او نخواهد رسـید». (۱)و معلوم است که هرگاه یقین به این مرتبه رسـد،مؤمن از هیچ چیز از امور دنیـا مکـدّر نمی شود.و از راه یقین بود که«حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام در زیر دیواری که میل به افتادن داشـت نشسـته و حکم می فرمود میان مردم؛بعضـی گفتند که:زیر این دیـوار منشین که میل کرده!آن حضرت فرمود که:پاسبانی نموده هرمردی را اجلش.و چون فارغ شده،آن حضرت برخواست». (۲)و آن حضرت این کار و شبیه این کار را مکرّر می کرد و می فرمود که:«نیست بنـده ای مگر آنکه با او از جانب خدا،حافظی و نگاه بانی که آن،دو فرشـته است،می باشد که او را محافظت می کننـد از اینکه از سـر کوهی یا در چاهی بیفتـد؛پس چون نازل شود قضای الهی،دست از محافظت او برمی دارنـد». (۳)اگر کسـی گویـد که در قرآن واقع شـده که:«میندازیـد خود را به دست هـای خود به مهلکه»؛ (۴)و این منـافی و معـارض فعل امیر المـؤمنین علیه السّـلام و یقین است؛جـواب گوییم که:احـتراز از مهالـک و مضـارّ،بنـا بر فرموده و تکلیف الهی است به حسب ظاهر،و چون یقین کامل باشد به مرتبه[ای]که آن حضرت داشت و می دانست که رحلت او به عنوان

۱- (۱) -«لاـ یجـد احـدکم طعم الایمان حتی یعلم ان ما اصابه لم یکن...»کافی،ج ۲،ص ۵۸،باب فضل الیقین؛بحار الأنوار،ج ۶۷،ص ۱۴۷،باب ۵۲-الیقین و الصبر علی الشدائد؛مجموعه ورام،ج ۲،ص ۱۸۴.

۲- (۲) -«ان امیر المـؤمنین علیـه السّـلام جلس الی حائـط مائـل یقضـی بیـن النـاس فقـال بعضـهم لاـ تقعـد تحـت هـذا الحائط...»کافی،ج ۲،ص ۵۸،بـاب الفضل الیقین؛وسائل الشـیعه،ج ۱۵،ص ۲۰۱،بـاب وجوب الیقین بـاللّه؛بحار الانوار،ج ۵،ص ۱۰۴،باب ۳-القضاء و القدر و المشیه.

۳- (۳) -«...لیس مـن عبـد الاـ و له من اللّه عز و جـل حافـظ و واقیه معه ملکـان یحفظـانه...».کـافی، ج ۲،ص ۵۸،باب الفضل الیقین؛وسائل الشیعه،ج ۱۵،ص ۲۰۳،باب وجوب الیقین باللّه فی الرزق.

۴- (۴) -سوره مبارکه بقره،آیه ۱۹۵.

شهادت و در دست ابن ملجم ملعون خواهد بود،لهذا احتراز از بعضی مهالک نمی فرمود.

پس بایـد که مؤمن یقین داشـته،در آن مرتبه کامل باشـد و دانـد که«برگی بدون رضای خدا از درختی نمی افتد». (۱)معهذا از چیزی چند که احتمال مضرّتی و آفتی دارد،چون خدا امر فرموده احتراز نماید.و اللّه یعلم.

[مراد از عدل و جهاد]

«و العـدل»؛که آن حکم به حـق کردن است،هرچنـد بر ضـرر خـودش باشـد و انصـاف از نفس خودش نمایـد.چنانچه حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در آخر (۲)خطبه خود مردم را فرمود که:

«بهشت و درخت طوبی بادا از برای کسـی که خلق و معاشـرت او نیکو باشد و طینت او پاکیزه و امور مخفیّه او شایسـته و ظاهر او نیکو باشـد و در راه خـدا زیادتی مال خود را بدهد و زیادتی سـخن خود را نگاه دارد و مردم را از نفس خود انصاف دهد». (۳)و در حدیثی دیگر حضـرت صادق علیه السّـلام می فرماید که:«چه کس تعهد چهار صـفت می نماید که من ضامن شوم از برای او چهـار خـانه در بهشـت؛یکی آنکه در راه خـدا انفـاق کنی؛و از بی چیزی نترسـی؛و فـاش کنی سـلام را در عـالم،یعنی مسابقت نمایی؛و ترک کنی مجادله را هرچند حق با تو باشد؛و انصاف دهی مردم را از نفس خود». (۴)

۱- (۱) -سوره مبارکه انعام،آیه ۵۹ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهٰا.
۲- (۲) -رضوی:-آخر.
۳- (۳) -«...طوبی لمن طاب خلقه و طهرت سجیته و صلحت سریرته و حسنت علانیته و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله...».کـافی،ج ۲،ص ۱۴۴،باب الانصاف و العـدل؛ وسائل الشـیعه،ج ۱۵،ص ۲۸۴،باب وجوب انصاف الناس؛مسـتدرک الوسائل،ج ۱۱، ص ۳۰۹،باب وجوب انصاف الناس.
۴- (۴) -«مـن یضـمن لی اربعه بـاربعه ابیـات فی الجنه انفـق و لاـ تخـف فقرا و انصـف النـاس من نفسـک...».کـافی،ج ۲،ص ۱۴۴،باب الانصاف و العدل؛من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۶۲، باب فضل السخاء و الجود.

«و الجهاد»؛اعمّ است از مجاهده به بدن که آن جهاد با مخالفین دین است؛و مجاهده به مال که آن انفاق مال است در راه خدا؛و مجاهده به مال و نفس هردو،که آن حجّ است.و اعظم مجاهدات،جهاد نفس است؛یعنی جبرکردن و برانگیختن نفس و او را بر طاعت داشتن و از منهیّات اجتناب فرمودن و محاسبه آن نمودن که هرلمحه ای از لمحات حیات و عمر عزیز،که گوهری است گران بها در چه مصرف،صرف نموده.

چنانچه حق تعالی در کلام عزیز فرموده که:«به تحقیق که رستگار شد کسی که نفس خود را تزکیه نمود»؛ (۱)یعنی از کثافت معاصی و اخلاق ذمیمه او را پاکیزه نمود.بدانکه چنانچه در اخبار وارد شده که:«دشمن ترین دشمنان،نفس امّاره است» (۲)،که این کس را خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ (۳)می نماید و گاه باشد که به شؤمت آن،حیات را از دست داده، هالك ازل و ابد شود.و حق تعالی از برای این جماعت مجاهدین،ضامن رسانیدن به طریقه مستقیمه حق شده و فرموده که: اَلَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا (۴)؛پس واجب است بر هرشخص که مجاهده با نفس خود نماید؛اوّلا:به اینکه محاسبه او نماید و خزاین ساعات عمر را مملوّ از جواهر طاعات گرداند و بداند که در روز قیامت که روز تغابن است،که سعید غبن دارد که چرا بیشتر اکتساب عبادات و طاعات ننموده؛و شقی که غبن واقعی دارد،آرزو می نماید که او را به دنیا برگردانند که عمل شایسته به جای آورد.

معهذا به موجب شقاوت ذاتی،اگر فرضا او را برگردانند،باز مشغول معاصی می شود.

چنانچه در کتاب کریم بیان این فرموده و باید که فرض کند که به آخرت رسیده و استدعا به رجوع نموده و مقبول شده،مشغول طاعت باشد و متابعت شیاطین داخله و خارجه ننماید و سود عظیمی که در این تجارت است از دست ندهد و حیات را

۱- (۱) -سوره مبارکه شمس،آیه ۹. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها.

۲- (۲) -«أعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك»عده الداعى،ص ۳۱۴؛عوالى اللئالى،ج ۴، ص ۱۱۸،الجمله الثانيه فى الاحاديث المتعلقه.

۳- (۳) -سوره مبارکه حج،آیه ۱۱.

۴- (۴) -سوره مبارکه عنکبوت،آیه ۶۹.

غنیمت دانـد و عمری که هرلمحه از آن را در حین معـاینه مرگ اگر مقـدورش شود،به تمام دنیا و ما فیها می خرد،به بطالت و لغو صـرف ننمایـد و پیوسـته موت را که هرلمحه محتمـل است که بر او وارد شود منظور داشـته،کمال جدّ و جهـد در عبادات نمایـد.چنانچه در حـدیثی وارد شـده که:«کار کن از برای آخرت،چنانچه گویا فردا خواهی مرد؛و کار کن از برای دنیا،چنانچه گویا همیشه زنده خواهی بود». (۱)و این مورث زهد از دنیا می شود که از جمله شعب و لوازم ایمان است.

[دنیا و زهد]

و زهد به آن است که رغبت در تحصیل دنیا نداشته،مطمح نظر مراتب آخرت باشد.

چنـانچه حضـرت صـادق علیه السّـلام فرموده که:«کسـی که زهـد در دنیـا تحصـیل نمود و رغبت در آن ننمود،خـدا حکمت و معرفت را در دل او ثـابت و زبان او را به حکمت گویا می گردانـد و او را به عیب های دنیا و درد آن بینا می نمایـد و سالم از معاصـی از دنیـا بیرون برده به بهشت که دار السّـلام است می رسانـد». (۲)و رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله فرموده که:«تمام نیکی ها همه در خانه ای است و گردانیـده شـده کلیـد آن،زهد در دنیا؛و فرمود که:مرد نمی یابد شـیرینی ایمان را تا وقتی که پروا نداشته باشد،که چه کس دنیا را می خورد و صرف می نماید». (۳)

۱- (۱) -«اعمـل لـدنیاک کأنـک تعیش أبـدا و اعمـل لآخرتک کانک تموت غـدا».من لا یحضـره الفقیه، ج ۳،ص ۱۵۶،باب المعایش و المکاسب؛وسائل الشیعه،ج ۱۷،ص ۷۶،باب عدم جواز ترک الدنیا؛مستدرک الوسائل،ج ۱،ص ۱۴۶،باب عدم جواز ترک الدنیا.

۲- (۲) -«من زهـد فی الـدنیا اثبت اللّه الحکمه فی قلبه و انطق بها لسانه و بصـره عیوب الدنیا...». کافی،ج ۲،ص ۱۲۸،باب ذم الـدنیا و الزهد فیها؛وسائل الشیـعه،ج ۱۶،ص ۱۰،باب استـحباب الزهـد فی الـدنیا؛من لا یحضـره الفقیه،ج ۴،ص ۴۱۰،من الفاظ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

۳- (۳) -«...لا یجد الرجل حلاوه الایمان فی قلبه لا یبالی من اکل الدنیا».وسائل الشیعه،ج ۱۶، ص ۱۲،باب استحباب الزهد فی الدنیا؛بحار الأنوار،ج ۷۰،ص ۴۹،باب ۱۲۲،حبّ الدنیا و ذمّها.

و در روایتی دیگر واقع شده که:«از حضرت سیّد السّاجدین و سند الزّاهدین علیه السّلام پرسید مردی از زهد در دنیا؛فرمود که:زهد ده جزء است و اعلی مراتب زهد،پست تر مرتبه از پرهیزگاری است و بالاتر مرتبه از ورع،پست تر مرتبه از یقین است و بالاتر مرتبه از یقین،پست تر مرتبه از راضی بودن به قضاء الهی است و فرمود که:به درستی که زهد را حق تعالی در قرآن تفسیر فرموده به آیه ای از قرآن که ترجمه لفظش آن است که:«تا آنکه تأسّف نخورید بر آنچه از شما فوت شود از دنیا و شاد نشوید به سبب آنچه برسد به شما از دنیا» (۱). (۲)و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که:«روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اندوهناک بود؛ پس آمد ملکی و با او بود کلیدهای خزین های زمین و گفت:ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله!این کلیدهای خزین های زمین است و پروردگار تو می فرماید که:بگشای و بردار از آن خزین ها آنچه خواسته باشی بدون آنکه کم شود از آنچه از برای تو از مراتب آخرت نزد من است.پس فرمود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله که:دنیا خانه کسی است که از برای او در آخرت خانه نباشد،و از برای دنیا کسی جمع مال می کند که عقل ندارد.آن ملک گفت:

قسم به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرده که این سخن را در وقتی که کلیدها به من داده می شد در آسمان چهارم از ملکی شنیدم» (۳)

[امر به معروف و نهی از منکر]

«علی الامر بالمعروف و النّهی عن المنکر»؛که آن را حسبه گویند و بدیهی است که

۱- ((۱)) -اشاره به آیه ۲۳ سوره مبارکه حدید.

۲- ((۲)) -«-أن رجلا سأل علی بن الحسین علیه السّلام عن الزهد فقال عشره اشیاء فاعلی درجه الزهد ادنی درجه الورع...».کافی،ج ۲،ص ۱۲۸،باب الذم الدنیا و الزهد فیها؛وسائل الشیعه،ج ۱۶، ص ۱۲،باب استحباب الزهد فی الدنیا...

۳- ((۳)) -«خرج النبی صلّی اللّه علیه و آله و هو محزون فأتاه ملک و معه مفاتیح خزائن الارض فقال یا محمد...». کافی،ج ۲،ص ۱۲۹،باب الذم الدنیا و الزهد فیها؛بحار الأنوار،ج ۷۰،ص ۵۴،باب حب الدنیا و ذمها.

نسبت به هرشخص،لازم است که جمعی که در تحت فرمان او باشند ایشان را امر به معروف و نهی از منکر نماید،اوّلا به گفتن و ثانیا به ایذای زبانی و اگر داند که تأثیر نمی کند،جراحت رسانیدن نیز شاید جایز باشد به قدری که احتمال تأثیر کند واگرنه، انکار قلبی بر هرکس لازم است در فعل منکر و بدی؛و جمعی دیگر را که اطاعت او ننمایند،آیا گفتن لازم است؟در صورتی که احتمال ضرر نباشد،ظاهر لزوم است و خلاف است در اینکه واجب عینی یا کفایی است؛جمعی که واجب عینی (۱)می دانند از حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که فرموده:«کسی که ترک کند انکار منکر را به دل و دست و زبان،پس او مرده ای است در میان زنده ها». (۲)و از آیات و اخبار دیگر نیز استدلال نموده اند.و جمعی که قائل شده اند که واجب کفایی است؛ایشان نیز از ظاهر بعضی آیات و اخبار استدلال نموده اند و شک نیست که هرگاه بعض متکفّل امر و نهی شوند از دیگران نسبت به همان شخص خاص در کار نیست؛بلی!اگر منزجر نشده باشد،واجب است؛امّا به منزله آن است که نسبت به او امر و نهی (۳)واقع نشده باشد.

و علّامه-ره-استدلال بر وجوب کفایی نموده به اینکه غرض،وقوع معروف و رفع منکر است و هرگاه احدی مرتکب شود و به فعل او،امر و نهی حاصل گردد،ارتکاب دیگران عبث خواهد بود و حق آن است که اگر در بلدی یک نفر مستجمع شرایط حسبه باشد، نسبت به او واجبست عینا.و مشهور آن است که حسبه (۴)مشروط به چهار شرط است.

اوّل آنکه:امر و نهی کننده تمیز کند معروف را از منکر و معرفت به شرع داشته باشد.

دوّم آنکه:آن کسی را که امر و نهی می نمایند،اصرار داشته به خودی خود منزجر نشده باشد.

ص:۲۲۱

۱- ((۱)) -رضوی:-یا کفایی...عینی.

۲- ((۲)) -«من ترک انکار المنکر بقلبه و یده و لسانه فهو میت بین الأحیاء».تهذیب الاحکام،ج ۶، ص ۱۸۱،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر؛وسائل الشیعه،ج ۱۶،ص ۱۳۲،باب وجوب الأمر و النهی بالقلب.

۳- ((۳)) -رضوی:باوامر و نواهی.

۴- ((۴)) -رضوی:-باشد،نسبت...که حسبه.

سیّم آنکه:احتمال تأثیر دهد؛

چهارم آنکه:ضرر مالی و بدنی و عرضی به خودش و به یکی از مسلمانان نرسد.

و این شروط جمیعا در حسبه فعلی و قولی است نه در قلبی؛چنانچه قبل از این اشاره شد.امّا دو شرط اوّل در جمیع انواع حسبه معتبر است.و بعضی از ظاهر آیه کریمه أَ تَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ (1)یعنی:آیا امر می کنید مردم را به نیکی و فراموش می کنید خود را و آیات دیگر،استنباط شرطی دیگر نیز نموده اند؛باید که آمر و ناهی،عادل باشد و ارتکاب محرمات ننماید.و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله منقول است که فرمود:«در شب معراج گذشتم به گروهی که لب های ایشان را به مقراض ها (2)از آتش می بریدند!پس گفتم:شما کیستید؟جواب گفتند:که ما امر به نیکی می کردیم و خود به جای نمی آوردیم و نهی از منکر می نمودیم و خود به جای می آوردیم». (3)و حق این است که این شرط است در تأثیر امر و نهی،نه (4)در اصل آن؛زیرا که دو چیز واجب است:

یکی تزکیه خود،و دیگری گفتن؛و ترک یکی مستلزم ترک آن دیگر نمی شود.و این بدیهی است که اگر کسی گناهی صغیره می کرده باشد،موجب ترک حسبه نمی شود و اگر نه،بایست که عصمت در امر و نهی شرط باشد،نه عدالت.و اللّه یعلم.

«و آمن کیده»؛اگر ضمیر،راجع به نهی کننده باشد،دلالت بر عدالت او می کند.نهایت چون محتمل است که راجع به فاسق باشد،سند این مدّعی نمی شود.

الحدیث السّابع و العشرون:فی التّخویف و الوعظ

اشاره

روی فی نهج البلاغه عن امیر المؤمنین علیه السّلام انّه قال:و اعلموا انّه لیس لهذا الجلد الرّقیق

1- ((1)) -سوره مبارکه بقره،آیه 44.

2- ((2)) -قیچی.

3- ((3)) -این روایت به صورت زیر آمده:در وسائل الشیعه،ج 16،ص 151،باب وجوب الإتیان بما یأمر؛مستدرک الوسائل،ج 12،ص 205،باب وجوب الاتیان بما یؤمر آمده است:«... رایت جماعه تقرض شفاههم بمقاریض النار کلما قرضت وفت فقلت یا جبرئیل من هؤلاء قال هؤلاء خطباء امتک یقولون ما یفعلون...».

4- ((4)) -رضوی:-نه.

صبر علی النّار فارحموا نفوسکم فانّکم قد جرّبتموها فی مصائب الدّنیا فرأیتم جزع احدکم من الشّوکه تصیبه و العثره تدمیه و الرّمضاء تحرقه فکیف اذا کان بین طابقین من نار ضجیع حجر و قرین شیطان اعلمتم انّ مالکا اذا غضب علی النّار حطم بعضها بعضا لغضبه و اذا زجرها توثّبت بین ابوابها جزعا من زجرته ایّها الیفن الکبیر الّذی قد لهزه القتیر کیف انت اذا التحمت اطواق النّار بعظام الاعناق و نشبت الجوامع حتّی اکلت لحوم السّواعد فاللّه اللّه معشر العباد و انتم سالمون فی الصّحه قبل السّقم و فی الفسحه قبل الضّیق فاسعوا فی فکاک رقابکم من قبل ان تغلق رهائنها. (۱)

ترجمه:حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ایمائی در این کلام شریف به بعضی از احوال جهنّم فرموده،اعاذنا اللّه و سایر المؤمنین منه،که:بدانید ای مردمان!که به درستی که نیست این پوست نازک جسد آدمی را صبر و طاقتی بر آتش جهنّم؛پس رحم کنید به نفس های خود و کاری مکنید که موجب سوختن شما شود.به درستی که شما تجربه کرده و آزموده اید نفس خود و صبر او را در مصیبت های دنیا،پس هریک دیده اید جزع کردن و مضطرب شدن خود را از خاری که به عضوی از اعضای شما می رسد و لغزشی که روی دهد،به خون می آورد بدن شما را و زمین بسیار گرم می سوزاند او را و تاب نمی آورد؛پس چگونه خواهد بود حال او،هرگاه بوده باشد میان دو آجر بزرگ از آجرها[ی]ی که در آتش جهنّم افروخته شده و هم خواب شما سنگ تفتیده شده در آتش و هم نشین شما شیطان باشد.آیا دانسته اید که مالک که خازن نیران و معذّب اهل عصیان است،هرگاه غضب و شدّت کند بر آتش جهنّم،از صولت او اجزای آتش یکدیگر را برهم می شکنند از شدّت غضب او؛و هرگاه زجر و آزار کند مالک جهنّم، آتش برمی جهد از زیادتی جزع و اضطراب در میان درّ[ه]های جهنّم،از شدّت زجر

۱- (۱)) -شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،ج ۱۰، ص ۱۲۲؛نهج البلاغه،ص ۲۶۶،الوصیه بالتقوی؛ بحار الأنوار،ج ۸،ص ۳۰۶،باب ۲۴-النار أعاذنا اللّه و...

و تنـدی مالك؟!ای مرد پیر بزرگی که مخلوط شـده او را کمال پیری (۱)!چگونه[ای]تو هرگاه بچسبد به استخوان های گردن تو طوق هـای آتشـین و فرو رود به اعضـای تو غـل هایی که در جهنّم،دست ها را به گردن ها می بنـدد تا آنکه بخورد و جـدا کنـد گوشت های بازوها را؛پس به یاد آوریـد خـدا را،ای گروه بنـدگان او (۲)!و حال آنکه در این دنیا شـما به سـلامت و در حال صـحّت ایـد و پیش از آنیـد که شـما بیمار شویـد به الم عذاب قیامت و در گشادگی و وسـعتید،پیش از تنگی قیامت؛پس سعی کنیـد در خلاـص کردن گردن هـای خـود از عـذاب،پیش از آنکـه بسـته شـود درهـای خلاـص کردن (۳)و از گرو (۴)درآوردن بدن ضعیف از دست مالك نیران.

[مالک جهنّم و شدّت عذاب الهی]

بیـان:«اعلموا»هرچنـد هرکس را علم حاصـل است که گوشت و پوست و اسـتخوان، تاب آتش این زمان نـدارد چه جای آتش نیران،که به مراتب اشدّ و المش احدّ است؛ نهایت چون غفلت و عدم احتراز از چیزی چند که اثرش عذاب و نکال و حاصـلش عصـیان و وبـال است،موجب انتهاک (۵)در معاصـی شـده،گویـا علم نـدارد و این مراتب را نمی دانـد و این فنّی است از فنون بلاغت.چنانچه می گویند کسی را که آزار پدر خود می کند که:اگر پدر تو است آزارش مکن!با وجودی که علم به پدری او دارد امّا چون به مقتضای پسری عمل نمی کند،گویا شك دارد.

«فـارحموا نفوسـکم»؛اشـعار است به آنکه نعمت هـای غیر متنـاهیه الهی موجب عبودیّت و بنـدگی،و شـکر منعم حقیقی واجب است.هرگـاه تخلّـف از این امر متحتّم می نماییـد،اقلاـ بایـد رحم بر بـدن ضـعیف و جسم نحیـف نمـوده،عصـیان منعم و موجد حقیقی که مثمر عقوبات ابدیّه است،ننمایید.

ص:۲۲۴

۱- ((۱)) -رضوی:کمال مردی.

۲- ((۲)) -رضوی:گروه مردمان بندگان.

۳- ((۳)) -رضوی:-گردن های خود...خلاص کردن.

۴- ((۴)) -رضوی:کدورت.

۵- ((۵)) -آلوده شدن(دهخدا).

«افرایتم جزع احدکم»؛در این فقره اضعف آزارها را بیان فرموده که ابلغ است در عدم صبر بر عذاب شدید الهی.

«طابقین»؛به اعتبار آنکه محسوس می شود که جسم صلبی که کسب حرارت و گرمی از آتش کند،بدن از حرارت آن بیشتر تأثیر می یابد.

«قرین شیطان»؛اشاره به آن است که تابع و متبوع در یک مرتبه از عذابند و ایماء به ذلّت و خواری شخص معذّب است.

«توثبت بین أبوابها»؛در این فقره و سابقش،بیان کمال صولت مالک جهنّم و سرعت اجابت آتش او را و خوف و اطاعت آتش و غلظت و نفاذ امر مالک،فرموده که به مرتبه ای است که به محض امر مالک اجزای آتش مضطرب و متلاشی می شود؛به مرتبه[ای]که نزدیک به آن می شود که از حدود جهنّم به در روند و مبالغه کامله است در انزجار آتش از امر مالک جهنّم و شدّت عذاب الهی را به مقایسه عظمت و بزرگواری خودش می توان دانست.

معهذا در آیات بسیار،بعضی از خصوصیّات و شدایـد آن را بیان فرموده؛چنانچه در سوره[ای]فرموده که:«اگر اهل جهنّم از شدّت عطش استغاثه کنند و به فریاد ایشان رسند،آبی به ایشان می دهند که چون نزدیک روی خود برند که بیاشامند،گوشت و پوست روی ایشان بریان و پخته می شود». (۱)و در جایی دیگر می فرماید که:«آدم و سنگ باعث زیادتی[و]برافروختن آتش می شود». (۲)و در جایی دیگر می فرماید که:

«هرگاه پخته و ریخته می شود پوست های بدن اهل جهنّم،عوض آن پوست دیگر بر بدن ایشان خلق می شود تا آنکه بچشند عذاب را». (۳)غرض با این همه وعید و تهدید،شرح

۱- ((۱)) -سوره مبارکه کهف،آیه ۲۹.
۲- ((۲)) -اشاره به آیه ۲۴ سوره مبارکه بقره فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَهُ.
۳- ((۳)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۵۶.

شمّه[ای]از عذاب دردناک جهنّم نشده و همه می دانیم که احدی را صبر بر چنین عذابی و راه نجاتی نیست.

معهذا ارتکاب معاصـی می کنیم و باک از آن نداریم و این معنی اگر از راه عدم اعتقاد باشد،کفر است نعوذ باللّه و اگر از راه بی پروایی و عـدم مبالات باشـد،اشـدّ فسوق و معاصـی است؛پس عاقل بصـیر و متدبّر خبیر،باید اعظم هموم او عذاب و حساب قیـامت باشـد و رحم بر این جثه ناتوان خود نمایـد.عجب تر آنکه اگر اهل دنیا،وعیـد زدن و انـدک آزاری بر فعلی نماینـد،این کس اقـدام بر آن فعل نمی نمایـد از ترس آن آزار و با وجودی که مخبر صادق بیان مراتب عذاب نموده باشد،پروایی ندارد.و اللّه یعلم.

الحدیث الثّامن و العشرون:فی حسن الظّن باللّه

اشاره

روی ثقه الاسـلام باسـناده عن أبی جعفر علیه السّـلام قال:قال رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و اله قال اللّه -تبارک و تعالی-لا یتّکل العاملون لی علی اعمالهم الّتی یعملونها لثوابی فانّهم لو اجتهدوا و أتعبوا انفسـهم أعمارهم فی عبادتی کانوا مقصّـرین غیر بالغین فی عبـادتهم کنه عبـادتی فیما یطلبون عنـدی من کرامتی و النّعیم فی جنّاتی و رفیع الـدّرجات العلی فی جواری و لکن برحمتی فلیثقوا و فضـلی فلیرجوا و الی حسن الظّن بی فلیطمئنّوا فانّ رحمتی عند ذلک تدرکهم و منّی یبلغهم رضوانی و مغفرتی تلبسهم عفوی فانّی أنا اللّه الرّحیم و بذلک تسمّیت. (۱)

ترجمه:حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده که حق تعالی فرموده که (۲):تکیه و اعتمـاد نکننـد جمـاعتی که از برای رضـا و خشـنودی من عمـل می کننـد بر عمـل هـایی که می کننـد از برای حصول ثواب من؛پس به درستی که اگر ایشان کمال

۱- (۱) -کافی،ج ۲،ص ۷۱،بـاب حسن الظّن بـاللّه عز و جـل؛بحار الأنوار،ج ۶۷،ص ۳۸۵،باب ۵۹ -الخوف و الرّجا و حسـن الظن؛أعلام الدین،ص ۴۲،فصل آخر فی السؤال و البیان.
۲- (۲) -رضوی:-حق تعالی فرموده که.

سعی و اهتمام نموده،مشقّت دهند نفس های خود را در مدّت عمر خودشان (۱)،خواهند بود تقصیرکننده و نخواهند رسید در بندگی من،به کنه عبادت من در آن چیزی که طلب می کنند نزد من از کرامت و بخشش من و نعمتی که مهیّاست در بهشت من و مرتبه های بلندی که در همسایگی من است؛و لیکن باید که به رحمت من همگی اعتماد،و زیادی بخشش مرا،پس باید که امید داشته باشند و به سوی نیکی گمان به من باید،که آرام گیرند؛پس به درستی که رحمت من نزد این حالت،ایشان را درمی یابد و از من به ایشان می رسد خشنودی و آمرزش من؛و می پوشاند گناه ایشان را در گذشتن من؛پس به درستی که منم خداوند بخشاینده و رحم کننده؛و به این نام نامیده شده ام.

[شکر و تقصیر]

بیان:«لثوابی»؛مراد آن است که باید مراد،آن عامل ثواب و رضای خدا و آن عمل مقبول باشد که اگر به نیّت دیگر مثل ریا و غیره عمل کند،اثری بر آن مترتّب نخواهد شد بلکه وبالش به او عاید می شود.

«فانّهم لو اجتهدوا»؛حضرت سیّد ساجدین و سند زاهدین در مقام اجتهاد در عبودیّت در یکی از سجدتین شکر در نماز تهجّد،دعایی می خوانده که مضمونش آن است که:«خداوند من!قسم به عزّت و جلال و بزرگی تو که اگر به درستی که من از روزی که از نو پدید آوردی و ایجاد کردی مرا از اوّل روزگار،بندگی کنم تو را مادامی که مخلّد است و می باشد پروردگاری تو به سبب هرموی در هربرهم زدن چشمی به قدر حمد و شکر همه خلایق،هرآینه تقصیرکننده خواهم بود در رسیدن و به جا آوردن شکر پنهان تر،و کمتر نعمتی از نعمت های تو بر من،و اگر به درستی که من می خاییده (۲)باشم معدن های آهن دنیا را به نیش های خود و شخم کرده باشم زمین دنیا را به پلک های چشم خود و گریسته باشم از ترس تو،مثل دریاهای آسمان ها و زمین ها

۱- ((۱)) -رضوی:عمرشان.

۲- ((۲)) -نرم کردن چیزی با دندان(دهخدا).

و اشک چشم من خون و چرک باشد،هرآئینه این اندکی خواهد بود در بسیار آنچه واجب است از حق تو بر من،و اگر آنکه تو مرا عذاب کنی بعد از این عبادت،مرا به قدر عذاب همه خلایق و بزرگ کنی از برای آتش جهنّم،جثّه و بدن مرا و پر کنی همه طبق های جهنّم را از من،تا آنکه نبوده باشد در آتش،عذاب کرده شده به غیر از من، و نبوده باشد از برای جهنّم هیزمی به غیر از من،هرآئینه این به سبب عدالت تو بر من، اندکی خواهد بود از بسیار آنچه من سزاوار شده ام از عقوبت تو». (۱)

مؤلّف گوید که:مراد حضرت در این دعا آن است که اگر تو به عدالت سلوک کنی چنین خواهد بود؛زیرا که به ازاء هرشکری،شکری لازم است؛چنانچه در اوایل کتاب اشاره شد.و هرعبادت که این کس کند آلات و ادوات را خدا داده و توفیق و هدایت نیز از اوست؛معهذا نعمت های او غیر متناهی است؛اقلا نعمت ایجاد را چه کسی از عهده شکرش بیرون می آید.نهایت آنکه حق تعالی به تفضّل سلوک می نماید و طلب شکری که لایق جناب مقدّس او باشد،طلب نمی کند و به اندک عبادتی و شکری راضی می شود و می بخشاید و به وسعت رحمت خود با بندگان معامله می نماید و شفاعت مقبوله رسول خدا و اوصیای اطهارش را وسیله غفران می کند و اگر اجتناب از کبایر معاصی نمایند، صغایر را عفو نموده،ندای إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ (۲)را به گوش هوش هرعاصی رسانیده و به موجب رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (۳)برّ و فاجر را به مراتب عالیه بهشت می رساند.

[یأس از رحمت خداوند،بزرگترین کبایر]

«یمنه وجوده فی جواری»؛چون حق تعالی را مکانی نیست،همسایگی او کنایه از قرب معنوی عبد است؛چنانچه بیت اللّه می گویند به اعتبار شرف آن.«الی حسن الظّنّ»؛

ص:۲۲۸

۱- (۱) -امالی صدوق،ص ۲۹۹،المجلس التاسع و الأربعون؛مفتاح الفلاح،ص ۳۱۵.

۲- (۲) -سوره مبارکه نساء،آیه ۳۱.

۳- (۳) -سوره مبارکه اعراف،آیه ۱۵۶.

و در حدیث قدسی واقع شده که:«من نزد گمان نیکوی بنده خودم». (۱)بدان که حق تعالی به بهانه می آمرزد و اعظم شرایط استجابت دعا آن است که داعی گمان خود را به خداوند کریم نیکو گرداند و در حین دعا چنین پندارد که حاجت او در،در خانه است و به زودی به او می رسد و مأیوس بودن از رحمت خدا از جمله اکبر کبائر است.پس باید هرچند بنده،گناهکار باشد نظر به رحمت الهی داشته باشد؛چنانچه قبل از این گذشت که در دل مؤمن،نور خوف و رجا به مرتبه ای است که اگر به وزن درآورند در اصل تفاوت ندارد؛پس باید که طرف خوف از اعمال ناشایست خود و طرف امید به رحمت وسیع خدا باشد.«تلبسهم عفوی»؛اشاره به آن است که گویا آمرزش سر تا پای او را گرفته مثل لباس.و اللّه یعلم.

الحدیث التاسع و العشرون:فی الوضوء

اشاره

روی الشیخ الطایفه فی التهذیب باسناده عن بکیر و زراره ابنی اعین انّهما سألا أبا جعفر علیه السّلام عن وضوء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فدعا بطشت او بتور فیه ماء فغسل کفّیه ثمّ غمس کفه الیمنی فی التّور فغسل وجهه بها و استعان بیده الیسری بکفّه علی غسل وجهه ثمّ غمس کفه الیمنی فی المآء فاغترف بها من المآء فغسل یده الیمنی من المرفق الی الاصابع لا یرد المآء الی المرفقین ثم غمس کفه الیمنی فی المآء فاغترف بها من المآء فافرغه علی یده الیسری من المرفق الی الکفّ لا یرد المآء الی المرفق کما صنع بالیمنی ثمّ مسح راسه و قدمیه الی الکعبین بفضل کفّیه لم یجدّد مآء. (۲)

ص:۲۲۹

۱- ((۱)) -«فان اللّه عز و جل یقول أنا عند ظن عبدی...».کافی،ج ۲،ص ۷۲،باب حسن الظن باللّه؛ وسائل الشیعه،ج ۱۵،ص ۲۲۹،باب وجوب حسن الظن باللّه.

۲- ((۲)) -تهذیب الاحکام،ج ۱،ص ۵۶،باب صفه الوضوء؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۳۹۲،باب کیفیه الوضوء و...؛الإستبصار،ج ۱،ص ۵۷،باب النهی عن استقبال الشعر...

ترجمه:زراره که از اکابر اصحاب حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام است،با برادرش سؤال کردند از آن حضرت،از کیفیّت وضوء رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله؛پس طلبید حضرت علیه السّلام طشتی یا ظرفی دیگر که سرگشاده بود و آب داشت؛پس شست هردو دست خود را و بعد از آن دست راست خود را فرو برد در آب و برداشت کفی از آب و شست به آن روی خود را و در حال شستن مددکاری نمود به دست چپ در شستن روی خود؛پس دست راست فرو برد مرتبه دیگر و کفی از آب برداشت و شست دست راست خود را از مرفق تا سر انگشتان و ردّ آب نکرد به سوی مرفق؛بعد از آن فرو برد دست راست خود را و کفی برداشت از آب (1)و ریخت بر دست چپ خود از مرفق تا سر دست و به دستور آب را برنگردانید به مرفق،چنانچه دست راست را شسته بود؛پس مسح کرد سر و پای ها را تا هردو کعب،به زیادتی رطوبتی که در دستش بود و آب تازه به جهت مسح برنداشت.

بیان:«فدعا بطشت او تور»؛ظاهر آنست که تردید از راوی است و چون بیان وضوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرماید و فعل اوضح و به ضبط اقرب است لهذا به زبان،بیان نفرمود و به عنوانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وضو ساخته بود،وضو ساخت.و اینکه بیان نیّت نفرموده از جهت آن است که نیّت،معلوم است و سائل می دانسته و آن امر قلبی است و حضرت علیه السّلام ممکن است که چون وضوئی مشابه وضوی شرعی که نماز به سبب آن مباح می شود،می ساخته باشد به جهت بیان و این محتاج به نیّت نیست یا آنکه حضرت در دل نیّت نموده باشد و وضوی او،وضویی بوده باشد که نماز به آن توان کرد و از این حدیث شریف معلوم می شود استحباب آنکه باید ظرفی که وضو سازند،سرگشاده باشد.

«فغسل کفّیه»؛این بیان استحباب آن است که پیش از آنکه دست را داخل ظرف کنند،دست را بشویند اگر به جهت نجاست متوهمه باشد،محتمل است که ظرف را کج

ص:230

1- (1) -رضوی:-و شست...برداشت از آب.

نموده آب بر دست ریخته شسته باشد و اینکه این معنی مذکور نشده،چون سایل می دیده به ظهور گذارده شده باشد و اگر یقینا دست پاک بوده باشد ظاهر آن است که دست داخل توان نمود و به عنوان اغتراف آب برداشته،دست ها را شست.

«و استعان بیده الیسری»؛چون اکمال شستن روی،لازم است و گاه باشد دست راست را به سبب حرکت و بلندکردن،سستی به هم رسد؛هرگاه دست چپ را بر زیر مرفق دست راست گذارند،اکمال غسل بدون سستی به عمل می آید و ممکن است استعانت در شستن روی به سبب بلندکردن مندیل و کلاه و امثال آن باشد.بعضی گفته اند که:استعانت در اصل شستن روی است که به هردو دست بشوید و این را اگرچه اهل سنّت،واجب می دانند امّا شیعه مبطل نمی دانند و حمل بر تقیّه بعید است؛زیرا که رسول صلّی اللّه علیه و آله تقیّه نمی فرمود و حضرت باقر علیه السّلام اگر تقیّه فرموده باشد حکایت وضوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نخواهد بود با وجودی که باقی افعال صریحست که مخالف طریقه عامّه بوده؛مثل شستن دست ها که اهل سنّت معکوس می شویند و اگر گوییم که در حین شستن؛سنّی حاضر بوده و بعد از آن رفته،ابعد است.

«ثم غمس کفه الیمنی»؛دلالت دارد بر اینکه سنّت باشد که در همه افعال وضو آب را از دست راست بردارند و در شستن دست راست بعد از برداشتن به دست چپ بریزند و دست راست (۱)را بشویند،چنانکه متعارفست.

«لا یرد المآء الی المرفق»؛صریح در وجوب،ابتداکردن شستن به مرفق و منتهی شدن آن به سر انگشتان است،به خلاف اهل سنّت و کیفیت دلالت آیه کریمه بعد از این بیان می شود.

تحقیق:مضمضه و استنشاق در این حدیث مذکور نشده با وجودی که معلوم است که رسول صلّی اللّه علیه و آله ترک مستحب نمی نماید یا از جهت بداهت آن،یا علم سائل به آن باشد و اگر گوییم مراد حضرت علیه السّلام بیان واجبات وضو بوده نه مستحبّات،بحث لازم می آید

۱- (۱)) -رضوی:-بعد از برداشتن...دست راست.

که شستن دست ها قبل از وضوء از جمله مستحبات و مذکور است،مگر گوییم که دست مبارک آن حضرت به نجاست آلوده بوده و آن بعید است،از جهت آنکه ظاهر حدیث آن است که دست مبارک خود را داخل ظرف نموده،آب برداشته باشد.

[معانی إلی در آیه و ایدیکم الی المرافق]

در آیه کریمه واقع شده که: وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرٰافِقِ (۱)؛اهل سنّت استدلال می نمایند که إِلَی از برای انتهای غایت است پس باید که دست ها را از سر انگشتان شروع به شستن دست نماید و منتهی شود شستن به مرفق؛چنانچه می گویند که:رفتم از بصره تا کوفه و آخر رفتن،کوفه است.

جواب آنکه:«إلی»چند استعمال دارد:گاهی از برای انتهای غایت است و گاهی به معنی«مع»می آید؛چنانچه در قرآن واقع (۲)شده لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوٰالَهُمْ إِلیٰ (۳)؛ یعنی:مع أموالکم.و فرموده که مَنْ أَنْصٰارِی إِلَی اللّٰهِ (۴)؛یعنی:مع اللّه؛پس معنی چنین است که:

«بشویید دست ها را با مرفق ها»و مبداء و منتهی شستن از احادیث معلوم می شود.و بر تقدیری که«إلی»از برای انتهاء غایت باشد در اینجا مراد،غایت و نهایت عضو شسته شده است؛یعنی زیاده از مرفق را مشوی!پس«إلی»از برای انتهاء مغسول است،نه غسل.و اما کعبین که در پاها منتهای مسح است؛مطابق رأی اهل سنّت دو استخوان برآمده است که در طرف راست و چپ هرپایی می باشد؛و در هردو پا،چهار کعب است.و نزد اکثر علماء شیعه سیّما متأخرین،برآمدگی است که در پشت پاها می باشد و علاّمه رحمه اللّه را اعتقاد آن است که عبارت است از مفصلی که میان ساق و قدم است و در حین قطع قاب در آن میان ظاهر می شود و شیخ بهاء الدّین محمّد رحمه اللّه متابعت علاّمه رحمه اللّه نموده و از کلام اطبّا و ارباب تشریح استدلال بر این مطلب کرده و شک نیست که

۱- ((۱)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۶.

۲- ((۲)) -رضوی:وارد و واقع.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۲.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه صف،آیه ۱۴.

احتیاط در آن است که تمام پشت پاها را مسح کنند تا موافقت به جمیع اقوال شده باشد.

و باقی تفاصیل و مقدّمات از کتب فقهیّه ظاهر می شود.و اللّه یعلم.

الحدیث الثلاثون:فی الغسل

اشاره

روی الشیخ الطایفه باسناده عن محمّد بن مسلم عن احدهما علیهما السّلام قال:سالته متی یجب الغسل علی الرجل و المرأه فقال:اذا ادخله فقد وجب الغسل و المهر و الرّجم. (۱)

ترجمه:محمّد بن مسلم می گوید:پرسیدم از حضرت باقر یا صادق-صلوات اللّه علیهما- که چه وقت واجب می شود غسل بر مرد و زن؟پس فرمود حضرت که:هرگاه دخول واقع شود،غسل واجب و تمام مهر لازم؛و اگر زنای زن شوهردار واقع شود،یا آنکه زنا کننده زن داشته باشد،سنگ سار نمودن و کشتن او به این عنوان مشروع می شود.

بیان:واجب سازنده غسل،شش امر است:حیض و استحاضه؛اگر پنبه ای که با خود می دارند پر خون شود،اعم از آنکه سیلان کند یا نه،که شامل متوسطه و کثیره باشد.

و نفاس؛که خون ولادت و زاییدن است.و مس و دست مالیدن بر مرده آدمی؛به شرطی که سرد شده باشد و غسلش نداده باشند.و موت آدمی؛که بر زنده هایی که حاضرند، واجب کفایی است که او را غسل دهند.و جنب شدن؛و سبب جنابت،غایب شدن و دخول سر ذکر است در فرج زن اتّفاقا،و در دبر آدمی و فرج حیوانات موافق مشهور، خواه انزال منی شده باشد یا نه،و خواه فاعل باشد یا قابل.و همچنین جنابت متحقّق می شود به بیرون آمدن منی در خواب و بیداری بدون دخول؛مثل آنکه به دست،کسی طلب منی کند.و باقی غسل ها سنّت است.و غسل،ارتماسی می باشد و ترتیبی؛امّا غسل ارتماسی آن است که نیّت غسل کند و یک دفعه به آب فرو رود و دو دفعه حقیقتا

۱- (۱)) -کافی،ج ۳،ص ۴۶،باب ما یوجب الغسل علی الرجل و المرأه؛الاستبصار،ج ۱، ص ۱۰۸؛وسائل الشیعه،ج ۲،ص ۱۸۲،باب وجوب الغسل علی الرجل و المرأه.

متعسـر بلکه متعذر است.امّا هرچند به دفعه حقیقیّه اقرب باشد،بهتر است.و غسل ترتیبی آن است که نیّت کند و سـر و گردن را بشویـد و بعـد از آن،طرف راست و بعـد از آن، طرف چپ را از سـر دوش تا قـدم بشویـد و اعضاء مشترکه میان طرفین را مثل عورتین احتیاط آن است که با هردو طرف بشویـد و در این غسل،پی درپی به جای آوردن شسـتن لازم نیست و اگر در هرنوع غسل،تمام اعضاء بیرون از آب باشد،احوط است و تفصیل جزئیّات و مسایل متعلقه به آن در کتب فقهیّه مسطور است.

[مهر و رجم]

«و المهر»؛به محض عقـد،نصف مهر لازم می شود؛لهـذا اگر قبل از دخول،طلاق یا موت احد زوجین واقع شود نصف مهر باید داد و اینجا چون حضرت علیه السّلام حکم دخول را فرموده مراد،تمام مهر است.

«و الرجم»؛چون در حـدّ زنا می بایـد در چهار مجلس فاعل یا مفعول اقرار کنند؛یا آنکه چهار شاهد عادل شـهادت دهند که ما دیدیم که دخول واقع شد،مثل دخول میل در سـرمه دان و بعد از آن اگر محصن و محصـنه نباشـند،صد تازیانه زنند و اگر مرد محصن و زن محصـنه باشـد،رجم کننـد و چـون رجم،عظیم تر بـود،حضـرت فرمـود که:ترتّب حکم بر دخـول می شود و فرقی نیست در احکام و ترتّب آن،که سهل باشد مثل غسل؛یا عظیم باشد مثل رجم؛یا وسط باشد مثل مهر دادن.و اللّه یعلم.

الحدیث الحادی و الثلاثون:فی التیمّم

قـال زراره لأبی جعفر علیه السّـلام:ألا تخبرنی من أین علمت و قلت:ان المسـح ببعض الراس و بعض الرجلین فضـحک و قال:یا زراره قال رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله:و نزل به الکتاب من اللّه عزّ و جلّ لانّ اللّه قال: فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ فعرفنا ان الوجه کلّه ینبغی ان یغسل ثمّ قال:

وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرٰافِقِ فوصل الیـدین الی المرفقین بالوجه فعرفنا انّهما ینبغی لهما ان یغسّـلا الی المرفقین ثم فصّل بین الکلامین فقال: وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ فعرفنا حین قال

برؤسکم انّ المسح ببعض الراس لمکان البآء ثم وصل الرّجلین بالراس کما وصل الیدین بالوجه فقال: وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ؛ فعرفنا حین وصلهما بالراس انّ المسح علی بعضها ثم فسرّ ذلک (۱)رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله للنّاس فضیّعوه ثمّ قال: فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ فلمّا ان وضع الوضوء عمن لم یجد المآء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثمّ وصل بها و ایدیکم منه أی من ذلک التیمّم لانه علم انّ ذلک اجمع لم یجز علی الوجه لانه یعلّق من الصّعید ببعض الکف و لا یعلّق ببعضها ثم قال:

مٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ (۲)و الحرج الضیق. (۳)

ترجمه:زراره به حضرت باقر علیه السّلام عرض نمود که:آیا خبر نمی دهی مرا که از کجا دانستی و گفتی که در وضو مسح به بعض سر و پاها باید نمود،نه کل آن ها؟پس حضرت خندید و فرمود که:ای زراره!این حکم را رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود و قرآن نیز از جانب خدا چنین نازل شده،از جهت آنکه خدا فرموده در باب وضو که:«بشویید روی های خود را»؛پس دانستیم که روی به تمامی سزاوار است که شسته شود.پس فرمود:

«بشویید دست های خود را تا مرفق ها»و متّصل نمود حکم دست ها تا مرفق ها را،به روی؛پس دانستیم که دست ها تا مرفق ها سزاوار است که به تمامی شسته شود.بعد از آن فاصله نمود میان دو حکم به اینکه فرمود که:«مسح کنید به سرهای خود»؛پس هنگامی که فرمود بِرُؤُسِکُمْ که«با»حرف جر است،افاده بعضیّت می کند،بر سر «رؤس»درآمد دانستیم که به درستی که مسح به بعض سر باید نمود از جهت«باء»، پس وصل کرد پای ها را به سر،همچنان که وصل کرد دست ها را به روی و فرمود که:

«مسح کنید پای ها را تا دو کعب»؛پس دانستیم در هنگامی که وصل کرد پای ها را به

۱- ((۱)) -رضوی:-ذلک.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۶.

۳- ((۳)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۱۰۳،باب التیمم؛و در تهذیب الاحکام،ج ۱،ص ۶۱،باب صفه الوضوء؛الاستبصار،ج ۱،ص ۶۲،باب مقدار ما یمسح من الرأس،با مقداری اختلاف در عبارت آمده.

سر،این را که مسح می بایـد بر بعض پای ها واقع شود.و بعـد از نزول آیه وضو رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تفسیر کرد از برای مردم و ضـایع کردنـد تفسـیر او را؛پس فرمـود کـه:«اگر نیابیـد آبی بـه جهـت وضـو،پس قصـد کنیـد به جهت تیمّم،زمین مرتفعی را که پاکیزه باشـد و مسـح کنیـد به روی های خود»؛پس چون برطرف شـد وضو ساختن از کسـی که آب نیابـد،ثابت کرد این را که بعضی از اعضایی که در وضو شسته می شود،مسح کنید؛زیرا که فرمود بِوُجُوهِکُمْ و به دستور«باء»حرف جر،که افـاده تبعیض می کنـد داخـل نمود،بعـد از آن وصـل نمود به روی،حکم دست ها را،و فرمود که: وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ و مِنَ نیز افاده بعضـیت می کند یعنی از بعضـی از آن قصد کرده شده.دست ها را مسح کنید از جهت آنکه دانسته شده که آن دست به تمام اجزاء،جـاری بر روی نمی شود از برای آنکه می رسـد خـاک به بعضـی از دست،و به بعضـی دیگر از اجزاء دست،خـاک نمی رسد؛پس فرمود که:ما نمی خواهیم که قرار دهیم بر شما حرج در تکالیف و حرج به معنی تنگی است.

بیـان:«فضـحک»؛خنـده حضـرت یا از راه ملاطفه و شـفقت بر زراره بود؛یا از طریقه سؤال و اسـتفسار او.و در جواب،اوّلا فرمود که:رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله حجّت بر خلق،و قول او بس است در دلیل بودن؛و بعد از آن فرمود که:آیه کریمه صـریح است بر این مدّعا؛ و اوّلا در باب وضو،اسـتدلال و ردّ مذهب اهل سنّت نمود که پای ها را در وضو می شویند و می گویند که در آیه وضو فرموده که: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ (1)و ترجمه ظاهر لفظش این است که:ای جماعتی که ایمان آورده ایـد هرگاه اراده کنیـد که بایستید به نماز،پس بشویید روی های خود را و دست های خود را تا مرفق ها و مسح کنید به سرهای خود و پای های خود تا دو کعب.و قرات مشهوره آن است که«و أرجلکم»به نصب،پس باید عطف باشد بر«أیدیکم»،و«فاغسلوا»عامل در او باشد

۱- ((۱)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۶.

پس دلالت کرد که بایـد پای ها،مثل روی و دست ها شسـته شود و این اسـتدلال که اهل سنّت می نماینـد از چند جهت باطل است:

اوّل آنکه:حق تعالی که اعضای مغسوله را ذکر فرموده،یکی را که روی باشد، منتهایی به جهت آن قرار نداده و یکی دیگر که دست ها باشد،منتهایی قرار داده؛ و فرموده که:تا مرفق ها و اعضاء ممسوحه را نیز چنین بیان فرموده زیرا که فرموده:

«برؤسکم»و منتهایی از برای آن ذکر نفرموده،از جهت آنکه مسح هربعضی از سر که به عمل آید کافی است؛و یکی دیگر که از اعضای ممسوحه است،فرموده که: إِلَى الْكَعْبَيْنِ و منتهایی از برای آن قرار داده و نظم آیه کریمه در کمال حسن و بلاغت، و عضوین مغسولین،یکی بدون ذکر انتهاء و یکی با وجود ذکر انتهاء و عضوین ممسوحین نیز چنین،و این نهایت لطف دارد.

دوّم آنکه:بعد از توسّط«و امسحوا»که عامل در«رؤس»است،عطف «و أرجلکم»بر«أیدیکم»جایز نیست؛زیرا که هرگاه کسی بگوید که:بزن زید و عمرو را؛و احسان کن بکر و خالد را؛هیچ کس از اهل لسان نمی فهمد که خالد،عطف باشد بر عمر و باید او را زدن؛بلکه هرعاقلی حکم می کند و از این عبارت می فهمد که،دو کس اول را باید زد و دو کس ثانی را باید احسان نمود.

سیّم آنکه:اگر چنین باشد که اهل سنّت می گویند،از قبیل لغز و معمّا می شود و نخواهیم دانست که پای ها را باید مسح نمود یا شست؟!زیرا که عطف بر محل،شایع و متعارف؛و در کلام بلغا و فصحا و اشعار بسیار وارد است و احتمال دارد که«أرجلکم» منصوب،عطف بر محلّ«برؤسکم»که نصب بر مفعولیّت است باشد؛پس باید عطف بر «أیدیکم»که بعید و«فامسحوا»متوسط است،جایز نباشد،تا مدّعا بدون اشتباه معلوم شود.

چهارم آنکه:مطابق قرائت اکثر قرّا«أرجلکم»مجرور واقع شده و بنابراین قرائت، صریح است که باید عطف بر«برؤسکم»باشد و جوابی که از این آخر،اهل سنّت

می گوینـد آن اسـت که:شایـد مجرور به مجـاورت«برؤسـکم»باشـد نه به عطـف؛و این معلـوم البطلاـن است و ضـرورتی داعی نیست،خصوصـا در جـایی که اشـتباه واقع شود و معلوم نشود که مجرور است به عطف،و بایـد پـای ها مسـح شود؛یا به جوار،و بایـد غسل شود.و بعضـی دیگر از اهل سـنّت که لاعلاج شده اعتراف نموده اند که«و أرجلکم» عطف بر«برؤسـکم»،و عامل در آن«فامسحوا»باشد.و می گویند مراد آن است که:

پای ها را باید شستن به اندک شستنی که شبیه به مسح باشد.و این حرف شنیع تر از اوّل است؛زیرا که هرگاه آیه کریمه و قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و احادیث بسیار دلالت بر مسح پای ها نمود،داعی و دلیل چیست که باید مراد از مسح،شستن خفیـف باشـد کـه معنی مجـازی است.و از این حـدیث شـریف اسـتنباط می شـود که:معطـوف در حکم معطـوف علیه است و همچنان که باید بعض سـر مسح شود،پای ها تا کعبین چنین است.و اشـعار فرمود به ابلغ وجهی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که مفسّـر قرآن است؛تبلیغ و تفسـیر و توضـیح نموده و عامّه ضایع و تحریف قرآن نموده اند و بعد از آن در تیمم نیز از راه باطن، (۱)که افاده تبعیض می کند،استدلال فرموده«لأنّه علم انّ ذلک اجمع لم یجز علی الوجه».

حاصل استدلال حضرت بر مسح بعض دست ها در تیمّم آن است که:چون حق تعالی فرمود که:«مسح کنید دست های خود را از آن صعید طیّب»که مراد خاک است و«من»افاده بعضیّت می کند؛یعنی از آن صعید به اعتبار آنکه چون دست،پستی و بلندی و منفـذهای کوچک دارد و چون بر خاک گذارده شود خاک به تمام اجزاء آن نمی رسد و حق تعالی فرموده که:از بعض آن صعیـد مسـح کنیـد؛پس هرگاه دست ها به تمام اجزائه بر روی،جاری نتوانـد شـد،بر پشت دست ها نیز جاری نخواهد شد؛پس معلوم است که رسیدن صـعید به تمام اجزاء دست واجب نیست؛پس مسـح بعض دست، کافی باشـد.و از این حدیث اسـتدلال نمـوده انـد بعضـی که:بایـد در تیمّم،بعضـی از اجزاء خـاک در دست بمانـد که به آن مسـح واقع شود.و مشـهور خلاـف آن و حدیث دلالت بر

۱- (۱) -رضوی:با.

چسبیـدن صـعید نـدارد واگرنـه بـایست بـه اجسـام صـلبه مثـل سـنگ و غیره تیمّـم جـایز نباشـد بلکـه سنّت،تکانیـدن دست هاست؛چنانچه اکثر فقها تصریح نموده اند.

«و الحرج الضیق»؛چون شـریعت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شریعتی است که مسامحه در آن بسیار واقع شده و حق تعالی در این شـریعت توسـعه زیاده از مابین آسمان تا زمین قرار داده چنانچه در اخبار دیگر وارد شده،لهذا حرج و تنگی رفع شده.و اما کیفیّت تیمّم در حـدیث عمّار مفصّل شـده که:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مقام بیان تیمّم از برای عمّار هردو دست مبارک خود را پایین آورده،گذارد بر خاک؛پس مسح کرد هردو جبین خود را به انگشـتان خود و پشت دست ها را هریک به کف دست دیگر و از این حـدیث شـریف معلوم می شود که زدن دست ها به شـدّت در کار نیست بلکه گـذاردن دست ها بر خاک با وجود اندک اعتمادی که خاک به اکثر اجزای دست برسد کافی است و خلاف است که یک بار باید دست بر خاک گـذارد یـا دوبـار؛و احـادیث در این،متعارض است و جمع به این عنوان می توان نمود که اگر بـدل از غسل باشـد دوبار،و اگر بـدل از وضو باشـد یـک بار،و بر تقـدیر آنکه دوبار بایـد بر خاک گـذارد خلاف است که دو زدن بر خاک پی درپی بایـد،یا آنکه یک بار بزنند و رو را مسح کند و یک بار دیگر بزند و دست ها را مسح کند؛مشـهور ثانی است و دست ها باید که تا بند سر دست که در دزد قطع می شود مسح شود.و اللّه یعلم.

الحدیث الثانی و الثلاثون:فی الصّلوه

روی الصّدوق:انّه کتب الرّضا علی بن موسی الی محمّد بن سنان فیما کتب من جواب مسایله انّ علّه الصّلوه انّها اقرار بالرّبوبیّه للّه عزّ و جـلّ و خلع الانـداد و قیام بین یـدی الجبّار جلّ جلاله بالـذّل و المسکنه و الخضوع و الاعتراف و الطّلب للاقاله (۱)من سالف الذّنوب و وضع الوجه علی الارض کلّ یوم اعظاما للّه عزّ و جلّ و ان یکون ذاکرا غیر ناس

۱- (۱) -رضوی:الاقاله.

و لا بطر و یکون خاشعا متذلّلا راغبا طالبا للزّیاده فی الدّین و الدّنیا مع ما فیه من الایجاب و المداومه علی ذکر اللّه عزّ و جلّ باللّیل و النّهار لئلا ینسی العبد سیّده و مدبّره و خالقه فیبطر و یطغی و یکون فی ذکره لرّبه عزّ و جلّ و قیامه بین یدیه زاجرا له عن المعاصی و مانعا من انواع الفساد. (۱)

ترجمه:در باب علّت وجوب نماز که محمد بن سنان به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام نوشته،سؤال کرده این بود که:علّت وجوب نماز این است که اقراری است به پروردگاری خداوند عالمیان؛و از اصل برکندن و ابطال نمودن معارضه هایی که اهل شرك از برای خدا قرار می دهند و ایستادنی است پیش روی خداوند (۲)جبّار قادر مختار،که عزیز و جلیل است بزرگواری او،به خواری و بیچارگی و تضرّع و اعتراف کردن و طلب فریادرسی کردن از گناهان گذشته و گذاردن روی بر زمین،هرروز از جهت تعظیم خدا و اینکه به یاد آورد و فراموش ننماید و او را غفلت روی ندهد و همیشه خشوع و تذلّل نماید؛و رغبت دارنده و طلب کننده باشد زیادتی این را در دین و دنیا با وجود آنچه در نماز است از واجب بودن؛و مداومت نمودن بر یاد خدا در شب و روز تا آنکه فراموش نکند بنده،آقا و تدبیرکننده امور و آفریننده خود را؛پس اگر فراموشی و نسیان روی دهد او را،غفلت روی می دهد و طغیان می کند در اینکه به یاد آورد پروردگار خود را؛و آنکه باشد در ایستادن او پیش روی خداوند خودش دورکننده و منع کننده از اقسام فسادها و معصیت ها.

بیان:بدان که نماز اعظم عبادات و اقرب قربات است و بعد از اقرار و اذعان به اصول عقاید،عبادتی اعظم از نماز نیست.و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده که:«از من نیست کسی که

۱- (۱) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱، ص ۲۱۴،باب علّه وجوب خمس صلوات؛وسائل الشیعه،ج ۴، ص ۸،باب وجوب الصلاه؛بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۲۶۱،باب،علل الصلاه.

۲- (۲) -رضوی:خداوند عالمیان.

استخفاف به نماز خود رساند و چنین کسی بر سر حوض کوثر بر من وارد نمی شود،به خدا قسم که وارد نمی شود». (۱)و حضرت صادق علیه السّلام فرموده که:«نمی رسد شفاعت ما به کسی که استخفاف به نماز (۲)نماید». (۳)و باز آن حضرت فرمود که:«بندگی و فرمان برداری خدا در زمین،این است که خدمت او کنند و چیزی از خدمت خدا برابری نمی کند با نماز؛و از این جهت بود که حضرت زکریّا مشرّف به خطاب و ندای ملایک شد در حالتی که در محراب به نماز ایستاده بود». (۴)و ایضا فرمود که:«اوّل چیزی که حق تعالی محاسبه بنده خود به آن می کند نماز است؛پس هرگاه مقبول شد چیزی از نماز او،باقی اعمال و عبادات او مقبول می شود و هرگاه نماز مقبول نشد،رد می شود باقی عمل او». (۵)

و باز فرمود که:«بنده هرگاه نماز را در وقت خود به جای آورد و محافظت بر آن کرد، بالا می رود در حالتی که سفید و پاکیزه است و می گوید که چنانکه مرا حفظ کردی،خدا تو را حفظ کند و هرگاه در وقت به جای نیاورد،برمی گردد و رد می شود و حال آنکه سیاه و تاریک است و می گوید:چنانکه مرا ضایع و نابود کردی،خدا تو را ضایع

۱- (۱)) -«لیس منی من استخف بصلاته لا یرد علیّ الحوض لا و اللّه...».من لا یحضره الفقیه،ج ۱، ص ۲۰۶،باب فرض الصلاه...؛وسائل الشیعه،ج ۴،ص ۲۵،باب تحریم الاستخفاف بالصلاه.

۲- (۲)) -رضوی:-خود رساند...استخفاف به نماز.

۳- (۳)) -«...لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاه»کافی،ج ۳،ص ۲۷۰،باب من حافظ علی صلاته...؛وسائل الشیعه،ج ۴،ص ۲۴،باب ۶،تحریم الاستخفاف بالصلاه و...

۴- (۴)) -«إن طاعه اللّه عز و جل خدمته فی الارض و لیس شیء من خدمته یعدل الصلاه فمن ثم نادت الملائکه زکریا و هو قائم یصلی فی المحراب».من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۲۰۸،باب فضل الصلاه...؛وسائل الشیعه،ج ۴،ص ۳۹،باب استحباب اختیار الصلاه...

۵- (۵)) -«اول ما یحاسب به العبد علی الصلاه فاذا قبلت قبل منه سائر عمله و اذا ردت علیه رد علیه سائر عمله».مستدرک الوسائل،ج ۳،ص ۲۵،باب ۶،تحریم الاستخفاف بالصلاه و...؛ من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۲۰۸،باب فضل الصلاه.

گرداند» (۱)پس باید که بنده محافظت نماز خود نموده،اوّلا:مواظبت بر اوقات نماید و در اوّل وقت به جای آورد.

و ثانیا:تصحیح نیّت خود کند و مطلبش عبودیّت و بندگی و انقیاد امر الهی باشد،نه ریا و سمعه و باقی اغراض باطله؛و شرح بعضی از مراتب نیّت و اخلاص در اول کتاب شده.

ثالثا:اقبال به قلب به جانب موجد و خالق خود نماید و دل خود را به تمامی مشغول جناب احدیّت کند و در فکر آنکه به زودی فارغ و مشغول امور دنیا شود،یا آنکه در اثناء نماز،محاسبه مال یا معامله خود کند،یا آنکه در تدبیر امور دنیای خود باشد،نباشد.

رابعا آنکه:در آیات قرآنیه ای که می خواند،تدبّر نماید و اگر به آیه رحمت رسد، طلب رحمت نماید و اگر به آیه عذاب رسد،به خداوند خود پناه برد.

خامسا آنکه:چنان نماز کند که گویا وداع می کند و دیگر عمر او وفا نخواهد نمود که نماز کند،غرض آنکه یقین او به مرگ در مرتبه اعلی باشد.

سادسا آنکه:ذمّه خود را از حقوق مردم بر تقدیر قدرت،بری ساخته باشد که گاه باشد صاحب حق،نماز او را حبس نماید.

سابعا آنکه:باقی واجبات خود را به جای آورده باشد.

ثامنا آنکه:از کبائر اجتناب نموده باشد،غرض،شروط و لوازم نماز مقبول بسیار است بعد از تصحیح اصول؛بلکه بعضی از مستحبّات را نیز در آن دخلی هست.

«انّها اقرار بالرّبوبیه»؛یا به اعتبار اشتمال فاتحه الکتاب است به اقرار به ربوبیّت و اگر این اقرار اعتقادی نباشد،نماز نخواهد بود؛یا آنکه چون نماز،بعد از اقرار به وحدانیّت و پروردگاری،درست است پس گویا نماز،نفس اقرار است یا به اعتبار تشهّد که

۱- (۱) -«ان العبد اذا صلی الصلاه فی وقتها و حافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیه تقول حفظتنی حفظك اللّه...».من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۲۰۹،باب فضل الصلاه...؛مستدرك الوسائل،ج ۳، ص ۹۵،باب وجوب محافظه الصلوات فی اوقاته.

مشتمل است بر توحید،و ضمنا خلع انداد می شود؛یا به اعتبار شهادت به توحید،که در اذان و اقامت است؛چنانچه در حدیث اذان بلال واقع شده که:«بعد از گفتن اشهد ان لا اله الاّ اللّه،می فرمودند که:خلع الانداد» (۱)و خلع انداد به اعتبار غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضّالِّینَ» (۲)می تواند بود.

«بالذّل»تا آخر حدیث،بیان آن است که کمال خضوع و مسکنت در نماز،معتبر است و افعال و ارکان نماز نیز دلالت بر این به احسن وجهی دارد؛به اعتبار آنکه در حدیثی وارد شده که:«اقرب حالات بنده به خدا حالت سجود است». (۳)

«و المداومه علی ذکر اللّه»موجب قرب الهی و دفع بلاها می شود؛چنانچه در اخبار وارد شده که:«حیوانی صید کرده نمی شود مگر وقتی که از یاد خدا غافل می شود». (۴)

«من الایجاب»؛در حدیث قدسی واقع شده که:«حق تعالی می فرماید که:نزدیکی نمی جوید به سوی من،بنده به چیزی که افضل باشد از آنچه من واجب گردانیده ام بر او»؛ (۵)پس در واجب بودن نماز در پنج وقت،معلوم می شود که اعظم قرباتست.و در

۱- (۱) -این روایت با عبارات و مضامین مختلفی آمده و در من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۲۸۱، باب الاذان و الاقامه...به این صورت آمده:«لمّا اسری برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حضرت الصلاه فأذن جبرئیل علیه السّلام فلما قال:اللّه اکبر،اللّه اکبر قالت الملائکه...فلما قال:اشهد ان لا اللّه الا اللّه قالت الملائکه خلع الأنداد...».

۲- (۲) -سوره مبارکه حمد،آیه ۷.

۳- (۳) -«اقرب ما یکون العبد الی اللّه و هو ساجد».کافی،ج ۳،ص ۳۲۴،باب السجود و التسبیح؛ وسائل الشیعه،ج ۶،ص ۳۸۰،باب استحباب طول السجود.

۴- (۴) -«...و ما صید صید فی بر و لا بحر إلا بترکه التسبیح فی ذلک الیوم...».من لا یحضره الفقیه، ج ۲،ص ۷،باب علة وجوب الزکاه؛وسائل الشیعه،ج ۹،ص ۱۲،باب وجوبها.

۵- (۵) -«ما یتقرب الی عبدی بمثل اداء ما افترضت علیه...».عوالی اللئالی،ج ۱،ص ۴۰۸، المسلک الثالث فی احادیث رواها الشیخ؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۰۴،باب تحریم الاعجاب بالنفس.

حدیثی وارد شده که:«الصّلوه قربان کلّ تقیّ»؛ (۱)یعنی نماز موجب قرب و نزدیکی هر پرهیزکاری است.«و در تفسیر آیه حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلاَهِ الْوُسْطَی (۲)وارد شده که:مراد از صلوات و از صلوات (۳)وسطی،حضرت امیر المؤمنین است و فرزندان او که امامانند (۴)». (۵)و تعبیر از ایشان به صلوه،به اعتبار آن است که چون صحّت صلوت، مترتّب بر ولایت ایشان می باشد،گویا ایشان نفس صلوتند و مسایل نماز و فروع آن در کتب فقهیّه به تفصیل،مذکور است و اگر بیان کنیم موجب تطویل می شود.و اللّه یعلم.

الحدیث الثالث و الثلاثون:فی الزکوه

روی الصدوق باسناده عن عبد اللّه بن سنان عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:انّ اللّه عزّ و جلّ فرض الزکوه کما فرض الصلوه؛فلو انّ رجلا حمل الزکوه و اعطاها علانیّه لم یکن فی ذلک عیب و ذلک لانّ اللّه عزّ و جلّ فرض للفقراء فی أموال الأغنیاء ما یکتفون به ولو علم انّ الذی فرض لهم لا یکفیهم لزادهم و انّما یؤتی الفقراء فیما اتو من منع من منعهم حقوقهم لا من الفریضه. (۶)

ترجمه:حضرت صادق علیه السّلام فرمود که:به درستی که خداوند عالمیان واجب گردانیده زکات را همچنان که واجب کرده نماز را؛پس اگر مردی ببرد زکات را و بدهد آن را هویدا،و ظاهر نخواهد بود در این از برای او عیبی؛و این از جهت آن است که حق تعالی واجب کرده از برای فقیران در مال های توانگران آن قدر که توانند اکتفاء نمود به آن قدر فقیران؛و اگر می دانست که به درستی که آن قدری که واجب گردانیده از برای

۱- ((۱)) -کافی،ج ۳،ص ۲۶۵،باب فضل الصّلاه عن ابی الحسن الرّضا علیه السّلام،من لا یحضره الفقیه، ج ۱،ص ۲۱۰،باب فضل الصلاه.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۲۳۸.

۳- ((۳)) -رضوی:-و از صلوات.

۴- ((۴)) -تفسیر عیاشی،ج ۱،ص ۱۲۸.

۵- ((۵)) -رضوی:-و فرزندان او که امامانند.

۶- ((۶)) -کافی،ج ۳،ص ۴۹۸،باب فرض الزکاه و...؛من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۳،باب عله وجوب الزکاه؛وسائل الشیعه،ج ۹،ص ۱۰،باب ۱،وجوبها...

ایشان،بس نیست ایشان را،هرآینه زیاده قرار می داد از برای فقرا و جز این نیست که رسیده فقیران را در آنچه رسیده از منع کردن کسانی که منع نموده اند حق های ایشان را و نداده،نه از جهت کم بودن آنچه خدا قرار داده.

بیان:«زکات»؛در لغت به معنی زیاده شدن و نموکردن یا به معنی تزکیه و پاکیزه شدن است و چون به سبب دادن حق واجب،مال،زیاد و صاحب برکت می شود یا آنکه چون زکات چرك و کثافت مال است که اخراج می شود،تتمّه،خالص و پاکیزه می ماند؛ و فرض واجبی است که وجوب آن از قرآن مستفاد می شود؛و در هرآیه که امر به اقامت نماز شده،دادن زکات نیز مقرون به آن است و همچنین در زیارات ائمّه،هرکجا شهادت به اقامت صلوت واقع،مقرون به شهادت به ایتاء زکات شده؛پس معلوم می شود که بعد از نماز،عبادتی به فضیلت زکات نیست.

«لم یکن فی ذلك عیب»؛چون حمل مال کردن و نزد فقرا و مساکین بردن،موهم لوم و عیب می شد و منافی تکبّر و نخوت است و شاید جاهلی خیال کند که این ملازمت و خدمتکاری فقراء است،حضرت-صلوات اللّه علیه-رفع این وهم باطل نموده،فرمود که:

عیب و نقص در امری است که خلاف فرموده خدا و رسول باشد،نه در امری که به ابلغ واکد وجهی،شارع واجب گردانیده و باید به مصرفش صرف شود،بلکه رفع تکبّر از خود نمودن و خدمت فقراکردن،صفت کمال و موجب مثوبات عظیمه است و اینکه فرمود که:علانیّه حمل کند کسی،بحث نکند که صدقه دادن پنهان،افضل است؛چنانچه در حدیثی وارد شده که:«صدقه دادن سرا فرو می نشاند غضب خداوند رحمن را»؛ (1)زیرا که این در صدقات مستحبّه است و در واجبات هنگامی که خوف ریا باشد؛اما وقتی که احتمال ریا نباشد،عبادات واجبه،علانیّه،افضل است؛زیرا که موجب اطّلاع

۱- (۱) -«...و صدقه السّر فإنّها تطفیء الخطیئه و تطفیء غضب اللّه عزّ و جلّ...».من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۲۰۵،باب فرض الصلاه؛وسائل الشیعه،ج ۹،ص ۳۹۶،باب استحباب الصدقه المندوبه.

مردم و ترغیب ایشان می شود و باعث بر آن است که این کس را فاسق و تارك واجب ندانند و از این جاست که نماز واجب در مسجد و نماز سنّت در خانه افضل است.

همچنین صدقه واجبه علانیّه و صدقه مستحبّه،سرا افضل است (۱)و عقوبت تارك زكات بسیار شدید است؛چنانچه در آیه کریمه واقع شده که: سَيُطَوَّقُونَ مٰا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ؛ (۲)یعنی زود باشد که طوق کرده شوند به سبب آنچه بخل کرده اند به آن،روز قیامت.و در احادیث واقع شده که:«زکاتی را که حبس کرده (۳)،نداده اند،روز قیامت افعی عظیمی از آتش شده،مثل طوق در گردن آن شخص پیچیده می شود و او را می گزد،و می گویند به او که (۴):این مالی است که از فقرا حبس نمودی و ندادی»؛ (۵)و این نیز دلالت بر تجسّم اعمال دارد و در باب عذاب مانع زكات و شدّت آن،احادیث بسیار وارد شده.و حضرت صادق علیه السّلام فرمود:«نیست صاحب گاو و گوسفندی و شتری که منع کند زکات مال خود را،مگر آنکه حبس می کند خدا روز قیامت او را در بیابان بی منتهایی و پامال می کند او را هرحیوان صاحب سمی به سم خودش و می گزد او را هر صاحب نیشی به نیش خود و نیست صاحب درخت خرما و انگور و صاحب زراعتی که منع کند زکات مال خود را،مگر آنکه حق تعالی روز قیامت آن قطعه زمین را مثل طوقی در گردن او می کند تا زمین هفتم». (۶)

«و إنّما يؤتى الفقراء»؛بیان آن است که چون حق تعالی به علم واقعی می دانست که، قدری که در اموال اغنیا قرار داده فقرا را کافی است و اگر هرصاحب مالی زکات خود را

۱- ((۱)) -رضوی:لم یکن فی...سرا افضل است،بعد از تا زمین هفتم،آمده است.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه آل عمران،آیه ۱۸۰.

۳- ((۳)) -رضوی:حبس کرده اند و.

۴- ((۴)) -رضوی:و او را می گویند.

۵- ((۵)) -«...و ما من رجل یمنع حقا فی ماله الاّ طوقه اللّه به حیه من نار یوم القیامه...».کافی،ج ۳، ص ۵۰۴،باب منع الزکاه؛من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۱۱،باب ما جاء فی مانع الزکاه.

۶- ((۶)) -«و ما من ذی مال ابل او غنم او بقر یمنع زکاه ماله الا حبسه اللّه یوم القیامه...». من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۹،باب ما جاء فی مانع الزکاه،ج ۳،ص ۵۰۵،باب منع الزکاه.

بدهـد دیگر فقرا را حاجتی نمی مانـد؛زیاده بر قدر مقرر،قرار نداد و اگر می دانست که این قدر (۱)،کفایت به فقرا نمی نماید زیاده بر آن قرار می داد؛پس هرفقیری که محتاج و بی قوت بماند و آزار کشد گناه آن بر گردن اغنیاست و عقوبتش را ایشان می کشند،به سبب آنکه حق فقرا را حبس نموده اند.

فایده:بدانکه زکات واجب نمی باشد مگر در نقدین؛که آن طلا و نقره است به شرطی که مسکوک باشد به سکّه که معامله بر آن کننـد؛و به قـدر نصـاب باشـد؛و سال بر آن بگـذرد؛و در غلّه های چهارگونه که آن جو و گنـدم و خرما و مویز است؛و در چهارپایان سه گانه که آن شتر و گوسـفند و گاو است؛و در باقی چیزها مثل مادیان و سودی که از تجارت به هم رسـد و برنج و عـدس و مـاش و امثال آن سنّت است؛امّا نصاب،پس در طلا اوّلا بیست مثقال است که آن چهار دانگ و نیم مثقال صـیرفی که متعارف این زمان است باشـد و در آن نیم مثقال واجب است تا آنکه برسـد به بیست و چهار مثقال،چون به این قـدر رسـد نیم مثقال و ده،یک مثقال باید داد و از این قرار هر چهار مثقال که اضافه شود،عشـر مثقال،در زکات اضافه می شود تا به چهل مثقـال برسـد، که در آن یک مثقال واجب خواهـد بود و در نقره،نصاب اوّلش دویست درهم است و در آن پنـج درهم واجب است و همچنین هرگـاه چهـل درهم بر دویست درهم اضـافه شود، یـک درهم می دهـد و قبل از رسـیدن به دویست،و بعـد از دویست به چهل نرسیده،عفو است و چیزی واجب نیست.

و امّا نصاب شتر،اوّلا پنج است و همچنین تا بیست و پنج،هرپنج را گوسفندی واجب است پس چون برسد به بیست و شش،در آن یـک بنت مخـاض،آن شتری است که یـک سـالش تمام و داخل سال دوّم شـده،واجب است و دیگر چون برسـد به سی و شش،در آن یک بنت لبون،که آن شتر دو ساله است واجب می شود،دیگر چهل و شـش که برسـد،بایـد یک شتر حقّه داد که آن شتری است که داخل سال چهارم شده

۱- (۱)) -رضوی:که قدری که قرار داده.

باشد و دیگر به شصت و یک که برسد،باید یک جذعه داد،که آن شتری است که داخل سال پنجم شده باشد و دیگر هفتاد و شش و در آن دو بنت لبون واجب است و دیگر نود و یک است و در آن،دو شتر حقّه واجب است و دیگر صد و بیست و یک است و در این نصاب،مخیّر است که هرچهل را یک بنت لبون یا هرپنجاه را یک حقه بدهد و مابین دو نصاب،عفو است.

و از برای گاو دو نصاب است یکی سی،و در آن تبیعی واجب است،که آن گاو یکساله است؛و دیگری چهل،که در آن مسنّه که آن گاو دو ساله است واجب می شود.

و امّا گوسفند،نصاب اوّل آن چهل و یک است و در آن یک گوسفند واجب می شود؛ دیگر صد و بیست و یک است و در آن دو گوسفند واجب می شود؛دیگر دویست و یک است و در آن سه گوسفند واجب می شود و چون به سیصد رسید،حکم کلّی می شود و هرصد گوسفند را یکی می دهد به هرقدر که برسد و مابین نصابین معفو است و مسایل فروع زکات و خصوصیّات آن در کتب فقهیّه مذکور است.و اللّه یعلم.

الحدیث الرابع و الثلاثون:فی الصّوم

روی الصدوق باسناده عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّه قال:«الصوم جنّه من النار» (۱)؛و قال «الصایم فی عباده و ان کان نایما علی فراشه ما لم یغتب مسلما» (۲)و قال:«قال اللّه تبارک و تعالی:الصوم لی و انا اجزی به و للصّایم فرحتان حین یفطر و حین یلقی ربّه عزّ و جلّ و الذی نفس محمّد صلّی اللّه علیه و آله بیده لخلوف فم الصایم عند اللّه اطیب من ریح المسک» (۳)؛

۱- (۱) -من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۷۴،باب فضل الصیام؛وسائل الشیعه،ج ۱۰،ص ۳۹۵،باب استحباب الصوم.
۲- (۲) -من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۷۴،باب فضل الصیام؛امالی صدوق،ص ۵۵۱،المجلس الثانی و الثمانون.
۳- (۳) -من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۷۵،باب فضل الصیام؛وسائل الشیعه،ج ۱۰،ص ۴۰۰،-

و قال صلّی اللّه علیه و آله لأصحابه:«ألا أخبرکم بشیء إن فعلتموه تباعد الشیطان منکم کما تباعد المشرق من المغرب قالوا:بلی یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال:الصوم یسوّد وجهه و الصدقه یکسر ظهره و الحبّ فی اللّه عزّ و جلّ و الموازره علی العمل الصالح یقطع دابره و الإستغفار یقطع و تینه و لکلّ شیء زکوه و زکوه الأبدان الصّیام» (1).

ترجمه:روایت کرده شیخ صدوق-رحمه اللّه علیه-که حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:روزه،سپری است از آتش جهنّم.و باز فرمود که:روزه دار در بندگی خداست و ثواب عبادت به جهت او نوشته می شود و اگرچه خوابیده باشد بر روی رختخواب خود،مادامی که مسلمانی را غیبت نکند.و فرمود که:خداوند عالمیان فرموده که:روزه عبادتی است از برای من و من خود ثواب می دهم به سبب روزه،و از برای روزه دو شادی است؛یکی هنگامی که افطار می کند و دیگری هنگامی که قبض روح او شده، برمی خورد به پروردگار خود؛قسم به خداوندی که نفس محمّد صلّی اللّه علیه و آله در دست قدرت اوست که هرآئینه بوی دهن روزه دار نزد خدا نیکوتر است از بوی مشک و گفت آن حضرت به اصحاب خود که:آیا خبر ندهم شما را به چیزی که اگر به جای آورید آن چیز را دور شود شیطان از شما همچنان که دور شده محل طلوع آفتاب از محلّ غروبش؟گفتند:بلی خبر ده ای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله!فرمود که:روزه،سیاه می گرداند روی شیطان را؛و تصدّق دادن،می شکند پشت او را؛و دوستی کردن با مردمان در راه خدا و مواظبت کردن بر کردار شایسته،می برد عقب شیطان را؛و طلب آمرزش کردن،جدا می کند رگ دل شیطان را؛و از برای هرچیز زکاتی است و زکات بدن ها،روزه است.

ص:۲۴۹

1- (1)) -کافی،ج ۴،ص ۶۲،باب ما جاء فی فضل الصوم و...؛من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۷۵، باب فضل الصیام؛تهذیب الاحکام،ج ۴،ص ۱۹۱،باب ثواب الصیام.

بیان:«جنّه»؛همچنان که سپر،دفع ضرر حربه می کند و نمی گذارد که ایذایی به بدن رسد،همچنین روزه، (۱)پاسبانی بدن (۲)نموده،نمی گذارد که ضرر عذاب به او رسد.

«و ان کان نایما»؛چون در حالت خواب،صادق است که امساک می نماید و روزه او تحقق شرعی دارد،ثواب عبادت در نامه اعمال او نوشته می شود؛یا آنکه تفضّلا حق تعالی ثواب صوم را چنین قرار داده که در تمام اجزاء آن ثواب عبادت در نامه اعمالش نوشته شود و دور نیست که چون در خطبه[ای]که در آخر ماه شعبان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خواند که:«انفاسکم تسبیح»؛ (۳)یعنی نفس کشیدن در ماه مبارک ثواب تسبیح دارد و در خواب،نفس کشیده می شود؛لهذا ثواب تسبیح در نامه اعمال ثبت می شود.

«ما لم یغتب مسلما»؛دلیل است بر شدّت عقوبت غیبت و بر آنکه موجب حبط اعمال می شود و بر آنکه غیر مسلم را غیبت نمودن،جایز باشد اگرچه در روزه باشد.

«الصّوم لی و انا اجزی به»؛چون روزه عبادت مخفی و از شایبه ریاء در اکثر اوقات بری است و چنین تعبی که در تمام روز در مجامع و خلوت،امساک از مأکول و مشروب شود،معلوم است که از قصد ریا خالی است و احتمال دارد که از راه مدح،این عبادت را اسناد به خود داده و من خود جزا می دهم؛یعنی تدارکی عظیم که سزاوار بزرگواری و عظمت خدا باشد،کرامت خواهد فرمود به سبب این عبادتی که خالص از برای خداست.

«و حین یلقی ربّه»؛گویا تشبیه شادی محسوس،در حین افطار در تحقّق و وقوع فرمود به فرح،هنگام لقاء الهی؛هرچند فرح ثانی به مراتب شتّی،اعظم و اعلی است و با هم ذکر شده تا معلوم شود که این دو فرح ثابت و محقق است،همچنان که اوّل واقع می شود.

۱- ((۱)) -رضوی:-همچنین روزه.

۲- ((۲)) -رضوی:-بدن.

۳- ((۳)) -وسائل الشیعه،ج ۱۰،ص ۳۱۳،باب ۱۸،تأکد استحباب الاجتهاد؛امالی صدوق،ص ۹۳، المجلس العشرون.(...أنفاسکم فیه تسبیح...).

«یسوّد وجهه»؛چون تسویلات شیطانیه در ابطال روزه تأثیر نمی نمایـد،معهذا حق تعالی به وعده حتم،خود نگاهداری می نماید و شیطان خایب (۱)و خاسر و ناامید می شود،گویا روی او سیاه می شود به سبب روزه،بلکه به برکت روزه؛وسوسه در معاصی دیگر نیز نمی نمایـد و چون شیطان مانع خیرات است و صـدقه هرچنـد به ریا مقرون شود،باز به اعتبار اعانت کردن خـدا،روزه گیرنده را بر صدقه و دعا،ثوابی عظیم عاید می شود و گویا پشت شیطان شکسته می شود.

«و الموازره»؛هرگاه مداومت بر خیرات و اعمال صالحه شود،گویا شیطان را از ریشه برکنده و طلب مغفرت که رفع معاصی می کند گویا و تین،که رگ قلب و منشاء حیات می باشد از شیطان بریده می شود و او را هلاک گردانیده.

«و زکـات الابـدان الصّـیام»؛از جهـت آنکـه روزه تعـب بـدنی اسـت و به سـبب امسـاک، ضـعف و لاـغری روی می دهـد،پس بـدن،مزکی شـده و اگر گوشتی از غـذای مشتبه در بدن روییده باشد،به سـبب روزه و تعب امساک،ریخته می شود و لهذا ماه مبارک رمضان را شهر الصبر نامیده اند.و اللّه یعلم.

الحدیث الخامس و الثلاثون:فی الحجّ

روی الصـدوق باسـناده عن امیر المؤمنین علیه السّـلام انّه قـال:«ما من مهلّ یهلّ بالتّلبیه الاّ اهل من عن یمینه من شـیء الی مقطع التراب و من عن یسـاره الی مقطع التراب و قـال له الملکـان:ابشـر یـا عبـد اللّه و ما یبشـر اللّه عبـد الاّ بالجنّه» (۲)؛«و من لـبّی فی احرامه سبعین مرّه ایمانا و احتسابا اشهد اللّه له الف ملک ببراءه من النار و براءه من النفاق و من انتهی الی

۱- ((۱)) -ناامید.

۲- ((۲)) -من لاـ یحضـره الفقیه،ج ۲،ص ۲۰۳،باب فضائل الحج...؛وسائل الشـیعه،ج ۱۲،ص ۳۷۸، باب اسـتحباب رفع الصوت بالتلبیه.

الحرم فنزل و اغتسل و اخذ نعليه بيده ثمّ دخل الحرم حافيا تواضعا للّه عزّ و جلّ محى اللّه عنه مائه الف سيّئه و كتب له مائه الف حسنه و بنى له مائه الف درجه و قضا له مائه الف حاجه و من دخل مكّه بسكينه غفر اللّه له ذنبه و هو ان يدخلها غير مستكبّر و لا متجبّر و من دخل المسجد حافيا على سكينه و وقار و خشوع غفر اللّه له و من نظر الى الكعبه عارفا بحقّها غفر اللّه له ذنوبه و كفى ما اهمّه» (۱).

ترجمه:حضرت امير المؤمنين و امام المتّقين-صلوات اللّه عليه-مى فرمايد كه:«نيست اهلال كننده به حجّى كه آواز به گفتن تلبيه بلند كند مگر آنكه متابعت او در آن تلبيه مى كند هركس كه از دست راست او و هركس كه از دست چپ اوست؛تا جايى كه خاك زمين برطرف مى شود و مى گويند به او دو ملك،كه بشارت باد تو را اى بنده خدا و حال آنكه بشارت خدا نيست مگر به بهشت؛»و«كسى كه هفتاد مرتبه در احرام تلبيه گفت از روى ايمان و از جهت طلب ثواب،گواه مى گيرد حق تعالى از براى او هزار فرشته را، و مى فرمايد كه:بدانيد اى گروه ملايك!كه اين شخص برى است از آتش جهنّم و از آنكه منافق باشد و كسى كه برسد به حرم و از راحله خود به زير آيد و غسل كند و نعلين خود را به دست گيرد،بعد از آن داخل حرم شود پاى برهنه،از راه فروتنى كردن از براى خدا،حق تعالى برطرف مى كند از او صد هزار گناه را؛و مى نويسد از براى او صد هزار حسنه؛و بنا مى كند از براى او صد هزار مرتبه در بهشت؛و برمى آورد از براى او صد هزار حاجت؛و كسى كه داخل مكّه شود به آرام دل و اطمينان،مى آمرزد از براى او گناه او را؛و فرمود كه:مراد از آرام،آن است كه داخل شود بدون تكبّر و تجبّر و كسى كه داخل مسجد الحرام شود پاى برهنه به آرام تن و دل و رقّت قلب،مى آمرزد خدا او را؛ و كسى كه نظر كند به سوى كعبه در حالتى كه شناسا باشد و بداند حق آن خانه را، مى آمرزد خدا گناهان او را؛و برمى آورد مطلبى چند را كه به كدورت آورده او را».

۱- (۱)) -من لا يحضره الفقيه،ج ۲،ص ۲۰۴،باب فضائل الحج.

بیان:«ما من مهلّ یهلّ»؛اهلال،آواز بلندکردن است؛چنانچه می گوینـد:اهلّ الصّبی، هرگاه فریاد زنـد و در اینجا می گویند:اهلّ بالحـجّ در هنگامی که احرام بسـته،تلبیه بگوید.و لزوم احرام در حجّ تمتّع و افراد،به دو چیز می شود؛یکی نیّت احرام و دیگری آنکه تلبیه بگویـد و در حـج قران بعـد از نیت،لزوم آن به اشـعار و تقلیـد هـدی یـا تلبیه است و تلبیه که در حـج و عمره،موافق مشهور واجب این عبارت است که:«لبّیک،اللهمّ لبّیک، لبّیک (۱)لا شریک لک لبّیک،ان الحمد و النّعمه و الملک لک». (۲)

«من عن یمینه»؛اگر من موصوله در اینجـا از برای ذوی العقول،مسـتعمل نباشـد،مراد آن است که جمـادات و نباتات و حیوانات که بر زمین انـد از طرفین تـا منتهـای زمین متـابعت او می نماینـد در گفتن تلبیه،که منبیء است از اطاعت فرمان واجب الاذعان خداونـد منّان؛و اگر مراد موافق وضع من،ذوی العقول باشـد،مدّعا آن خواهد بود که تمام ملایک که بر روی زمین اند متابعت او می کنند.

«الی مقطع التّراب»؛اگرچه ظاهر صفحه زمین مراد است امّا دور نیست که اعماق زمین نیز مراد باشد؛یعنی خلقی که از طرفین بر روی زمین و زیر زمین اند تا جایی که زمین منتهی شود،زیرا که در اعماق و اجواف زمین نیز موجودات هستند.

«الملکـان»؛مراد دو ملکی اسـت کـه بـا هرکس می باشـند و اعمـال را می نویسـند؛ و چـون ملکیـن به فرمـان الهی بشـارت می دهند،می فرماید که بشارت خدا نیست مگر به بهشت؛زیرا که جایزه می باید به قدر بزرگی جایزه دهنده باشد.

«و براءه من النّفاق»؛نفاق،بدترین اخلاق است و حقیقتش آن است که به زبان چیزی گوید و به دل خلاف آن را اعتقاد دارد و اگر و العیاذ باللّه نفاق در اصول و فروع دین باشد،کفر و بدترین معاصی است.

۱- (۱) -رضوی:-لبیک.

۲- (۲) -کافی،ج ۴،ص ۳۳۵،باب التلبیه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام؛من لا یحضره الفقیه،ج ۲، ص ۳۱۷،باب فرائض الحج.

«و من انتهی الی الحرم»؛از اطراف مکّه معظمه،حدود حرم معلوم و غسل دخول حرم،سنت است.و از این حدیث شریف استفاده می شود سنّت بودن آنکه پای برهنه داخل شوند و اگرچه محتمل است که پای برهنه بودن در اوّل دخول حرم کافی و مؤدّی سنّت باشد اما ظاهر آن است که تا دخول مسجد الحرام مستمر بدارد؛و آنکه نعلین خود را به دست گیرد،دور نیست که این فعل نیز سنّت باشد امّا چون متعارف چنین است که هرکس که پای خود برهنه کند کفش را به دست می گیرد،چندان دلالتی ندارد.

«و لا متجبّر»؛مراد آن است که دخولش از راه حکومت و نخوت نباشد،بلکه از راه عبودیّت و اطاعت باشد.

«عارفا بحقها»؛معرفت حق خانه،آن است که بداند که خانه ای است که خدا برگزیده و آن را مشعر عبادت و محلّ استجابت گردانیده،تمام خلایق را امر به ورود آن نموده و از همه بقاع زمین آن را ممتاز گردانیده و احترام آن را لازم قرار داده.

«کفی ما اهمّه»؛یعنی اموری که دل او را مشغول ساخته،اهتمام به وقوع آن دارد، برآورده می شود؛یا آنکه امری چند که وقوع یا عدم وقوعش باعث کدورت او شده،رفع می نماید.و در حدیث دیگر واقع شده که:«کدورت دنیا و آخرت را از او رفع می کند». (۱)

فایده:در این حدیث و احادیث دیگر مکرر شده (۲)ذکر بیرون رفتن آن شخص به سبب هرعملی از اعمال از گناهان،و هرگاه که در مرتبه اوّل و ایقاع عبادت اوّله از گناهان بیرون رفت،مرتبه ثانیه،توّهم آن می شود که تحصیل حاصل باشد.جواب آنکه ممکن است از برای تأکید و تثبّت باشد که بدانند که دیگر اصلا و مطلقا گناهی نمی ماند؛ یا آنکه گناهانی که به صیغه جمع واقع شده،معنی مجازی و نوع مراد باشد و هرفعلی از

۱- (۱) -«من نظر الی الکعبه بمعرفه فعرف من حقنا و حرمتنا مثل الذی عرف من حقها و حرمتها غفر اللّه له ذنوبه و کفاه هم الدنیا الآخره».کافی،ج ۴، ص ۲۴۱،باب فضل النظر إلی الکعبه؛ وسائل الشیعه،ج ۱۳،ص ۲۶۳،باب استحباب اکثار النظر الی الکعبه.

۲- (۲) -رضوی:دیگر مذکور شده که.

افعال حج اختصاص به آمرزش یک نوع و افراد آن داشته باشد،از جهت آنکه گناه مالی و بدنی؛و بدنی منقسم به قولی و فعلی؛و همچنین حقوق خدا،و حقوق مردم،و مرکب از هردو،می باشد و در بعضی از اخبار وارد شده که گناهان،خواص و مضار مختلفه می دارد؛بعضی تغییر می دهد نعمت ها را؛و بعضی باعث عذاب دنیا می شود؛و بعضی حبس رزق می کند؛و بعضی باعث رسوایی می شود در دنیا یا آخرت؛و بعضی سبب کوتاهی عمر می شود و همچنان که هردوایی را خصوصیّت به نوعی از مرض هست که آن خصوصیت در دوای دیگر نیست،دور نیست که هرفعلی از افعال حج را خصوصیت به آمرزش نوعی از معصیت باشد که آن خصوصیّت در فعل دیگر نباشد.و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده که:«بعضی از گناهان هست که تکفیر و ازاله آن نمی کند مگر وقوف به عرفات». (۱)و حج در لغت به معنی قصد است و چون حج،مرکّب است از افعال بسیار که در هریک قصدی معتبر است لهذا مجموع را حج گفته اند و حج،سه نوع دارد:تمتع؛ و افراد؛و قران؛و تفصیل هریک و مسایل آن در رساله های منفرده و کتب فقهیّه مسطور است.و اللّه یعلم.

الحدیث السادس و الثلاثون:فی الجهاد

روی الشیخ الصدوق باسناده عن امیر المؤمنین علیه السّلام انّه قال:إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بعث سریّه فلمّا رجعوا قال:مرحبا بقوم قضوا الجهاد الأصغر و بقی علیهم الجهاد الأکبر،قیل، یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و ما الجهاد الأکبر؟قال:جهاد النّفس ثمّ قال علیه السّلام.أفضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه. (۲)

۱- (۱) -«ان من الذنوب ما لا یکفره الا الوقوف بعرفه».عوالی اللئالی،ج ۴،ص ۳۳،الجمله الاولی فی احادیث متفرقه زیاد.

۲- (۲) -وسائل الشیعه،ج ۱۵،ص ۱۶۳،باب وجوبه...؛بحار الأنوار،ج ۴۷،ص ۶۵،باب ۴۵- مراتب النفس و...؛امالی صدوق،ص ۴۶۶،المجلس الحادی و السبعون.

ترجمه:فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرستاد قدری از لشکر را به جهاد؛پس چون بر گشتند فرمود که:وسعت دهد خدا گروهی را که به جای آوردند جهاد کوچک را و باقی ماند بر ایشان مجاهده بزرگ.گفتند:ای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله!کدام است جهاد بزرگ؟فرمود که:آن مجاهده و معارضه با نفس امّاره است.پس فرمود آن حضرت که:بهترین جهادها (۱)مجاهده کسی است که مجاهده با نفسی کند که میان هردو پهلوی اوست.

بیان:«سریّه»؛قطعه[ای]از لشکر را می گویند که از پنج نفر کمتر و از چهارصد بیشتر نباشد.«مرحبا»؛الرحب بضم راء،به معنی وسعت و مفعول مطلق فعل محذوف است به این تقدیر که«رحبت بلادک مرحبا»که مصدر میمی باشد،و این لفظ در مقام تواضع و مهربانی مستعمل می شود و جهاد با نفس آن است که پیروی خواهش او ننموده او را بر طاعت بدارد و نگذارد که طغیان و خانه آخرت را ویران کند.

«من جاهد نفسه»؛خبر افضل الجهاد است و به حسب ظاهر،محمول نمی شود مگر آنکه مصدر را تأویل به اسم فاعل کنیم به این نحو که افضل مجاهدین کسی است که مجاهده با نفس خود کند؛یا آنکه خبر مضاف محذوف باشد به این عنوان که افضل الجهاد،جهاد«من جاهد نفسه بین جنبیه»،چون نفس،مجرّد است و مجرّد را مکانی نمی باشد،ممکن است در اینجا مراد از نفس،قلب که منشاء انبعاث روح حیوانی است باشد که مناط حس و حرکت است؛و ممکن است مراد،قوای حیوانیّه که لازمه بشریّت است از شهوت و غضب و اشباه آن باشد؛و بیان مجاهده با نفس و محاسبه آن قبل از این شده.و اللّه یعلم.

الحدیث السابع و الثلاثون:فی الاعتکاف

روی الصدوق باسناده عن أبی جعفر علیه السّلام قال:المعتکف لا یشمّ الطیب و لا یتلذّذ

۱- ((۱)) -رضوی:جهاد.

بالریحان و لاـ یماری و لاـ یشتری و لاـ یبیع قال:و من اعتکف ثلاثه أیّام فهو یوم الرابع بالخیار إن شاء زاد ثلثه أخری و إن شاء خرج من المسجد فإن أقام یومین بعد الثلثه فلا یخرج من المسجد حتّی یتمّ ثلاثه أیّام أخری. (۱)

ترجمه:حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود که:اعتکاف کننده،نبوید بوی خوش را؛ و تحصیل لذّت نکند به ریحان؛و مجادله با مردم نکند؛و خرید و فروش نکند.و فرمود که:کسی که سه روز اعتکاف به جای آورد،پس او در روز چهارم مختار است اگر خواهد زیاد کند سه روز دیگر و اگر خواهد بیرون آید از مسجد،پس اگر بماند دو روز بعد از آنکه سه روز اعتکاف به جای آورده بود،پس بیرون نرود تا آنکه تمام کند سه روز ثانی را نیز.

بیان:«اعتکاف»؛گوشه گیر بودن و از جای خود حرکت نکردن است به حسب لغت؛ و در شرع،توقّف خاص است در مسجد به شرط داشتن روزه.و مشهور آن است که باید در مسجدی باشد که پیغمبری یا وصیّ او در آن نماز جماعت یا جمعه کرده باشد و مسجد موصوف به این وصف،مسجد مکّه و مدینه و مسجد جامع بصره و کوفه است و بنا بر قولی در هرمسجد جامعی جایز است و چون دو روز اعتکاف به جای آورد،روز سیّم واجب می شود؛چنانچه این حدیث شریف دلالت دارد و از مسجد بیرون نمی تواند آمد،مگر از برای حاجت ضروری.و باقی شرایط و آداب و احکام آن در کتب فقهیّه است.

«و لاـ یتلذّذ بالرّیحان»؛بعد از ذکر آنکه از مطلق بوی خوش اجتناب کند،مبالغه ریحان را ذکر کرد که چون حدّت بویش بیشتر،کراهتش اشدّ است.

۱- (۱) -کافی،ج ۴،ص ۶۷۷،باب أقل ما یکون الإعتکاف...؛من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۱۸۶، باب الإعتکاف...؛تهذیب الاحکام،ج ۴،ص ۲۸۸،باب ۶۶،الإعتکاف و ما یجب فیه.

«و لا یماری»؛هرچند مماراة و مجادله مطلقا مکروه است.حتی آنکه روایت شده که:«اگر محق باشی نیز مماراة مکن»؛ (۱)امّا در حال اعتکاف بدتر است.

«و لا ـ یبیع»؛خلاف است؛مثل خلاف در بیع،وقت نـدای اذان روز جمعه؛که آیا بیع باطل است؛یا آنکه بیع لازم و این فعل حرام است.و در اعتکاف اقوی ثانی؛و در جمعه، اقوی اوّل است.و اللّه یعلم.

الحدیث الثامن و الثلاثون:فی فضل الدّعاء

(۲)

روی ثقه الاسـلام باسـناده عن حنان بن سدیر عن أبیه قال:قلت لأبی جعفر علیه السّلام:أیّ العباده افضل؟فقال:ما من شیء افضل عند اللّه عزّ و جلّ من ان یسئل و یطلب ممّا عنده و ما احد أبغض الی اللّه ممن یستکبر عن عبادته و لا یسئل ما عنده. (۳)

ترجمه:پدر حنان بن سدیر می گوید:عرض کردم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که:کدام عبادت بیشتر فضیلت دارد؟پس آن حضـرت فرمـود که:نیست چیزی نزد خـدا افضـل و بهـتر از اینکه سـؤال کرده شود خـدا را،و طلب کرده شود از آنچه نزد اوست؛و نیست احدی دشمن تر به سوی خدا،از کسی که تکبّر کند از بندگی او و طلب نکند آنچه را نزد اوست.

بیان:در احادیث بی شـمار و آیات بسـیار،شرح فضیلت دعا شده و بالاتر از این نیست که ترک دعا را استکبار نامیده و وعید به دخول جهنّم فرموده؛و مدح خلیل خود کرده که: إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ لَأَوّٰاهٌ (۴)و در احادیث تفسیر(أواه)به بسیار دعاکننده شده

۱- (۱) -«...و أن تـترک المراء و ان کنـت محقـا...»کـافی،ج ۲،ص ۱۲۲،بـاب التواضع...؛ وسائل الشـیعه،ج ۱۲،ص ۱۰۸،باب استحباب جلوس الانسان.

۲- (۲) -رضوی:-فضل.

۳- (۳) -کـافی،ج ۲،ص ۴۶۶،باب فضل الـدعا؛مسـتدرک الوسائل،ج ۵،ص ۱۶۹،باب اسـتحباب اختیار الـدعا؛بحار الأنوار،ج ۹۰،ص ۲۹۴،باب فضله و الحث علیه.

۴- (۴) -سوره مبارکه توبه،آیه ۱۱۴.

و وعده اجابت به جهت داعی نموده و وعده الهی خلف نمی شود و در حدیث میسّر، واقع شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که:«ای میسِّر!دعا کن و حاجات خود را از خدا درخواه و مگوی که امر گذشته و بر وفق تقدیر ممضی شده و دعا فایده ندارد؛به درستی که در نزد خدا مرتبه عظیمی هست که کسی به آن مرتبه نمی رسد،مگر به سبب دعا؛ و سؤال از خدا؛و اگر آنکه بنده دهان خود را ببندد و سؤال از خدا نکند به او چیزی داده نمی شود؛پس سؤال (۱)کن ای میسّر!تا آنکه داده شوی؛و نیست دری که کوبیده شود مگر آنکه امید آن هست که گشوده گردد از برای صاحبش». (۲)و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:«دعا،سلاح مؤمن و ستون دین است و نور آسمان ها و زمین است». (۳)و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که:«به درستی که دعا،برمی گرداند قضایی را که به تحقیق از آسمان فرود آمده و محکم شده باشد؛محکم شدنی»؛ (۴)غرض در باب دعا،احادیث لا تعدّ و لا تحصی وارد شده و باید که آدمی همیشه دعا و تضرّع نماید به جهت آنکه یا بلایی نازل شده؛یا احتمال نزول دارد.و[در]ردّ بلا،دعا می کند؛معهذا آدمی در همه حالات محتاج است؛پس باید به خالق خود التجا برده،تضرّع و مسئلت نماید و آن قدر که سؤال و دعا از جناب الهی،ممدوح و مرغوب[است]،طلب از مخلوق و سؤال از ایشان، مذموم است و در باب شرایط و آداب دعا کتب علی حده تألیف شده.و اللّه یعلم.

۱- (۱) -رضوی:پس دعا.

۲- (۲) -«یا میسر ادع اللّه و لا تقل إن الامر قد فرغ منه إن عند اللّه منزله لا تنال الا بمسأله...».کافی، ج ۲،ص ۴۶۶،باب فضل الدّعا؛عده الداعی،ص ۲۹،باب الاول فی الحث علی الدعاء.

۳- (۳) -«الدعاء سلاح المومن و عمود الدین و نور السماوات و الارض».کافی،ج ۲،ص ۴۶۸، باب الدّعا سلاح المؤمن؛وسائل الشیعه،ج ۷،ص ۳۸،باب استحباب الدّعا عند الخوف.

۴- (۴) -«ان الدعاء یرد القضاء و قد نزل من السماء و قد ابرم ابراما».کافی،ج ۲، ص ۴۶۹،باب إنّ الدعا یرد البلاء و القضاء؛وسائل الشیعه،ج ۷،ص ۳۶،باب جواز الدعاء برد البلاء.

الحدیث التاسع و الثلاثون:فی فضل القرآن

روی فی الکافی عن لیث ابن أبی سلیم رفعه قال:قال النبی صلّی اللّه علیه و آله:نوّروا بیوتکم بتلاوه القرآن و لا تتخذوها قبورا کما فعلت الیهود و النصاری صلّوا فی الکنایس و البیع و عطلّوا بیوتهم فانّ البیت إذا کثر فیه تلاوه القرآن کثر خیره و اتّسع أهله و أضاء لأهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل الدنیا. (۱)

ترجمه:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که:نورانی گردانید خانه های خود را به سبب تلاوت قرآن؛و فرا مگیرید و قرار مدهید خانه های خود را از قبیل قبرها،همچنان که کرده اند یهود و نصاری که نماز کردند در معبدهای خود و معطّل گذاردند خانه های خود را؛پس به درستی که خانه،چون در آن بسیار خوانده شود قرآن،بسیار می شود خیر آن خانه؛ و وسعت می دهد اهل آن خانه را؛و روشنی می دهد از برای اهل آسمان،همچنان که روشنی می دهد ستاره های آسمان از برای اهل دنیا.

بیان:«نوّروا»؛مراد نور معنوی است که به برکت تلاوت به هم می رسد.

«و لا تتخذوها قبورا»؛معنی آن است که خانه خود را خالی از نماز مگذارید،که مثل قبر و صاحبی که در آن نماز نکند،مثل مرده خواهد بود به سبب غفلت او از عبادت.

و دور نیست که مراد نهی از دفن در خانه ها باشد و وجه مناسبت،بدی ترک تلاوت است؛مثل بدی دفن؛و ممکن است تشبیه به اعتبار ظلمت و تاریکی قبر باشد؛و در خانه مراد ظلمت معنوی خواهد بود و قرینه بر این معنی است،قول حضرت که فرمود:

«نوّروا بیوتکم...و عطلّوا بیوتهم»یهود و نصاری نماز در خانه ها را جایز نمی دانند و خانه ها را معطّل می گذارند؛اگر کسی گوید که:ترغیب در نماز در مساجد بسیار وارد شده،پس چگونه حضرت نهی می فرماید که:خانه ها را خالی از نماز و تلاوت

۱- (۱) -کافی،ج ۲،ص ۶۱۰،باب البیوت التی یقرأ فیها القرآن؛وسائل الشیعه،ج ۶،ص ۲۰۰، باب استحباب قراءه القرآن؛بحار الأنوار،ج ۸۹،ص ۲۰۰،باب ۲۳-فضل قراءه القرآن.

مگذاریـد؟جواب:آنکه ترک نمـاز از خانه ها،واجبات و مسـتحبّات را جمیعا،مـذموم است؛بلکه بایـد قـدری اگرچه نماز سنّتی باشـد،در خـانه کرده شود بـا آنکه جایز نداشـتن، بـد باشـد؛امّا اگر اتفاقا روزی نماز در خانه کرده نشود باکی نباشـد و در این حدیث مبالغه است در تلاوت،اگرچه در نماز باشد.

«و اتسع اهله»؛ممکن است وسعت معیشت مراد باشد؛یا آنکه به سبب تلاوت،خانه وسیع نماید و این کس وسیع یابد.

«و اضاء لاهل السّماء»؛ممکن است (۱)روشنی واقعی باشـد که ملایک آن را یابنـد؛ و ممکن است روشـنی معنوی باشـد و به قرینه تشبیه معنی اوّل اولی است.و از حضـرت باقر علیه السّلام منقول است که فرمود که:«کسـی که بخواند قرآن را ایستاده در نماز خود، می نویسد خدا از برای او به سبب هرحرفی صد حسنه؛و کسی که بخواند در نماز نشسته،می نویسد به ازاء هرحرفی پنجاه حسـنه و کسـی کـه بخوانـد در غیر نمـاز، می نویسـد از برای او ده حسـنه». (۲)و در احـادیث دیگر وارد شـده کـه:«روز قیـامت،قـاری قرآن را می گوینـد که بخوان آیـات را و به مراتب بهشت بالا رو» (۳).و در فضـیلت قرآن کـافی است آنچه در خطبه غدیر گذشت که:«قرآن و اهل بیت را رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در میان مردم گذارده که مادام که متمسّک به این دو چیز باشند،گمراه نشوند» (۴)؛و قرآن بزرگ تر و اهل بیت کوچک تر؛و قرآن حبل المتین الهی است که از آسمان به زمین آویخته.و اللّه یعلم.

۱- (۱) -رضوی:-وسعت معیشت...ممکن است.

۲- (۲) -«من قرأ القرآن قائمـا فی صـلاته کتب اللّه لـه بکـل حرف مـائه حسـنه...».کـافی،ج ۲، ص ۶۱۱،بـاب ثواب قراءه القرآن؛وسائل الشیعه،ج ۶،ص ۱۸۷،باب استحباب کثره قراءه القرآن.

۳- (۳) -«إذا کـان یوم القیامه یقال لقاریء القرآن:اقرأ وارق،فکلما قرأ آیه رقی درجه»؛امالی صـدوق،ص ۴۴۰-۴۴۱،المجلس السابع و الخمسون،ح ۱۰.

۴- (۴) -«...انی مخلف فیکم مـا ان تمسـکتم به لن تضـلوا کتـاب اللّه و عترتی اهـل بیتی...». ارشـاد القلوب،ج ۲،ص ۳۰۵،فی فضائله من طریق اهل البیت؛اعلام الوری،ص ۱۳۲.

الحديث الاربعون:فی الفروض علی الجوارح

اشاره

روی الصدوق باسناده عن أمیر المؤمنین علیه السّلام:انّه قال فی وصیّته لابنه محمّد بن الحنفیّه رضی اللّه عنه:یا بنیّ!لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل کلّما تعلم فانّ اللّه تبارک و تعالی قد فرض علی جوارحک کلّها فرایض یحتج بها علیک یوم القیامه و یسئلک عنها و ذکرها و وعظها و حذّرها و ادّبها و لم یترکها سدی.

فقال اللّه عزّ و جلّ: وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً (۱)و قال عزّ و جلّ: إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِکُمْ مٰا لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیمٌ (۲)ثمّ استعبدها بطاعته.فقال عزّ و جلّ: یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. (۳)فهذه فریضه جامعه واجبه علی الجوارح.و قال عزّ و جلّ: أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً (۴)یعنی:بالمساجد الوجه و الیدین و الرکّبتین و الابهامین.و قال عزّ و جلّ: وَ مٰا کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ سَمْعُکُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُکُمْ وَ لاٰ جُلُودُکُمْ (۵)یعنی:بالجلود الفروج،ثمّ خصّ کلّ جارحه من جوارحک بفرض و نصّ علیها ففرض علی السمع ان لا تصغی به الی المعاصی.فقال عزّ و جلّ: وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتٰابِ أَنْ إِذٰا سَمِعْتُمْ آیٰاتِ اللّٰهِ یُکْفَرُ بِهٰا وَ یُسْتَهْزَأُ بِهٰا فَلاٰ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ (۶)و قال عزّ و جلّ: وَ إِذٰا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیٰاتِنٰا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ (۷)ثم استثنی عزّ و جلّ موضع النسیان.فقال: وَ إِمّٰا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطٰانُ فَلاٰ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْریٰ مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ (۸)و قال عزّ و جلّ: فَبَشِّرْ عِبٰادِ* اَلَّذِینَ

۱- ((۱)) -سوره مبارکه اسراء،آیه ۳۶.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه نور،آیه ۱۵.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه حج،آیه ۷۷.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه جن،آیه ۱۸.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه فصّلت،آیه ۲۲.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۱۴۰.

۷- ((۷)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۶۸.

۸- ((۸)) -همان.

يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ (۱)و قال عزّ و جلّ: وَ إِذٰا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرٰاماً (۲)و قال عزّ و جلّ: وَ إِذٰا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ (۳)فهذا ما فرض اللّه عزّ و جلّ على السمع و هو عمله و فرض على البصران لا ينظر به الى ما حرّم اللّه عزّ و جلّ عليه فقال عزّ من قايل: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ (۴)فحرم ان ينظر احد الى فرج غيره و فرض على اللسان الاقرار و التعبير عن القلب ما عقد عليه.فقال عزّ و جلّ: قُولُوا آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْنٰا (۵)الآيه.و قال عزّ و جلّ: وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً. (۶)و فرض على القلب و هو امير الجوارح، الّذى به تعقل و تفهم و تصدر عن امره و رأيه.فقال عزّ و جلّ: إِلاّٰ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ (۷)الآيه.و قال عزّ و جلّ:حين اخبر عن قوم اعطوا الايمان بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ (۸)و قال تبارك و تعالى: اَلَّذِينَ قٰالُوا آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ (۹)و قال عزّ و جلّ: أَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. (۱۰)و قال عزّ و جلّ: وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ (۱۱)و فرض على اليدين الاّ تمدّهما الى ما حرّم اللّه عزّ و جلّ عليك و ان تستعملهما بطاعته.فقال عزّ و جلّ:

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرٰافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (۱۲)و قال عزّ و جلّ: فَإِذٰا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقٰابِ (۱۳)و فرض على الرجلين ان تنقلهما فى طاعته و ان لا تمش بهما مشيّه

۱- ((۱)) -سوره مباركه زمر،آيات ۱۸-۱۷.

۲- ((۲)) -سوره مباركه فرقان،آيه ۷۲.

۳- ((۳)) -سوره مباركه قصص،آيه ۵۵.

۴- ((۴)) -سوره مباركه نور،آيه ۳۰.

۵- ((۵)) -سوره مباركه بقره،آيه ۱۳۶.

۶- ((۶)) -همان،آيه ۸۳.

۷- ((۷)) -سوره مباركه نحل،آيه ۱۰۶.

۸- ((۸)) -سوره مباركه مائده،آيه ۴۱.

۹- ((۹)) -همان.

۱۰- ((۱۰)) -سوره مباركه رعد،آيه ۲۸.

۱۱- ((۱۱)) -سوره مباركه بقره،آيه ۲۸۴.

۱۲- ((۱۲)) -سوره مباركه مائده،آيه ۶.

۱۳- ((۱۳)) -سوره مباركه محمّد،آيه ۴.

عاص.فقال عزّ و جلّ: وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبٰالَ طُولاً* کُلُّ ذٰلِکَ کٰانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً (۱)و قال عزّ و جلّ: اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ أَفْوٰاهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنٰا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۲)فاختبر عنها انّها تشهد علی صاحبها یوم القیامه فهذا ما فرض اللّه تبارک و تعالی علی جوارحک فاتّق اللّه یا بنیّ و استعملها بطاعته و رضوانه و ایّاک ان یراک اللّه تعالی ذکره عند معصیته او یفقدک عند طاعته فتکون من الخاسرین و علیک بقراءه القرآن و العمل بما فیه و لزوم فرایضه و شرایعه و حلاله و حرامه و امره و نهیه و التّهجد به و تلاوته فی لیلک و نهارک فانّه عهد من اللّه تبارک و تعالی الی خلقه فهو واجب علی کل مسلم ان ینظر کل یوم فی عهده و لو خمسین آیه و اعلم ان درجات الجنّه علی عدد آیات القرآن فاذا کان یوم القیامه یقال لقاری:اقراء و ارق فلا یکون فی الجنّه بعد النبیین و الصدیقین ارفع درجه منه». (۳)

ترجمه:حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین-صلوات اللّه علیه و آله-در وصایای خود به فرزندش محمّد حنفیّه-رضی اللّه عنه-فرمود که:ای پسر من!مگوی چیزی را که ندانی، بلکه مگوی هرچه را دانی؛پس به درستی که خداوند عالمیان واجب گردانیده بر اعضا و جوارح تو همه،واجب هایی چند،که حجّت بر تو تمام کرده به آن ها روز قیامت و سؤال می کند تو را از آن واجبات و ذکر کرده آن ها را و موعظه فرموده و بیم داده و تأدیب کرده و باز نگذارده آن ها را مهمل؛پس فرمود در کتاب عزیز که:از عقب مرو (۴)چیزی را که تو را به آن چیز علمی نیست؛به درستی که گوش و چشم و دل،همه این ها سؤال کرده می شوند.و باز فرموده که:شما را می رسد عذابی عظیم،در هنگامی که فراگیرید بعضی از بعضی سخن را بر زبان های خود؛و بگویید به دهن های خود چیزی را که از برای شما به آن علمی نیست و می پندارید این را سهل و حال آنکه نزد خدا عظیم

۱- ((۱)) -سوره مبارکه اسراء،آیات ۳۸-۳۷.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه یس،آیه ۶۵.

۳- ((۳)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۶۲۶،باب الفروض علی الجوارح؛وسائل الشیعه،ج ۱۵، ص ۱۶۹،باب الفروض علی الجوارح.

۴- ((۴)) -دنبال نکن،پیروی مکن.

است؛پس طلب بندگی کرد و خواند مردم را به فرمان برداری خود.پس فرمود به نصّ قرآن که:ای جماعتی که ایمان آورده اید،رکوع و سجود و بندگی کنید پروردگار خود را؛و بکنید خیر و نیکی را شاید رستگار شوید؛پس این واجبی است به نصّ قرآن، جامع جمیع واجبات که خدا بر اعضا لازم گردانیده.و باز فرموده که:به درستی که مساجد از برای خداست؛پس مخوانید با خدا احدی را.و فرمود که:مراد از مساجد روی و دست ها و زانوها و سرشصت پای هاست.و دیگر،خدا فرموده که:نیستید شما که بپوشانید این را که گواهی دهد بر شما گوش شما و نه آنچه شهادت می دهد چشم های شما و پوست های بدن شما.و فرمود حضرت که:مراد به پوست های شما فرج هاست؛ پس تخصیص داد هرجارحه ای از جارح های تو را به واجبی و تصریح بر آن نمود؛پس واجب گردانید بر گوش،این را که گوش ندهید به گناهی.و فرمود خدای عزّ و جلّ که:به تحقیق فرستاد خدا بر شما در کتاب خود این را،که هرگاه شنیدید آیات خدا را،که کافر می شوند به آن آیات،و سرزنش کرده می شوند به سبب آن آیات،پس منشینید شما با این جماعت تا آنکه خوض کنند در حدیثی و گفتگویی غیر این؛به درستی که هرگاه شما با این جماعت بنشینید در این هنگام مثل ایشان خواهید بود و باز فرمود خدای عزّ و جلّ و خطاب به رسول خود نمود که:هرگاه دیدی جماعتی را که خوض و گفتگو می کنند در آیات ما پس از ایشان اعراض کن،تا آنکه گفتگو کنند در سخنی غیر آن؛ پس استثناء نمود حق تعالی محل فراموشی را پس فرمود که اگر به فراموشی اندازد تو را شیطان،پس منشین بعد از یاد آمدن تو با گروه ستمکاران و فرمود که:پس بشارت ده بندگانی را که می شنوند سخن را،و پیروی می کنند بهتر آن را،این جماعت اند که هدایت کرده خدا ایشان را؛و این جماعتند صاحبان عقل.و باز مدح جمعی نموده فرمود که:

هرگاه گذشتند به لغو و سخن باطل،گذشتند کریمانه.و فرمود که:جماعتی که هرگاه شنیدند لغو را،اعراض کردند از آن پس این چیزی است که خدا واجب گردانیده بر گوش و این است عمل و کار گوش؛و واجب کرده بر چشم که به سبب آن نظر نکنند به

سوی چیزی که خدا بر او حرام کرده؛پس فرمود خداوندی که عزیز است قول او و خطاب به رسول خود کرده فرمود که:بگوی مؤمنین را که بپوشانند چشم های خود را و حفظ کنند و نگاه دارند فرج های خود را؛پس (۱)گردانید این را که نگاه کند احدی به فرج و عورت غیر خود؛و واجب گردانید بر زبان که اقرار و تعبیر کند از مراد دل و آنچه دل را بر آن بندند.پس فرمود خدای عزّ و جلّ که:بگویید ایمان آوردیم به خدا،و به آنچه فرستاده شده به سوی ما.و باز فرمود که:بگویید از برای مردم خوبی را.و واجب گردانید بر دل،که پادشاه و سرکرده اعضاست آنچنان امیری،که به آن،چیزها را درمی یابد،و می فهمد اموری که صادر از اعضا می شود از فرموده دل و رأی او.

پس خدای عزّ و جلّ فرمود که:مگر،کسی که جبر کرده شود و حال آنکه دل او آرام گرفته باشد به سبب ایمان.و باز خدا فرمود:هنگامی که خبر داد از گروهی که،داده شده بودند ایمان بر زبان های خودشان و ایمان نیاورده بود دل های ایشان.و باز فرمود در مقام مذمّت که:آن جماعتی که گفتند به دهن های خود که،ایمان آوردیم و حال آنکه ایمان نیاورده دل های ایشان.و باز فرموده که:متنبّه باشید!که به سبب یاد خدا آرام می گیرد دل ها.و فرمود که:اگر اظهار کنید آنچه در نفس های شماست،یا آنکه مخفی دارید آن را،محاسبه می کند شما را خدا به سبب آن،پس می آمرزد خدا کسی را که خواهد؛و عذاب می کند کسی را که خواهد.

و واجب کرده بر دو دست،که آن ها را دراز نکنی به سوی چیزی که خدا حرام کرده بر تو،و اینکه کارفرمایی،دست ها را به فرمان برداری خدا.پس فرمود که:ای گروهی که ایمان آورده اید!هرگاه اراده کنید که به نماز بایستید پس بشویید روی ها و دست های خود را تا مرفق ها و مسح کنید به بعضی از سرها و پای های خود را (۲)تا دو کعب.و باز فرمود که:هرگاه برخورید به جماعتی که کافر شده اند،بزنید گردن های

۱- ((۱)) -رضوی:+حرام.

۲- ((۲)) -رضوی:-را.

ایشان را و واجب کرده بر پای ها،اینکه نقل فرمایید آن ها را در فرمان برداری خدا؛و راه نروید به پای ها مثل راه رفتن کسی که عصیان کننده باشد.

پس خدا فرمود در بیان نصیحت حضرت لقمان به پسرش که:راه مرو در زمین از روی تکبر؛به درستی که تو نخواهی شکافت زمین را و نخواهی رسید از درازی به کوه ها؛همه این ها بد است و نزد پروردگار تو ناخوش است.و فرمود که:در روز قیامت مهر می گذاریم بر دهن های ایشان؛و سخن می گوید با ما،دست های ایشان؛و گواهی می دهد پای های ایشان به آنچه بودند که کسب می کردند؛پس خدا خبر داد از پای ها، اینکه گواهی می دهد بر ضرر صاحبش،روز قیامت؛پس این است چیزی که خداوند عالمیان واجب گردانید بر جوارح و اعضای تو؛پس بپرهیز ای پسر من!و کارفرمای اعضا را به تحصیل فرمان برداری و خوشنودی خدا؛و بپرهیز (1)از اینکه ببیند حق تعالی تو را نزد معصیت خود؛یا آنکه نیابد تو را نزد فرمان برداری خود؛پس اگر چنین کنی، خواهی شد از جمله زیان کاران؛و برتو است که بخوانی قرآن را و عمل کنی به آنچه در آن است؛و لازم دانی واجبات و شرایع و حلال و حرام و امر و نهی خدا را؛و نماز شب کنی به قرائت و تلاوت کنی قرآن را در شب و روز خودت؛پس به درستی که قرآن عهدی است از خداوند عالمیان به سوی خلقش؛پس آن واجب است بر هرمسلمانی که نظر کند هرروز در عهد خدا و اگرچه پنجاه آیه باشد و بدان که مراتب بهشت بر عدد آیات قرآن است؛پس هرگاه روز قیامت شود به قاری قرآن گفته می شود که بخوان قرآن (2)و به مراتب بهشت بالا رو؛پس نمی باشد در بهشت،بعد از پیغمبران و بسیار راست گویان کسی که بلندمرتبه تر باشد از قاری قرآن.

بیان:«بل لا تقل کلما تعلم»؛زیرا که گاه باشد چیزی چند داند،که مصلحت در اظهار آن نباشد و ضررها عاید او شود؛یا آنکه منافی تقیّه باشد؛یا آنکه مردم چون قابلیت فهم

۱- ((۱)) -رضوی:-ای پسر من...و بپرهیز.
۲- ((۲)) -رضوی:-قرآن.

آن نداشته باشند،غلط فهمند و اگر آنچه گوید از اصول باشد،دین ایشان مختل؛و اگر از فروع باشد،عبادتشان فاسد گردد؛پس سخن را به اهلش باید القا نمود و ملاحظه مصالح آن باید کرد.

«و تحسبونه هینا»؛بیان آن است که به حسب ظاهر بسیار سهل و آسان و اندک می نماید که این کس چیزی را که نداند در مقام افاده درآید،اما در واقع بسیار بسیار عظیم است؛زیرا که فتوی به رأی و اختراع و ابتداع در دین و اعظم فسوق است؛نعوذ باللّه منه.و صاحب کشّاف که از متعصّبان اهل سنّت است،اقرار نموده که این آیه در باب عایشه (۱)نازل شده.

«و افعلوا الخیر»؛تمام عبادات و مبرّات و واجبات و مستحبات مالیه و بدنیّه در تحت این امر داخل و آیه کریمه در بیانش کافل است و اشتمال (۲)دارد بر فریضه جمیع جوارح؛لهذا حضرت فرمود که:فهذه فریضه جامعه؛ وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ (۳)موافق این تفسیر که حضرت فرموده،دلالت می کند بر اینکه سجده غیر خدا جایز نباشد و تعظیم کسی به فعلی که شبیه به سجده نتوان نمود؛بلکه ائمّه را نیز.حتی به بعضی از مساجد سبعه،یعنی بالجلود الفروج؛اگرچه ممکن است که جمیع پوست بدن شهادت می داده و ذکر فروج از جهت اهمیّت باشد.

[شهادت جوارح و معاصی آن ها]

نهایت ظاهر تفسیر حضرت آن است که:مقصود بالذّات از جلود،فروج است و تعبیر به جلود از جهت ناخوشی لفظ فروج باشد و در آیات دیگر که این لفظ واقع شده از جهت ضرورت است،که مبادا حکم شرعی مشتبه یا ملتبس (۴)شود.

۱- ((۱)) -الکشاف،ج ۳،ص ۲۲۲،ذیل آیات ۱۲-۱۳-۱۵،سوره مبارکه نور.

۲- ((۲)) -رضوی:احتمال.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه جن،آیه ۱۸.

۴- ((۴)) -رضوی:ملتبس یا مشتبه.

«ان لا تصغی به الی المعاصی»؛گوش دادن به باطل،مثل غیبت مؤمنان؛و شنیدن (۱)کذب؛و بهتان؛و عقاید اهل بطلان؛معصیت است و همچنین استماع نغمات و مقامات؛ و همه این ها در تحت معاصی مندرج است.

و إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ (۲)؛ دلالت دارد که گوینده (۳)و گوش دهنده هردو در معصیت شریک و متساوی اند. فِی آیاتِنا (۴)؛ احتمال دارد که حجج الهیّه باشد؛و خوض در ایشان این معنی دارد که،بد آن ها را گویند؛یا تکذیب ایشان نمایند؛یا تدبیر در اطفاء (۵)نور ایشان نمایند.و احتمال دارد که آیات قرآنیّه باشد،که تحریف کنند؛یا در متشابهات برای باطل خود تأویلات نمایند؛یا آنکه چیزهای غیر واقع اسناد دهند؛چنانچه می گفتند: إِنْ هٰذا إِلاّ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ (۶)؛ یعنی نیست این قرآن مگر افسانه های گذشته. وَ إِمّا یُنْسِیَنَّکَ (۷)؛ از خصایص امّت مرحومه است که حق تعالی این امّت را به سبب سهو و نسیان معاقبه نمی کند و خطاب به حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله،و مراد امّت است و اگرنه شأن آن حضرت ارفع از آن است که با گروه ستمکاران بنشیند.

فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (۸)؛ بعضی گفته اند ضمیر احسنه،راجع به قول است؛یعنی می شنوند سخن را و پیروی می کنند بهتر سخنان را؛و احتمال دارد که به مصدر یتّبعون راجع باشد؛یعنی متابعت می کنند،بهتر متابعت کردنی.

«فحرم ان ینظر احد الی فرج غیره»؛در اوّل آیه،امر شده که چشم خود را از نظر به جایی که نباید نمود،نگاهدارند (۹)؛مثل نظرکردن به عورتی که نظر آن شخص بر او حرام است؛یا نظر به ناموس مردم؛یا خانه ایشان و مطّلع شدن بر خفیّات امور خلایق.و در

۱- ((۱)) -رضوی:پوشیدن.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه نساء،آیه ۱۴۰.

۳- ((۳)) -رضوی:گوینده معصیت.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۶۸.

۵- ((۵)) -رضوی:انهاء.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۲۵.

۷- ((۷)) -همان،آیه ۶۸.

۸- ((۸)) -سوره مبارکه زمر،آیه ۱۸.

۹- ((۹)) -اشاره به آیه ۳۰ سوره مبارکه نور.

آخر آیه امر است به آنکه حفظ فرج خود باید نمود که (۱)دیگری بر آن نظر نکند و این هر دو،فرض بصر و چشم است. وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً (۲)؛ امر است به آنکه ایذای زبانی به مردم نباید رسانید و با همه کس سخن خوب باید گفت. قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ (۳)؛ این آیه کریمه دلالت دارد بر رأی آن کس که ایمان را اعمّ از اسلام می داند و مشهور آن است که در ایمان،اعتقاد به قلب نیز شرط است. أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ (۴)، اعتقاد،هرچند مخفی باشد محاسبه بر آن می شود. فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ (۵)؛ اشاره به آن است که بعد از عبادات و طاعات،بدون عفو الهی غفران واقع نمی شود؛چنانچه قبل از این بیان شد و محتمل است که مراد از مشیّت،علم باشد؛یعنی علم سابق الهی تعلّق به غفران و عذاب هرکس گرفته که آن شخص به اختیار خود مقتضاء آن را به عمل خواهد آورد.و اللّه یعلم.

خاتمه:

فیها وصیه،ای برادر ایمانی و ای مؤمن حقانی!این ضعیف چون به مقتضاء«الدّال علی الخیر کفاعله» (۶)آنچه از اصول و بعضی از فروع ضرور بود ایراد نموده،باید که تو نیز خود را معاف نداشته در مدلول این اخبار و آثار تدبّر نمایی و از آن بهره وافی اخذ کنی و بناء دین خود،بر تقلید و متابعت مذهب پدر و مادر نگذاری و به عین بصیرت در این رساله نظر کنی و مضامینش را حفظ نمایی و از مدلولش انحراف نورزی،که عن قریب داعی حتمی الهی تو را به دار بقاء خوانده و طیّ این وادی بدون توشه تقوی، میسّر نمی شود و بدون عقاید حقّه،اعمال را اثری نیست.فرصت غنیمت شمار و از دار

۱- ((۱)) -رضوی:خود نماید که.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۸۳.

۳- ((۳)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۴۱.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه بقره،آیه ۲۸۴.

۵- ((۵)) -همان.

۶- ((۶)) -کافی،ج ۴،ص ۲۷،باب فضل المعروف؛من لا یحضره الفقیه،ج ۴،ص ۳۸۰،و من الفاظ رسول اللّه...؛وسائل الشیعه،ج ۱۶،ص ۲۸۶.

فنـا توشه بردار و اسـیر هوا و هوس مباش که محاسب در کمین حساب؛و معاتب در فکر عتاب؛و عن قریب قیامت قایم؛و میزان منصوب؛و صراط بر روی جهنّم کشیده؛و در توبه بسته شده؛ندامت را سودی نیست و پشیمانی را نفعی نه.

«فاتقوا اللّه ما استطعت (۱)»؛و مپندار که از عهده تکالیف بیرون آمدن،آسان است.

حضرت (۲)رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و زبده انبیاء صلّی اللّه علیه و آله می فرماید که:پیر کرد مرا آیه کریمه فَاسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ؛ (۳)(۴).یعنی مستقیم شو و برپـای دار اوامر را همچنـان که مـأمور شـده وَ مٰا عَلَیْنٰا إِلاَّ الْبَلاٰغُ (۵)(۶)،و اللّه اعلم بحقیقه الحال و هو حسبی و نعم الوکیل (۷).

۱- (۱) -اشاره به آیه ۱۶ سوره مبارکه تغابن فَاتَّقُوا اللّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا.

۲- (۲) -رضوی:-حضرت.

۳- (۳) -سوره مبارکه هود،آیه ۱۱۲.

۴- (۴) -شـرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،ج ۱۱،ص ۲۱۳،بـاب بیان احوال العارفین...؛روضه الواعظین،ج ۲،ص ۴۷۵،مجلس فی ذکر إیذان الشیب:«...قال شیّبتنی هود فقیل له فی ذلک فقال قوله فَاسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ».

۵- (۵) -رضوی:+المبین.

۶- (۶) -سوره مبارکه یس،آیه ۱۷.

۷- (۷) -رضوی:-و اللّه اعلم...الوکیل.

منابع تحقیق

۱-ارشاد القلوب،حسن بن ابی الحسن دیلمی،دو جلد در یک مجلد،انتشارات شریف رضی،۱۴۱۲ ه.ق.

۲-اعلام الدین،حسن بن ابی الحسن دیلمی،۱ جلد،قم،موسسه آل البیت،۱۴۰۸ ه.ق.

۳-إعلام الوری،امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی،۱ جلد،دار الکتب الاسلامیه.

۴-الاحتجاج،ابو منصور،احمد بن علی طبرسی،۱ جلد،مشهد مقدس،نشر مرتضی،۱۴۰۳ ه.ق.

۵-الامامه و التبصره،ابن بابویه قمی،قم،ناشر:مدرسه امام مهدی(عج)،۱۴۰۴ ق.

۶-البدایه و النهایه،ابو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی،م ۷۷۴،بیروت، دار الفکر.

۷-التفسیر الکبیر،امام فخر الدین الرازی،تصحیح و تحقیق زیر نظر استاد عبد اللّه اسماعیل الصاوی،۳۲ جلد،چاپ ۱،مصر،مطبعه البهیه المصریه.

۸-التوحید،شیخ صدوق،قم،انتشارات جامعه مدرسین،۱۳۹۸ ه.ق.

۹-الذریعه،آقا بزرگ تهرانی،۲۶ جلد،چاپ سوم،لبنان،بیروت،دار الاضواء، ۱۴۰۳ ه.ق.

۱۰-الصوارم المحرقه،قاضی نور اللّه شوشتری،۱ جلد،تهران،انتشارات و چاپخانه نهضت،۱۳۶۷ ه.ش.

۱۱-الطرائف،سید بن طاووس،۱ جلد،قم،چاپخانه خیام،۱۴۰۰ ه.ق.

۱۲-الکافی،ثقه الاسلام کلینی،۸ جلد،تهران،دار الکتب الاسلامیه،۱۳۶۵ ه.ش.

۱۳-الارشاد،شیخ مفید،۲ جلد در یک مجلد،قم،کنگره شیخ مفید،۱۴۱۳ ه.ق.

ص:۲۷۳

۱۴-الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل،أبی القاسم محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی،۴ جلد،الطبعه الثانیه،بیروت،دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ه.ق.

۱۵-المبسوط،شیخ طوسی،۷ جلد،تحقیق و تصحیح:محمد باقر بهبودی،ناشر:

مکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.

۱۶-انساب الأشراف،احمد بن یحیی بن جابر البلاذری،م ۲۷۹،تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی،چاپ اول،بیروت،دار الفکر، ۱۴۱۷ ه.ق.

۱۷-أمالی،شیخ صدوق،انتشارات کتابخانه اسلامیه،۱۳۶۲ ه.ش.

۱۸-بحار الأنوار،علامه مجلسی،۱۱۰ جلد،لبنان-بیروت،موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه.ق.

۱۹-بصائر الدرجات،محمد بن حسن بن فروخ صفار،قم،کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۴ ه.ق.

۲۰-تفسیر مجمع البیان،شیخ طبرسی،۱۰ جلد،بیروت،ناشر:مؤسسه الأعلمی للمطبوعات،۱۴۱۵ ه.ق.

۲۱-تهذیب الاحکام،شیخ طوسی،۱۰ جلد،تهران،دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ه.ش.

۲۲-ثواب الاعمال،شیخ صدوق،قم،انتشارات شریف رضی،۱۳۶۴ ه.ش.

۲۳-دائره المعارف فارسی،غلامحسین مصاحب،چاپ دوم،تهران،شرکت سهامی کتابهای جیبی،۱۳۸۰ ه.ش.

۲۴-دلائل الإمامه،محمد بن جریر طبری،۱ جلد،چاپ اول،قم،ناشر:مؤسسه البعثه،۱۴۱۳ ه.ق.

۲۵-ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین علیه السّلام،سید علی خان مدنی شیرازی،۷ جلد،تحقیق:سید محسن حسینی امینی،چاپ چهارم،مؤسسه نشر اسلامی،۱۴۱۵ ه.ق.

ص:۲۷۴

۲۶-شرح اصول کافی،مولی محمد صالح المازندرانی،۶ جلد،بیروت،دار الاحیاء التراث العربی،۱۴۲۱ ه.ق.

۲۷-شرح نهج البلاغه،عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی،۲۰ جلد در ۱۰ مجلد،قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی،۱۴۰۴ ه.ق.

۲۸-صحیح البخاری،بخاری،۸ جلد،ناشر:دار الفکر،۱۴۰۱ ق.

۲۹-صحیفه نور،مجموعه پیام ها و سخنرانی های حضرت امام خمینی قدّس سرّه چاپ سازمان مدارک انقلاب اسلامی.

۳۰-طبقات اعلام الشیعه،آقا بزرگ تهرانی،۶ جلد،تهران،انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۷۲ ه.ش.

۳۱-عده الداعی،ابن فهد حلی،انتشارات دار الکتب الاسلامی،۱۴۰۷ ه.ق.

۳۲-علل الشرایع،شیخ صدوق،تحقیق:سید محمد صادق بحر العلوم،نجف اشرف، مکتبه الحیدریه،۱۳۸۵ ه.ق.

۳۳-عوالی اللئالی،ابن ابی جمهور احسائی،۴ جلد،قم،انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۵ ه.ق.

۳۴-عیون اخبار الرضا علیه السّلام،شیخ صدوق،۲ جلد در یک مجلد،تهران،انتشارات جهان،۱۳۷۸ ه.ق.

۳۵-فرهنگ معارف اسلامی،دکتر سید جعفر سجادی،دوره ۴ جلدی،تهران، شرکت مؤلّفان و مترجمان ایران،۱۳۵۷ ه.ش.

۳۶-فنون بلاغت و صناعات ادبی،جلال الدین همایی،۲ جلد در یک مجلد،چاپ چهارم،تهران،مؤسسه نشر هما،۱۳۶۷ ه.ش.

۳۷-فهرست نسخه های کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی،سید احمد حسینی اشکوری،۳۶ جلد،چاپ اول،ایران،قم،ناشر:کتابخانه آیت اللّه مرعشی،۱۳۶۸ ه.ش.

۳۸-کمال الدین،شیخ صدوق،قم،دار الکتب الاسلامیه،۱۳۹۵ ه.ق.

ص:۲۷۵

۳۹-لغت نامه دهخدا،علی اکبر دهخدا،زیر نظر دکتر محمد معین،تهران،انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۴۶ ش.

۴۰-مدینه المعاجز،سید هاشم بحرانی،۸ جلد،تحقیق:گروهی از محققین به ریاست شیخ عباد اللّه طهرانی میانجی،قم،ناشر:مؤسسه معارف اسلامی،۱۴۱۵ ه.ق.

۴۱-مستدرک الوسائل،محدّث نوری،۱۸ جلد،قم،مؤسسه آل البیت،۱۴۰۸ ه.ق.

۴۲-مفتاح الفلاح،شیخ بهایی،۱ جلد،بیروت،چاپ دار الأضواء،۱۴۰۵ ه.ق.

۴۳-منیه المرید،شهید ثانی،انتشارات دفتر تبلیغات قم،۱۴۰۹ ه.ق.

۴۴-نثر طوبی یا دایره المعارف لغات قرآن مجید،گردآورندگان:علامه شعرانی و استاد محمد قریب،چاپ چهارم،تهران،انتشارات اسلامیّه، ۱۳۸۰ ه.ش.

۴۵-نهج البلاغه،امام علی بن ابیطالب علیه السّلام،گردآوری سید رضی،۱ جلد،قم، انتشارات دار الهجره.

۴۶-وسائل الشیعه،شیخ حر عاملی،۳۰ جلد،چاپ دوم،قم،مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ ه.ق.

ص:۲۷۶

بیست فصل تقویم

اشاره

مؤلف:محمد نصیر بن عبد اللّه اصفهانی

تصحیح و تحقیق:محمد همایونی

مقدمه: [تحقیق]

رساله ی«بیست فصل»در تقویم،در قرن ۱۲ قمری توسط یکی از منجمان اصفهانی به نام میرزا محمد نصیر بن عبد اللّه اصفهانی متوفای ۱۱۹۱ ق و بنا به درخواست یکی از جوانان سادات موسوی یا حسینی که مورد احترام زیاد نویسنده بوده و به نام محمد کریم خان زند تألیف شده است.مؤلف در سال ۱۱۸۲ ق و در زمان سلطان محمد کریم خان این اثر را نگاشته و از تألیف آن فراغت یافته است. (۱)

پیرامون حیات مؤلف اثر اطلاعی به دست نیاوردیم و در باب تراجم از او اطلاعی به دست نداده اند.اثر دیگری نیز از این مؤلف به دست نیامده است.امیدواریم این اثر به احیای نام آن عالم دینی بیانجامد.

هدف اصلی این رساله،بیان خصوصیات و ویژگی ها و مطالبی است که در تقویم های آن دوران ذکر می شده است و می تواند نشان دهنده ی وضع ظاهری تقویم ها در قرن ۱۲ باشد.

از این رساله نسخ فراوانی وجود دارد و این خود دلیل بر شهرت این رساله در میان

۱- (۱)) -فهرست عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۵،ص ۹۴.

عالمان و کاتبان نسخ خطی است.از جمله نسخه های این رساله می توان به نسخ زیر اشاره کرد.

۱-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،ج ۱۷،ص ۲۳۱، ش ۸۸۳۵،نسخ و نستعلیق،سده ۱۳،انجام افتاده، ۱۱*۱۵،س ۶*۱۰.

۲-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی،ج ۱۹،ص ۴۰۷،ش ۶۶۳۶۰/۸،نسخ،محمد رضا پسر محمد باقر خراسانی،مورخ ۱۲۲۳،از ص ۴۵۷-۴۸۷.

۳-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲،ج ۱،ص ۴۱، ص ۱۲۸۱۸/۵،نسخ و نستعلیق،سده ۱۳،برای محمد حسن بن محمد علی،۱۷ برگ، ۱۶*۹،۲۵*۱۵ سم.

۴-فهرست نسخه های خطی مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج ۱،ص ۳۰۳، ش ۶۶۴۸۹/۵،نستعلیق تحریری،سال ۱۲۲۶.

۵-فهرست نسخه های خطی مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج ۱،ص ۲۳۳، ش ۲۷۱/۲،بی کا،قرن ۱۳.

۶-نشریه نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،دفتر ۶،ص ۴۳۱، ش ۰۶۷،(کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲)،نسخ و نستعلیق،سه شنبه ۱۳ شوال ۱۲۷۷.

۷-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری،سپهسالار،ج ۳، ص ۲۷۱-۲۷۳،ش ۶۳۳.

۸-فهرست خطی مرکز احیای میراث اسلامی،ج ۲،ص ۳۲۷،نسخه ۶۶۵/۱«۱ پ -۳۲ پ»،نستعلیق،از سده چهاردهم،نور الدین بن محمد مهدی به سال ۱۳۱۳.

۹-فهرست عکسی مرکز احیای میراث اسلامی،ج ۵، ص ۴۹، نسخه ۱۶۲۱/۲، «۱۲۹-۱۵۷»نسخ و نستعلیق،جمعه ۱۴ شعبان ۱۲۲۷،محمد کاظم بن محمد طاهر ساکن نیکچه از محال زنجانه رود،کتابخانه سید عز الدین زنجانی-زنجان.

۱۰-فهرست عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۵،ص ۱۱۷،نسخه ۱۶۷۰،

نستعلیق،عباس بن احمد ازغدی،۲۸ ربیع الثانی ۱۲۲۲،عناوین و شکل های هندسی به مشکی و شنگرف.(کتابخانه ملی فارس-شیراز ۳۹۶)،۳۵ صفحه.

۱۱-فهرست عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۵، ص ۱۱۹، نسخه ۱۶۷۱/۲، «۱۳۰-۱۶۹»،نستعلیق،باقر بن محمد کاظم شریف،۲۷ صفر ۱۲۲۳،(کتابخانه شیخ علی حیدر-قم).

جهت تصحیح و تحقیق این رساله،سه نسخه از این اثر با مشخصات زیر در اختیار مصحح بوده است.

۱-نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۱۶۷۱/۲.

۲-نسخه خطی مسجد اعظم قم به شماره ۲۱۰۷ بدون تاریخ،معرفی شده در فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم،رضا استادی،ص ۳۷۳.

۳-نسخه خطی مرکز احیاء تراث به شماره ۳۷۲۷/۱ نگارش سال ۱۳۴۴ هجری که از بین آنها،نسخه مرکز احیای تراث از نظم و صحت املایی بیشتری نسبت به بقیه برخوردار بود و در ضمن تاریخ نگارش آن نیز مشخص است.بنابراین آن نسخه را به عنوان متن اصلی در نظر گرفته ایم و موارد اضافات یا اختلاف هایی را که در نسخه دوم (مسجد اعظم)موجود بوده است به عنوان نسخه بدل در پاورقی ها مشخص کرده ایم.

نسخه ی سوم به دقت دو نسخه قبلی نیست و از آن استفاده چندانی نکرده ایم.

خداوند را سپاس می گویم که توفیق انجام این تلاش علمی و دینی را در حوزه اندیشه اسلامی ارزانی داشت.از اهل فن و تحقیق درخواست دارم در صورت مشاهده اشکال یا ایرادی در این پژوهش بر بنده منّت گذارده و ارائه دهند تا از آن بهره مند گردم.

و السّلام محمد همایونی

ص:۲۷۹

برگه اوّل نسخه خطی مرکز احیاء میراث اسلامی

ص:۲۸۰

برگه پایانی نسخه خطی مرکز احیاء میراث اسلامی

ص:۲۸۱

برگه اوّل نسخه خطی مسجد اعظم قم

ص:۲۸۲

برگه پایانی نسخه خطی مسجد اعظم قم

ص:۲۸۳

برگه اول نسخه خطی مرکز احیاء تراث

برگه پایانی نسخه خطی مرکز احیاء تراث

ص:۲۸۵

[مقدمه مولف]

بسم اللّه الرحمن الرحيم

اعداد شکر و سپاس و ثنای بی قیاس بر آن پادشاهی سزاست که این قبّه فلک دوّار فانوس وار را از شموع کواکب ثوابت و سیّار منوّر و مزیّن گردانید (۱)که: إِنّٰا زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِزِينَةٍ الْكَوٰاكِبِ (۲).و گردش ایشان را دلیل سالکان راه دین،و هدایت مسافرین (۳)برّ و بحر عالم گردانید که: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِي ظُلُمٰاتِ (۴)الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵).و احوال این عالم کون و فساد را به حرکت افلاک و سیر انجم بسته گردانید تا به حساب روشن و شمار مبرهن،حوادث را پیش (۶)از حدوث و وقایع (۷)را قبل (۸)از وقوع بدانند که: فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقٰالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۹).

و اباء علوی را با امهات سفلی راغب و مایل گردانید تا به سبب گردش تعشقی ایشان فصول اربعه مختلفه ظاهر (۱۰)،و موالید ثلاثه از آن (۱۱)حاصل (۱۲)؛که در ضمن این موالید ثلاث،هجده هزار نوع (۱۳)تولد کند تا اسباب این عالم کون و فساد،با تمام و نعمت

۱- ((۱)) -ن.خ:گردید.

۲- ((۲)) -سوره مبارکه صافات،آیه ۶.

۳- ((۳)) -ن.خ:راه دین و مسافرین.

۴- ((۴)) -ن.خ:طیبات.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه انعام،آیه ۹۷.

۶- ((۶)) -ن.خ:قبل.

۷- ((۷)) -ن.خ:دقایق.

۸- ((۸)) -ن.خ:پیش.

۹- ((۹)) -سوره مبارکه صافات،آیه ۸۸ و ۸۹.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:-ظاهر.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:آنان.

۱۲- ((۱۲)) -ن.خ:شده.

۱۳- ((۱۳)) -ن.خ:+فرزند.

این عالم بر ما تمام باشد.و هرنوعی از آن بر وحدت صانع و موجود واجب الوجود (۱)دلیلی قاطع و برهانی ساطع باشد.نظم (۲):

ففی کل شیء له ایه دلیل علی أنه واحد (۳)

اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ (۴) وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ (۵).

و درود نامعدود بر آن چنان سیّدی که (۶)نقطه از پرتو جمال (۷)او عالم علوی و سفلی را نور و ضیا بخشید؛سوره و الشمس در مرتبه او دلیلیست روشن. (۸)آیه إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً (۹)در شأن او واضح و مبرهن است.پس صلوات نامیات (۱۰)بعدد النجوم فی السموات نثار مرقد منور و روضه مطهر آن جناب و آل و اولاد او باد الی یوم المعاد (۱۱).و بعد بر ارباب دانش و بینش مخفی نماند که هرچند این حقیر کثیر السهو و التقصیر خود را قابل تألیف نمی دانست؛بانی این امر خطیر نسبت به این حقیر آن شد که جوانی از طبقه سادات رفیع الدرجات موسوی (۱۲)در بدایت سن،نهایت شوق به تحصیل کمالات داشت، خواهش نمود که رساله در معرفت تقویم نزد (۱۳)حقیر ببیند.هرنسخه که به نظر (۱۴)ایشان رسید با استخراج تقاویم حال (۱۵)اختلافات بسیار داشت از سبب (۱۶)پرسیدند؛عرض شد

۱- ((۱)) -ن.خ:است.

۲- ((۲)) -ن.خ:شعر.

۳- ((۳)) -بحار الانوار،ج ۸۱،ص ۱۸۴،باب ۱۴ حکایه الاذان و الدعاء بعده،ذیل حدیث ۱۷.

۴- ((۴)) -سوره مبارکه زمر،آیه ۶۲.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه زمر،آیه ۶۲ و سوره مبارکه ملک،آیه ۱۴.

۶- ((۶)) -ن.خ:یک.

۷- ((۷)) -ن.خ:جمال پرتو.

۸- ((۸)) -ن.خ:سوره مبارکه و الشمس و ضحها دلیلی است روشن.

۹- ((۹)) -سوره مبارکه احزاب،آیه ۵۶.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:ناشیات.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:المیعاد.

۱۲- ((۱۲)) -ن.خ:حسینی.

۱۳- ((۱۳)) -ن.خ:این.

۱۴- ((۱۴)) -ن.خ:+شریف.

۱۵- ((۱۵)) -ن.خ:با تقویمی که حال استخراج می شود.

۱۶- ((۱۶)) -ن.خ:+اختلافات.

که چون نسخه هائی که متقدمین نوشته اند در معرفت تقاویمی (۱)بوده که سابق تر این (۲)استخراج می شده و الحال تصرفات بسیار در آن شده و بعضی اصطلاحات را متروک و جداول چند را موقوف داشته اند.

آن سیّد عزیز القدر فرمود که چون این اختلافات منشاء تشویش ذهن مبتدی می شود؛چه شود که رساله مختصری در اصول معرفت تقویمی که حال استخراج می شود و معمول به منجمین است،با سهل عبارتی که در این زمان مصطلح است ایراد شود تا بر مبتدی آسان گردد (۳).این بنده خاکسار و ذرّه بی مقدار به تقریب عدم قابلیت، عذرها می گفت تا آنکه در این زمان امن و امان و اوان دولت ابد مدت سلطان سلاطین جهان مروت توامان (۴)معدلت نشان؛نواب (۵)محمد کریم خان-خلد اللّه ملکه و افاض علی العالمین برّه و (۶)احسانه-که در عهد سلطنت او (۷)امنیت و وفور نعمت بحدّ کمال رسیده و آشوب و فتنه از ایران گریزان است و دعایش بر سبیل وجوبست،بیت (۸):

سزاوار این شاه با عدل و داد چه گویم خدایش نگهدار باد

و از هجرت نبوی صلّی اللّه علیه و آله یکهزار و صد و هشتاد و دو می باشد. (۹)

این بی وجود،با وجود قلت بضاعت و عدم قابلیت (۱۰)،خود را بر این داشت که رساله بر سبیل اختصار آنچه از استادان شنیده و در کتب دیده یا به فهم قاصر خود رسیده،در اصول معرفت تقویم گفته آید؛و هرلفظی که محتاج به بیان (۱۱)است (۱۲)شرح نماید که شاید

ص:۲۸۹

۱- ((۱)) -ن.خ:تقویمی.

۲- ((۲)) -ن.خ:قدیم.

۳- ((۳)) -ن.خ:باشد.

۴- ((۴)) -ن.خ:آئین.

۵- ((۵)) -ن.خ:کامیاب.

۶- ((۶)) -ن.خ:+عدله و.

۷- ((۷)) -ن.خ:سلطنتش.

۸- ((۸)) -ن.خ:شعر.

۹- ((۹)) -ن.خ:که هزار صد و هشتاد و دو سال هجری بوده باشد.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:با وجود عدم قابلیت و قلت بضاعت.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:شرح.

۱۲- ((۱۲)) -ن.خ:باشد از اقوال استادان،مختصر.

اثری از این حقیر باقی بماند.و باللّه المستعان و علیه التکلان (۱)و این رساله بر مقدمه و بیست فصل و خاتمه مرتّبست (۲).

مقدمه:

(۳)تعلق باهل حساب دارد

و (۴)آن اعداد جمل باشد و اعداد جمل که ابجد،هوز،حطّی،کلمن،سعفص،قرشت، ثخذ،ضظغ، (۵)بر این ترتیب است:

أ:۱،ب:۲،ج:۳،د:۴،ه:۵،و:۶،ز:۷،ح:۸،ط:۹،ی:۱۰، ک ۲۰،ل:۳۰،م:۴۰،
ن:۵۰،س:۶۰،ع:۷۰،ف:۸۰،ص:۹۰،ق:۱۰۰،ر:۲۰۰،ش:۳۰۰،ت:۴۰۰،ث:

۵۰۰،خ:۶۰۰،ذ:۷۰۰،ض:۸۰۰،ظ:۹۰۰،غ:۱۰۰۰.

و این جمله بیست و هشت حرف باشد (۶)که نه احاد و نه عشرات و نه مآت و یکی الوف؛و دیگر اعداد را هم از این حروف مرکب (۷)کنند.و بیشتر را مقدّم دارند و کمتر را مؤخّر بدین مثال:یا-یازده،کب:بیست و دو،لج:سی و سه،قمه:صد و چهل و پنج (۸).

و چون عدد هزار آن مضاعف شود،کمتر را مقدم دارند و بیشتر را مؤخر بدین مثال:بغ:

دو هزار،قغ:صد هزار؛و چندانکه حاجت افتد و شاید نوشت.

فصل اوّل:

در ایام هفته و تعریف آن

بدان که ایّام،جمع یوم است (۹)در لغت (۱۰)و در اصطلاح اهل تقویم و تنجیم،یوم

۱- (۱) -ن.خ:-و علیه التکلان.

۲- (۲) -ن.خ:و این رساله مشتملست بر مقدمه و بیست فصل و خاتمه.

۳- (۳) -ن.خ:+در آنچه.

۴- (۴) -ن.خ:که.

۵- (۵) -ن.خ:+باشد.

۶- (۶) -ن.خ:است.

۷- (۷) -ن.خ:حرف ها ترکیب.

۸- (۸) -ن.خ:صد و چهل و چهار.

۹- ((۹)) -ن.خ:+و یوم.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:+روز باشد.

عبارتست از طلوع نصف جرم آفتاب تا غروب نصف جرم آن.و لیل در لغت،شب باشد و در اصطلاح اهل تنجیم عبارتست از غروب نصف جرم آفتاب تا طلوع نصف جرم آن.

و ایام هفته را از حروف جمل ترکیب کنند (۱):ا:یکشنبه،ب:دوشنبه،ج:سه شنبه،د:

چهارشنبه،ه:پنج شنبه،و:جمعه.ز:شنبه.

فصل دوّم:

در تاریخ عربی و تعریف آن

و لفظ تاریخ را دو (۲)معنی لغوی و اصطلاحی گفته اند و این حقیر را میل به قول خواجه نصیر-علیه الرحمه-است که می فرماید:«تاریخ در لغت پیداکردن وقت بود و در اصطلاح،تاریخ یومیست معلوم که نسبت بدو کنند (۳)زمانی را که بعد ازو باشد.»و قول کوشیار هم قریب بقول خواجه است.

و ابتدای این تاریخ از هجرت پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله باشد از مکّه معظّمه به مدینه (۴)،و آن یوم پنج شنبه غرّه محرّم بوده.و بعضی را اعتقاد آنست که اوّل محرم آن سال (۵)که جناب نبوی صلّی اللّه علیه و آله هجرت نمودند (۶)یوم پنج شنبه بوده،چه هجرت آن جناب در ربیع الاول بوده و این قول خالی از قوتی نیست.

و سال ایشان که دوازده ماه قمری باشد سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت (۷)ساعت و چهل و هشت دقیقه بوده.و ماه حقیقی ایشان که از اجتماع تا اجتماع دیگر باشد بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد؛و نزد اهل حساب یک ماه سی روز بود،و یک ماه بیست و نه روز و باقی بدین قیاس.و نام ماههای ایشان به

۱- ((۱)) -ن.خ:+بدین گونه.

۲- ((۲)) -ن.خ:ده.

۳- ((۳)) -ن.خ:نسبت کنند بر او.

۴- ((۴)) -ن.خ:+طیبه.

۵- ((۵)) -ن.خ:+بود.

۶- ((۶)) -ن.خ:فرمودند.

۷- ((۷)) -ن.خ:هفت.

ترتیب این (۱)است:محرم الحرام:ل،صفر المظفر:کط،ربیع الاول:ل،ربیع الآخر:کط، جمادی الاولی:ل،جمادی الاخری:کط،رجب المرجب:ل،شعبان المعظم:کط،رمضان المبارک:ل،شوال المکرم:کط،ذیقعده الحرام:ل،ذیحجه الحرام:کط و اضافه (۲)هرماهی سی روز و ماهی بیست و نه روز؛در هرسالی هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد، و در سال اول آن را ضبط نمایند تا سال دوم درآید،هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه (۳)دیگر را بر آن اضافه نمایند تا هفده ساعت و سی و شش دقیقه شود.و چون ضابطه اهل نجوم آن است که عددی که از نصف تجاوز کند آن را یکی گیرند،و هفده ساعت (۴)از نصف روز که دوازده ساعت است زیاده است پس سال دوم کبیسه باشد و آن روز کبیسه را در آخر ذیحجه افزایند تا در آن سال ذیحجه سی روز تمام واقع شود.آن سال را کبیسه خوانند لیکن روز کبیسه تمام نباشد،و چون سال سیم درآید هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه دیگر بر هفده ساعت و سی و شش دقیقه علاوه نمایند، بیست و شش ساعت و بیست و چهار دقیقه شود و بیست و چهار ساعت آن را به جهت سال گذشته بیندازند و دو ساعت و بیست و چهار دقیقه آن را ضبط نمایند تا سال چهارم درآید.هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه سال چهارم را بر دو ساعت و بیست و چهار دقیقه اضافه نمایند،یازده ساعت و دوازده دقیقه شود پس سال چهارم کبیسه نباشد چون کسور به نصف نرسیده است.

و چون سال پنجم درآید هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه را بر یازده ساعت و دوازده دقیقه اضافه نمایند،بیست ساعت صحیح شود،پس سال پنجم کبیسه باشد لیکن روزش تمام نباشد؛و باقی بر این قیاس بود.و چون در سی سال،هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه،یازده شبانه روز صحیح می شود پس هرسی سال یازده روز به

۱- ((۱)) -ن.خ:دین ترتیب.

۲- ((۲)) -ن.خ:+از.

۳- ((۳)) -کاتب نسخه مسجد اعظم در این قسمت به اشتباه سه سطر از پاراگراف قبل را دوباره تکرار نموده است؛م.

۴- ((۴)) -جمله«چون ضابطه...هفده ساعت»در نسخه مسجد اعظم وجود ندارد؛م.

طریق (۱)مذکور که گذشت کبیسه را در آخر ذیحجه افزایند تا هرسی سال،یازده سال (۲)ماه ذیحجه سی روز تمام واقع شود.و سال های کبیسه به ترتیب این حروف است:بهز یجوح کادوط.و دو جدول ایراد شد (۳)،یکی به جهت کسور سال و یکی به جهت کسور ماه.و جدولی که به جهت کسور ماه باشد سه جدول متوازی برکشند و در اول،ماه های دوازده گانه مشهور را بنویسند و در دوم،کسورات هرماه را که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد،و در سیم عدد (۴)هرماهی که سی روز یا بیست و نه روز.

و جدولی که به جهت کسور سال باشد نیز سه جدول متوازی برکشند،یکی به جهت عدد سالها و در دوم کسور سال های کبایس و در سیم سالهای کبایس.و جداول این است:

جدول ۱

۱- (۱) -ن.خ:ترتیب.

۲- (۲) -ن.خ:-سال.

۳- (۳) -ن.خ:است.

۴- (۴) -ن.خ:ایام.

جدول ۲

ص:۲۹۴

و اوّل هرماهی را به دیـدن هلال (۱)نو شناسـند و این ماه را ماه هلالی خواننـد.پس در این فصل معلوم شد که ماه عربی بر سـه قسم است:قسم اول از اجتمـاع تا اجتماع (۲)،و این مـاه حقیقی ایشان باشـد که بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است.

و قسم دوم،مـاه حسـابی ایشان است که به حسب امر اوسط گیرنـد:یک ماه را سـی روز و یک ماه را بیست و نه روز،و این ماه مطلوب اهـل حسـاب است.و قسم سیم ماه هلالی ایشان باشـد که از رؤیت هلال تا رؤیت هلال دیگر (۳)و این ماه هلالی نزد اهل شرع معتبر است.

و روز اوّل مـاه را غرّه خواننـد چون شبیه بود به سـفیدی پیشـانی اسب و روز سـی ام را سـلخ خواننـد چو شبیه بود به درآوردن گوسـفند از پوست؛چو در آن روز ماه از زیر شـعاع آفتاب برآید (۴).و عـدد هرماهی سـی روز باشد یا بیست و نه روز؛و چهار مـاه متـوالی ممکن بود (۵)کـه سـی سـی آیـد و زیـاده نه؛و سه مـاه متـوالی ممکن باشـد که بیست و نه باشـد (۶)و زیـاده نه.و (۷)روزها و تواریخی که مـذکور خواهـد شـد رقم عـدد روزها باشـد.و چون ماه به آخر رسد در تقویم بر حاشـیه (۸)از جانب راست،نام آن (۹)ماهی که نو خواهد شد در میان جدولی که اتصالات کلی نامند بنویسند.

فصل سیّم:

در بیان تاریخ رومی و تعریف آن

بدان که مبدء این تاریخ از عهد اسکندر بن فیلوقوس (۱۰)رومی بوده و ابتدایش یوم (۱۱)

۱- ((۱)) -ن.خ:ماه.

۲- ((۲)) -ن.خ:+باشد.

۳- ((۳)) -ن.خ:که از رویت باشد تا رویت هلال.

۴- ((۴)) -ن.خ:درآید.

۵- ((۵)) -ن.خ:باشد.

۶- ((۶)) -ن.خ:روز آید.

۷- ((۷)) -ن.خ:رقم.

۸- ((۸)) -ن.خ:در حاشیه تقویم.

۹- ((۹)) -ن.خ:هر.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:فیلقوس.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:ابتداء او روز.

دوشنبه بوده.و نام ماههای رومی این است:تشرین الاول:لا،تشرین الاخر:ل،کانون الاول:لا،کانون الاخر:لا،شباط:کح،اوزر، (۱)لا،نیسان:ل،ایار:لا،حزیران:لا، تموز:لا،اب:لا،ایلول:ل.

و از این دوازده ماه چهار ماه سی سی باشد و هفت ماه دیگر بغیر از شباط سی و یک روز باشد؛و ماه شباط بیست و هشت روز باشد.و سال ایشان را شمسی حقیقی گویند (۲)و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربع شبانه روز است و آن ربع در چهار سال روزی شود و آن روز را در آخر شباط افزایند تا ماه شباط بیست و نه روز شود و آن سال کبیسه اهل روم باشد و عدد آن سیصد و شصت و شش روز شود.

و بعضی را اعتقاد آن است که وضع این تاریخ بعد از (۳)اسکندر باشد (۴)لیکن در شرح بیست باب بیرجندی دلیلی نقل کرده (۵)که تصدیق این قول می کند؛و اللّه یعلم.

فصل چهارم:

در بیان تاریخ فارسی (۶)و تعریف آن

بدان که مبدء این تاریخ از عهد ملک یزدجرد بن شهریار است که آخر ملوک عجم است،و ابتدایش یوم دوشنبه بوده و در سنه هجری.و اسامی ماه های ایشان این است:

فروردین ماه،اردیبهشت ماه،خورداد ماه،تیرماه،مردادماه،شهریورماه،مهرماه،آبان ماه،آذرماه،دی ماه،بهمن ماه،اسفندار ماه.و پنج روز دیگر را در آخر آبان (۷)ماه افزایند و آن را خمسه مسترقه خوانند (۸)و این ماه ها را ماه (۹)قدیم خوانند.

۱- ((۱)) -ن.خ:ازار.

۲- ((۲)) -ن.خ:باشد.

۳- ((۳)) -ن.خ:+وفات.

۴- ((۴)) -ن.خ:است به دوازده سال،هرچند عقل قبول نمی کند که وضع این تاریخ بعد از اسکندر باشد.

۵- ((۵)) -ن.خ:+است.

۶- ((۶)) -ن.خ:فرس.

۷- ((۷)) -ن.خ:اسفندار.

۸- ((۸)) -ن.خ:گویند.

۹- ((۹)) -ن.خ:ماه های.

فصل پنجم:

در بیان تاریخ جلالی و تعریف آن

بدانکه مبدء این تاریخ در عهد سلطان جلال الدین ملک شاه بوده و وضع این تاریخ بعد از یزدجردی است به چهارصد و چهل و هفت سال.و نام ماه های ایشان،نام ماه های فرسیان است لیکن این را به جلالی مقید سازند و آن را به قدیم.و عدد روزهای هر ماهی سی سی باشد و پنج روز دزدیده را در آخر اسفندار ماه افزایند بلا خلاف،و چون مدار این تاریخ را بر دور آفتاب نهاده اند،و مدت دور آفتاب سیصد و شصت و پنج روز و کسری مختلف فیه است.چنانکه به رصد بعضی از قدما آن کسر را ربع درست یافته اند،و متأخرین اتفاق نموده اند که آن کسر مذکور (۱)ربع کمتر باشد.و در قدر،نقصان به حسب ارصاد مختلف (۲)بود چنانکه در زیج جدید خاقان شهید (۳)میرزا الغ بیکا به ضبط آمده دو (۴)دقیقه و چهل و پنج ثانیه از ربع کمتر باشد.به هرتقدیر هرچهار سال یا پنج سال یکروز از کسر زاید جمع شود در آخر خمسه (۵)افزایند تا شش روز شود؛و آن روز را کبیسه خوانند.

و اول فروردین ماه جلالی که اول سال شمسی می باشد مبدء تقویم است و آن روز را نوروز سلطانی خوانند؛ (۶)روزی باشد که در نصف النهار آن روز آفتاب در درجه اوّل حمل باشد به شرط آنکه در نصف النهار مقدم در آخر درجه حوت بوده باشد.و در تقویم بر حاشیه از جانب راست بعد از جدول اتصالات،چهار جدول باریک برکشند؛ و در جدول اوّل روزهای هفته (۷)رقم کنند و در دوم ایام ماه های عربی هلالی و در سیم ایام ماه رومی و در چهارم ایام ماه جلالی نویسند.و چون ماهی از این ماه ها تمام شود

ص:۲۹۷

۱- ((۱)) -ن.خ:+از.

۲- ((۲)) -ن.خ:+فیه.

۳- ((۳)) -ن.خ:+و.

۴- ((۴)) -ن.خ:ده.

۵- ((۵)) -ن.خ:+مسترقه.

۶- ((۶)) -ن.خ:+و آن.

۷- ((۷)) -ن.خ:+را.

در همین صفحه دست راست نام آن ماهها که نو خواهد شد در میان جدول اتصالات کلی در برابر همان روز نویسند.

فصل ششم:

در معرفت کواکب (۱)سیاره

بدان که کواکب سیاره هفت اند (۲): (۳)زحل، (۴)مشتری، (۵)مریخ، (۶)شمس، (۷)زهره (۸)، عطارد، (۹)قمر،و نشان های این کواکب در تقویم حرف آخر باشد.و هریک از این کواکب را در فلک جائی بود مفرد و دورترین افلاک، (۱۰)کواکب فلک زحل باشد و نزدیکترین فلک ها فلک قمر که آن را فلک اوّل نیز خوانند (۱۱).و از این کواکب شمس

۱- ((۱)) -ن.خ:+سبعه.

۲- ((۲)) -اجرام سماوی به دو دسته تقسیم می شوند: ۱-ثوابت:که عبارتند از ستارگان و در زمینه آسمان،ثابتند و حرکت خاصی ندارند و از ترکیب آنها صورت های فلکی ایجاد می شوند.البته ثوابت،همه به دور مرکز کهکشان در گردش هستند ولی حرکت آنها بسیار کند می باشد که در طول چند قرن قابل ملاحظه خواهد بود. ۲-سیارات:که در زمینه ثوابت حرکت های خاص و مشهود دارند.در نجوم قدیم سیارات همان هفت مورد اشاره شده در متن بودند و ماه و خورشید هم جزء آنها بودند.ولی در نجوم جدید و کشف این مطلب که منظومه شمسی چه ساختاری دارد،خورشید به عنوان یکی از ستارگان کیهان و هشت سیاره به نام های عطارد،زهره،زمین،مریخ،مشتری،زحل،اورانوس و نپتون به گرد خورشید در گردشند؛که دو مورد آخر پس از استفاده از تلسکوپ های مناسب کشف شده اند.م.

۳- ((۳)) -ن.خ:+ل

۴- ((۴)) -ن.خ:+ی.

۵- ((۵)) -ن.خ:+خ.

۶- ((۶)) -ن.خ:+س.

۷- ((۷)) -ن.خ:+ه.

۸- ((۸)) -ن.خ:+د.

۹- ((۹)) -ن.خ:+ر.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:فلک.

۱۱- ((۱۱)) -فلک در هیئت،همان مدار در نجوم جدید می باشد و مسیر و جایگاه اجرام سماوی در

و قمر را نیّرین گویند؛شمس را نیّر اعظم (۱)و قمر را نیّر اصغر.و مشتری و زهره را سعیدین خوانند؛مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر.و زحل و مریخ را نحسین خوانند،زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر.و عطارد را ممتزج، (۲)زیرا که به هر کوکبی که بیامیزد خوی او گیرد (۳).

و پنج کواکب دیگر به غیر از شمس و قمر را خمسه متحیره خوانند به جهت آنکه هر یک از اینها را استقامتی باشد یعنی بر توالی حرکت کند و گاه مقیم باشد یعنی حرکت نکند،و گاهی راجع باشد یعنی برخلاف توالی حرکت کند.و از این کواکب خمسه،زحل و مشتری را علویین خوانند و قمر (۴)و عطارد را سفلیین.و کواکب علوی که گویند مراد زحل و مشتری و مریخ باشد و کواکب سفلی که گویند مراد قمر و عطارد و زهره باشد.

و اهل احکام نجوم کواکب علوی را با شمس مذکر گیرند و قمر و زهره را مؤنث (۵)، و عطارد را ممتزج،زیرا که به هرکوکبی که بیامیزد (۶)مزاج او گیرد.و باقی ستارگان که می باشند ثابتات خوانند و ثابتات مجموع در فلک هشتم باشند.

و بالای همه فلک ها فلک نهم باشد که آن را فلک الافلاک و فلک اطلس و فلک اعظم و محدد جهات نیز خوانند.و فلک نهم،افلاک دیگر را از جانب مشرق به سوی

۱- (۱) -ن.خ:+خوانند.

۲- (۲) -ن.خ:+خوانند.

۳- (۳) -«نجوم احکامی»شاخه ای از نجوم قدیم می باشد که در زمان گذشته رونق زیادی داشته و احکام آن در تقویم ها به صورت کامل بیان می شده است.در نجوم احکامی،آثار اجرام سماوی بر زندگی انسان ها و احکام مربوط به آنها برای هرفرد بررسی و بیان می شود که در زمان حاضر جز افراد اندکی از احکام صحیح و واقعی آن اطلاعی ندارند.م.

۴- (۴) -ن.خ:+زهره.

۵- (۵) -ن.خ:+گیرند.

۶- (۶) -ن.خ:متصل شود.

مغرب حرکت دهد،و آن حرکت را حرکت شبانروزی گویند (۱)و حرکت جبری نیز گویند و افلاک دیگر از جانب مغرب به سوی مشرق حرکت می کنند و این حرکت را حرکت خاصّه و حرکت ارادی نیز گویند.و فلک هشتم را فلک البروج خوانند و هفت فلک دیگر را به اسم کواکب خوانند،یعنی (۲)فلک زحل و فلک مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر گویند؛و این جمله سوای فلک نهم از مغرب به مشرق حرکت می کنند بر توالی بروج.و اشکال افلاک به حسب تسطیح بر اینگونه است:

ص:۳۰۰

۱- (۱) -ن.خ:-گویند.

۲- (۲) -ن.خ:-به اسم کواکب خوانند یعنی.

فصل هفتم:

در معرفت بروج و اجزای آن و مقدار سیر کواکب در او

بدان که دور فلک هشتم را که جمله کواکب بر آن حرکت می کنند به دوازده قسم متساوی قسمت کرده اند و هرقسمی را برجی نام نهاده اند،و هربرجی را سی قسم کرده اند و هرقسمی را درجه نام نهاده اند،و هردرجه را به شصت قسم کرده اند و هر قسمی را دقیقه نام نهاده اند،و هردقیقه را به شصت قسم کرده اند و هرقسمی را ثانیه نام نهاده اند،و هرثانیه را به شصت قسم کرده اند و هرقسمی را ثالثه نامیده اند (۱)؛و چندان که خواهند (۲)شاید نوشت تا عاشره (۳).

و نام و نشانهای بروج بر این ترتیب است:ها:حمل،ا:ثور،ب:جوزا،ج:سرطان،د:

اسد،ه:سنبله،و:میزان،ز:عقرب،ح:قوس،ط:جدی،ی:دلو،یا:حوت.و علامت این بروج در تقویم بدین نهج مسطور است که نوشته شد (۴)؛و جیم را منجمان در تقویم ابتر نویسند یعنی بی دنباله (۵)تا فرق میان جیم و حا باشد.و فرق میان یا و نون بر نقطه باشد، چه یا را نقطه نمی گذارند و نون را نقطه می گذارند بدین گونه:ن (۶)و از برای رقم درجه و دقیقه حروف ابجد نهند؛و درجه از بیست و نه نگذرد به جهت آنکه چون سی شود برجی شود.و دقیقه از پنجاه و نه نگذرد زیرا که چون شصت شود درجه شود و باقی بر این قیاس.

و در تقویم،در صفحه دست راست بعد از جدول چهارگانه (۷)،هفت جدول متساوی برکشند جهت مواضع (۸)کواکب هفت گانه و به ازاء نصف النهار سه رقم نویسند (۹):

ص:۳۰۱

۱- ((۱)) -ن.خ:گویند.

۲- ((۲)) -ن.خ:+و.

۳- ((۳)) -ن.خ:-تا عاشره.

۴- ((۴)) -ن.خ:-که نوشته شد.

۵- ((۵)) -ن.خ:و جیم را منجمان بی دنباله نویسند.

۶- ((۶)) -ن.خ:-اند.

۷- ((۷)) -ن.خ:بعد از چهار جدول مذکور.

۸- ((۸)) -ن.خ:موضع.

۹- ((۹)) -ن.خ:و به جهت نصف النهار هرروز نیز جدولی برکشند و در هرجدولی سه رقم نویسند.

اوّل:رقم برج،دوّم:رقم درجه،سیّم:رقم دقیقه.و بالای جداول مذکور نام کواکب سبعه سیاره (۱)را نویسند،و ابتدا به آفتاب کنند و بعد به ماه،پس به زحل و به مشتری و به مریخ و به زهره و به عطارد.و چون درجه و دقیقه کواکب (۲)روزبه روز زیاد شود؛کواکب (۳)مستقیم باشند؛و چون نقصان شود، (۴)راجع باشد؛و اگر،نه زاید و نه ناقص باشد، (۵)کوکب مقیم بود (۶).

و روش این ستارگان در افلاک مختلف باشد؛چنانکه آفتاب،دور فلک را یک سال تمام کند و قمر،دوری را در بیست و هفت شبانروز و ثلثی تمام نماید (۷)و هربرجی را زیاده از دو (۸)روز و کمتر از سه (۹)روز قطع کند (۱۰).و زحل،دوری را در مدّت سی سال تمام کند (۱۱)و برجی را در دو سال و نیم،و هردوازده ماه چهار ماه و نیم راجع باشد و تتمه مستقیم.و مشتری،دوری را (۱۲)دوازده سال تمام کند و برجی را در یکسال،و هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و تتمه مستقیم.و مریخ،دوری را در بیست و دو ماه (۱۳)و نیم تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد در یک ماه و نیم تمام کند، و هردو سال و نیم دو ماه راجع باشد و تتمه مستقیم.و زهره،دوری را در یک سال تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد در بیست و هفت شبانه روز و هریک سال و هفت ماه،یک ماه و نیم راجع باشد و تتمه مستقیم.و عطارد،دوری را در حدود (۱۴)سال تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد در شانزده روز،و هر صد و شانزده روز بیست و دو روز راجع باشد و تتمه مستقیم.و کواکب ثابته،دوری را

۱- ((۱)) -ن.خ:-سیاره.

۲- ((۲)) -ن.خ:کوکب.

۳- ((۳)) -ن.خ:کوکب.

۴- ((۴)) -ن.خ:گیرد کوکب.

۵- ((۵)) -ن.خ:نقصان بود.

۶- ((۶)) -ن.خ:باشد.

۷- ((۷)) -ن.خ:کند.

۸- ((۸)) -ن.خ:سه.

۹- ((۹)) -ن.خ:دو.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:نکند.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:قطع کند.

۱۲- ((۱۲)) -ن.خ:+در.

۱۳- ((۱۳)) -ن.خ:سال.

۱۴- ((۱۴)) -ن.خ:+دو.

در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی را در دو هزار سال و درجه را در شصت و شش سال شمسی،و در سالی چهار دقیقه و سی و سه ثانیه حرکت کنند.و این حرکت فلک هشتم را در ارصاد مختلف یافته اند،چنانکه در زیج جدید خاقان شهید میرزا الغ بیگ (۱)آمده که کواکب ثابته،دوری را در بیست و پنج هزار (۲)سال تمام کنند و هر هفتاد سال درجه (۳).

فصل هشتم:

در معرفت راس و ذنب و عرض ماه

بدان که آفتاب را مداری بود (۴)که در میان (۵)بروج بگذرد و آن را منطقه البروج خوانند (۶)؛و ماه را نیز مداری باشد که با مدار آفتاب در دو موضع تقاطع کند و آن دو موضع تقاطع را که دو نقطه متقابل باشد جوزهرین و عقدتین خوانند.پس لامحاله یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال از مدار آفتاب باشد و یک نیمه در (۷)جانب جنوب آفتاب؛و آن عقده (۸)که چون ماه از آن بگذرد به جانب شمال شود (۹)آن را رأس خوانند، و آن عقده دیگر را که چون ماه از او بگذرد (۱۰)به جانب جنوب شود ذنب گویند.

ص:۳۰۳

۱- ((۱)) -ن.خ:+به ضبط.

۲- ((۲)) -ن.خ:+و دویست.

۳- ((۳)) -ن.خ:+و اللّه اعلم.

۴- ((۴)) -ن.خ:+باشد.

۵- ((۵)) -ن.خ:+تحت.

۶- ((۶)) -صحیح تر آن است که بگوییم دایره منطقه البروج؛همان طور که آیه اللّه حسن زاده آملی در درس پنجم از کتاب«دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی»بیان فرموده اند.زیرا مسیر حرکت ظاهری خورشید یک دایره منفرد بر کره سماوی است؛ولی منطقه البروج که معنی لغوی آن کمربند برج ها می باشد،نواری است که در بالا و پایین دایره منطقه البروج قرار دارد. در کتب نجومی جدید به صورت اختصار دایره البروج گفته می شود؛م.

۷- ((۷)) -ن.خ:از.

۸- ((۸)) -ن.خ:+را.

۹- ((۹)) -ن.خ:+رود.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:+و.

و دوری ماه را از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و نهایتش پنج درجه باشد.و آفتاب را عرض نباشد زیرا که عرض دو معنی دارد:از روی لغت پهنا باشد،و در اصطلاح اهل هیأت عبارت است از بعد کوکب از مدار آفتاب،و آفتاب را از مدار خود بعد نبود یعنی عرض نباشد.

و رأس و ذنب را سیر معکوس باشد،یعنی از مشرق به مغرب حرکت می کنند مثل کواکب راجع،و دوری را در نوزده سال تمام کنند و برجی را در نوزده ماه و درجه را در نوزده روز.و موضع رأس در تقویم بعد از جدول عطارد باشد و (۱)به ازاء (۲)درجه و دقیقه.

و موضع ذنب را در تقویم نیاورند به جهت آنکه (۳)ذنب،در هفتم برج رأس باشد (۴)به همان درجه و دقیقه؛و چون از موضع رأس موضع ذنب معلوم می شود به این جهت موضع ذنب را در تقویم نیاورند.و اهل احکام (۵)گویند رأس،سعد است و فزاینده و ذنب، نحس است و کاهنده.

و صورت مدارین و عقدتین (۶)به حسب تسطیح بدینگونه است:

ص:۳۰۴

۱- ((۱)) -ن.خ:+سه رقم ثبت کنند.

۲- ((۲)) -ن.خ:+برج و.

۳- ((۳)) -ن.خ:+موضع.

۴- ((۴)) -ن.خ:در هفتم همان برج است که رأس در آن جاست.

۵- ((۵)) -نجوم احکامی.

۶- ((۶)) -ن.خ:-مدارین و عقدتین.

فصل نهم:

در ساعات (۱)شبانروزی

که نزد منجّمین عبارت است از نصف النهار تا نصف النهار دیگر،و نزد اهل شرع از شام بود تا شام دیگر،و نزد اهل فرس از طلوع آفتاب بود تا طلوع دیگر.و شبانه روز مذکور را به بیست و چهار قسمت کرده (۲)و هرقسمی را ساعتی خوانند،و هرساعتی را به شصت قسمت کرده اند و هرقسمی را دقیقه نامند.و در تقویم بعد از جدول رأس به ازاء نصف النهار هرروزی ساعات و دقایق (۳)نویسند؛و آن حرکت نصف النهار شمس بود در آن روز.و آن ساعت و دقیقه را دوچندان نمایند،ساعات و دقایق تمام روز باشد.

و آن را از بیست و چهار نقصان کنند (۴)آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد،و روز از وقت تحویل آفتاب به حمل (۵)تا به سرطان افزاید و در نصف دیگر بکاهد،و شب بعکس این باشد.پس لازم آید که بلندترین روزها و کوتاه ترین شبها (۶)وقت تحویل آفتاب به سرطان باشد و کوتاه ترین روزها و بلندترین شبها وقت تحویل آفتاب به جدی باشد.و وقت تحویل آفتاب به (۷)حمل و میزان،روز و شب برابر باشد.

و این ساعات (۸)را مستوی خوانند،و نوعی دیگر آن باشد که هرروز و شبی را جدا جدا به دوازده قسم متساوی (۹)قسمت نمایند و این ساعات (۱۰)را معوج خوانند و ساعات زمانی نیز گویند و مقدار هرساعتی به حسب درازی و کوتاهی روز یا شب (۱۱)می افزاید و می کاهد.

۱- ((۱)) -ن.خ:ساعت.

۲- ((۲)) -ن.خ:کرده اند.

۳- ((۳)) -ن.خ:دقیقه را.

۴- ((۴)) -ن.خ:نمایند.

۵- ((۵)) -ن.خ:جدی.

۶- ((۶)) -ن.خ:-و کوتاه ترین شب ها.

۷- ((۷)) -ن.خ:+اول.

۸- ((۸)) -ن.خ:ساعت.

۹- ((۹)) -ن.خ:مساوی.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:ساعت.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:+باشد.

فصل دهم:

در احوال بروج

بدان که حمل و ثور و جوزا،بروج بهاری اند،یعنی مدّت مکث آفتاب در این سه برج فصل بهار باشد.و سرطان و اسد و سنبله،بروج تابستانی اند،یعنی مدّت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستان باشد.و میزان و عقرب و قوس،بروج خریفی اند،یعنی مدّت مکث آفتاب در این سه برج فصل خریف باشد.و جدی و دلو و حوت بروج زمستانی اند یعنی مدّت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان باشد.و برجهای اوایل این چهار فصل را که حمل و سرطان و میزان و جدی باشد،منقلب خوانند؛و بروج اواسط این فصول را که ثور و اسد و عقرب و دلو باشد،ثابت خوانند؛و بروج اواخر این فصول را که جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد،بروج ذو جسدین خوانند.و بروج بهاری و تابستانی را بروج شمالی و عالی خوانند،و بروج خریفی و زمستانی را بروج جنوبی و منخفض خوانند.و بروج تابستانی و خریفی را مستقیم الطلوع خوانند،و بروج بهاری و زمستانی را معوج الطلوع خوانند،و برج حمل و اسد و قوس،بروج آتشی اند،و ثور و سنبله و جدی بروج،خاکی اند،و جوزا و میزان و دلو،بروج هوائی اند (۱)و سرطان و عقرب و حوت بروج،آبی اند.و حمل،مذکر است و ثور،مؤنث و جوزا،مذکر و سرطان،مؤنث؛ و باقی بروج بدین قیاس باشد (۲).

و نیز مناسب بود که طبایع بروج بیان شود.بدان که حمل،گرم و خشک است و ثور، سرد و خشک و جوزا،گرم و تر و سرطان،سرد و تر و اسد،گرم و خشک و سنبله،سرد و خشک و میزان،گرم و تر و عقرب،سرد و تر و قوس،گرم و خشک و جدی،سرد و خشک و دلو،گرم و تر و حوت،سرد و تر باشد.و مدّت طلوع این بروج مختلف باشد (۳)چنانکه خواجه نصیر-علیه الرحمه-می فرماید:شعر

«طلوع برج و ساعاتش مفصل گویم و مجمل صیا اک ای ال بطب حجبک دزبک هو بل»

۱- ((۱)) -ن.خ:بادی اند.

۲- ((۲)) -ن.خ:+که در جدول ایراد شده است.

۳- ((۳)) -ن.خ:+و جدولی ایراد شد تا بر مبتدی آسان شود.

و سرخی (۱)زمان طلوع است و سیاهی نشان بروج.و جدولی ایراد شد تا بر مبتدی آسان شود (۲).

جدول ۳

فصل یازدهم:

در نظر و تناظر

و او (۳)چنان بود که چون دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع شونـد آن را قران و مقارنه خوانند (۴).پس اگر این حـال میان نیرین (۵)اتفاق افتـد اجتماع خواننـد به جهت آنکه اهل احکام،شـمس را مذکر گیرند (۶)و قمر را مؤنث و این وقت به منزله

۱- (۱)) -حروفی که زیر آن ها خط کشیده شده است.

۲- (۲)) -ن.خ:-و جدولی ایراد شد تا بر مبتدی آسان شود.

۳- (۳)) -ن.خ:اما نظر.

۴- (۴)) -ن.خ:گویند.

۵- (۵)) -ن.خ:نیرین را.

۶- (۶)) -ن.خ:خوانند.

ملاقات ایشان باشد.در شرح بیست باب،بیرجندی می گوید که:شاید این اصطلاح بنابر مناسبت کلام رب العزه باشد که می فرماید وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۱)و اگر این حال میان شمس و کواکب متحیره باشد احتراق خوانند.

و چون میان دو کوکب،دو برج،فاصله (۲)بعد باشد آن را نظر (۳)تسدیس خوانند،زیرا که میان این دو،کوکب سدس دور است و چون سه برج،بعد باشد تربیع خوانند زیرا که میان این دو کوکب،ربع دور است و اگر چهار برج،بعد باشد نظر تثلیث خوانند،زیرا که میان این دو کوکب،ثلث دور است و اگر شش برج،فاصله (۴)باشد آن را مقابله خوانند و مقابله نیرین را استقبال خوانند به جهت آنکه استقبال به معنی مبادرت است و بدر مأخوذ از مبادرت می باشد؛چه در آن وقت قمر بدر می شود یعنی صفحه قمر پر از نور می شود.

و رأس و ذنب را با کواکب (۵)جز مقارنه نباشد و آن را مجاسده خوانند و زهره و عطارد را با شمس جز احتراق نباشد،و ایشان را باهم جز مقارنه و تسدیس نبود به تقریب آنکه این دو کوکب از آفتاب،پر (۶)دور نشوند؛چه غایت بعد عطارد از شمس بیست و هفت درجه بود و بعد زهره چهل و هشت درجه از طرفین.

و این نظرهای (۷)کواکب شش گانه بغیر از قمر (۸)در صفحه دست راست برابر هرروزی و شبی که واقع شوند در میان اتصالات کلی نویسند؛و نام ماه های تواریخ مذکوره را و تحویل ستارگان را از برجی به برجی و رجعت و استقامت آنها را نیز (۹)همان جا نویسند.

ص:۳۰۸

۱- ((۱)) -سوره مبارکه قیامت،آیه ۹.

۲- ((۲)) -ن.خ:-فاصله.

۳- ((۳)) -ن.خ:-نظر.

۴- ((۴)) -ن.خ:+بعد.

۵- ((۵)) -ن.خ:کوکب.

۶- ((۶)) -ن.خ:بیشتر از بیست و هفت درجه.

۷- ((۷)) -ن.خ:این نظر با.

۸- ((۸)) -ن.خ:+را.

۹- ((۹)) -ن.خ:هم.

اما تناظر دو نوع باشد (۱):زمانی و مطلعی.تناظر زمانی آن بود که دو کوکب در دو موضع باشند که آن دو موضع در ساعات روز متساوی باشند؛و آن دو موضع از دو جانب نقطه انقلابست یعنی از سر سرطان و سر جدی که بعد هردو مساوی باشد چنانکه یک کوکب در بیست (۲)درجه ثور (۳)و دیگری در ده (۴)درجه اسد.بعد هریکی از سر سرطان یک برج و ده درجه باشد و از سر جدی چهار برج و بیست درجه،پس در این حال در میان این دو کوکب تناظر زمانی باشد.

و تناظر مطلعی آن بود که دو کوکب در دو موضع در مطالع مساوی باشند.و آن از دو جانب نقطه اعتدال ربیعی و خریفی باشد که آن اول حمل و میزان است؛چنانکه یک کوکب در بیست (۵)درجه حوت باشد و دیگری در ده (۶)درجه حمل؛چه بعد ایشان از سر نقطه اعتدال ربیعی ده درجه باشد و از نقطه (۷)میزان پنج برج و بیست درجه،پس در میان این دو کوکب تناظر مطلعی باشد.

و تناظرات را هم در میان اتصالات کلی نویسند،و باشد که کوکبی متصل شود به کوکبی و پیش از آنکه نظر واقع شود آن اتصال به سبب سرعت یا بطوء (۸)یا رجعت یا استقامت باطل شود آن را انتکاث خوانند،و انتکاث را نیز در میان اتصالات کلی نویسند.و علامت نظرات و آنچه بدان تعلق دارد در تقویم بدین نوع رقم کنند:قران و مقارنه:نه؛،تسدیس:س؛،تربیع:ع؛،تثلیث:ث؛،مقابله:ل؛،احتراق عطارد:قد؛، تحویل:یل؛،کوکب مع راس:معس؛،تناظر زمانی:طم؛،تناظر مطلعی:طع؛، انتکاث:ک؛،نهار:ر؛،یوم:م،لیل:ل.

۱- ((۱)) -ن.خ:-تناظر دو نوع باشد.

۲- ((۲)) -ن.خ:بیستم.

۳- ((۳)) -ن.خ:+باشد.

۴- ((۴)) -ن.خ:دهم.

۵- ((۵)) -ن.خ:بیستم.

۶- ((۶)) -ن.خ:دهم.

۷- ((۷)) -ن.خ:سر.

۸- ((۸)) -ن.خ:بطئی.

فصل دوازدهم:

در منازل قمر و دیگر احوالات (۱)

بدان که در میان بروج دوازده گانه،بیست و هشت منزل از برای قمر تعیین کرده اند و اسامی ایشان بر این ترتیب است: (۲) شرطین، (۳)بطین، (۴) ثریا، (۵) دبران، (۶) هقعه، (۷)هفعه، ذراع،نثره،طرفه،جبهه،زبره،صرفه،عوا،سماک،غفر،زبانا،اکلیل،قلب،شوله،نعایم، بلده،ذابح،بلع،سعود،اخبیه،مقدم،مؤخر،رشا؛و قمر هرروزی در منزلی باشد تقریبا.

قمر در نصف النهار (۸)هرمنزلی که باشد نام آن منزل را در جدول جداگانه در صفحه دست چپ که تعلق به قمر دارد نویسند.

و شمس هرسیزده روز در منزلی باشد،و چون از آن منزل گذرد آن منزل در مشرق ظاهر شود و طلوع آن منزل را نیز در میان اتصالات کلی نویسند.و کوکبی از متحیّره که از شعاع آفتاب بیرون آید یا در شعاع آفتاب مخفی شود،ظهور و (۹)خفای (۱۰)کوکب را در جدول اتصالات کلی نویسند؛و علامت (۱۱)ظهور و خفا را بدین نوع رقم کنند:ح د ب یعنی خفای عطارد مغربی.ط ه ق یعنی ظهور زهره مشرقی.

و در صفحه دست چپ که تعلق به قمر دارد چهار (۱۲)جدول باریک برکشند و در اول، ایام هفته را نویسند و در دوم،ایام (۱۳)و در سیم،انتقال قمر از برجی به برجی به ساعات (۱۴)و دقایق گذشته از روز یا شب.و در چهارم رقم نشان های بروج دوازده گانه.

و بعد از چهار جدول مذکور شش جدول متساوی برکشند جهت نظرات قمر با کواکب

۱- ((۱)) -ن.خ:+احوال.

۲- ((۲)) -ن.خ:+ا.

۳- ((۳)) -ن.خ:+ب.

۴- ((۴)) -ن.خ:+ج.

۵- ((۵)) -ن.خ:+د.

۶- ((۶)) -ن.خ:+ه.

۷- ((۷)) -ن.خ:+و.

۸- ((۸)) -ن.خ:-نصف النهار.

۹- ((۹)) -ن.خ:-ظهور و.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:+آن.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:علامات.

۱۲- ((۱۲)) -ن.خ:دو.

۱۳- ((۱۳)) -ن.خ:+ماه عربی.

۱۴- ((۱۴)) -ن.خ:از ساعت.

سته باقیه؛و بالای جدول های مذکور نام کواکب شش گانه را نویسند و ابتدا به آفتاب نمایند،و بعد به زحل و به مشتری و به مریخ و به زهره و به عطارد و بدین ترتیب.و هر روز یا شبی که قمر را به یکی از کواکب شش گانه نظری باشد در جدول همان کوکب رقم آن نظر و رقم آن ساعتی که نظر (۱)باشد و علامت روز یا شب بنویسند.

و هرگاه قمر به برجی نقل کند که در آن برج به کوکبی ناظر خواهد شد اما هنوز بحدّ اتصال نرسیده گویند بعید الاتصال است،و اگر از کوکبی منصرف شده باشد و دیگر (۲)کوکبی نخواهد دید گویند خالی السّیر است.و اگر در برجی هیچ کوکبی را نبیند گویند وحشی السّیر است.و این اتّصالات یعنی نظرات قمر را با کواکب شش گانه ممازجات قمری خوانند به سبب کثرت اتصال (۳)قمر با این کواکب و آمیزش دادن طبایع ایشان با یکدیگر.و در همان جداول ممازجات،حالات قمر را (۴)نویسند و حالات قمر آن بود که قمر به رأس (۵)کی رسد،و دیگر در رسیدن قمر (۶)به تحت الشعاع (۷)و غایت امتداد آن شصت ساعات (۸)مستوی باشد و ابتدای آن وقتی بود که بعد قمر از شمس دوازده درجه باشد.و دیگر شرف و هبوط و نیّره و طریقه که رسیدن قمر است به نوزده درجه میزان، و درجه نیّره برابر درجه طریقه باشد و قمر مع کید،و گویند کید کوکب نحس است و سیر او معکوس باشد،و دوری به صد و چهل و چهار سال تمام کند و برجی را در دوازده سال،و هرماه دوازده دقیقه و نیم (۹)حرکت کند.و صاحبان رصد گفته اند که آن چنان کوکبی در فلك پدیدار نیست. (۱۰)

ص:۳۱۱

۱- ((۱)) -ن.خ:+در آن واقع.

۲- ((۲)) -ن.خ:-از کوکبی منصرف شده باشد و دیگر.

۳- ((۳)) -ن.خ:اتصالات.

۴- ((۴)) -ن.خ:+به سرخی.

۵- ((۵)) -ن.خ:+و ذنب.

۶- ((۶)) -ن.خ:+بود.

۷- ((۷)) -ن.خ:و خروج الشعاع.

۸- ((۸)) -ن.خ:+ساعت.

۹- ((۹)) -ن.خ:-و نیم.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:و صاحبان رصد گویند که آن چنان کوکبی پدیدار است.

و این حالات قمر را در صفحه دست چپ در میان جداول شش گانه بدین نوع رقم کنند:قمر مع رأس:س د ب ر،و قمر مع ذنب:لب ب له ل،و قمر در شرف:ف ط و ل،قمر در هبوط:ط ب ی ر،قمر در نیّره:ه ح مح ل،قمر در طریقه محترقه:قه ح لح ر،قمر در تحت الشعاع:بع د بط ر،قمر خروج الشعاع:حع د یب ل،قمر مع کید:د ح د ر.

و بعد از شش جدول مذکور،چهار جدول باریک برکشند و در جدول اوّل تاریخ ترکی نویسند که حکمای ترک و خطا (۱)وضع نموده اند در عهد غازان پادشاه؛و مبدء آن را از مبدء عالم گرفته اند و از مبدء عالم تا به حال که هزار و صد و هشتاد و یک هجری بوده باشد صد و هشتاد و چهار هزار (۲)و هشتصد و هفتاد سال نویسند.و در دوم منازل قمر،و در سیم تاریخ فرس قدیم و در چهارم بست شمس به ساعت و دقایق نویسند؛ و بست در لغت به معنی سیر است و اعراب آن را،ساعات (۳)محترقه خوانند و در اختیارات مذموم شمرده اند؛چنانکه امام فخر رازی در اختیارات علاّمه از دالیس حکیم نقل کرده که ضرر حال قمر که عمده محذورات بود در اختیارات کمتر است از ضرر ساعت بست.و گویند که چهار ساعت قبل و هشت ساعت بعد از ساعت بست از جمیع مهمات حذر باید کرد.

فصل سیزدهم:

در خانهای کواکب

بدان که کواکب سبعه را در بروج اثنا عشریه خانه معین باشد؛چنان که اسد،خانه آفتاب است و سرطان،خانه ماه است و هریک از کواکب خمسه متحیره را در بروج اثنی عشریه،دو خانه باشد،یکی در سمت خانه آفتاب و یکی در جانب خانه ماه؛چنان که سنبله و جوزا،خانه عطارد است و ثور و میزان،خانه زهره (۴)؛و حمل و عقرب،خانه

۱- (۱) -ختا.

۲- (۲) -ن.خ:+سال.

۳- (۳) -ن.خ:ساعت.

۴- (۴) -ن.خ:+است.

مریخ؛و قوس و حوت،خانه مشتری؛و جدی و دلو،خانه زحل باشد و در مقابل خانه هریک از کواکب وبال او باشد چنان که خواجه نصیر-علیه الرحمه-به رشته نظم کشیده که خانه کواکب و وبال ایشان نیز معلوم می شود.و سرخی (۱)نشان بروج و سیاهی نشان کواکب بود:

«صفر ز خ او ه بهد جردس حیای طیل در مقابل خانه باشد هروبالی ای عدیل».

فصل چهاردهم:

در شرف و هبوط کواکب

بدان که کواکب سیّاره را در بروج اثناعشریه موضعی و مقامی چند است که آنها را شرف و سعادت باشد و هروقتی که بدان جا رسند،در تقویم شرف و هبوط نویسند در میان اتصالات کلی؛چنان که آفتاب را در نوزده درجه حمل شرف باشد و قمر را در سه درجه (۲)ثور؛و زحل را در بیست و یک درجه (۳)میزان؛و مشتری را در پانزده درجه (۴)سرطان؛و مریخ را در بیست و هشت درجه (۵)جدی؛و زهره را در بیست و هفت درجه (۶)حوت؛و عطارد را در پانزده درجه (۷)سنبله؛و هبوط هریک از کواکب مقابل درجه شرف باشد.

و رأس و ذنب را نیز شرف و هبوطی باشد چنان که شرف رأس در سه درجه جوزا و شرف ذنب در سه درجه قوس و هبوط هریک برابر شرف باشد (۸).و استادان در این

۱- (۱) -در نسخه خطی،زیر حروف قرمز،خط کشیده شده است.

۲- (۲) -ن.خ:+از.

۳- (۳) -ن.خ:+از.

۴- (۴) -ن.خ:+از.

۵- (۵) -ن.خ:+از.

۶- (۶) -ن.خ:+از.

۷- (۷) -ن.خ:از.

۸- (۸) -در نسخه بدل پس از عبارت سنبله تا استادان بدین نحو آمده است:و شرف راس در سه درجه از جوزا و شرف ذنب در سه درجه از قوس،و هبوط هریک از کواکب و عقدتین مقابل درجه شرف باشد و.

باب حروفی وضع نموده انـد بدین نوع:«فلوکا یجیه خط کح سصیط هیا کز ده یه راج بسج» (۱).سرخی نشان کواکب و بروج است و سیاهی نشان درجات شرف.

اما برج شرف تا آخر شرف باشد و لیکن درجه معدود قوی تر باشد،و کوکب چون روی در شرف دارد قوتش در تزاید باشد و چون از درجه شرف بگذرد روی در نقصان داشته باشد.و شرف و هبوط کواکب را در تقویم به سرخی بدین نوع رقم کنند:فد لد ب لا (۲)یعنی شرف عطارد در شب چهارشنبه دو ساعت و سی و یک (۳)دقیقه است از شب. (۴)

یعنی هبوط شمس یوم پنج شنبه هفت ساعت و سی و چهار دقیقه از روز است.و شرف و هبوط کواکب را به سرخی نویسند و احتراق و ظهور کواکب را به سیاهی نویسند.

فصل پانزدهم:

در ارباب مثلثات

بدان که این دوازده برج،هرسه برج در یک مزاجند و به این جهت آن را مثلثات اربعه خوانند چنان که ها د ح (۵)مثلثه آتشی باشند و ارباب ایشان به روز،شمس و مشتری و زحل باشد و به شب،مشتری بر شمس مقدم باشد.

ا ه ط مثلثه خاکی انـد و ارباب ایشان به روز،زهره و قمر و مریخ و به شب،قمر بر زهره مقدم باشد.ب و ی مثلثه هوائی انـد و ارباب ایشان به روز،زحل و عطارد و مشتری باشد و به شب،عطارد بر زحل مقدم باشد.ح ر یا مثلثه آبی اند و ارباب ایشان به روز، زهره و مریخ و قمر باشد و به شب،قمر بر مریخ مقدم باشد.و ترتیب این مثلثات را خواجه نصیر-علیه الرحمه-به رشته نظم کشیده،شعر:

۱- ((۱)) -حروف با خط زیر نشانه رنگ قرمز در نسخه ی اصلی است؛م.

۲- ((۲)) -ن.خ:فد لد ب لد.

۳- ((۳)) -ن.خ:چهار.

۴- ((۴)) -ن.خ:طس فور لد.

۵- ((۵)) -ن.خ:ها ح د.

«نسیل تهرخ هلدی مهخر به شب حرف دوم میدار بر سر»

فصل شانزدهم:

در حدود کواکب

بدان که هریک از کواکب متحیّره را در بروج اثناعشریه حدّی هست که آن حد به چند درجه (۱)معیّن می باشد؛و استادان در حدود،اختلاف بسیار کرده اند لیکن مشهورترین، (۲)حدود مصریان است که در این جدول،تقسیم کواکب و حدود هریکی به ترتیب نموده شده است (۳).و نوعی دیگر وجوه ایشان باشد و تقسیم او چنان باشد که هر برجی را به سه قسمت کنند و هرقسمی را به کوکبی دهند بر توالی؛و ابتدا به حمل کنند (۴)و ده درجه اول حمل را به صاحبش دهند که مریخ است.و ده درجه دیگر او را به شمس دهند که تحت فلک مریخ است (۵)؛و ده درجه آخر حمل (۶)را به زهره دهند که تحت فلک شمس می باشد (۷).و ده درجه اوّل ثور را به عطارد و ده درجه وسط (۸)او را به قمر و ده درجه آخر (۹)را به زحل؛و باقی بر این قیاس.و دو جدول به جهت حدود و وجوه،به جهت تقسیم بروج به کواکب ایراد شد تا بر مبتدی آسان شود.جداول این است: (۱۰)

ص:۳۱۵

۱- ((۱)) -ن.خ:برج.

۲- ((۲)) -ن.خ:-حدود.

۳- ((۳)) -ن.خ:باشد.

۴- ((۴)) -ن.خ:-به حمل کنند.

۵- ((۵)) -ن.خ:تحت فلک او می باشد.

۶- ((۶)) -ن.خ:+او.

۷- ((۷)) -ن.خ:-که تحت فلک شمس می باشد.

۸- ((۸)) -ن.خ:دیگر.

۹- ((۹)) -ن.خ:ثور.

۱۰- ((۱۰)) -از عبارت«و دو جدول»تا«جداول این است»در نسخه بدل به این صورت آورده شده: جدول موعود این است.

جدول ۴

جدول ۵

و اهـل احکـام گوینـد که هرگاه کوکب در خانه باشـد پنـج خط دارد و چون در شـرف باشـد چهار خط دارد و چون در مثلثه باشد سه خط دارد و چون در حد باشد دو خط و چون در وجه باشد یک خط.

فصل هفدهم:

در بیان اوج و حضیض کواکب

بدان که شـمس و کواکب متحیّره در دو هزار (۱)سـال،اوجشان از برجی به برجی منتقل شود (۲)و در هفتاد سال شمسی یک درجه قطع کنـد و حضـیض هرکوکبی مقابل اوج او باشـد الاّـ اوج عطارد،که او را دو حضـیض باشـد در دو تثلیث اوج (۳)،چنانکه الحال اوج عطارد در عقرب است و حضیض او یکی در سرطان و یکی در حوت می باشد.

و در این زمان که هزار و صد و هشـتاد و دو هجری بوده باشد اوج زحل در قوس بود به چهارده درجه و سی و نه دقیقه،و اوج مشتری در سنبله باشد به بیست و دو درجه و پانزده دقیقه.و اوج مریخ در اسد است به بیست و شش درجه و چهل دقیقه،و اوج شمس در سرطان است به پنج درجه و چهار (۴)دقیقه و اوج زهره در جوزاست به بیست و هفت درجه و نه دقیقه،و اوج عطارد در عقرب است به نه درجه و دوازده دقیقه.و اوج قمر در وقت اجتماع و اسـتقبال باشـد،و حضـیض او (۵)وقت دو تربیع است.و این اوجها به حسب زیج جدید میرزا الغ بیگ باشد و بودن کواکب در اوج قوت و سعادت باشد.

فصل هجدهم:

در بیان نظرهای کواکب

بـدان که تثلیث و تسـدیس،نظر دوستی انـد و تثلیث نظر تمـام دوستی و تسـدیس نظر نیم دوستی.و مقـابله و تربیع،نظر دشـمنی باشند،مقابله نظر تمام دشمنی و تربیع نظر نیم

۱- ((۱)) -ن.خ:+و صد.

۲- ((۲)) -ن.خ:نقل کند.

۳- ((۳)) -ن.خ:-اوج.

۴- ((۴)) -ن.خ:چهارده.

۵- ((۵)) -ن.خ:قمر در.

دشمنی.و مقارنه با سعد،سعد (۱)باشد و با نحس (۲)،نحس؛و تناظر نیز چنین باشد.و نظر دوستی، (۳)میان کواکب سعد (۴)به غایت نیکو باشد و نظر دشمنی میان ایشان (۵)به غایت بد بود.و نظر دشمنی (۶)میان کواکب نحس (۷)به غایت بد بود (۸)و نظر دوستی در میان ایشان چندان نیک نباشد.و چون کوکب متوجّه نظر (۹)باشد گویند فلان کوکب متصل است و چون اتصال تمام کند (۱۰)و بگذرد گویند کوکب منصرف است.

و حد نظر را جرم گویند و مناسب بود که اجرام کواکب سبعه در این موضع بیان شود تا ابتداء و انتهای نظر که رسیدن جرم به جرم و مرکز به مرکز که آنرا مقارنه خوانند و گذشتن جرم از جرم معلوم باشد.

بدان که جرم زحل ط درجه می باشد و جرم مشتری نیز ط درجه و جرم مریخ ح (۱۱)درجه و جرم شمس یه درجه و جرم زهره ر درجه و جرم عطارد نیز ر درجه و جرم قمر یب درجه می باشد چنان که استادان در این فرد جمع نموده اند؛نظم:

«بدان اجرام سیّارات بی ریب ل ط ی ط خح سیه هز د ز ر یب»

فصل نوزدهم:

در منسوبات کواکب از طبقات مردم

بدان که زحل (۱۲)کوکب اهل قلاع و احشامیان و ارباب زراعات و عمارات و ارباب بیوتات قدیمه و پیران سالخورده و سیاه زنگیان (۱۳)؛و مشتری (۱۴)کوکب وزرا و اشراف

ص:۳۱۸

۱- ((۱)) -ن.خ:سعید.

۲- ((۲)) -ن.خ:باشد.

۳- ((۳)) -ن.خ:در.

۴- ((۴)) -ن.خ:-سعد.

۵- ((۵)) -ن.خ:-میان ایشان.

۶- ((۶)) -ن.خ:+در.

۷- ((۷)) -ن.خ:نحوس.

۸- ((۸)) -ن.خ:باشد.

۹- ((۹)) -ن.خ:نظری.

۱۰- ((۱۰)) -ن.خ:شود.

۱۱- ((۱۱)) -ن.خ:م.

۱۲- ((۱۲)) -ن.خ:به جای بدان که زحل:«ل»آمده است.

۱۳- ((۱۳)) -ن.خ:سیاه رنگان.

۱۴- (۱۴)) -ن.خ:ی.

و سادات و قضات و علما و صلحا است.و مریخ (۱)کوکب سپاهیان و لشکریان و کردان و ترکان و دزدان و عیاران باشد؛و شمس (۲)کوکب ملوك و سلاطین و حکام و اعیان ملك و (۳)امر و نهی بود.و زهره (۴)کوکب زنان و امردان و ساده رخان (۵)و مطربان و معاشران باشد؛ و عطارد (۶)کوکب دبیران و ارباب قلم و حکما و منجمان و هنرمندان و نقّاشان و زرگران و بازرگانان باشد.و قمر (۷)کوکب رسولان و مسافران و پیکان و جاسوسان و کاروانها و عوام الناس بود.و قوّت ذاتی کوکب،قوّت منسوبات او باشد و ضعف برعکس.

فصل بیستم:

در آنچه قبل از اوراق دوازده گانه تقویم بیاورند بیان شود

بدان که پیش از مبدء تقویم که روزی باشد که در نصف النهار آن روز،شمس به اوّل درجه حمل باشد (۸)،به شرط آنکه در نصف النهار مقدم،در آخر درجه حوت باشد؛زواید چند بیاورند چنان که:

در ورق اول در صفحه دست راست و دست چپ اختیارات نویسند که:بودن قمر در هریك از بروج دوازده گانه از برای چه امر،نیك یا میانه یا بد باشد.

و آنچه در ورق ثانی نوشته شود،در صفحه دست راست زایحه طالع سال ترکی و احکام آن نویسند.و وجه تسمیه او چنان است که حکمای ترك و خطا دوری به دوازده سال قرار داده اند که به دوازده جانور می گردد و هرسالی به جانوری؛و حکم آن سال به طبع و خوی آن جانور نمایند.و ابتداء دور را از موش کنند و بعد به گاو چنان که به رشته نظم کشیده شده است بیت:

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

و آنگاه به اسب و گوسفند است حساب حمدونه و مرغ و سگ و خوك آخر کار

۱- ((۱)) -ن.خ:خ.

۲- ((۲)) -ن.خ:س.

۳- ((۳)) -ن.خ:+اهل.

۴- ((۴)) -ن.خ:ه.

۵- ((۵)) -ن.خ:زنخان.

۶- ((۶)) -ن.خ:د.

۷- ((۷)) -ن.خ:ر.

۸- ((۸)) -ن.خ:شمس در حمل باشد.

و صفحه مقابل آن،که صفحه دست چپ باشد وقت تحویل سال و تحویل شمس (۱)به اول دقیقه حمل بود با تواریخ اربعه مشهوره.

و زایحه طالع سال را نیز به دوازده خانه بیاورند و موضع کواکب سیاره سبعه و عقدتین قمر و بعضی از سهام ضروریه را در زایحه ثبت نمایند.و مناسب بود که منسوبات بروج دوازده گانه ایراد شود:

بدان که هربرجی که در وقت مفروض بر افق مشرق منطبق شود آن را طالع خوانند و آن خانه و عمر و زندگانی و تن و جان باشد،و ابتداء هرکاری به این خانه تعلّق دارد.

و خانه دوّم که آن را بیت المال خوانند،خانه مال و معاش و سود و زیان باشد.و بیت سیّم خانه برادران و (۲)نقل و حرکت نزدیک باشد،و اقربا نیز به این خانه تعلّق دارند.

و خانه (۳)چهارم خانه پدران و املاک و عواقب کارها باشد و این خانه را وتد الارض خوانند.و خانه (۴)پنجم خانه فرزندان و محبوبان و عیش و شادیها باشد.و خانه ششم خانه بندگان و خدمتکاران و شاگردان و بیمارها باشد.و خانه هفتم خانه ازدواج و شرکاء (۵)و خصمان و غایبان باشد و این خانه را،وتد غارب و سابع (۶)و نظیر طالع خوانند.و خانه هشتم خانه خوف و خطر و مرگ ومیراث و مال غایب باشد.و خانه نهم خانه سفر و علم و دین باشد.و خانه دهم،خانه شغل و عمل سلطانی بود و این خانه را عاشر و وتد السّماء خوانند.یازدهم،خانه امید و سعادت و دوست داران (۷)و یاران باشد، و خانه دوازدهم خانه ضد آن و خصمان و چهارپایان.و هرخانه از این دوازده خانه به درجه و دقیقه باشد معیّن؛آن را مرکز خوانند.

و در حواشی دو صفحه مذکور معرفت رؤیت اهله نویسند به این طریق که،در شب بیست و نهم بعدین را که بعد معدل و بعد سوا باشد مشخص نمایند.هرگاه بعدین از

۱- ((۱)) -ن.خ:-و تحویل شمس.

۲- ((۲)) -ن.خ:+خواهران و.

۳- ((۳)) -ن.خ:بیت.

۴- ((۴)) -همان.

۵- ((۵)) -ن.خ:ازکار.

۶- ((۶)) -ن.خ:-سابع.

۷- ((۷)) -ن.خ:دولت داران.

دوازده درجه زیاده باشد،یری نویسند،و هرگاه کمتر باشد،لا یری نویسند یعنی دیده نمی شود،و هرگاه بعد مابین ده درجه و دوازده باشد ضعیف و باریک نویسند، (۱)و هرگاه (۲)مابین چهارده (۳)و شانزده باشد بلند و ظاهر نویسند.

و عرض ماه را نیز در شب بیست و نهم مشخص نموده در جدول جداگانه که تحت جدول بعدین است نویسند که عرض شمالی است یا جنوبی،و مقدار عرض ماه را نیز نویسند که چند درجه و چند دقیقه باشد.

و بعد از اوراق دوازده گانه و خمسه مسترقه،دو صفحه بیاورند و در صفحه دست راست جهات سکّزیلدوز را ثبت کنند که هرروز از ماه ترکی در چه سمت می باشد و در کدام جهت بود و در جهتی که باشد (۴)به آن جهت سفرکردن و از پی مهمات رفتن مذموم باشد و در تحت الارض به جهت تخم کشتن و درخت نشانیدن بد بود؛و در فوق الارض به جهت عمارات عالی بنا نهادن و طاق زدن بد باشد.

و در صفحه همین حاشیه (۵)مذکوره جدولی برکشند به جهت (۶)قمر در هربرجی که باشد و نو شود،در روی چه چیز نظر باید کرد.و در صفحه دست چپ که مقابل همین صفحه باشد جداول باریک چند برکشند جهت نظرات قمر با کواکب ستّه باقیه که از برای چه کاری نیک و چه کاری بد باشد.

و هرگاه خسوفی یا کسوفی در آن سال واقع شود در آخر تقویم بنویسند.و زمان شروع بانجلا و زمان خسوف یا کسوف و مدّت تأثیرش در عالم تا چند مدّت است،و در وقت خسوف یا کسوف لون شمس و قمر را نویسند که به چه لون باشد.

و باشد که احکام هرماهی را از اوضاع کواکب مشخص نمایند بر سر همان صفحه آن ماه نویسند.این است آنچه الحال معمول و مصطلح منجّمین و مستخرجین است که در

۱- ((۱)) -ن.خ:+و هرگاه بعد مابین دوازده و چهارده درجه باشد،معتدل نویسند.

۲- ((۲)) -ن.خ:+بعد.

۳- ((۳)) -ن.خ:پانزده.

۴- ((۴)) -ن.خ:+رو.

۵- ((۵)) -ن.خ:و در حاشیه همین صفحه.

۶- ((۶)) -ن.خ:+آنکه.

شانزده ورق تقویم می آورند و گاه باشد که به حسب خواهش شخصی،بعضی زواید دیگر هم بیاورند و لیکن معمول نیست و اللّه اعلم بالصواب.

خاتمه

در بیان مجملی از اختیارات

(۱)هرامری که خواهی باید هشت (۲)شرط بجا آوری و این عمده مخدورات است:

اوّل:باید که قمر مسعود باشد.

دوّم:باید که آن خانه که قمر در اوست مسعود باشد.

سیّم:صاحب خانه که قمر در اوست مسعود باشد.

چهارم:باید که برج طالع وقت نیکو باشد.

پنجم:آنکه صاحب طالع وقت نیکو باشد.

ششم:آنکه باید بیتی که منسوب به آن امر است مسعود باشد.

هفتم:آنکه خداوند خانه که به آن امر منسوب است (۳)مسعود باشد.

هشتم: (۴)اختیار زراعت کردن مثلا باید که کوکب منسوب به آن که زحل است،مسعود باشد (۵).

و هرگاه اختیار شغل و عمل دیوانی باشد باید که کوکب منسوب به آن که شمس است،مسعود باشد و باقی بر این قیاس. (۶)

و هرکس را در معرفت تقویم بیش از این حاجت باشد رجوع بر شرح بیست باب ملا مظفّر بیرجندی نماید که مطلب حاصل است؛ان شاء اللّه تعالی.

ص:۳۲۲

۱- ((۱)) -ن.خ:+بدانکه.
۲- ((۲)) -ن.خ:هفت.
۳- ((۳)) -ن.خ:هفتم:آنکه کوکبی که بدان امر تعلق دارد.
۴- ((۴)) -ن.خ:-هشتم.
۵- ((۵)) -ن.خ:+و هرگاه اختیار نو بریدن و پوشیدن،شروع نموده باشد باید که کوکب منسوب به آنها که زهره است،مسعود

باشد.

۶- (۶)) -ن.خ:+چنانکه گفته اند: حال مه مسعود باید حال بیت و صاحبش حال طالع صاحبش بیت الغرض صاحب غرض

فهرست منابع تحقیق

۱-بحار الانوار،علامه مجلسی،ج ۸۱،چاپ مؤسسه الوفاء،بیروت.

۲-دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی،آیه اللّه حسن حسن زاده آملی،دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،۱۳۷۱.

۳-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی،عبد الحسین حائری ۱۳۵۰،ج ۱۹،چاپخانه مجلس.

۴-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی،محمد تقی دانش پژوه و بهاء الدین علمی انوری،ج ۱.

۵-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،محمد تقی دانش پژوه ۱۳۶۴،ج ۱۷،چاپ دانشگاه تهران.

۶-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم،رضا استادی،۱۳۶۵، چاپخانه سلمان فارسی،قم.

۷-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری،سپهسالار، محمد تقی دانش پژوه و علینقی منزوی،۱۳۴۰،ج ۳،چاپخانه دانشگاه تهران.

۸-فهرست نسخه های خطی مرکز احیای میراث اسلامی،سید احمد حسینی، ۱۳۸۰،ج ۲،چاپ سرور قم.

۹-فهرست نسخه های خطی مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی،احمد منزوی ۱۳۷۷،ج ۱،تهران.

۱۰-فهرست نسخه های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی،سید جعفر حسینی اشکوری و سید صادق حسینی اشکوری ۱۳۸۳،ج ۵،چاپ سرور قم.

۱۱-نشریه نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،دفتر ششم،محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار،۱۳۴۸،چاپ دانشگاه تهران.

التعليقه علی تهذیب الأحکام

اشاره

للعلاّمه المولی محمد اسماعیل الخواجوئی

التحقیق:السید مهدی الرجائی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قوله:و لیس عبد اللّه بن بکیر معصوما... (۱)

أقول:تجویز مثل هذا بابن بکیر یرفع الوثوق عن روایته رأسا،فکیف یسمّونها إذا لم یکن فی الطریق قادح من غیر جهته بالموثّق کالصحیح،بل ما ذکره الشیخ هنا یرفع الاعتماد عن مطلق الموثّق،و هو رحمه اللّه قد اشترط فی کتب الأصول فی قبول الروایه الایمان و العداله،و کلامه هنا کأنه مبنیّ علیه.

و من الغریب أنّه تاره یعمل بالخبر الضعیف مطلقا حتّی أنّه یخصّص به أخبارا کثیره صحیحه حیث یعارضه باطلاقها،و تاره یصحّح بردّ الحدیث لضعفه،و اخری یردّ الصحیح معلّلا بأنّه خبر واحد لا یوجب علما و لا عملا،کل ذلک قد وقع منه فی هذا الکتاب.

باب لحوق الأولاد بالآباء و ثبوت الإنسان و أقلّ الحمل و أکثره

قوله:قال أمیر المؤمنین علیه السّلام یعیش الولد لسته أشهر... (۲)

أقول:ما ذکره الحکماء و أجمعوا علیه من أن کلّ شهر من شهور الحمل یتولاّه کوکب

ص:۳۲۵

۱- (۱) -التهذیب،ج ۸،ص ۳۵،باب احکام الطلاق،ح ۲۶.

۲- (۲) -التهذیب ج ۸،ص ۱۱۵،باب الحکم فی اولاد المطلقات،ح ۴۷.

من السبعه،فالشهر الأوّل يتولّاه زحل،و هكذا إلى الشهر السادس فيتولّاه عطارد،فينفح (۱)لسانه،و تظهر خلقته،و الشهر السابع يتولّاه القمر فيشتدّ و يقوى،فإن ولد فی هذا الشهر كان حكمه أن يعيش؛لأنّ خلقته تمّت،و استوفت طبايع الكواكب و قواها،يفيد أنه إن ولد لستّه أشهر كان حكمه أن لا يعيش؛لأن خلقته وقتئذ غير تامّه،و لم تستوف طبايع الكواكب و قواها.

و يؤيدّه ما رواه صاحب البحار فی المجلّد العاشر منها عن الصادق عليه السّلام.

قال:و لم يعش مولود قطّ لستّه أشهر غير الحسين بن علی و عيسى بن مريم عليهم السّلام (۲).

و لكن صريح هذا الخبر و بعض أخبار أخر و ما صرّح به الفقهاء و ما روی عن ابن عبّاس أنه قال:من ولد لستّه أشهر ففصاله فی عامين،و من ولد لسبعه فمدّه رضاعه ثلاثه و عشرون شهرا،و من ولد لتسعه فأحد و عشرون.يفيد أنّه إن ولد لستّه أشهر كان حكمه أن يعيش كما يفيد أنّه لا يعيش فی الشهر الثامن إن ولد فيه،و هو المشهور بين الحكماء أيضا.

قالوا:و السرّ فيه أنّ فی هذا الشهر يتولّاه زحل ثانيا فيصير كالجامد،و يثقل فی الرحم، و يضعف عن الحركه السريعه الخفيفه،و فی الشهر التاسع يتولّاه المشتری ثانيا،فيكتب قوّه و صلاحا و حركه طبيعيه للروح،فكان حكمه أن يعيش إن ولد فيه،و اللّه يعلم.

كتاب الايمان و النذر و الكفارات

قوله:عنه عن أحمد بن محمد عن الحسن بن النعمان عن العيص بن محمد (۳).

أقول:فی كتاب رجال محمد بن علی بن شهر آشوب من سواد مازندران فی ترجمه عيص بن القاسم هكذا:ليس فی العرب عيص غير هذا (۴)،

ص:۳۲۶

۱- ((۱)) -نفح الطيب كمنع فاح نفحا و نفاحا بالضمّ و نفحافا و الريح هبّت و العرق نزى منه الدم و الشیء بسيفه تناوله و فلانا بشیء أعطاه؛القاموس المحيط ج ۱،ص ۲۵۳.

۲- ((۲)) -بحار الأنوار،ج ۲۵،ص ۲۵۴،باب ان الأئمه من ذريه الحسين عليه السّلام.

۳- ((۳)) -التهذيب،ج ۸،ص ۳۰۱،باب الايمان و الاقسام،ح ۱۰۹.

۴- ((۴)) -معلم العلماء،ص ۸۹،برقم:۶۱۸،طبعه النجف الأشرف.

قال ملاّ عنايه اللّه القهپائی فی بعض حواشیه علی مجمع الرجال:ابن شهر آشوب من الأئمّه فی الرجال المتتبّع المعتبر قوله فی أمثال هذا (۱).

أقول:ما فی هذا السند من ذکر عیص بن محمّد یدلّ علی عدم تتبعه و اعتبار قوله فی أمثال هذا،و یؤیّده ما ذکره الکشی (۲)و نقله النجاشی فی رجاله (۳)من عیص بن أبی شیبه، و اتّحاده مع عیص بن القاسم،بأن یکون أبو شیبه کنیه القاسم والد عیص.

هذا بعید؛لأنّهم لم یذکروه فی الکنی من کنیه،بل أبو شیبه علی ما ذکروه منحصر فی الفراری و الأسدی عقیبه بن شیبه.

و یمکن أن یقال:إنّ العیصین هذین لیسا من العرب،و کلام ابن شهر آشوب فیه،و فیه أیضا تأمل،و کیف یصّح هذا الحصر و دون إثباته خرط القتاد.

و علی أیّ حال فالسند بعیص بن محمّد هذا مجهول؛لأنّه غیر مذکور فی الرجال، و منه یظهر وجه حصر ابن شهر آشوب؛لأنّه لمّا تتبع فی الرجال و لم یجد عیصا غیر ابن القاسم و زعم اتّحاده مع ابن أبی شیبه حکم بانحصاره فیه.

و فیه ما هو المشهور بین الطلبه عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود،و مع ذلک فکان المناسب أن یقول:لیس فی رجال الحدیث عیص غیر هذا،لا أن یقول لیس فی العرب عیص غیر هذا؛لأنّه مجرّد دعوی بلا دلیل لا یساعد فی اثباتها التتبع،کما لا یخفی (۴).

ص:۳۲۷

۱- ((۱)) -مجمع الرجال،ج ۴،ص ۳۰۸.

۲- ((۲)) -اختیار معرفه الرجال،ج ۲،ص ۶۵۲،رقم:۶۶۹ و فیه:العیص بن القاسم.

۳- ((۳)) -رجال النجاشی،ص ۳۰۲،برقم:۸۲۴.

۴- ((۴)) -روی الکشی عن صدقه بن حمّاد،عن أبی سعید الآدمی،عن موسی بن سلام،عن الحکم بن مسکین،عن عیص بن القاسم،قال:دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام مع خالی سلیمان بن خالد، فقال لخالی من هذا الفتی؟-

باب النذور

قوله:و الحجّ أحقّ من التزويج (١).

أقول:بيان لكون متعلّق النذر و هو كفّ النفس عن التزويج قبل الحجّ راجحا،بأنّ الحجّ أحقّ بالنسبه إليه من التزويج،فيكون مرجوحا و الكفّ عنه راجحا،فينعقد النذر، فلمّا خالفه مع رجحانه صار غلامه معتقا فاعتق من باب الافعال بمعنى صار ذا عتق كقولهم:«أغد البعير».

و اعلم أنّ هذا السند على المشهور بين حسن و موثق،و أمّا عندنا فهو صحيح؛لأنّ إسحاق هذا هو ابن حيّان لا ابن موسى الساباطى،و أبو على قد ثبت توثيقه عندنا،كما بيّناه فى مواضع من كتبنا و فى هذا الكتاب أيضا. (٢)

قوله«قال فكان رجل جالس و بين يديه خمسه أرغفه»... (٣).

أقول:قد عدّ هذه القضيه أيضا من القضايا الغريبه المنقوله عنه عليه السّلام،و أنت خبير بأنّه لا غرابه فيها بعد ما بنى الأمر على مساواه الأرغفه كمّا و كيفا و قيمه،و على أنّ كلاّ منهم أكل ما أكل الآخر قدرا،كما ورد فى بعض الروايات أنّه عليه السّلام قال:و نفرض أنّكم أكلتم بالسويه لا نعلم الأكثر أكلا من الأقل،فانّ من الظاهر أنّ من قسمته الثمانيه على الثلاثه يخرج لكل واحد اثنان و ثلاثا رغيفه.

و يظهر منه أنّ الرجل الثالث العابر قد أكل من ذى الثلاثه ثلاثا و من ذى الخمسه

١- (١) -التهذيب،ج ٨،ص ٣٠۴،باب النذور،ح ٩.

٢- (٢) -و كلامه هذا قدّس سرّه يدلّ على أنّ حواشيه على أكثر التهذيب.

٣- (٣) -التهذيب،ج ٨،ص ٣١٨،باب النذور،ح ۶١.

اثنين و ثلاثا أعنى سبعه أثلاث،فاذا أعطى به ثمانيه دراهم يأخذ كلّ ثلث درهما،و هذا ما لا يخفى على من له أدنى معارفه بالحساب.

قوله:و بقى له سبعه. (۱)

أقول:ورد فى بعض الروايات أنّهما لما اختصما إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فقال لصاحب الثلاثه:خذ ما عرض عليك صاحبك و انصرف و أرض به،فقال:لا و اللّه لا أرضى إلاّ بتميز الحقّ،فقال عليه السّلام:فليس لك فى الحقّ إلاّ درهم واحد و له سبعه دراهم،فقال:سبحان اللّه يا أمير المؤمنين هو يعرض علىّ ثلاثه دراهم و أشرت بها علىّ فلم أرض،ثمّ تقول:الآن ليس لك إلاّ درهم واحد،فقال عليه السّلام:إنّه قد عرض عليك ظنّا منه أنّ ذلك حقّك و أشرت بها عليك الصلح فلم تقبله،فقال الرجل فعرّفنى بتميز الحقّ ثمّ أقبله.

قال عليه السّلام:نعم أ ليس كلّ رغيفه ثلاثه أثلاث؟

قال:بلى،قال عليه السّلام:فالثمانيه الأرغفه أربعه و عشرون ثلثا،منها لك تسعه أثلاث و نفرض أنّكم أكلتم بالسويّه لا نعلم الأكثر أكلا من الأقلّ،فأكل منك ثمانيه أثلاث أكل لك ثلث واحد،و أكل لصاحبك سبعه أثلاث،فله سبعه دراهم و لك درهم واحد بثلثك،فقال الرجل:الآن رضيت من أمير المؤمنين (۲).

و يظهر منه أنّ المدّعى عليه إذا لم يعلم مقدار ما عليه من الحق يجوز له أن يصلح بما ظنّ أنّه الحقّ،و انّ الحاكم العالم بمقدار الحقّ لا يجب عليه الاعلام به،بل يجوز له أن يصلح بينهما بما يرضى به المدّعى عليه،و إن كان زائدا على مقدار ما عليه من الحقّ، و انّ بناء الشرع على الظاهر و الحاكم لا يجب عليه العمل بعلمه؛لأنّه عليه السّلام كان عالما بمقدار الحقّ و بما أكل كلّ منهم،و مع ذلك فرض أنّهم أكلوا بالسويّه و بنى عليه الحكم،

۱- (۱)) -التهذيب،ج ۸،ص ۳۱۸،باب النذور،ح ۶۱.

۲- (۲)) -راجع:بحار الأنوار،ج ۴۰،ص ۲۶۳-۲۶۴،عن الارشاد نحوه و ما نقله هنا هو نقل بالمعنى لا عين ألفاظ الحديث.

و يؤيده قول النبی صلّی اللّه علیه و آله:«نحن نحکم بالظاهر»و ان المدّعی یجوز له الامتناع من قبول الحقّ الی أن یبیّن له الحاکم مقداره.

باب الوصیه بالثلث و أقلّ منه و أکثر

قوله:أوصی رجل بترکته متاع و غیر ذلک (۱).

أقول:الظاهر أنّه کان فی ذمّه هذا الرجل من حقّه علیه السّلام من الخمس و غیره ما یحیط بجمیع مخلّفاته،و کان الرجل فیه علی یقین،و لذلک أوصی له علیه السّلام بجمیع ما خلّف، و کان علیه السّلام یعرف ذلک و لذلک أخذه،لا لأنّه کان من الوصایا،و علیه تنزیل الصورتین الأخراوین،و علی هذا فلا منافاه بین هذه الأخبار و بین ما دلّت علی أنّهم علیهم السّلام کانوا لا یأخذون من الوصایا أکثر من الثلث.

باب وصیه الانسان لعبده و عتقه له قبل موته

قوله:عن الحارثی (۲).

أقول:الحارثی مشترک بین ثقه و ضعیف و مهمل،و لکن لیس أحد منهم فی طبقه یکون من أصحاب أبی عبد اللّه علیه السّلام،و الظاهر أنّه مصحّف«الجازی»من أهل الجازیه قریه بالنهرین،و المراد به عبد الغفار بن حبیب الجازی الثقه،و القرینه علیه الراوی فانّ محمّد بن الحسین یروی عن النضر بن شعیب،و هو یروی عن الجازی.

و قال المجلسی قدّس سرّه فی حاشیته علی هذا السند:انّ النضر بن شعیب غیر مذکور (۳).

و فیه أنّ ملاّ میرزا محمّد ذکره فی الأوسط،و قال:انّه مجهول (۴).

۱- (۱) -التهذیب ج ۹،ص ۱۹۵،باب الوصیه بالثلث،ح ۱۷.
۲- (۲) -التهذیب ج ۹،ص ۲۲۳،باب وصیه الانسان لعبده،ح ۲۳.
۳- (۳) -روضه المتقین،ج ۱۴،ص ۱۱۱.
۴- (۴) -خلاصه المقال للأسترآبادی،مخطوط.

و ذكره ملاّ عنايه اللّه فى مجمع الرجال:هو النضر بن سويد الصيرفى (۱).

و قال فى ترجمه خالد بن زياد القلانسى:له كتاب يرويه عنه النضر بن شعيب الصيرفى (۲).

و كتب فى الحاشيه:اشتبه والد النضر أنّه شعيب أو سويد،و كلامهم مشوّش فيه جدّا (۳).

و قال فى حاشيته على ترجمه الجازى:يذكر والد النضر على العنوانين شعيب و سويد (۴).

و قال فى مشيخه الفقيه فى سند فيه النضر بن شعيب:السند صحيح (۵).

و كتب فى الحاشيه:قد يقال فى اسم الوالد:سويد،و قد يقال:شعيب،و الأمر مشتبه، و الاتّحاد فى الرجل ظاهر (۶).فعلى ما ذكره رحمه اللّه فهذا السند صحيح لا مجهول.

باب الزيادات

قوله:اعتق أبو جعفر عليه السّلام من غلمانه عند موته (۷).

أقول:هذا بظاهره ينافره ما مرّ عن الصادق عليه السّلام أنّه قال:انّ أبا جعفر عليه السّلام مات و ترك ستّين مملوكا و أعتق ثلثهم،فأقرعت بينهم و اعتقت الثلث (۸).

و لعلّه عليه السّلام أعتق أوّلا شرارهم،ثمّ أعتق من الخيار ثلثهم مبهما،فأقرع الصادق عليه السّلام بينهم و أعتق الثلث.

ص:۳۳۱

۱- ((۱)) -مجمع الرجال،ج ۶،ص ۱۸۰.

۲- ((۲)) -مجمع الرجال،ج ۲،ص ۲۵۸.

۳- ((۳)) -هذه الحاشيه غير موجوده فى المطبوع من المجمع.

۴- ((۴)) -مجمع الرجال،ج ۴،ص ۹۹.

۵- ((۵)) -روضه المتقين،ج ۱۴،ص ۱۱۱.

۶- ((۶)) -هذه الحاشيه غير موجوده فى المطبوع من شرح مشيخه الفقيه.

۷- ((۷)) -التهذيب،ج ۹،ص ۲۳۲،باب من الزيادات،ح ۱ و ۴۹.

۸- ((۸)) -التهذيب،ج ۹،ص ۲۲۰،باب وصيه الانسان لعبده،ح ۱۴.

کتابشناسی مختاری نائینی

اشاره

تحقیق:محمّد جواد نور محمّدی

درآمد

کتابشناسی و نسخه پژوهی آثار دانشمندان شیعه یکی از ضرورت های احیاء تراث شیعه است که همواره مورد توجه بوده است.پیرامون آثار دانشمندان اصفهان نیز این ضرورت احساس می شود و تدوین و تألیف فهرستگان جامع آثار دانشمندان اصفهان امروز از اقدام های مهم در جهت تعیین بهترین های تراث شیعی و اولویت بندی تصحیح و تحقیق آنها است.از این راه است که ما می توانیم اولویت های مهم و قویم و ضروری تر را شناخته و هزینه های پژوهش خویش را صرف آن کنیم.

از همین رو بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان یکی از عرصه های تحقیق و پژوهش خود را تهیه این مجموعه کتابشناسی ها و ارائه آن به محضر اصحاب تحقیق و پژوهش می داند.

کتابشناسی آثار ارزشمند،متنوّع و دقیق سید بهاء الدین محمد حسینی نائینی سبزواری مشهور به مختاری نائینی از فحول و اعاظم فقها و علوم معقول حوزه اصفهان یکی از این مجموعه آثار است که به خواست خدا آماده گردیده است.

در این نوشتار ۵۳ کتاب و رساله از مختاری نائینی معرفی شده و از مجموع این گنجینه علمی تعداد ۱۰۵ نسخه در کتابخانه های کشور شناسایی و معرفی شده است.

تذکر چند نکته کوتاه را در این درآمد بایسته می دانم:

ص:۳۳۳

۱-در مواردی که نسخه در مجموعه موجود بوده است تنها به نسخه پژوهی رساله موردنظر بسنده شده است و اطلاعات مشترک مربوط به مجموعه که برای شناخت نسخه مهم بوده نیز آمده است.

۲-اگرچه سعی کرده ام همه کتابشناسی ها و فهارس را جستجو کنم امّا در فهرست منابع،فقط آنهایی را ذکر کرده ام که در آنها نسخه ای یافت شده است و از ذکر بقیه موارد صرف نظر شده است.

۳-سرور مکرم حضرت حاج شیخ ابو الفضل حافظیان بابلی بر بنده منّت نهادند و متن حاضر را ملاحظه فرموده و نکات ارزنده ای را گوشزد نمودند که در تکمیل و رفع عیوب نوشته اهمیت بسزا داشت.از حضرتشان صمیمانه سپاسگذارم.

۴-از همه کسانی که در به انجام رسیدن این اثر یاری کردند سپاسگذارم به خصوص از محقق فاضل حجه الاسلام سید محمود نریمانی که در بازبینی نهایی این تحقیق از نظرات سودمند و مساعدت ایشان بهره مند شدم.

امیدوارم ضعف و کاستی این کتابشناسی با پژوهش های جدید در زمینه نسخ خطی و چاپ فهرست های دیگر نسخ خطی داخل و خارج،تکمیل گردد و نقص و ضعف آن با نقد و توصیه و تذکرات مشفقانه اهل فن برطرف گردد.

بمنّه و کرمه و الحمد للّه رب العالمین اصفهان عرفه سال ۱۴۳۱ محمّد جواد نور محمّدی

ص:۳۳۴

نگاهی به زندگانی و حیات علمی مختاری نائینی

امیر بهاء الدین محمد بن محمد باقر بن محمد بن عبد الرضا حسینی عبیدلی مختاری سبزواری نائینی از بزرگان حکما،متکلمین و فقهای شیعه است که اکثر تراجم نگاران او را به عظمت و بزرگی یاد کرده و مقام و منزلت علمی وی را ستوده اند.شرح حال نگاران تاریخ ولادت وی را در اصفهان و به تاریخ ۱۰۸۰ ق ذکر کرده اند.

تحصیلات و استادان

گویا آن جناب در اصفهان تحصیلات خویش را آغاز کرده است و سالهای آغازین تحصیلات ایشان و چگونگی آن بر ما معلوم نیست.امّا در تحصیلات خود به محضر علامه مجلسی رسیده است و مدت طولانی از فیض علوم آن محدّث خبیر بهره برده است.وی با نگارش نامه ای زیبا-که در ابتدای جلد اول نسخه خطی«مرآه العقول» محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۷۹۳۳ آمده است-از محضر استادش درخواست اجازه نموده است علامه مجلسی نیز در رجب سال ۱۱۰۴ قمری به ایشان اجازه داده و ایشان را در آن اجازه،چنین با عظمت توصیف کرده است:«...السید الفاضل الکامل الحسیب النجیب اللبیب الأدیب الأریب الصالح الفالح الناجح الرابح التقی الذکی الألمعی اللوذعی الأمیر بهاء الدین محمد الحسینی وفقه اللّه تعالی للعروج علی أعلی مدارج الکمال فی العلم و العمل و صانه عن الخطأ و الخطل و الذلل قد قرأ علیّ

و سمع منی شطرا وافیا من العلوم الدینیه و المعارف الیقینیه علی غایه التدقیق و التحقیق و الإتقان و الإیقان...». (۱)

و آشکار است که تعبیر«وفقه اللّه تعالی للعروج علی اعلی مدارج الکمال فی العلم و العمل»نشان از امید فراوان آن بزرگوار در رسیدن شاگرد به بالاترین مدارج کمال انسانی دارد و نیز تعبیر«قد قرأ علیّ و سمع منی...علی غایه التدقیق و التحقیق و للإتقان و الإیقان»نشان از ابتهاج و سرور فوق العاده علامه مجلسی از حضور این شاگرد با فضیلت و پرتلاش و کوشش در درسش دارد.

از دیگر استادان فرزانه ای که ایشان به محضر وی شرف حضور یافته است، بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی معروف به«فاضل هندی»است که بخش هایی از کتب اربعه حدیث را در محضر وی شاگردی کرده و از آن بزرگ بهره مناسبی برده است.

فاضل هندی نیز در ۱۹ ذی حجه سال ۱۱۰۴ قمری به ایشان اجازه روایت داده است.

همچنین به محضر شیخ حر عاملی رسیده و از ایشان نیز به دریافت اجازه حدیث، نائل آمده است. (۲)

از شاگردان آن جناب اطلاعی نداریم و بیش از این از حیات وی نمی دانیم.

آثار گرانبهای آن بزرگ در این کتابشناسی در حد توان بررسی و شناسایی و رهگیری شده است.

در میان آثار ایشان رساله ای است که مختاری نائینی در شرح احوالات خویش نگاشته است و متأسفانه نسخه ای از آن یافت نشد.امید است بتوانیم آن را یافته و تحقیق و ارائه نماییم به یقین آن رساله می تواند ابعاد شخصیت این فرزانه کم شناخته شده را آشکار کند.

۱- ((۱)) -اجازات الحدیث،سید احمد حسینی،ص ۱۳۷-۱۳۸،اجازه ۵۵.

۲- ((۲)) -تلامذه العلامه المجلسی،سید احمد حسینی،ص ۷۰.

آن جناب در شعر و علوم ادبی مهارت بسزایی داشته است و گویا اشعار فراوان فارسی و عربی سروده است.از اشعار وی در تراجم الرجال دو بیت نقل شده است. (۱)

مختاری نائینی از منظر بزرگان

بزرگان علم و تراجم نگاران در تمجید از منزلت فخیم مختاری نائینی تعابیر بلندی به کار برده اند.توصیف زیبا و ارزنده علامه مجلسی قدّس سرّه را در اجازه اش برای بهاء الدین محمد مختاری،در یادکرد استادانش آوردیم.همچنین صاحب روضات قدّس سرّه در تجلیل از ایشان آورده است:«کان من العلماء الأعیان،الفقهاء الأرکان،أدبیا ماهرا و جلیلا کابرا،حکیما متکلّما،جیّد العباره،طیّب الإشاره...له مصنفات جمّه و مؤلفات تدل علی علو الهّمه...».

میرزا محمد علی مدرّس تبریزی قدّس سرّه در ریحانه الادب وی را چنین توصیف می کند:

«از اعیان علما،ارکان فقها،اکابر متکلمین و حکما و محدّثین و ادبا بوده و تألیفات بسیاری دارد که در اثبات مراتب عالیه علمیّه او برهان قاطع و گواهی عادل هستند...». (۲)

آیت اللّه مرعشی نجفی قدّس سرّه در پشت نسخه شماره ۱۲۷۶۲ که فهرست وسائل الشیعه است آورده:«کتاب فهرست وسائل الشیعه و هو من احسن فهارس الوسائل و علی ظهر النسخه خط العلامه بهاء الدین محمد بن السید جمال الدین محمد باقر الحسینی النائینی المختاری الشهیر صاحب الکتب النافعه المعاصر للمجلسی و هو ینتهی نسبه الکریم إلی شرفاء المدینه المشرفه الساده الوحاحده و هم عبیدلیون نسبا...و له ذریه مبارکه إلی الیوم فیهم العلماء و الافاضل و الادباء...»

۱- (۱) -تراجم الرجال،سید احمد حسینی،ج ۲،ص ۴۶۹،عنوان شماره ۱۸۱۲.

۲- (۲) -ریحانه الادب،ج ۱،ص ۲۹۰.

وفات

تاریخ وفات ایشان معلوم نیست و این می دانیم که رساله ای از ایشان در مواریث در سال ۱۱۳۱ ق تألیف شده است.بنابراین وفات ایشان بعد از این تاریخ است.و برخی احتمال داده اند که قبرش در روستای«شیخ چوپان»از توابع شهرکرد باشد. (۱)

ص:۳۳۸

۱- (۱) -شرح حال وی را در منابع زیر بنگرید: طبقات اعلام الشیعه،ج ۶،ص ۷۸؛تراجم الرجال،ج ۲،ص ۴۶۹؛الذریعه،ذیل آثار مختاری؛ روضات الجنات،ج ۷، ص ۱۲۱؛اجازات الحدیث علامه مجلسی،سید احمد حسینی، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ریحانه الأدب،ج ۱،ص ۲۹۰.

نمونه خط بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی مشهور به مختاری نائینی

ص:۳۳۹

[متن کتابشناسی مختاری نائینی]

❊1-الاجماع(اصول فقه-عربی)

اشاره

کتابشناسی:رساله استدلالی است در یک مقدمه و چند اصل پیرامون اجماع و حجیت آن با نقل اقوال بسیاری از دانشمندان علم اصول و فقه.

[فهرست مرعشی،ج ۹،ص ۱۶۰] آغاز:الحمد للّه رب العالمین...و بعد فإن الاجماع مسأله قد عمت للفقیه بها البلوی و صار من أعظم أصول الفقه فی عصرنا هذا.

انجام:هذا آخر ما خطر ببالی الفاتر فی هذه المسأله المعضله و رحم اللّه من نظر إلیه بعین الاصلاح و طلب بذلک عند ربه الفوز و الفلاح قد تم...

نسخه پژوهی:

۱/۱-قم؛فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی؛ش:۴۰۵۹.

نسخ،بی کا،بی تا،عصر روز شنبه ۲۹ شعبان ۱۱۱۳ ق از روی خط مؤلف و با مهر مربع«عبده محمد علی الحسینی».عناوین به شنگرف.تصحیح شده توسط کاتب.با خطخوردگی و اضافات در حاشیه و در پایان کاتب اشاره کرده که مؤلف استاد وی بوده است،در روی برگ اول تملکی با مهر مربع«الواثق باللّه الغنی محمد حسین الحسینی»و تملک کاتب با مهر مربع«عبده محمد علی الحسینی»و دو مهر مربع ناخوانای دیگر مشهود است.جلد:مقوائی،عطف و گوشه ها تیماج قهوه ای.

۴۸ برگ،۱۷ سطر،۱۱ X ۱۶/۵ سم.

ص:۳۴۱

۲/۲-قم؛مرعشی؛ج ۹،ص ۱۶۰،ش:۳۳۸۲/۴.

انجام:ناتمام:فهو دلیل فی الأحکام الشرعیه فلا یضرنا مثقال ذره أیضا لأنا لا نسلم ظنیه...

نسخه پژوهی:

نستعلیق،مؤلف،بی تا،جلد:مقوایی پارچه.

۱۳ برگ،۳۲ ر-۴۵ پ،مختلف سطر،۲۱/۵ X ۱۷ سم.

*۲-أحکام الید(فقه-عربی)

اشاره

*نام های دیگر:باسط الأیدی بالبینات فی تساقط الأیدی و البینات،حجیه الید، تشاح الید السابقه مع الید اللاحقه،رساله فی قاعده الید و کشفها عن الملک،قاعده الید.

کتابشناسی:رساله ای مختصر است در احکام ید و فروعات مختلف آن با اشاره مختصر به بعض ادلّه مسأله و در این رساله مباحث را با عنوان تحصیل،تحویل،تکمیل پی گرفته و به انجام رسانده است.مختاری نائینی این اثر را به درخواست شخصی که به نام وی تصریح نشده در نیمه ربیع الاول ۱۱۱۷ ق تألیف کرده است.

[فهرست مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۷،ص ۲۲۱] آغاز:بسمله مسأله لو وقع التشاح فی عین کانت فی ید أحد الخصمین فهل یحکم بها لذی الید اللاحقه أم السابقه الجواب قال الفاضل السبزواری قدس اللّه روحه الشریف.

انجام:فلم أر أحدا من الأصحاب استوفی الکلام فی تحقیقها و تنقیحها و الحمد للّه...

تمت الرساله فی عاشر شهر صفر سنه ۱۱۱۴ ق تألیفا.

نسخه پژوهی:

۱/۳-مشهد؛آستان قدس؛ش:۲۱۵۷۰،ج ۲۱،ص ۲۷۶.

نسخ،بی کا،قرن ۱۲،کاتب:نامعلوم،عناوین به شنگرف،تصحیح شده،اهدایی مقام معظم رهبری حضرت آیه اللّه خامنه ای در خرداد ۱۳۷۳،شکری آهار مهره،جلد:تیماج مشکی یک لا.

۱۲ برگ ۱۹ سطر،۲۱ X ۱۱ سم.

۲/۴-قم؛مرکز احیاء میراث اسلامی؛ج ۷،ص ۲۲۱،ش:۲۷۴۸/۴.

آغاز:«حمدا لباسط الأید بالأیادی و باعث بیناته النوادی فی النوادی و البوادی و سلاما علی...أما بعد فهذه مسئله تعم بها البلوی و لا یرجی من مدارکها المنّ بالسلوی»

انجام:«حتی یعارض بها الاستصحاب فأعرفه عسی أن ینفعک فی غیر ذلک من الأبواب و الحمد للّه علی التوفیق...»

نسخ،احمد بن حسین بن احمد بن علی بن عبد الجبار،۱۶ رجب ۱۱۹۴ ق،جهت خزانه شیخ عبد علی بن محمد بن قضیب ناروتی،عناوین نوشته نیست،تصحیح شده و در پایان علامت بلاغ بدون نامی در ۲۰ جمادی الاولی ۱۱۹۵ ق مشهود است،دارای حواشی«منه سلمه اللّه».،جلد:تیماج مشکی فرسوده.

۷ برگ،۱۰۶ ر-۱۱۳ پ،۲۰ سطر.

۳/۵-تهران؛مجلس شورا؛ج ۳۸،ص ۶۵۰،ش ۱۴۴۹۵/۲.

بی کا،۱۲۳۸ ق،عناوین و نشانی ها شنگرف و مشکی؛[ثبت ۸۹۹۹۳]،جلد:تیماج، قهوه ای،ضربی،مجدول گرهی.

۱۵ برگ،۱۲ پ-۲۷ پ،۱۸-۲۰ سطر،۱۵/۵ X ۲۱ سم.

۴/۶-تهران؛مجلس شورا؛ش ۹۰۱۳/۱۸.

تحریری،حبیب اللّه بن حاجی میرزا عین اللّه مراغه ای،۱۲۳۸ ق،۲۶ برگ،«۳۶۳ ب-۳۸۹ الف»، [طباطبائی،محمد(منصور)،مختصر مجلس:ف:-۱۰۰]

۵/۷-قم؛شیخ علی حیدر(مکتبه)؛ش:۶۷۶/۳.

انجام:فی ید أحد ثم الآخر فهل یحکم بها الذی العهد اللحقه أم السابقه.

نستعلیق،بی کا،بی تا،جلد:چرم مشکی.

۹ برگ،۱۴۴ ظ-۱۵۳ ظ،۱۹ سطر،۲۰/۵ X ۱۵ سم.

۶/۸-قم؛مفتی الشیعه؛ص ۳۶،ش:۲۵/۳.

انجام:صلّی اللّه علیه و علی آله الأکارم الأفاضل و الحمد للّه أولا و آخرا و باطنا و ظاهرا.

نستعلیق،میرزا بابا بن حسینقلی اردبیلی،بی تا،جلد:تیماج مشکی.

۷ برگ،۱۲۱ ر-۱۲۸ پ،مختلف سطر،۲۱ X ۱۵ سم.

*۳-إرتشاف الصافی من سلاف الشافی(کلام و اعتقادات-عربی)

اشاره

کتابشناسی:

تلخیصی است از کتاب«الشافی فی الإمامه و إبطال حجج العامّه»سید مرتضی علم الهدی.در این کتاب مطالب مکرّر و زیادی شافی افتاده و هیچگونه تصرّفی در اصل نشده است و چنانچه جناب مختاری نائینی اضافه ای می آورد در حاشیه می باشد تا در متن تصرف نشود در این اثر گفته های«قاضی عبد الجبار معتزلی در کتاب المغنی» را با علامت«ق»می آورد و گفته های شریف مرتضی را با عنوان«ج»ذکر می کند.

[مرعشی،ج ۲،ص ۵]

نسخه پژوهی:

۱/۹-قم؛فهرست مرعشی نجفی،ج ۲،ص ۵،نسخه ش ۴۰۴.

آغاز:الحمد للّه الذی رفع علیّا مکانا علیّا و ارتضاه لنبیّه وصیا و لنفسه ولیّا أسماه إلی ما قربه و قربه نجیا.

انجام:و قال أیضا فی بنی أمیّه:

أعطاکم اللّه جدا تنصرون به لا جد إلا صغیر بعد محتقر لم تأشروا

نسخ،به خط مؤلّف،بی تا،عناوین شنگرف،و گاهی نوشته نیست،در حاشیه تصحیح شده و حاشیه نویسی دارد،دارای تملک آقا میرزا.

۸۶ برگ،۲۵ سطر،۲۵ X ۱۸/۵ سم.

*۴-أفضلیه القیام فی نافله العشاء(فقه-عربی)

کتابشناسی:اطلاعاتی از آن نیافتیم.

نسخه پژوهی:

۱/۱۰-اصفهان؛روضاتی،سید احمد؛ص ۵۱،ش ۷۱/۳.

ص:۳۴۴

آغاز:«الحمد للّه رب العالمين و شارع الفرايض و النوافل،و الصلاه على محمد و آله الأشرفين من جميع العشاير و القبايل...».

انجام:هذا آخر ما أودعنا فى الرساله من المقال،و المرجو من كرمه أن يمن و ينفع بها من يعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال.

بی کا،رمضان ۷،۱۱۰۰ سطر،۱۲ ۱۹/۵ X سم.

***۵-أمان الإيمان من أخطار الأذهان(؟-؟)**

کتابشناسی:آقا بزرگ تهرانی در الذریعه از آن یاد کرده و خاطرنشان کرده که این کتاب را صاحب نجوم السماء جناب محمد علی آزاد کشمیری در نجوم السماء ذکر کرده است.متأسفانه اطلاعات دیگری درباره این کتاب در دست نیست.

[الذریعه،ج ۲،ص ۳۴۴؛نجوم السماء،ص ۲۵۰،تصحیح میرهاشم محدث] نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

***۶-إناره الطروس فی شرح عباره الدروس(فقه-عربی)**

کتابشناسی:پس از آنکه مؤلف رساله«عمده الناظر فی عقده الناذر»را در عدم صحت نذری که معلق به بعد از مرگ انسان باشد نگاشت یکی از معاصران با استشهاد به عبارتی از کتاب دروس شهید اول که فرموده:«ولو نذر الصدقه تعین مقدارا و جنسا و محلا-و مکانا و زمانا...»در مقام رد بر مؤلف برآمد،مؤلف نیز این رساله را در ردّ نظر وی نگارش کرده است برخی گفته اند شاید منظور از این معاصر شیخ علی کربلائی صاحب«مراد المرید»باشد.این اثر در چهار فصل و یک خاتمه می باشد و مؤلف آن در روز جمعه ۲۶ جمادی الثانی ۱۱۱۴ ق از تألیف آن فراغت حاصل کرده است.

[مرکز احیاء میراث اسلامی؛ج ۷،ص ۲۰-۲۱۹؛گوهرشاد،ج ۳،ص ۱۴۷۴] آغاز:أحسن ما تزيّنت به صفحات الدروس و أيمن ما تطرزت به و جنات الطروس حمدك اللّهم على ما فطرت عليه العقول.

ص:۳۴۵

انجام:و لنکتف بهذا القدر فی هذا المقام فمن شاء الاستقصاء فعلیه بالعمده فانها العمده فی حل العقده.

نسخه پژوهی:

۱/۱۱-قم؛مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۷،ص ۲۱۹،ش ۲۷۴۸/۳.

نسخ،احمد بن حسین بن احمد بن علی بن عبد الجبار بحرانی،۱۱۹۴ ق برای خزانه شیخ عبد علی بن محمد بن قضیب تاروتی،عناوین نوشته نیست تصحیح شده و در پایان رساله نشانی بلاغ است.دارای حواشی«منه سلمه اللّه»است.جلد تیماج مشکی فرسوده.

۹ برگ،از ۹۶ پ-۱۰۵ ر،۲۰ سطر،۱۶ X ۲۲ سم.

۲/۱۲-مشهد؛گوهرشاد؛ج ۳،ص ۱۴۷۴،ش:۱۰۷۶/۱.

۳/۱۳-قم؛مرعشی؛ج ۹،ص ۱۵۹،ش:۳۳۸۲/۳.

نستعلیق،بی کا،بی تا،جلد:مقوائی پارچه.

۹ برگ،۲۲ پ-۳۱ پ،مختلف سطر،۲۱/۵ X ۱۷ سم.

*۷-الأنوار اللاّمعه لزوار الجامعه(زیارات-عربی)

اشاره

نام دیگر:شرح زیارت جامعه کبیره

کتابشناسی:شرحی مزجی مفصلی است که ناتمام مانده و حدود یک ششم زیارت جامعه را شرح کرده است و تا«المکرمون»را توضیح داده است و گاها به تفصیل در برخی از مباحث وارد شده است.شرحی است جامع نکات ادبی و لطائف عرفانی که در مقدمه آن حالات حضرت امام هادی علیه السّلام را بررسی کرده و سپس شروع به شرح زیارت جامعه نموده است.

[فهرست آستان قدس،ج ۶،ص ۲۱۴؛رؤیت نسخه] آغاز:الحمد للّه الذی أوجب إکرام الزایر علی المزور.

انجام:المکرّمون بفتح الرّآء المهمله المشدّده.

ص:۳۴۶

نسخه پژوهی:

۱/۱۴-مشهد،آستان قدس رضوی،ج ۶،ص ۲۱۳،نسخه ش ۳۳۸۰.

نسخ،بی کا،بی تا،کاتب نسخه را تمام نکرده،وقفی نائینی.

۲۹ برگ،۲۰ سطر،۲۳ X ۱۵ سم.

با رؤیت نسخه چنین برمی آید که این نسخه تحریر دومی از نسخه گلپایگانی است و به خط مؤلف نیز می باشد.این نسخه نسبت به نسخه گلپایگانی افزودگی های فراوانی دارد و تغییرات زیادی به خط مؤلف در آن وجود دارد.

۲/۱۵-قم،گلپایگانی،ص ۱۳۹ نسخه ش ۱۴۹/۴.

نستعلیق،مؤلف،بی تا،جلد تیماج مشکی.

۱۷ برگ،۲۱ سطر،۱۹ X ۲۵ سم.

***البیع-العین فی سقی المتبایعین**

*۸-ترجمه و شرح لهوف(فارسی-تاریخ)

کتابشناسی:این کتاب بنا بر فرمایش خود مؤلف ترجمه و شرح کتاب ملهوف ابن طاوس می باشد که در بعض مواضع اخبار مناسبه و اشعار موافقه و حکایات و زیارات لایقه و یک مقدمه اضافه نموده است.این شرح با عنوان«مؤلف گوید،مترجم گوید»نگارش یافته است.

این اثر قبل از این در هیچ منبعی معرفی نشده بوده است و در نسخه این اثر به عنوان سید بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی معرفی شده است و این عنوان با لقب بهاء الدین شخصیت دیگری وجود ندارد و چنین به نظر می رسد که ایشان همان مختاری نائینی است.

نسخه پژوهشی:

۱/۱۶-تهران؛کتابخانه مجلس شورای اسلامی،نسخه شماره ۲۰۷۶۶.

نستعلیق،عبد اللّه بن محمد حسین نائینی،شب یکشنبه دوم ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۶۲،عناوین و عبارات متن ملهوف با شنگرف،برخی از رؤوس مطالب در حاشیه با شنگرف،تمام صفحات مجدول

*۹-التسلیم علی النبی فی التشهد الأخیر(فقه-عربی)

اشاره

کتابشناسی:در حکم«السّلام علیک أیها النبی و رحمه اللّه و برکاته»در تشهد آخر نماز است و مؤلف نظرش مستحب بودن اتیان آن است نه واجب بودن چنانچه برخی از فقها گفته اند.[مرعشی،ج ۹،ص ۱۶۱] آغاز:الحمد للّه رب العالمین...مسأله هل التسلیم علی النبی فی التشهد الأخیر مستحب أم واجب أو هو من الکلام المبطل للصلاه.

انجام:و لعمری انه قد بلغ الأمر فی تنقیح الحال إلی ما لا یبقی للشّک معه مجال.

نسخه پژوهی:

۱/۱۷-قم،مرعشی،ج ۹،ص ۱۶۱،نسخه ش:۳۳۸۲/۶.

نستعلیق،بی کا،بی تا،مقوایی پارچه.

۴ برگ،از ۵۲ ر-۵۶ پ،سطور مختلف،۲۱/۵ X ۱۷ سم.

*۱۰-تعدیل المیزان فی تعلیق علم المیزان(منطق-عربی)

اشاره

کتابشناسی:حاشیه مفصلی است با عناوین«قوله-قوله»بر حاشیه ملا عبد اللّه یزدی بر«تهذیب المنطق»تفتازانی.مختاری این اثر را پس از کتاب مفصّل خود در این رشته به نام«محیی الأذهان فی شرح لسان المیزان»به نگارش درآورده است.

[فهرست آستان قدس،ج ۲۴،ص ۵۴-۵۵]

آغاز:قوله:افتتح بحمد اللّه،فیه إشاره إلی أنّ صدور الفعل من الفاعل المختار لا بد من عله باعثه علیه و غایه داعیه إلیه.

انجام:و اعلم إن المشهورات و المسلمات و المظنونات إنما ینتفع بها.

نسخه پژوهی:

۱/۱۸-مشهد؛آستان قدس؛ج ۲۴،ص ۵۵،نسخه ش:۱۳۲۵۷.

نسخ،بی کا،قرن ۱۲،افتادگی از آغاز و انجام.از ابتدای نسخه دو برگ ساقط و از انتهای آن چند برگ ناتمام است.عناوین شنگرف،تصحیح و مقابله شده.اهدائی کاظم مدیر شانه چی در آبان ۱۳۶۲ ش.نخودی آهار مهره دار،جلد تیماج مشکی.

۲۲۲ برگ،۱۷ سطر،۱۷/۵ X ۱۰/۵ سم.

۲/۱۹-مشهد؛آستان قدس رضوی؛نسخه ش:۱۲۶۵۷.

آغاز:موجود:أفاض اللّه علیهما شآبیب غفرانه و اسکنهما من فضله فرادیس جنانه لما منّ اللّه تبارک و تعالی علینا من إتمام کتابنا الکبیر...

انجام:موجود:قوله:و قیل؛هذا إشاره إلی العمل یرید به أن هذا فی هذا بالمقاصد أشبه إشاره لکونه أقرب.

نسخ،بی کا،قرن ۱۳،افتادگی از آغاز و انجام،عناوین شنگرف،وقفی حسین کی استوان،آهار مهره شکری،جلد تیماج خرمایی ضربی.

۳/۲۰-مشهد،آستان قدس،ج ۲۴،ص ۵۴،نسخه ش:۱۳۱۸۵.

آغاز:موجود:أفاض اللّه علیهما شآبیب غفرانه و اسکنهما.

انجام:موجود:بل روی أن أهل النار لیتأذون من ریح العالم التارک لعلمه و إنّ عقاب العالم الغیر العامل.

نسخ،بی کا،قرن ۱۳،افتادگی از آغاز و انجام،از ابتدا نسخه یک برگ ساقط و از انتها چند جمله ناتمام است،عناوین شنگرف،برخی از اوراق معلّق به حواشی به لفظ «منه رحمه اللّه»،اهدایی کاظم مدیر شانه چی در آبان ۱۳۶۲ ش،نخودی رطوبت رسیده،جلد مقوا،رویه مشمع.

۱۷۶ برگ،۲۰/۷ X ۱۳۰۵ سم.

ص:۳۴۹

*تعلیقات بر اشباه و نظایر سیوطی-منتخب اشباه و نظایر سیوطی

*۱۱-تعلیقات بر شرح صمدیه سیّد علی خان(نحو-عربی)

کتابشناسی:اطلاعاتی از آن نیافتیم.

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۱۲-تفریج القاصد لتوضیح المقاصد(تاریخ-عربی)

کتابشناسی:این اثر تکمله و شرحی است بر«توضیح المقاصد»شیخ بهائی و به همین خاطر به آن«تاریخ البهائیین»گفته اند.چرا که دو بهاء الدین آن را به انجام رسانده اند.مختاری نائینی ابتدا عبارت توضیح المقاصد را می آورد و پس از آن مطالبی را به عنوان تکمیل بر آن می افزاید.آقا بزرگ تهرانی نسخه ای از آن را در مجموعه ای به خط آن جناب در کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی معرفی کرده است.

[الذریعه،ج ۴،ص ۲۲۹-۲۳۰] آغاز:الحمد للّه الذی جعل الأهله مواقیت للناس لیعلموا عدد السنین و الحساب.

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۱۳-تقویم المیراث فی تقسیم المیراث(فقه-فارسی)

اشاره

کتابشناسی:مؤلف ابتدا کتابی به عربی به نام«لطائف المیراث لطائف الوّراث»نوشته سپس کتابی فارسی به نام«قسام المواریث فی أقسام التواریث»نگاشته که هردو مفصّل بوده و سپس به خواهش ابو الهدی این مختصر را که مشتمل بر مقدمه،دوازده باب و یک خاتمه است به تحریر درآورده است.در ابتدای صفحه دوم آمده است:چون برادر عزیز و نخبه اهل فضل و تمیز،بدر مراغه و شمس تبریز،مولانا ابو الهدی حفظه اللّه...طلب نمود که انشاء نمایم رساله ای در میراث...پس حقیر تألیف کرده بودم رساله ای عربیّه مشتمله بر ادلّه مسائل و ذکر سوانح خاطر قاصر در نقض و ابرام دلائل مسماه به«لطائف المیراث لطائف الورّاث»و«اقسام التواریث»و آن نیز در بعض ابواب منجر شد به طول

و اطناب...پس ثالثا عنان همّت...مصروف ساختم بر انشاء رساله فارسیّه و کلام مختصر وجیز و جامع مذکورات بر وفق مسئول آن برادر عزیز...

این کتاب در یک مقدمه و دوازده باب و یک خاتمه به ترتیب ذیل می باشد:

مقدمه:در بعضی قواعد حساب که احتیاج به آنها بود.

باب اول:در موجبات ارث و درجات ورثه و سهام.

باب دوم:در موانع ارث.

باب سوم:در حجب و شروط حاجب و محجوب.

باب چهارم:در میراث والدین و اولاد و حبوه.

باب پنجم:در میراث اخوه و اخوات و اجداد و جدات.

باب ششم:در اعمال و عمات و اخوال و خالات.

باب هفتم:در ازواج و زوجات.

باب هشتم:در اقسام ولاء و احکام آنها.

باب نهم:در محاسبات سهام و ترکات.

باب دهم:در میراث خنثی و ممسوح و انسان دوسر.

باب یازدهم:در میراث جمعی که به غرق یا هدم بمیرند و ترتیب موت ایشان معلوم نباشد.

باب دوازدهم:در میراث ولد زنا و مشکوک فیه و مجوس.

خاتمه:در مناسخات.

[فهرست شاهچراغ،ص ۱۱۸؛فیضیه،ج ۲،ص ۳۸؛مجلس شورا،ج ۳۰،ص ۱۸۰] آغاز:حمد بی حد و مدح سرمد و ارثی را سزد که ظلمت شب و نور صبح

انجام:اللهم اعصمنا عن الخطأ و الخطل فی الاعتقاد و القول و العمل.

نسخه پژوهی:

۱/۲۱–قم،مدرسه فیضیه،ج ۲،ص ۳۸،نسخه ش:۱۴۱۷.

نستعلیق،بی کا،هشتم ربیع الثانی ۱۱۳۳،با این یادداشت بر برگ نخست:

ص:۳۵۱

من تألیفات استادی و استنادی میر بهاء الدین محمد-طاب ثراه-فی المیراث،محمد تقی بن عبد الصمد.

۴۳ برگ،۱۳ X ۲۰ سم.

۲/۲۲-تهران،مجلس شورا،ج ۳۰،ص ۱۸۰،نسخه ش ۹۵۰۷/۲.

نسخ،بی کا،قرن ۱۳،عناوین و نشانیها شنگرف،رکابه نویسی شده،در آخر نسخه یادداشت تملک به تاریخ ۱۲۴۳ ه دیده می شود،جلد تیماج قهوه ای فرسوده مجدول با ترنج و سرترنج.

۶۴ برگ،از ۴۳ ب-۱۰۷ ب،۱۶ سطر،۱۰/۵ X ۱۴/۵ سم.

۳/۲۳-شیراز،فهرست شاهچراغ،نسخه ش ۸۱۲/۴.

نستعلیق شکسته،بی کا،۱۲۲۵.

۴۰ برگ،از ۴۶-۸۶ ر،۱۵/۵ X ۱۰/۵ سم.

*تلخیص الشافی-ارتشاف الصافی

اشاره

*۱۴-حاشیه أنوار التنزیل(تفسیر-عربی)

کتابشناسی:حاشیه ای است با عناوین«قوله»بر کتاب أنوار التنزیل و أسرار التأویل قاضی عبد اللّه بن عمر بیضاوی(در گذشته:۶۸۵ ق)

[مرعشی،ج ۳۴،ص ۶۰۰؛الذریعه،ج ۴،ص ۱۵۳]

آغاز:قوله و فیه دلیل...وجه الدلاله کون الصفه المشبهه للثبوت و الإستمرار فتدل علی استمرار تربیته تعالی للعالمین.

انجام:در برگ ۱۵۸ ب:و اعتذر المصنف عنهم بأنه لا یبعد تجویزه فی المعطوف و هو حسن،بهاء.

نسخه پژوهی:

۱/۲۴-قم،مرعشی،ج ۳۴،ص ۶۰۰،نسخه ش:۱۳۶۹۰/۲.

این نسخه از سوره حمد آغاز و تا اواسط سوره نحل به انجام می رسد.نسخه ای

نفیس و حاشیه به صورت پراکنده در حاشیه نسخه خطی انوار التنزیل نوشته شده است با امضاء«بهاء و بهاء الحسینی عفی عنه».

نستعلیق،مؤلف،اوائل سده ۱۲،بی تا،عناوین و نشانی ها شنگرف،جلد تیماج مشکی ضربی مجدول با ترنج و سر ترنج ۵/۲۶ X ۵/۲۳.

۱۵۸ برگ،سطور مختلف.

*۱۵-حاشیه بر حاشیه میر سید شریف جرجانی بر شرح مطالع(منطق-؟)

کتابشناسی:در الذریعه،ج ۶،ص ۱۳۴،آقا بزرگ تهرانی از آن گزارش داده است.

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۱۶-حاشیه بر تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه(منطق-عربی)

کتابشناسی:این حاشیه بر اوائل تحریر القواعد-مباحث علم-است و مختاری نائینی از آن در شرح حال خود یاد کرده است.

[الذریعه،ج ۶،ص ۱۳۷] نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۱۷-حاشیه شرح مطالع(منطق-؟)

کتابشناسی:حاشیه ای است بر شرح مطالع که به نام«لوامع الأسرار فی شرح مطالع الأنوار»از سراج الدین محمد بن ابی بکر ارموی متوفای ۶۸۹ ق.

[الذریعه،ج ۶،ص ۱۳۴] نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۱۸-حاشیه مطول(معانی بیان-عربی)

کتابشناسی:آقا بزرگ تهرانی در الذریعه،ج ۶،ص ۲۰۳ ذیل عنوان ۱۱۲۵ فرموده این حاشیه را که غیر مدوّن بود در حاشیه نسخه مطولی که در کتابخانه مجد الدین بود دیدم.

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

ص:۳۵۳

*١٩-حاشيه معالم الاصول(اصول فقه-عربی)

کتابشناسی:حاشیه ای است بر معالم الاصول شیخ ابی منصور حسن بن زین الدین این حاشیه تنها مبحث«ضد»را شامل است.

آغاز:افتادگی دارد:فقبل التعیین لاطلاق بل الموجود قبله أمر له...قوله الحق أن الأمر بالشیء الخ الغرض بیان أن الامر بشیء هل یقتضی بمجرده النهی عن ضده أم لا.

انجام:قوله عدم وجوب غیر السبب.أقول:قد عرفت فی بحث مقدمه الواجب أن المراد بالسبب هناک العله التامّه.

از انجام ناتمام مانده است.

نسخه پژوهی:

١/٢۵-قم،گلپایگانی،ج ٣،ص ١۵٧١،نسخه ش:٣۵١٩-١٨/٣٩.

نسخ،مؤلف،بی تا،جای عناوین«قوله»در متن سفید گذاشته شده متن توسط مؤلف تصحیح شده و خطخوردگی هائی وجود دارد،حواشی با امضای«منه»دیده می شود، جلد تیماج مشکی.

١٨ برگ،٢١ سطر،١٩ X ٢۵ سم.

*٢٠-حثیث الفلجه فی شرح حدیث الفرجه(حدیث،کلام-عربی)

(١)

کتابشناسی:در اصول کافی کتاب التوحید باب اول حدوث العالم و اثبات المحدث حدیث پنجم،هشام بن حکم نقل کرده:زندیقی برای مناظره به حضور حضرت صادق علیه السّلام آمده بود و حضرت در گفتگویی که با وی داشت فرمود:«لا یخلو قولک:

«إنهما اثنان»من أن یکونا قد یمین قویّین أو یکونا ضعیفین أو یکون أحدهما قویّا و الآخر ضعیفا...فإن قلت:إنهما إثنان لم یخل من أن یکونا متفقین من کل جهه...ثم یلزمک إن ادعیت اثنین فرجه ما بینهما حتی یکونا اثنین فصارت الفرجه ثالثا بینهما قدیما معهما

ص:٣۵۴

١- (١) -حثیث الفلجه:پیروزی سریع.

فیلزمک ثلاثه».جناب مؤلف بزرگوار مختاری نائینی این حدیث را در تاریخ ۱۱۹۷ ق در بیش از سه هزار بیت شرح کرده است امّا چون به بحث اثبات صانع رسیده و مشاهده کرده که طولانی کردن کلام خارج از وضع رساله می شود،کلام را کوتاه کرده و در اثبات صانع کتاب«حدائق العارف»را نگارش کرده است.که از این کلام به دست می آید حثیث الفلجه قبل از حدائق العارف تألیف شده است. (۱)

نسخه پژوهی:نسخه ای از آن یافت نشد.

*۲۱-حدائق العارف فی طرائق المعارف(کلام-عربی)

اشاره

کتابشناسی:نام کتاب در«نجوم السماء (۲)»،«حدائق المعارف فی طرائق المعارف فی ما یتعلق بأثبات الصانع»آمده است؛مختاری نائینی این اثر را برای امیر محمد باقر بن حسن بن سلطان العلماء،علاء الدین حسین،معروف به خلیفه سلطان نوشته است وی در این کتاب فرق میان برهان لمّی و إنّی را بیان کرده و تفصیل مباحث را به کتاب دیگرش«أمان الإیمان من أخطار الأذهان»حوالت کرده است.مؤلف در سال ۱۱۰۸ ق از تألیف این اثر فراغت حاصل کرده است. (۳)آقا بزرگ تهرانی نسخه ای از آن در کتابخانه میرزا محمد باقر قاضی تبریزی و نسخه ای نزد آیت اللّه مرعشی نجفی رهگیری کرده است.گویا همین نسخه در حال حاضر موجود است و در فهرست آن کتابخانه آمده ولی در آن تاریخ ۱۱۰۸ ق نیامده است.

آغاز:الحمد لمن دلّ علی وجوب وجوده افتقار أسرار الحدوث و الإمکان.

نسخه پژوهی:

۱/۲۶-تبریز،قاضی طباطبایی،محمد علی،بدون شماره.

ص:۳۵۵

۱- (۱) -الذریعه،ج ۶،ص ۲۴۸.

۲- (۲) -نجوم السماء،محمد علی آزاد کشمیری،به تصحیح میر هاشم محدث،ص ۲۵۰،نجم ثانی،عنوان ۸۷.

۳- (۳) -الذریعه،ج ۶،ص ۲۸۸-۲۸۹.

مؤلف،۱۱۱۱ ق،نسخه پاکنویس به خط خوش مصنف و خودش آن را به تاریخ ۹ ماه رمضان سال ۱۱۱۱ ق مقابله و امضا کرده.

۸۴ برگ.

*۲۲-حسان الیواقیت فی بیان المواقیت(هیئت-عربی)

کتابشناسی:در بیان شب و روز و آنچه تعلّق به آن دارد از احکام شرعیه با استفاده از گفته های دانشمندان علم هیئت و نجوم در دو فصل:اوّل در معنی شب و روز و ساعت ها و هفته ها.دوّم:در بیان احکام ماه و سال و جز اینها.

آغاز:الحمد للّه الذی سقف الأرض بالفلک الدوار و علق علیها من النجوم قنادیل الأنوار و سخرها بقدرته فی الحرکات و الأدوار.

انجام:ناتمام:و تسمی کل سنه من تلک الإحدی عشره سنه کبیسیه لما فیها من کبس الکسور و سیأتی بیانها.

نسخه پژوهی:

۱/۲۷-قم،مرعشی،ج ۹،ص ۱۶۰،نسخه ش:۳۳۸۲/۵.

نسخ،بی تا،مؤلف تصحیح کرده است و بر آن افزوده است،جلد مقوایی پارچه.

۴ برگ،از ۴۸ ر-۵۲ پ،سطور مختلف،۲۱/۵ X ۱۷ سم.

*۲۳-حواشی بر آیات الاحکام مقدس اردبیلی(فقه القرآن-عربی)

کتابشناسی:از آن در الذریعه،ج ۶،ص ۹،شماره ۱۶ گزارشی کوتاه ارائه شده است.

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*رساله ارتجالیه فی بیان استقبال المیّت-قباله قبیله

*۲۴-رساله ای در شرح حال خود(تراجم-)

کتابشناسی:آقا بزرگ تهرانی در الذریعه نقل می کند:این رساله در ضمن مجموعه ای که در نزد آیت اللّه مرعشی نجفی است،وجود دارد و در این رساله نام خود

ص:۳۵۶

را بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی مختاری سبزواری نائینی اصفهانی متولد ۱۰۸۰ ق ذکر کرده است. (۱)

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

❊۲۵-رساله در احکام الاموات(فقه-؟)

کتابشناسی:اطلاعاتی از آن نیافتیم.

نسخه پژوهی:نسخه ای از آن یافت نشد.

❊۲۶-رساله در ارث(کبیر)(فقه-؟)

کتابشناسی:آقا بزرگ تهرانی در الذریعه گزارشی کوتاه از آن و دو رساله دیگر در ارث ارائه کرده است.

[الذریعه،ج ۱،ص ۴۴۸] نسخه پژوهی:نسخه ای از آن یافت نشد.

۱/۲۸-تهران،دانشگاه تهران،نسخه ش ۱۸۶۰.

آغاز:در أم و زوجین پس جایز نباید نقص میراث ایشان از نصیب ادنی.نصف دویم آنکه نصیب او مختلف شود و گاه زاید و گاه ناقص شود لیکن همیشه صاحب فریضه نیست.نسخه نیمه دوم باب یکم است تا پایان رساله.

نسخ،مؤلف،عناوین شنگرف،حواشی نستعلیق،نسخه نیمه دوم باب یکم است تا پایان رساله،کاغذ سپاهانی،جلد تیماج ترکی.

❊۲۷-رساله ای در ارث(متوسط)(فقه-؟)

کتابشناسی:علامه روضاتی در روضات الجنّات از این رساله و دو رساله دیگر ایشان در ارث نام برده است.

[روضات الجنات،ج ۷،ص ۱۲۱]

ص:۳۵۷

۱- (۱) -الذریعه،ج ۴،ص ۲۳۰.

نسخه پژوهی:نسخه ای از آن یافت نشد.

*۲۸-رساله ای در ارث(صغیر)(فقه-؟)

کتابشناسی:اطلاعاتی از آن نیافتیم.

نسخه پژوهی:نسخه ای از آن یافت نشد.

*۲۹-زواهر الجواهر فی نوادر الزواجر(اخلاق-عربی)

کتابشناسی:پند و اندرزهائی است در بی اعتباری دنیا و توجه به پروردگار متعال و توبه و بازگشت به سوی خالق با اشعاری به فارسی و عربی از مؤلف یا دیگران و در سه باب.مختاری نائینی این اثر را در پند و اندرز نوشت تا خود را آگاه سازد.

عنوان های کتاب چنین است:تعریف،توصیف،تذنیب،تأدیب،بیان،اصل،تأصیل، تفریع...»ایشان این اثر را به شیوه مقامات حریری نوشته (۱).

باب های سه گانه کتاب چنین است:الباب الأول:فی النفس و عاداتها و دقایق حالاتها و مالها من التدلیس و التلبیس و المواطات لإبلیس.

الباب الثانی:فی دواعی النفس إلی الطاعات و زواجرها عن السیئات و التزهید عن الدنیا و الترغیب إلی العقبی.

الباب الثالث:فی التوبه عن الخبائث مسک الختام الکلام فی الأنباء عن ابناء الأولیاء و اطراء هؤلاء الأزکیاء.

آغاز:بسمله.الحمد للّه الذی خلق الإنسان بضیع قدرته القاهره و علمه البیان ببدیع حکمته الباهره سیر المعانی من القلوب إلی القلوب.

انجام:و فرغ صائغ الفهم عن إفراغه فی قالب تألیفه...فی صدور یوم الجمعه الثانی عشر من شهر ذی القعده الحادی عشر من العام التاسع من العشر الأول من المائه الثانیه من الألف الثانی...و بلغ ههنا السیر بقدم بقلم الفقیر...

۱- (۱)) -رجال اصفهان،دکتر سید محمد باقر کتابی،ج ۱،ص ۷۲.

چاپ:

۱/۲۹-اصفهان،۱۳۷۹ قمری،۱۸۵ ص،قطع رقعی،با مقدمه و تعلیقات سید احمد روضاتی.

نسخه پژوهی:

۱/۳۰-تهران،دانشگاه تهران،ج ۶،ص ۲۲۷۱،نسخه ش ۲۱۰.

نسخ روشن،مؤلف،ذی الحجه ۱۱۲۱ ق،عناوین شنگرف،خطخوردگی در متن دارد و اصل است.حاشیه ها به نستعلیق ریز با نشانه«منه»و این را خود نائینی برای سومین بار نوشته است.عبد الحسین آن را از بازماندگان آقا میرزا محمد خویی به قیمتی که آقا میرزا محمد علی مازندرانی کتابفروش برآورد کرد در ۱۲۷۴ ق خریده است.

دارای مهر«عبده عبد الحسین»برخی برگ ها آب گرفته و وصالی شده است.کاغذ ترمه، جلد مقوایی.

۹۳ برگ،۵/۶ ۱۲ X سم،۱۵ سطر،۱۲ ۹ X سم.

۲/۳۱-تهران،مجلس شورا،ج ۱۲،ص ۴۷،نسخه ش:۴۳۴۲/۲.

انجام:و شوک الشوق علی صبر قلبه و قلب صبره شاک.

نستعلیق،محمد کاظم بن حاج محمد صادق،۲۳ محرم ۱۲۲۸ ق،عنوان و نشانها شنگرف،شماره دفتر ۶۲۵۷۶،فرنگی آبی،جلد تیماج مشکی.

۴۳ برگ،از ۷۷-۱۹،۱۲۰ سطر،۱۵ ۱۰ X متن،۲۱/۵ ۱۷ X سم.

۳/۳۲-قم،مرعشی،ج ۱۶،ص ۱۵۲،نسخه ش ۶۱۵۴/۱.

آغاز:و عقلک سفان و جهلک طوفان مرساتها الأجل و لجاتها الأمل شراعها الشرع.

نسخ معرب،بی کا،آخر محرم ۱۲۴۶،عناوین و نشانیها شنگرف،حاشیه نویسی دارد از مؤلف،جلد تیماج سبزه.

۱۱ ر-۷۵ پ،سطور مختلف،۲۰/۵ ۱۴/۵ X سم.

۴/۳۳-اصفهان،کتابخانه آیت اللّه سید محمد علی روضاتی،ج ۱،ص ۴۳۹، نسخه ش ۴۵۵.

ص:۳۵۹

از اوّل ناقص است،نام کاتب ندارد.تاریخ کتابت اواخر محرم ۱۲۴۶ ق.از کتابخانه نیای گرامی،آیت اللّه مرحوم آقا میرزا سید جمال الدین موسوی چهار سوقی.

۴/۳۴-تهران،دانشکده حقوق،فهرست ص ۳۶۳،نسخه ش:۲۵۵/۱.

نسخ،محمد علی فیروزکوهی،در روز شنبه ۱۲۶۵ ق،در مدرسه صدر سپاهان، شماره یکم دفتر است،

عنوان و نشان شنگرف و برخی جاها اعراب دارد و حواشی آن نشان«منه ره»دارد (۴۸۶۵۵)،فرنگی،جلد تیماج تریاکی ضربی مقوایی،۱۴۶ برگ،۱۹ سطر، ۵/۷ ۵/۱۵ X متن،۱۵/۵ ۲۱/۵ X سم.

۵/۳۵-تهران،دانشکده ادبیات تهران،ج ۳،ص ۹۰،نسخه ش ۳۲۱.

نسخ،محمد بدیع بن سید مصطفی موسوی اصفهانی درب امامی،روز آدینه ۲۶ ربیع الاول ۱۲۸۴ ق،(۷۵۶۲۶).

۶/۳۶-مشهد،آستان قدس،نسخه ش ۱۴۹۳/۲۹.

سید احمد صفائی خوانساری،قرن ۱۴،خشتی.

۷/۳۷-اصفهان،نشریه دانشگاه اصفهان،ج ۱۱،ص ۹۰۰،نسخه ش ۱۳۲.

نسخ،محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی،۸ صفر ۱۳۲۴ ق،(۱۷۱۷۷)،فرنگی.

۸/۳۸-تهران،مجلس شورا،نسخه ش ۸۸۲۸،مختصر مجلس،ص ۴۳۷ بی کا،بی تا.

۹/۳۹-تهران،ملی ایران،نسخه ش ۲۵۹۵۷.

بی کا،بی تا،خریداری از حوزه علمیه ولی عصر کرمان در تاریخ ۸۶/۱۱/۸.

*شرح بدایه الهدایه-نهایه البدایه

اشاره

*۳۰-شرح بر الفوائد الصمدیه شیخ بهائی(کبیر)(نحو-عربی)

کتابشناسی:این اثر شرح مفصلی است بر کتاب الفوائد الصمدیه که به شرح صمدیه شیخ بهائی مشهور است و مؤلف مطالب و شرح خود را در عبارات ما تن وارد کرده است

و آقا بزرگ تهرانی گوید:شرح مزجی بزرگی در پنج جلد است و مؤلف حواشی فراوانی بر آن زده است.آقا بزرگ جلد اوّل این شرح را نزد آیت اللّه مرعشی نجفی در قم گزارش کرده است.

آغاز:أولی کلام یستعان به علی جمله الهام بعد التبرّک باسم اللّه الملک العلام حمده علی جزیل الإنعام. (۱)

آغاز:نحوک نحوی فلیس عندک صرف فعفوک عفوی عن کل سرف فمن فضل بابک نجاه النحاه. (۲)

نسخه پژوهی:

۱/۴۰-قم،مرعشی،ج ۱۳،ص ۲۷،نسخه ش ۴۸۲۸.

آغاز:نحوک نحوی فلیس لی عندک صرف فعفوک عفوی عن کل سرف فمن فضل بابک نجاه النحاه.

نسخه حاضر که جلد اول آن است شب دوشنبه نوزدهم جمادی الأول ۱۱۱۵ ق به پایان رسیده است،نسخ،مؤلف،بی تا،عناوین و نشانیها شنگرف در حاشیه تصحیح و اضافه شده است روی برگ اول یادداشتی در معرفی کتاب و مؤلف آن با مهر بیضوی دیده می شود،جلد تیماج مشکی.

۹۵ برگ،۲۵ سطر،۲۵ X ۱۹ سم.

***۳۱-شرح بر الفوائد الصمدیه شیخ بهائی(؟متوسط)(نحو-عربی)**

کتابشناسی:اغلب فهرست نگاران و تراجم نگاران بر وجود شرح متوسطی بر صمدیه از مختاری نائینی تصریح کرده اند امّا در فهرست ها تشخیص نسخه های هر کدام از شرح کبیر و متوسط و صغیر دشوار است در مواردی با استفاده از قرائن موجود از جمله از آغاز و انجام ها به دست آورده ایم که بیشتر نسخ شرح صغیر و یک مورد نیز

ص:۳۶۱

۱- ((۱)) -الذریعه،ج ۱۳،ص ۳۶۲.

۲- ((۲)) -فهرست مرعشی،نسخه ش:۴۸۲۸.

مشخص شد که شرح کبیر بوده است امّا نسخه ای از شرح متوسط صمدیه نیافتیم.امّا در فهرست مواردی بود که مشخص نشده کدام یک از شروح است لذا در اینجا مواردی را که مجهول بوده است آورده ایم.

نسخه پژوهی:

۱/۴۱-تهران،مجلس شورا،ج-ص ۵۹۲،ش ۱۵۴۳۷.

نسخ،بی کا،قرن ۱۲.

۲/۴۲-همدان،مدرسه غرب همدان،ج-ص ۱۳۴۴،ش ۴۷۶۹.

نسخ،محمد باقر بن محمد مسیح تونی،آغاز رمضان ۱۱۹۷ ق،بیاض رقعی.

۳/۴۳-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۴،ش ۳۱۵۲-۱۶/۱۶۲.

آغاز:و ما جاء أو هل جاء راکبا لأنه مخبر عنه معنی ثم الراجح تأخر الحال عن عامل صاحبها لانها معموله لمعموله و یجب تقدمها علی العامل.

انجام:هل و هی حرف استفهام و قد مر تفسیره و تفترق عن الهمزه بأمور ۱-باختصاصها یطلب التصدیق وحده و لذا امتنع معادله أم المتصله.

نستعلیق،بی کا،قرن ۱۳،افتادگی از آغاز و انجام،جلد مقوائی با عطف و گوشه های تیماج.

۱۰۶ برگ،۱۴ سطر،۱۰ X ۱۶ سم.

۴/۴۴-تهران،مجلس شورا،ج،ص،نسخه ش ۱۷۰۹۶.

نسخ،محمد تقی همدانی ۱۲۴۳.

۵/۴۵-قم،شیخ علی حیدر(مکتبه)،ج ۲،ص ۱۹۱،نسخه ش ۶۹۷.

نسخ،بی کا،بی تا،عناوین و فواصل با قرمز،آخر نسخه تملکی باسم محمد حسین بن محمد یوسف چراندابی،جلد چرم زرد مایل به سیاهی.

۱۳۰ برگ،۱۷ سطر،۲۱ X ۱۴ سم.

۶/۴۶-قم،گلپایگانی،ج ۵،ص ۲۴۴۶،نسخه ش ۱-۱۸/۳۹.

آغاز:بسمله الحمد للّه الذی رفع بناء اسماء و نصب الارض علی الماء عامل العوامل و جاعلها.

انجام:و یعرف بعدم موازن له لو جعل مقام ألفه لام فی میزانه کأجلی لانتفاء و فعلل بفتحات لیلحق.

نسخ،مؤلف،بی تا،افتادگی از انجام،عناوین و خطوط شنگرف،مؤلف نسخه را تصحیح و اصلاح نموده در حاشیه نسخه بدل وجود دارد،حواشی با امضاء«منه»،جلد تیماج مشکی.

۵۵ برگ،۲۵ سطر،۱۹ X ۲۵ سم.

۷/۴۷-یزد،سریزدی(مسجد حظیره)،ج ۱،ص ۱۹۷،نسخه ش ۲۴۵/۴.

آغاز:افتاده از فخرج العلم بغیر القوانین غیر الالفاظ و الالفاظ لغت العرب و قواعد العرب و دخل الصرف و المعانی و البیان.

نسخ،بی کا،بی تا،دارای حواشی مختصر برگها جابجا شده است،جلد تیماج قرمز ضربی-/۱۶۳-۱۹۳ پ،سطر مختلف،۱۶ X ۲۰/۵ سم.

*۳۲-شرح بر الفوائد الصمدیه شیخ بهائی(صغیر)(نحو-عربی)

اشاره

کتابشناسی:شرح مزجی نسبتا مختصری است که پس از شرح دیگر مفصّل خود به درخواست بعضی از احباب و طلاب نوشته و در آن به توضیح مهمات مسائل پرداخته و بیشتر تعلیلات نحو را متعرّض نشده و بعضی الغاز نحوی را نیز آورده تا تشویقی برای علاقمندان باشد.شرح حدیقه آخر به اختصار برگزار شده چون شارح در حال سفر بوده است. (۱)

آغاز:نحو جنابک المتعال صرف وجوه الآمال و بابک مورد کل سؤال و مصدر کل نوال،لا ینصرف بالخیبه من انتظر مواهب کرمک.

ص:۳۶۳

۱- (۱) -فهرست نسخ خطی مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۵،ص ۳۶۸-۳۶۹.

انجام:مشوش البال بوطر بعد وطر و نقول کما قال المصنف رحمه اللّه تعالی:اللهم اشرح صدورنا.

نسخه پژوهی:

۱/۴۸-قم؛مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۵،ص ۳۶۸،نسخه ش ۱۹۳۷.

نسخ،ابو القاسم بن محمد ابراهیم بیدگلی کاشانی،از عصر مؤلف،عناوین و نشانی متن شنگرف،دارای حواشی مؤلف،معرفی کتاب از عنایت اللّه حسینی مختاری به تاریخ ۱۱۱۳،جلد گالینگور خاکستری.

۱۹۵ گ،۱۵ س،۱۹ X ۱۲/۵ سم.

۲/۴۹-قم،مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۲،ص ۲۲،نسخه ش ۴۱۷.

تذکر:نام مؤلف به قرینه آغاز نسخه انتخاب شد.

نستعلیق،بی کا،قرن ۱۲،متن نسخ با نشانی شنگرف،برگ آخر نونویس و بتاریخ جمادی الاول ۱۲۸۰ نوشته شده است برگ دوم نسخه افتاده است،جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

۱۰۶ برگ،۱۹ سطر،۱۹/۵*۱۴ سم.

۳/۵۰-قم،نسخه های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۳،ص ۴۵،نسخه ش ۸۵۶.

نسخ،بی کا،قرن ۱۲،عناوین شنگرف،در برگ اول تملکی در جمادی الثانی ۱۲۵۹ و چند یادداشت متفرقه و مهر کتابخانه«حاج میرزا ابراهیم آقا»و در برگ آخر چند یادداشت متفرقه و تاریخ تولدی به سال ۱۲۲۹ و جز آن دیده می شود.دارای حواشی (کتابخانه نمازی-خوی ۵۶۰).

۳۵۳ صفحه.

۴/۵۱-قم،شیخ علی حیدر(مکتبه)،ص،نسخه ش ۱۹۳.

نسخ،بی کا،۱۱۷۵ ق،عناوین و خطوط بالای متن با قرمز،دور صفحات با قرمز

ص:۳۶۴

تزیین شده،در حواشی نسخه تصحیحات و تعلیقاتی با نشانی«منه»آمده است.برگها ترمیم شده،در برگ دوم مهر بیضوی،و تملکی در ماه رمضان ۱۲۸۸ ق در تبریز که زیر آن مهر بیضوی آمده است.در برگ اول و آخر مهر بیضوی و مربع آمده که قابل خواندن نیست،جلد چرم مشکی.

۱۱۶ برگ،۲۵ سطر،۲۰/۵*۱۴ سم.

۵/۵۲-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۳،نسخه ش ۳۹۹۹/۱-۲۰/۱۱۹.

نسخ،محمد علی بن ابو الحسن نائینی،پنجشنبه ۲۰ شعبان المعظم ۱۱۸۸ ق،جلد تیماج قهوه ای،۱۵۳ برگ،۱۴ سطر،۱۴*۲۱ سم.

۶/۵۳-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۳،نسخه ش ۲۶۸۰-۱۴/۱۳۰.

بی کا،قرن ۱۳،جلد ساغری مشکی.

۱۱۵ برگ،۱۶ سطر،۱۴*۲۱ سم.

۷/۵۴-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۳،نسخه ش ۲۱۹۴/۱-۱۲/۸۴.

نسخ،اسماعیل بن محمد علی،با مهر بیضوی وی،جمعه ۱۲۲۷ ق،جلد تیماج قهوه ای.

۱۱۷ برگ،۲۰ سطر،۱۵*۲۱.

۸/۵۵-قم،مسجد اعظم،ج ۴،ص ۱۴۸۱،نسخه ش ۸۲۶.

نستعلیق،حسن بن محمد،چهارشنبه ۱۳ رمضان ۱۲۳۰ ق،عناوین و خطوط شنگرف،مهر بیضوی با سجع«عبده صادق بن جعفر»،جلد تیماج قهوه ای،ترنج و سرولجکی،عطف تیماج مشکی،مجدول گره ای.

۱۳۲ برگ،سطور مختلف،۱۴*۲۰ سم.

۹/۵۶-آشتیان،حوزه علمیه آشتیان،بخش یکم،ص ۸۲،نسخه ش ۳۱/۳.

نسخ،محمد حسن آشتیان قمی،دوم ماه شعبان المعظم ۱۲۵۳ ق،مدرسه الفتیه دار السلطنه قزوین،مطالب و شروح در جدول نارنجی و حواشی با توضیحات در جدول ساده با نشان«منه»و تعلیقاتی از علمای نحو مانند:سیبویه،ابن مالک،در آغاز

جای سرلوح رسم گردیده اما فاقد نقش و تزئین است،نشان ۸ سجع بیضوی«مهدی ۱۲۸۶ ق»در ص ۱،۲،۳ و اول و آخر و سجع ترنج گونه«بود مروج دین محمدی جعفر»در ص ۱،و نشان ۳ مهر بیضی شکل«عین الراجی محمد حسن»در ص پایانی دو نشان شنگرفی که کلمه«وصی»و«اللّه»آن ها خوانده شد،و یادداشت«عبد الرحیم» بدون تاریخ و متفرقاتی دیگر،نخودی،ضخیم،جلد تیماج عسلی ضربی،مجدول با لایه مقوای محکم،درون حنایی،خشتی.

«۲۲۲ پ-/۴۵۱»،۲۵ سطر،۱۷*۲۲/۵ سم.

۱۰/۵۷-تهران،عبد العظیم،ج ۱،ص ۴۰۶،نسخه ش ۷۰.

نسخ،محمد علی بن محمد باقر قزوینی،پنجشنبه ۶ شوال ۱۲۵۷ ق،واقف:علی حمیدی،۱۳۳۸/۵/۳،عناوین و نشانیها شنگرف،در حاشیه تصحیح شده و حواشی به لفظ«منه»دارد،در اول نسخه مهر و یادداشت تملک عبد الحمید در روز شنبه ۲۶ ربیع الأول ۱۲۶۵ ق،در آخر نسخه صورت اجازه نامه خانه و باغچه محمود بیک در شوال ۱۲۶۱ ق ثبت شده است.دانش پژوه:ش ۲۹۱ ص ۲۷۲.ثبت:۲۳۹۲،جلد تیماج قهوه ای مجدول گرهی با ترنج و سر ترنج و لچکی.

۱۲۶ برگ،۱۸ سطر،۱۷*۲۲ سم.

۱۱/۵۸-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۴،نسخه ش ۷۴۳۱/۲-۳۸/۵۱.

نسخ،بی کا،۱۲۵۹ ق،عناوین و نشانی ها شنگرف،جلد تیماج مشکی.

۱۳۵ برگ،۱۵ سطر،۱۵*۲۱ سم.

۱۲/۵۹-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۳،نسخه ش ۵۳۹۸-۲۷/۶۸.

نستعلیق،محمود بن محمد خویی،پنجشنبه ربیع الثانی ۱۲۶۳ ق جلد مقوای لایی، عطف پارچه ای.

۱۲۵ برگ،۱۶ سطر،۱۶*۲۱ سم.

۱۳/۶۰-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۳،نسخه ش ۶۵۷۵-۳۳/۱۲۵.

نسخ و نستعلیق،سید محمود بن میر مهدی اهری،رجب ۱۲۶۵ ق،در مدرسه

حاجی آقا،عناوین و نشانیها شنگرف،در حاشیه تصحیح شده است و حواشی«منه» دارد،جلد تیماج مشکی.

۹۲ برگ،۱۹ سطر،۱۴*۲۰ سم.

۱۴/۶۱-یزد،وزیری،نشریه ۱۳،ص ۳۹۱،نسخه ش ۴۳۶۰.

نسخ،بی کا،سوم ربیع المولود ۱۲۶۵ ق،شماره عمومی ۱۲۷۵۷۶.

۱۳۳ برگ،۱۶*۲۲ سم.

۱۵/۶۲-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۶،نسخه ش ۲۲۹۳-۱۲/۱۸۳.

نسخ،محمد حسین بن ملا کاظم مکتب دار،سه شنبه ۱۵ شوال ۱۲۸۶ ق،جلد تیماج قهوه ای.

۱۷۲ برگ،۱۶ سطر،۱۱*۱۷ سم.

۱۶/۶۳-قم،شیخ علی حیدر(مکتبه)،ج ۲،ص ۱۲۳،نسخه ش ۶۱۴.

نسخ،عبد اللّٰه بن رمضان،بی تا،عناوین با قرمز و فواصل با مداد سبز،در حاشیه توضیحاتی آمده،برگها ترمیم شده است،در برگ اول تملکی به واسطه ارث به اسم مرتضی محسنی آمده است،جلد عادی.

۱۵ برگ،۲۱ سطر،۱۴*۹/۵ سم.

۱۷/۶۴-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۳،نسخه ش ۳۷۸۸-۱۹/۱۱۸.

نسخ،بی کا،بی تا،متن با شنگرف نشانی دارد،در حاشیه تصحیح شده و حاشیه نویسی دارد از مؤلف با امضای«منه عفی عنه»جلد تیماج قهوه ای،ضربی،ترنج باسر، مجدول گرهی.

۱۶۶ برگ،۱۵ سطر،۱۵*۲۱ سم.

۱۸/۶۵-همدان،مدرسه غرب همدان،ج،ص ۱۳۴۴،نسخه ش ۱۲۵۸.

نسخ،بی کا،بی تا،خشتی.

۱۹/۶۶-قم،گلپایگانی،ج ۶،ص ۳۰۱۴،نسخه ش ۸۱۳۴/۲-۵۵/۱۰۴.

از اول تا بحث«حال مفرده از منصوبات»،نسخ،بی کا،بی تا،افتادگی از انجام.

۴۱ برگ،۱۵ سطر،۱۵*۲۱ سم.

۲۰/۶۷-کاشان،جعفری،نسخه ش 15/1.

نسخ،بی کا،بی تا،عناوین و نشانیها شنگرف،جلد تیماج قهوه ای مجدول.

۸۷ برگ،۱۶ سطر،۱۴*۲۲ سم.

۲۱/۶۸-تهران،مجلس شورا،ج ۲۶،ص ۲۴۹،نسخه ش ۷۷۶۴.

نسخ،بی کا،بی تا،عناوین و نشانیها شنگرف،این نسخه را احتشام الدوله به فرزند خود سلطان جنید میرزا اهدا نموده است،[ثبت ۲۲۳۹۸]،جلد گالینگور قرمز.

۱۸۱ برگ،۱۴ سطر،۱۵*۲۲ سم.

۲۲/۶۹-قم،مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی،ج ۱،ص ۵۶۴،نسخه ش ۶۵۶.

آغاز نسخه:فان المختصر المنسوب إلى العالم الفاضل الكامل قدوه المحققين.

یک صفحه از خطبه شرح از این نسخه افتاده است،نسخ،بی کا،بی تا،افتادگی از آغاز،عناوین شنگرف و مشکی نشانیها شنگرف،با چند حاشیه با رمز«منه»و علائم تصحیح در آن دیده می شود،جلد تیماج مشکی،موریانه خوردگی دارد.

۱۴۶ برگ،۱۶ سطر،۱۴*۲۱ سم.

۲۳/۷۰-تهران،ملی ایران،ج ۱۵،ص ۱۷۱،نسخه ش ۳۳۵۹.

نام مؤلف به قرینه آغاز نسخه تعیین شد،نسخ،بی کا،بی تا،تزئینات متن عناوین با مرکب قرمز مهرها و تملك و غیره،مهر تملك کتابخانه رهنمون کرمانشاه،شماره پیشین ۶۸۹،فرنگی نخودی و شکری،جلد تیماج زیتونی،یک لایی،ضربی،مجدول.

۸۱ برگ، ۲۰ سطر، ۱۰*۱۴/۵ سطر،۱۵*۲۱ سم.

۲۴/۷۱-خوی،مدرسه نمازی،ص ۲۹۳،نسخه ش ۵۶۰.

نسخ،بی کا،بی تا،عناوین شنگرف،با حواشی از مؤلف،وقف شهید جلد تیماج قهوه ای با ترنج با مهر و نقش گل و بوته،جدول دار.

۱۴ سطر،۱۶*۲۱ سم.

ص:۳۶۸

۲۵/۷۲-قم،مرعشی،ج ۲۷،ص ۳۲۲،نسخه ش ۱۰۹۰۷.

آغاز:قال المصنف قدس اللّه روحه بعد البسمله احسن كلمه يبتدأ بها الكلام و خير خبر يختتم به المرام.

نسخ،نزدیک عصر مؤلف،عناوین و نشانی متن شنگرف،در برگی پس از کتاب چند شعر پراکنده بتاریخ ۱۲۱۸ ق با مهر بیضوی«عبده ابو تراب»دیده می شود.

۱۶۵ برگ،۱۴ سطر،۱۶*۲۱ سم.

۲۶/۷۳-قم،گلپایگانی،مجموعه محمد حجت(آیت اللّه)،ج ۱،ص ۲۸۶،نسخه ش ۳۳۲.

نسخ،متن با شنگرف نشانی دارد،در حاشیه تصحیح شده و حاشیه نویسی دارد از مؤلف،جلد تیماج قهوه ای.

۱۶۶ برگ،۱۵ سطر،۱۵*۲۱ سم.

۲۷/۷۴-قم،مؤسسه امام صادق علیه السّلام،ص ۷۹،نسخه ش ۱۰۱.

نسخ نیکو،علی بن محمد،پنجم ربیع الأول ۱۲۷۱ ق،عناوین و نشانیها شنگرف،در حاشیه توسط کاتب تصحیح شده با حاشیه نویسی و این کار غره جمادی الاول ۱۲۷۱ ق پایان یافته است.روی برگ اول اشعاری فارسی و عربی و تملک خسروشاهی دیده می شود،جلد مقوایی عطف تیماج قهوه ای.

۱۲۷ برگ،۱۷ سطر،۲۲*۱۶ سم.

۲۸/۷۵-اصفهان-کتابخانه آیت اللّه سید محمد علی روضاتی،ج ۲،ص ۲۵۶، نسخه ش ۶۳۸.

نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد.ظهر نسخه مهر«محمد باقر ۱۰۹۲ یا ۱۱۹۲ ق» و«ابو الحسن ابن محمد سعید»و تملک احمد بن حسین جمال الدین الحلّی به تاریخ ماه رجب ۱۱۷۲ ق و مهر او«عبده احمد بن حسین جمال الدین»دیده می شود.

۲۹/۷۶-تهران،مجلس شورا،ج ۲۰،ص ۲۷۳ نسخه ش ۶۸۰۷.

ص:۳۶۹

فقط چند برگ آغازین کتاب را داراست،نستعلیق،قرن ۱۳،بی کا،جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.۱۵۳ پ-/۱۵۸،۱۷*۲۲ سم،سطرها مختلف.

*شرح تهذیب المنطق-تعدیل المیزان فی تعلیق علم المیزان

*۳۳-شرح صحیفه سجادیه(حدیث-عربی)

اشاره

کتابشناسی:شرح مزجی و نسبتا مشروحی بر صحیفه سجادیه است که گویا فقط مقدمه کتاب و شرح دعای ۲۶ و ۲۷ صحیفه در آن شرح شده است.مختاری در بیان علت تألیف این شرح در مقدمه چنین آورده است که شروح متعددی بر صحیفه نگاشته شده اما تقریبا هیچ یک جامع و وافی به مقصود نمی باشد.زیرا بعضی از آنها مانند حاشیه میرداماد و حاشیه فیض کاشانی بسیار مختصر است و فقط به مسائل لغوی و موضوعات ادبی پرداخته است.بعضی دیگر مانند تحفه رضویّه فاقد مباحث ادبی است و به تطویل و درازگویی در موضوعات غیر مهم و خارج از بحث روی آورده اند.

ولی عده ای دیگر همچون«فواید الطریفه»علامه مجلسی تمام دعاها و جملاتش را شرح نکرده اند و از این جهت ناقص به نظر می رسد.«ریاض السالکین»نیز اگرچه دارای محاسنی می باشد اما معایبی نیز دارد از جمله آن که بسیار مفصل و حجیم است و در مباحث لغوی کار را به افراط کشانده و با آوردن نقل قول های فراوان و متعارض، سعی در جمع کردن آن ها و حل اختلافات میکند که گاهی نیز موفق نمی شود.جز آن در موارد متعددی نیز موضوعات جنبی و فرعی را پیش می کشد و از موضوع اصلی بسیار دور می شود و تکرارهای زیادی نیز در تفسیر مفردات لغوی دارد.اما با این همه،ابتکار در به دست آوردن معانی جدید و مضامین بدیع در هیچ یک دیده نمی شود.به همین جهت،پس از استخاره از خداوند متعال به نگارش شرحی بر صحیفه سجادیه اقدام کردم.

آغاز:بسمله،مفتاح فلاح العباد و صلاح سلاح العباد و کنز الفوائد العظیمه و حرز الفرائد الیتیمه حمد من رفع حجابه و فتح أبوابه من دعاه.

ص:۳۷۰

انجام:و عوضه أی أعط ذلک المسلم عوضا من فعله عوضا حاضرا.

نسخه پژوهی:

۱/۷۷-قم؛فهرست گلپایگانی،ج ۱،ص ۱۳۸-۱۳۹،نسخه ش ۲-۱۸/۳۹.

مؤلف،بی تا،افتادگی از انجام،نشانی ها شنگرف،مؤلف نسخه را تصحیح کرده و خطخوردگی و اضافات و تصحیحات فراوانی در متن و حاشیه با امضای«منه»دارد، جلد تیماج مشکی.

*۳۴-شرح لسان المیزان لوزن أفکار الأذهان(منطق-عربی)

اشاره

کتابشناسی:شرح مزجی مفصلی است بر رساله«لسان المیزان»خود مؤلف،که بنا به درخواست بعضی از دوستانش نوشته است.در این شرح بعضی از مباحث فلسفی و ادبی نیز به مناسبت آمده است.

صاحب الذریعه در ضمن حواشی حاشیه مولی عبد اللّه،کتابی با این نام یاد می کند که به سال ۱۳۲۳ ق همراه با حاشیه مولی عبد اللّه در تهران به چاپ رسیده است.

آغاز:«افتتح بحمد اللّه فیه اشاره الی أن صدور الفعل من الفاعل...و هی علی ما ذکره هیهنا شیئان...قوله(ص)کل أمر ذی بال.»

انجام:و اعلم ان المشهورات و المسلمات و المظنونات إنما ینتفع بها.

نسخه پژوهی:

۱/۷۸-تهران،مجلس شورا،نسخه ش ۱۴۷۲۱.

نسخ،بی کا،حدود ۱۱۴۰ ق.

۲/۷۹-تهران،مجلس شورا،نسخه ش ۲۶۲ طباطبایی.

نسخه فاقد دیباچه است ولی نسخه دیگری از این کتاب با دیباچه به شماره ۱۲۶۵۷ در آستان قدس موجود است که مؤلف در آن اشاره می کند این کتاب را بعد از اثر دیگرش«محیی الأذهان فی شرح لسان المیزان»تألیف کرده است.

نسخ و نستعلیق،اسماعیل بن محسن شاهرودی ۱۲۷۳ ق،مشهد رضوی،افتادگی

از آغاز و انجام،پشت برگ پایان،ابیاتی از دیوان امام علی علیه السّلام به شیوه چلیپا نوشته شده است.ثبت:۳۰۹۶۹،فرنگی آهار مهره،جلد:تیماج یشمی با ترنج و نیم ترنج.

۱۳۸ برگ، ۲۰ سطر ۱۴*۲۴ سم.

۳/۸۰-قم،گلپایگانی،ج ۱،ص ۱۳۹،نسخه ش:۳-۱۸/۳۹.

نسخ،مؤلف،بی تا،عناوین و خطوط شنگرف،مؤلف نسخه را تصحیح و اصلاح نموده،حواشی با امضای«منه»،جلد:تیماج مشکی.

۸۱ برگ، ۲۰ سطر،۱۹*۲۵ سم.

*۳۵-صفوه الصافی من رغوه الشافی(کلام-عربی)

کتابشناسی:فقیه بزرگوار مختاری نائینی پس از نگارش«إرتشاف الصافی من سلاف الشافی»این تلخیص را از شافی تهیه کرد و امّا در این خلاصه به بیان اصول مقاصد شافی اکتفا کرد بدون تصریح به اعتراض از قاضی و جواب سید.آقا بزرگ وجود نسخه ای را نزد آیت اللّه مرعشی نجفی گزارش کرده است.

[الذریعه،ج ۴،ص ۴۲۳؛ج ۱۵،ص ۴۹]

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*صیغ العقود-مقالید القصود

*۳۶-عروض العروض،در عروض و قافیه(عروض و قافیه-عربی)

اشاره

کتابشناسی:اطلاعاتی از آن نیافتیم.

آغاز:الحمد للّه ذی الطول الطویل و الکمال الکامل الجمیل و المدد المدید و المجد المجید و الرشد الرشید...أما بعد فهذه عروض العروض لمن حاول فی بحر الشعر ان یخوض.

انجام:افتادگی دارد:الشواهد فاما تمیم تمیم بن مر...دمنه أقفرت لسلمی بذات الغضا و تعفف و لا تبتئس فما یقض یاتیکا.

ص:۳۷۲

نسخه پژوهی:

۱/۸۱-قم،گلپایگانی،فهرست ج ۵،ص ۲۸۹۳،نسخه ش:۴۴۳۶-۲۲/۱۵۶.

نسخ،بی کا،قرن ۱۳،جلد مقوایی طوسی.

۱۸ برگ،۱۸ سطر،۱۳*۱۹ سم.

در این نسخه رساله دوبار تحریر شده است یکی از برگ ۱۰-۱۳ و دیگری از برگ ۱۴ تا ۱۸ که تحریر دوم ناقص است.

*۳۷-عمده الناظر فی عقده الناذر(فقه-عربی)

اشاره

کتابشناسی:آقا بزرگ تهرانی گوید:این رساله درباره یکی از مسائل نذر است که در عصر مؤلف اتفاق افتاده است چنانچه این نکته را خودش در شرح حالش آورده است. (۱)

آغاز:بسمله:الحمد للّه الذی شرع العقود شوارع إلی المقصود...أما بعد فإن علماء عصرنا...اختلفوا فی من نذر حال صحته و ثبات عقله...و رتبنا الرساله علی فصول و خاتمه و سمیناها«عمده الناظر فی عقده الناذر...فی صروف فصول اربعه.

انجام:و قد تیسر الإختتام...فی أواخر شهر ربیع الثانی...من السنه الرابعه من العشر الثانی من المائه الثانیه من الألف الثانی و کتب مؤلفها...بهاء الدین محمد بن محمد باقر الحسینی النائینی...و الحمد للّه رب العالمین.

نسخه پژوهی:

۱/۸۲-تهران،دانشگاه تهران،نسخه ش ۴۰۰۲،ج ۱۲،ص ۲۹۹۱.

نستعلیق،احمد بن حسین بن علی بن عبد الجبار،۱۸ ج ۱۱۹۴ ق،برای خزانه شیخ عبد علی بن محمد فاروقی در روز دوشنبه ۱۸،ج ۱۱۹۴،۱ ق،تصحیح شده و بلاغ مورخ شب ۱۴،۱۱۹۵ ق دارد،در ۴۷ ص،سپاهانی،جلد تیماج مشکی،ضربی مقوایی.

۲۶ برگ، ۲۰ س،۱۱*۱۵ سطر،۱۷*۲۳ سم.

۱- (۱)) -الذریعه،ج ۱۵،ص ۳۴۱.

*۳۸-العین فی سقی المتبایعین

اشاره

(فقه-عربی) *نام دیگر:تعارض حق المشتری و البایع.(مرعشی،نسخه ش ۳۳۸۲).

کتابشناسی:رساله ای است در بررسی یکی از مباحث بیع با عنوان تعارض حق مشتری و بایع.مؤلف آن را در دو عین و پنج تنبیه تنظیم کرده است.وی این رساله را در شب ۲۸ یا ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱۲۸ یا ۱۱۲۲ ق در جعفرآباد اصفهان به پایان رسانده است.

فاضل محقق استاد سید احمد اشکوری در فهرست مرعشی نسخه شماره ۳۳۸۱/۱ رساله ای را با عنوان«البیع»معرفی کرده است که پایان آن با پایان العین فی سقی المتبایعین همخوانی دارد و همچنین در دو عین و تنبیهات نیز همان است با این تفاوت که استاد دانش پژوه در فهرست دانشگاه تهران نسخه شماره ۱۸۵۹/۴ گفته ۵ تنبیه دارد و جناب اشکوری ۴ تنبیه ذکر کرده است امّا از آنجا که نسخه مرعشی از آغاز افتادگی داشته قابل شناسایی نبوده است.

[فهرست دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۴۵۹؛مرعشی،ج ۹،ص ۱۵۸]

آغاز:الحمد للّه جابر الضرار بجبایر الخیار...أما بعد فهذه مسئله مهمه اضطربت فیها کلمه الائمه و...وضعت الرساله لهذه المقاله...و سمیتها العین فی سقی المتبایعین.

انجام:و هدانا إلی الصدق المحقق بنور التوفیق و قد فرغ من یسویده فی سواد اللیل...

مؤلفه...بهاء الدین محمد الحسینی...فی منتصف اللیله الثانیه[أو الثمانیه]و العشرین من ربیع الأول أول ربیع السنه الثانیه[أو الثمانیه]و العشرین بعد مائه و ألف...فی دار هجرتی جعفرآباد من مزارع اصفهان حفظها اللّه و سایر بلاد الایمان من آفات الدوران و حوادث الزمان.

نسخه پژوهی:

۱/۸۳-تهران،دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۴۵۹،نسخه ش:۱۸۵۹/۴.نسخ بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی نائینی،بی تا،عنوان و نشان شنگرف،حواشی نستعلیق ریز.حاشیه منه دارد،سپاهانی،جلد تیماج مشکی ضربی مقوایی.

ص:۳۷۴

از ۹۳ پ-۱۰۶ پ،۱۹ س،۵/۷*۵/۱۲ سطر،۱۳*۱۹/۵ سم.

۲/۸۴-قم،مرعشی،ج ۹،ص ۱۵۸،نسخه ش:۳۳۸۲/۱.

آغاز:موجود:غیره و قد علم بذلک أن حصر السببیه الضرر البائع فی نفسه کما فی الروضه و المسالک.

نستعلیق،مختاری،بی تا،افتادگی از آغاز،جلد مقوایی پارچه.

۶ برگ،۱ ر-۷ ر،سطور مختلف،۲۱/۵*۱۷ سم.

۳/۸۵-مشهد،آستان قدس،ج ۲۰،ص ۳۵۴،نسخه ش-ض(۸۶۷ گ).

نسخ،بی کا،قرن ۱۲،کاغذ:دولت آبادی،عناوین به شنگرف،جلد تیماج لبه دار قهوه ای،وقفی سعید طباطبائی سنه ۱۳۳۲ ق.

۲۳ برگ،۱۲ س،۱۹*۱۲ سم.

*۳۹-فرائد الفوائد(کشکول-؟)

کتابشناسی:کشکولی است از فوائد متفرقه،آقا بزرگ نسخه ای از آن را نزد آیت اللّه مرعشی گزارش کرده است.

[الذریعه،ج ۱۶،ص ۱۴۲] نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*الفرائد البهیه فی شرح الفوائد الصمدیه-شرح صمدیه صغیر

*۴۰-فرائد البهیه

کتابشناسی:آقا بزرگ نسخه ای از آن را در مجموعه ای نزد آیت اللّه مرعشی نجفی گزارش کرده است و اطلاعات دیگری از آن در دست نیست.و البته هم«فرائد البهیه» و هم«فرائد الفوائد»در آن ذکر شده و معلوم است که این دو اثر جدا از یکدیگر است.

[الذریعه،ج ۲۰،ص ۱۱۷] نسخه پژوهی:نسخه ای از آن یافت نشد.

*۴۱-قباله قبیله(فقه-عربی)

اشاره

*نام دیگر:رساله ارتجالیه فی بیان استقبال المیّت.

کتابشناسی:مؤلف این اثر را در یک مقدمه و سه فصل تنظیم کرده است و در بیان چگونگی رو به قبله کردن میت و بیانگر بخشی از احکام میت است. (۱)

مجموعه ای را آقا بزرگ در دانشگاه تهران به شماره ۱۸۵۹ رصد کرده که به خط مؤلف است و رسائل وی که در کاظمین و اصفهان در میان سالهای ۱۱۱۸ تا ۱۱۳۱ ق نگاشته آمده است.

آغاز:بسمله.الحمد للّه الذی جعل الکعبه البیت الحرام قیاما للناس...اما بعد فیقول...

بهاء الدین محمد الحسینی...هذه قباله قبلیه و رساله ارتجالیه فی بیان استقبال المیت و توجیهه إلی القبله.

انجام:یجب بقوله لا بد و قال فی شرح القواعد(ناقص در فصل ۳)

نسخه پژوهی:

۱/۸۶-تهران؛دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۴۶۰،نسخه ش:۱۸۵۹/۶.

نسخ،بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی نائینی،بی تا،عناوین و نشانی ها شنگرف،حواشی نستعلیق ریز،سپاهانی،جلد تیماج مشکی ضربی مقوایی،مهرها:

(بیضوی:عبده محمد صادق بن محمد حسین الحسینی)و(چهارگوش لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه علی ولی اللّه).

۱۳۰ پ-۱۳۳ پ،۱۹ سطر،۵/۷*۵/۱۲ متن،۱۳*۱۹/۵ سم.

*۴۲-قسام المواریث فی أقسام التواریث(فقه-فارسی)

کتابشناسی:نام این کتاب را مؤلف در مقدمه کتاب«تقویم المیراث فی تقسیم المیراث»آورده است.

[فهرست کتابخانه شاهچراغ،ص ۱۱۸] نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

۱- (۱)) -الذریعه،ج ۱۷،ص ۲۹-۳۰ با دخل و تصرف.

*۴۳-القول الفصل فی المسح و الغسل(فقه-عربی)

اشاره

کتابشناسی:رساله ای است در حقیقت غسل و مسح؛و شستن و دست تر به روی بشره کشیدن و فرق بین این دو و اینکه با یکدیگر تباین دارند.در این رساله بسیاری از اقوال فقها طرح و رد و ایراد در آنها وارد شده است.اثر دارای دوازده فصل می باشد و مؤلف بزرگوار آن در شب شنبه ۱۶ شوال ۱۱۱۰ ق از تألیف آن فراغت حاصل کرده است.این رساله را آقا بزرگ«القول الفصل فی حقیقتی المسح و الغسل»نامیده است. (۱)

[الذریعه،ج ۳۰/۱۷ و ۲۱۲؛مرعشی ۷ ج ۱۵۹/۹؛دانشگاه تهران،ج ۴۰۹/۸] آغاز:«الحمد للّه الذی یجازی بجنه النعیم علی مثل مسحه رأس الیتیم و یغسل بقطره دمع الاثیم».

انجام:فلا یجزیء الغسل عنه بیان للمراد لا تعریض بایراد و اللّه یعلم ما لا نعلم و له الحمد علی ما علم...».

نسخه پژوهی:

۱/۸۷-قم،مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۷،ص ۲۲۱،نسخه ش:۲۷۴۸/۵ نسخ،احمد بن حسین بن احمد بن علی بن عبد الجبار،۲۶ رمضان ۱۱۹۴ ق، عناوین نوشته نیست،تصحیح شده و در برگ آخر علامت بلاغی از کاتب در شب ۲۱ جمادی الاولی ۱۱۹۵ ق آمده است،دارای حواشی«منه سلمه اللّه»و«شیخ حسین»، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۱۴ برگ،۱۱۴ ر-۱۲۸ ر،۲۰ سطر،۱۶*۲۲ سم.

۲/۸۸-تهران،دانشگاه تهران؛نسخه ش:۱۸۵۹/۳.

انجام:بل یجعل النوم رسوله مؤلفه الفقیر...بهاء الدین محمد الحسینی افاض اللّه علیه العلم الیقینی.

نسخ،بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی نائینی،بی تا،عنوان و نشان شنگرف،

ص:۳۷۷

۱- ((۱)) -همان،ج ۱۷،ص ۳۰.

تاریخ تألیف در پایان هست ولی در نسخه ما پاره شده و دیده نمی شود.حاشیه«منه» دارد،سپاهانی،جلد تیماج مشکی ضربی مقوایی.

۶۲ پ-۹۲ ر،۱۹ س ۵/۷*۵/۱۲ سطر،۱۳*۱۹/۵ سم.

۳/۸۹-قم،مرعشی،ج ۹،ص ۱۵۹،نسخه ش ۳۳۸۲/۲.

انجام:تصادقهما فی امرار الید مع...

نستعلیق،بی کا،بی تا،جلد مقوایی پارچه.

۱۵ برگ،۷ ر-۲۲ ر،مختلف السطور،۲۱/۵*۱۷ سم.

*۴۴-کشف الغموض فی شرح ألطف العروض(عروض-عربی)

اشاره

کتابشناسی:اطلاعاتی از آن نیافتیم.

نسخه پژوهی:

۱/۹۰-قم-مدرسه فیضیه،ج ۱،ص ۲۱۷،نسخه ش ۱۶۵۵.

نسخ،سده سیزدهم،

۱۴۱ برگ،۱۶ سطر،۱۴*۲۰.

*۴۵-لسان المیزان(منطق-عربی)

کتابشناسی:در ابتدای«شرح لسان المیزان»،مؤلف تصریح به این تألیف خود نموده و فرموده است:«إنّی لمّا ألفت المختصر المسمی بلسان المیزان لوزان أفکار الأذهان الفیته قد حسن وقعه و استحسن وضعه».

نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۴۶-لطائف المیراث لطائف الورّاث(فقه-عربی)

مؤلّف از این کتاب در مقدمه کتاب«تقویم المیراث فی تقسیم المیراث»نام برده است.

[فهرست کتابخانه شاهچراغ،ص ۱۱۸] نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۴۷-مصفاه السفاء لإستصغاء الشفاء(فلسفه-عربی)

کتابشناسی:این اثر شرح فن طبیعی شفای بو علی سینا است.آقا بزرگ تهرانی نسخه ای از جلد اوّل آن را در نزد آیت اللّه مرعشی در قم گزارش کرده است.

[الذریعه،ج ۲۱،ص ۱۲۴] نسخه پژوهی:نسخه ای یافت نشد.

*۴۸-المطرز فی اللغز(ادبیات-عربی)

کتابشناسی:در لغز و معمّا است و در آن الغاز عربی مشکل را در دو قسم حل نموده است.قسم اول در الغازی که مربوط به اعراب است.قسم دوم در الغازی که مربوط به معانی است.در ماه ذی القعده ۱۱۱۸ ق (۱)به پایان رسیده است.

آغاز:الحمد للّه الذی خلق الإنسان و علّمه البیان و التبیان و هداه إلی حل شکال الاشکال و مکن عقله من حل کل عقال.

انجام:فإنّ ذلک قد یجب تنشیطا للحزین و حفظا له عن الهلاک و التباب.

نسخه پژوهی:

۱/۹۱-مشهد،آستان قدس،فهرست الفبائی،ص ۵۲۷،ش:ض ۱۳۵۶۶.

نستعلیق،بی کا،۱۱۲۵ ق.

۲/۹۲-قم،مرعشی،ج ۴،ص ۱۹۲،ش ۱۴۰۹/۱۸.

نسخ،بی کا،ربیع الثانی ۱۱۲۸ ق،عناوین شنگرف،جلد تیماج سبز ضربی.

۲۶ برگ،از ۳۴۱ پ-۳۶۶ پ،۲۳ سطر،۲۴*۱۲ سم.

۳/۹۳-قم؛فیضیه،ج ۱،ص ۲۵۵،نسخه ش ۹۳۲.

۱- (۱)) -آقا بزرگ تهرانی،در ج ۲۱،ص ۱۴۹ الذریعه تاریخ تألیف را ۲۷ ربیع الاول ۱۱۲۵ ق ذکر کرده.دانش پژوه هم در فهرست دانشگاه از متن نسخه موجود شوال ۱۱۱۸ ق را ذکر کرده است.

نستعلیق،محمد بن محمد علی،شنبه ۱۶ ذیقعده ۱۱۴۲ ق.

۱۶ برگ،۱۸ سطر،۱۴* ۲۰ سم.

۴/۹۴-قم،مؤسسه آیت اللّه بروجردی،ج ۲،ص ۳۶۷،نسخه ش ۵۸۳/۵.

نستعلیق،بی کا،بی تا،جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

۲۸ برگ،۲۵۲ پ-۲۸۰ پ ۲۱/۵*۱۵/۵ سم.

۵/۹۵-تهران،دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۴۶۰،نسخه ش ۱۸۵۹/۷.

انجام:تحقیق الحق و إصابه الصواب و کتب مؤلفه...

نسخ،بهاء الدین محمد بن محمد باقر نائینی،بی تا،عنوان و نشان شنگرف،حواشی نستعلیق ریز،سپاهانی،جلد تیماج مشکی ضربی مقوایی.

۲۲ برگ از ۱۳۴ پ-۱۵۵ ر،۱۹ سطر،۵/۷*۵/۱۲ سطر،۱۳*۱۹/۵ سم.

*۴۹-مقالید القصود و موالید العقود فی تفاصیل صیغ العقود(فقه-عربی)

اشاره

کتابشناسی:رساله نسبتا مفصلی است در بیان انواع عقد و ایقاع و نیز قصودی که در فقه وارد شده که مؤلف با عنوانهای«فصل-فصل»به طرز شیوایی آن را شرح کرده است.

آغاز:الحمد للّه شاعر شوارع العقود و واضع روادع العهود و الصلاه و السّلام.

انجام:چنانچه از اخبار و روایات شواهد و ملایمات نیز دارد و اللّه یعلم.

نسخه پژوهی:

۱/۹۶-مشهد،آستان قدس،ج ۲۰،ص ۴۹۱،ش:۱۳۵۶۶.

انجام موجود:و با عدم سبق اعتراف زوج به ولد مذکور پس برپا بایستند زوجین نزد.

نستعلیق،بی کا،ق ۱۲،افتادگی از انجام،کاتب نامعلوم،خریداری آستان قدس در آذرماه ۱۳۶۲ ش.

نخودی،جلد:گالینگور با عطف و گوشه تیماج قهوه ای تیره.

۴۰ برگ،۱۵ سطر،۱۸*۱۱/۵ سم.

۲/۹۷-مشهد،گوهرشاد،ج ۳،ص ۱۶۴۶،ش:۱۱۸۷/۳.

نسخ،سید محمد بن میر محمد جعفر طباطبائی،عصر پنجشنبه چهارم رمضان ۱۱۲۹ ق، عنوانها شنگرف،معلق به حواشی با امضاء«منه»،در آخر مهر چهارگوشه ای با سجع: یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ (۱)مهر کتابخانه مجد الدین را دارد،آهار مهره ای،جلد:تیماج لایه ای سرخ.

۸۲ برگ،۱۲ سطری ۵/۵*۱۰ س سطر ۱۰/۵*۱۶ سم.

۳/۹۸-قم،مسجد اعظم قم،ص ۱۱۲،ش:۱۵۵۱/۵.

نستعلیق،بی کا،۱۱۵۸ ق،بیاض-عنوانها و خطوط شنگرف در پایان فایده ای در بعضی ادعیه ذکر شده است،جلد:تیماج قهوه ای بدون مقوا.

۵۰ برگ،مختلف سطر،۱۹/۹ سم.

۴/۹۹-قم،گلپایگانی،ش:۳۹۹۹/۲-۲۰/۱۱۹

نسخ،محمد علی بن ابو الحسن نائینی،سه شنبه ۲۹ ربیع المولود ۱۱۸۸ ق،در نائین، جلد:تیماج قهوه ای.

۴۸ برگ ۱۴ سطر،۱۴*۲۱ سم.

۵/۱۰۰-مشهد،گوهرشاد،ج ۳،ص ۱۴۳۷،ش:۱۰۴۹/۶.

انجام:تم فصل النکاح و یتلوه فصل المکاتبه ففصل السبق و الرمایه ثم الرهن إلی آخر فصوله من کتاب مقالید القصود.

نستعلیق،محمد کاظم بن محمد صادق بن محمد رضا بن محمد صادق،۱۲۲۸ ق، عنوانها قرمز،فستقی و شکری،جلد:سرخ عطف و گوشه پارچه.

۱۶ برگ،۲۶-۴۳،۷*۱۲/۵ س سطر،۱۱*۱۸ سم.

۶/۱۰۱-یزد،وزیری،ج ۵،ص ۱۵۸۷،ش ۳۲۵۰/۳.

نسخ،محمد شفیع بن زین العابدین،بی تا،عنوان و نشانه ها به شنگرف شماره عمومی ۲۰۲۲۰،اصفهانی،جلد:تیماج آلبالوئی.

(۹۵-۱۷۵)،۱۰ س ۷*۱۲ سطر،۹/۵*۱۵ سم.

۱– ((۱)) –سوره مبارکه صف،آیه ۶.

*۵۰-منتخب الأشباه و النظایر سیوطی(نحو-عربی)

کتابشناسی:منتخبی است از کتاب«الأشباه و نظائر فی النحو»جلال الدین عبد الرحمان سیوطی اصل کتاب در هفت مقصد بوده که در منتخب نیز همان ترتیب رعایت شده است در کتابشناسی ها به عنوان تعلیقات بر اشباه و نظایر نیز آمده است.

[مجلس شورا،ج ۳۸،ص ۱۰۱] آغاز:قال المصنف:و هذا الکتاب مشتمل علی سبعه فنون الأول فن القواعد و الاصول التی نزد إلیها الجزئیات و الفروع و هو مرتب علی حروف المعجم.

انجام:و عند ابن مالک أن المعنی إن أعطیتک...و هذا مقتضی قوله فی الشرطین و هذا أیضا ضعیف.

نسخه پژوهی:

۱/۱۰۲-تهران،مجلس شورا،ج ۳۸،ص ۱۰۱،نسخه ش ۱۴۰۷۹/۱.

نسخ،مؤلف،۱۱۰۸ ق،عناوین و نشانی ها شنگرف،جلد تیماج قهوه ای.

۱۷۴ برگ از ۲ پ-۱۷۶ پ،۱۷ سطر،۱۲*۱۸/۵ سم.

*۵۱-نحومیر(نحو-فارسی)

کتابشناسی:آقا بزرگ در الذریعه آورده:فارسی است و نظیر صرف میر است.

مختاری نائینی از آن در رساله شرح احوالات خویش نام برده است.

[الذریعه،ج ۲۴،ص ۸۸،عنوان ۴۵۷] نسخه پژوهی:نسخه ای از آن یافت نشد.

*۵۲-نظام اللئالی فی الأیام و اللیالی(ستاره شناسی-عربی)

اشاره

کتابشناسی:در مباحث زمان و چگونگی لیل و نهار است.گزارشی از آقا بزرگ بر وجود نسخه ای از آن نزد آیت اللّه مرعشی نجفی سراغ داریم.

ص:۳۸۲

آغاز:بسمله.الحمد للّه الذی جعل الأهله مواقیت للناس...أمّا بعد فیقول الفقیر محمد بن محمد باقر النائینی.

انجام:عین الیقین و الیقین العینی.

نسخه پژوهی:

۱/۱۰۳-تهران،ملک،ج ۱،ص ۷۷۲،نسخه ش:۳۹۷۷.

نسخ،مؤلف،بی تا،عنوان و نشان شنگرف،کاغذ ترمه،جلد:میشن سرخ لایی.

۳۶ برگ،۱۷ سطر،۱۲/۱*۱۸/۵ سم.

*۵۳-نهایه البدایه لبدایه الهدایه(فقه-عربی)

اشاره

کتابشناسی:

گزیده ای از«بدایه الهدایه»شیخ حر عاملی است در یک مقدمه و کتابهای فقهی را دارد تا تجارت،با افزوده هائی از خود او از روی«وسائل الشیعه»حر عاملی یا جز آن که مختاری نائینی در هامش نشان داده است.این کتاب را مختاری به درخواست محمد بن أبی الفتح اصفهانی نوشته است.[دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۴۶۰؛الفبائی آستان قدس، ص ۵۹۲]

آغاز:بسمله.الحمد للّه علی الهدایه من البدایه إلی النهایه أما بعد فإن مختصر شیخنا...

الشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی...المسمی ببدایه الهدایه مؤلف حسن...فشرعت بالتماس...محمد بن أبی الفتح الاصبهانی...فی تلخیصه و تهذیبه...و سمیته نهایه البدایه لبدایه النهایه.

انجام:فصل یحرم التکسب بالمحرم تجاره...و یسقط الخیار بشرط سقوطه و التصرف(ناقص است).

نسخه پژوهی:

۱/۱۰۴-تهران؛دانشگاه تهران؛ج ۸،ص ۴۶۰،نسخه ش:۱۸۵۹/۵.

نسخ،بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی نائینی،بی تا،عنوان و نشان شنگرف، حواشی نستعلیق ریز،سپاهانی،جلد:تیماج مشکی ضربی مقوایی.

۱۰۷ پ-۱۲۹ ر،۱۹ س ۵/۷*۵/۱۲ سطر،۱۳*۱۹/۵ سم.

۲/۱۰۵-مشهد؛آستان قدس رضوی؛ش:ض ۱۳۵۵۹

نسخ،بی کا،بی تا،[فهرست الفبائی آستان قدس،آصف فکرت:-۵۹۲].

ص:۳۸۴

فهرست منابع تحقیق

۱-الذریعه،آقا بزرگ تهرانی،۲۶ جلد،چاپ سوم،لبنان،بیروت،دار الأضواء، ۱۴۰۳ ه.ق.

۲-تراجم الرجال،سید احمد حسینی اشکوری،ج ۲،نشر دلیل ما.

۳-تلامذه العلامه المجلسی،سید احمد حسینی اشکوری،قم،انتشارات کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی،۱۴۱۰ ق،چاپ اول.

۴-فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،زیر نظر دانش پژوه،۱۵ جلد،تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۵-فهرست کتب خطی اصفهان،دو هزار نسخه عربی و فارسی،سید محمد علی روضاتی،جلد اول،چاپ اول،اصفهان،ناشر:مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان،۱۳۸۶ ه.ش.

۶-فهرست کتب خطی اصفهان،دو هزار نسخه عربی و فارسی،سید محمد علی روضاتی،جلد دوم،چاپ اول،اصفهان،ناشر:مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان،۱۳۸۹ ه.ش.

۷-فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی،۲۵ جلد،مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.

۸-فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی،سید احمد حسینی اشکوری،۸ جلد،چاپ اول،۱۳۸۶ ه.ش.

۱۰-فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه گلپایگانی،سید احمد حسینی اشکوری و رضا استادی،۲ جلد،قم،چاپخانه خیام،۱۳۵۷ ه.ش.

ص:۳۸۵

۱۱-فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی،سید احمد حسینی اشکوری،۳۶ جلد،چاپ اول،ایران-قم،ناشر:کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۳۸۶ ه.ش.

۱۲-فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد،محمود فاضل، ۴ جلد،مشهد،ناشر:کتابخانه جامع گوهرشاد، ۱۳۶۳ ه.ش.

۱۳-فهرست نسخه های خطی کتابخانه حوزه علمیه آشتیان،صادق حضرتی،قم، نشر مجمع ذخائر اسلامی،چاپ اول،۱۳۸۴ ه.ش.

۱۴-فهرست نسخه های خطی کتابخانه سید احمد روضاتی،رحیم قاسمی،چاپ اول،قم،نشر مجمع ذخائر اسلامی،۱۳۸۵ ه.ش.

۱۵-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی،۳۸ جلد،چاپ اول،قم،ناشر:مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۱۶-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه،رضا استادی،۲ جلد،قم، چاپخانه مهر،۱۳۹۶ ه.ق.

۱۷-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه اصفهان،سید جعفر حسینی اشکوری،۲ جلد،چاپ اول،ایران-قم،نشر مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۸ ه.ش.

۱۸-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم،رضا استادی،۱ جلد،چاپ اول،قم،۱۳۶۵ ه ش.

۱۹-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مفتی الشیعه،سید احمد حسینی اشکوری، ۱ جلد،چاپ اول،قم،ناشر:مجمع ذخائر اسلامی-۱۳۸۱ ه.ش.

۲۰-فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک،محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار،۱۰ جلد،چاپ اول،۱۳۷۲ ه ش.

۲۱-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مؤسسه آیت اللّه بروجردی،سید احمد

ص:۳۸۶

حسینی اشکوری،۲ جلد،چاپ اول،ایران،قم،نشر مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴ ه.ش.

۲۲-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مؤسسه امام صادق علیه السّلام،سید احمد حسینی اشکوری،چاپ اول،قم،نشر مجمع ذخائر اسلامی،۱۳۸۳،ه.ش.

۲۳-فهرست نسخه های خطی کتابخانه وزیری یزد،محمد شیروانی،۵ جلد، چاپخانه تابان،تهران.

۲۴-فهرست نسخه های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی،ج ۳،چاپ اول- چاپخانه سرور،ایران،قم.

۲۵-نجوم السماء فی تراجم العلماء،محمد علی آزاد کشمیری،تصحیح میر هاشم محدث،۱ جلد،چاپ و نشر بین الملل(انتشارات امیر کبیر)تهران،۱۳۸۲ ه.ش.

ص:۳۸۷

یک ماه در اصفهان

اشاره

گزارش سفر تاریخی علاّمه امینی قدّس سرّه

نگارش:فرهنگ نخعی

گزینش و تحقیق:محمّد بیدقی

باسمه تعالی

مقدمه محقّق:

اشاره

از دیرباز هجرت ها و مسافرت های پیامبران و اولیاء الهی از یک منطقه به منطقه ای دیگر با حکمت و تدبیر بوده و تقدیر الهی در آن مشهود بوده است و همیشه مایه خیر عظیم و منشأ برکات بسیار قرار گرفته است،آنسان که ابراهیم و هاجر علیهما السّلام با هجرتشان به حجاز و معجزه جوشیدن زمزم با تشنگی اسماعیل علیه السّلام،آن سرزمین برای همیشه امن و آباد و مایه آرامش زائران بیت اللّه الحرام گردید و آنسان که وجود شریف خاتم الانبیاء محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله یکبار با سیر در آفاق و انفس و ملکوت آسمانها (۱)و دگربار،هجرت با اهمیّت و تاریخی ایشان از مکّه معظمه به مدینه منوّره،مبدأ تاریخ اسلام گردید و خیر و برکات و فیوضات رحمانی را برای بشریت گسترده گردانید.

بزرگان دین نیز همچون امیر المؤمنین علی علیه السّلام با انتقال محل امامت و خلافت خود

ص:۳۸۹

۱- (۱) -سوره مبارکه اسراء،آیه ۱. سُبْحانَ الَّذِی أَسْریٰ بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی....

از مدینه به کوفه و فرزند بزرگوارشان علی بن موسی الرضا علیه السّلام با سفر پرمیمنت خود-هر چند به اجبار-از مدینه منوّره به طوس باعث تبلور روح امامت و ولایت در عقاید مردم و ترویج فرهنگ غنی شیعه و آشنایی ادیان مختلف با حقیقت محمّدی صلّی اللّه علیه و آله شدند.

عالمان و فرهیختگان و دانشمندان نیز با تأسی به آن بزرگواران مسافرت های علمی و هجرت های تبلیغی بسیاری انجام دادند که هرکدام به نوبه خود درخور توجّه است.

از جمله آنها مسافرت تاریخی عالم ربانی و محقق جلیل القدر،علاّمه بزرگوار شیخ عبد الحسین امینی قدّس سرّه از نجف اشرف به اصفهان،مهد ایمان و محبّت به ائمه اطهار علیهم السّلام و کانون ترویج فرهنگ شیعه در سال ۱۳۷۶ قمری می باشد.حضور معظم له در این شهر که بعد از تألیف کتاب ارزشمند«الغدیر»بود و سخنرانی های شورآفرین ایشان در مجالس مختلف،معرفت و محبّت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام را در دلهای عاشق مردم افزون کرد که تأثیرات مهم و میوه های شیرین این سفر به یادماندنی در این گزارش آمده است.

زندگینامه علاّمه

حاج شیخ عبد الحسین امینی در سال ۱۲۸۱ شمسی برابر با ۱۳۲۰ قمری در خانواده ای متدیّن و محبّ خاندان نبوّت علیهم السّلام چشم به جهان گشود.پدرش حجه الاسلام حاج میرزا احمد امینی(۱۲۸۷-۱۳۷۰ ق)از عالمان پرهیزکار و دانشمندان فرهیخته و خوش سیرت آن سامان بود.پدر بزرگش عالم وارسته و فاضل متّقی مولی نجفعلی تبریزی مشهور به«امین الشرع»(۱۲۵۷-۱۳۴۰ ق)علاقه مند به جمع آوری کلمات گهربار اهلبیت عصمت طهارت علیهم السّلام بود و به دو زبان ترکی و فارسی نیز شعر می سرود.

این خاندان را از جهت شهرت جدّشان به«امین الشّرع»امینی نامیدند.

وی علوم پایه را در زادگاهش تبریز بیاموخت و از محفل انس عالمانی ربانی

ص:۳۹۰

همچون مولانا (۱)و سید مرتضی خسروشاهی و شیخ حسین (۲)خوشه های علمی بسیار برچید.

در مهاجرت اول به نجف اشرف در محضر عالمان بزرگی چون سید محمد فیروزآبادی و سید ابو تراب خوانساری شاگردی کرد.

ایشان با اظهار ادب در محضر ملکوتی مراجع گرانقدر و فقهای وارسته همچون، آیه اللّه العظمی سید ابو الحسن اصفهانی رحمه اللّه،آیه اللّه میرزا محمد حسین نائینی قدّس سرّه،آیه اللّه شیخ عبد الکریم حائری یزدی رحمه اللّه و آیه اللّه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی(کمپانی)قدّس سرّه کسب فیض کرده و در عنفوان جوانی اجازه اجتهاد را به خطوط مبارکشان دریافت نمود.

برای مقام روحانی و عالم ربانی،از همه چیز مهم تر،تربیت نفسی و ملکات اخلاقی و جهات باطن است،بدان گونه که انسان توانسته باشد جهان بزرگ وجود خویش را فتح کرده به قله انسانیت رسیده باشد و این اندکیاب است و انسانها کمتر بدان توفیق می یابند.

اما علامه امینی،به سابقه موروثی،و سائق عنایت ربانی،در مرحله نفسانیات و طهارت ضمیر و ملکات باطن و عمل صالح،خود نمونه ای بود چونان بزرگان سلف.

و همینسان که به حق در مقام علمی،«علاّمه»نامیده شد،در پاکی عمل و اخلاق اسلامی و صلاح نفس نیز عالمی بود اخلاقی و صاحب کرامت و تأثیر باطن.

بنابراین مبالغه نیست آنچه یکی از نویسندگان در شرح حال وی نوشته است:

«...و از راه اعمال صالحه و مداومت در ادعیه و تفکر در زیارات مأثوره،به حقایقی برخورد که پیش سالک دانستنی است نه گفتنی!

ص:۳۹۱

۱- (۱)) -مراد،حاج سید محمد مولانا بن سید عبد الکریم الموسوی سرابی تبریزی می باشد.

۲- (۲)) -این اساتید به ترتیب،مؤلف کتابهای ارزشمند«مصباح السالکین»چاپ تبریز:«معنی حدیث الغدیر»چاپ نجف اشرف؛«هدیه الانام»چاپ تبریز می باشند؛ر.ک:یادنامه علامه امینی قدّس سرّه به اهتمام سید جعفر شهیدی و محمد رضا حکیمی،ص نوزده.

ازاین رو کمر برای نصرت حق و دفاع از حقوق پایمال شده وصی بزرگوار خاتم الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله بربست و در راه نیل بدین منظور،از باطن صاحب الحق و فرزندش صاحب الامر علیهما السّلام با کمال خلوص استمداد جست و مورد مدد نیز واقع گردید...در نتیجه آیه اللّه امینی،یک فرد روحانی کامل عیاری شد،که در او نور عقل شرعی،به وجه احسن تجلی کرد.آری شیعه و تابع آثار ائمه اطهار علیهم السّلام این اندازه را می داند که«العقل ما عبد به الرحمن» (۱).نیز دانسته و در زیارت موالی خود خوانده که«و بکم عبد اللّه»،در نتیجه،البته تصدیق می کنید که آیه اللّه امینی از همه بهتر،راه عبادت را پیدا کرد (۲)و به دیگران هم نشان داد.و این کار کسی است که عقل شرعی در او متجلّی شده و مشعل هدایت را به دست او داده باشند» (۳).

آنچه از شخصیت و خصوصیات بی بدیل این عالم فرزانه گفتنی است عشق به مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السّلام است چنانکه خودشان می فرمودند:«هرگاه پشت میز می نشستم که الغدیر را بنویسم مثل اینکه علی علیه السّلام را در کنار میزم می دیدم که مطالب را به من دیکته می فرمود».

تبعیت از سیره آن حضرت همچون تهجّد و تعبّد؛توسل به ائمه اطهار علیهم السّلام؛ساده زیستی و بی اعتنایی به دنیا و متعلقات آن؛حسن خلق و سیمای دلنشین و جذاب و نورانی؛فصاحت و بلاغت منحصر به فرد؛قلمی شیوا و روان و صادق؛مزیّن به صفات نفسانی همچون حقیقت جویی و ادب و نزاکت گفتار و رفتار؛مهربانی و عطوفت با عامه مردم؛تواضع و در عین حال قاطع و با قدرت و اراده؛توکل وافر به خداوند سبحان

ص:۳۹۲

۱- (۱) -کافی،ج ۱،ص ۱۱،کتاب عقل و جهل.

۲- (۲) -از نظر اجتماعی و روابط انسانی نیز روشن است که این راه تا چه اندازه اهمیّت دارد،زیرا بهترین خدمت به خلقها،شناساندن رهبر شایسته است.تا نتیجه،طلبیدن حقها و راستها شود و کوبیدن باطلها و دروغها...؛پاورقی استاد گرانمایه حکیمی.

۳- (۳) -یادنامه علامه امینی قدّس سرّه،مقدمه محمد رضا حکیمی،ص ۲۰.

و انسانی هدفمند و خدمت گزاری لایق و الگویی صادق برای اهل علم و معرفت بود؛ و اینها قسمتی از مکارم اخلاقی ایشان بود آنگونه که مراجع و بزرگان علم و اخلاق و شاعران در وصف او تحسین ها و تمجیدها گفتند و نوشتند.

فقیه وارسته حضرت آیه اللّه سید ابو الحسن اصفهانی قدّس سرّه زعیم و بزرگ شیعیان،پس از ملاحظه کتاب شهداء الفضیله اولین کتاب آیه اللّه امینی قدّس سرّه با نوشتن تقریظی این جوان وارسته را اینگونه توصیف می نماید:

«فقد أطلقت سراح النظر فی هذا السفر الشریف(شهداء الفضیله)فلم أجده الاّ فی ظنی الحسن بمؤلّفه العلاّمه الامین(الأمینی)علم العلم و الأدب،رجل الدعایه الدینیه، و هو کما شاء له العلم و الفضیله،و الحیطه و البصیره،فحیاه اللّه تعالی من مجاهد دون مناجح امته و مناضل عن شرف قومه...» (۱)

کتاب شناس بزرگ شیعه و مؤلف«طبقات اعلام الشیعه»و«الذریعه إلی تصانیف الشیعه»شیخ آغا بزرگ تهرانی که خود رجال شیعه را با تحقیق و تفحص و تلاش بسیار برشمرده است در روز عید غدیر خم سال ۱۳۵۳ قمری بر کتاب شهداء الفضیله علاّمه تقریظی دلنشین و زیبا می نگارد که:

«سپاس خدای را و درود بر پیامبر امینش و بر دودمان وی.آن شهیدان خلق و شفیعان بندگانش به روز جزا.نظر بر این گلزار دلفروز راندم و هرچه دیدم گل و لاله بود و بید و نارونی که از نسیم سحری به وجد آمده باشد،گلزاری با باغبان خوش سلیقه و دل سوخته ای چون امینی برپا کرده است.عطری بر آن پاشیده که بوی مشک از یاد می برد و خوشه های گوهرین پرورده،که گردن و سینه و گوش را می آراید.خاطره مجد و شکوه دیرینه را باز یاد آورده و افتخارات اجدادی را فرادیده نهاده است...

بر عاطفه پاک و احساس تابناکش آفرین.بر استاد گرانمایه هنرمندش هزار آفرین

۱- (۱) -تقریظ آیه اللّه العظمی سید ابو الحسن موسوی اصفهانی بر کتاب شهداء الفضیله؛شهداء الفضیله،مقدمه.

که مظهر راستین دین و جمال آئین و مردی پریقین به خاطر شاهکاری که برای امتش پدیـد آورده و جهدی که نموده و هنری که به خرج داده است» (۱)علاّمه جوان در زمانی زبان تعریف ها و تمجیدها به رویش گشوده شده که هنوز خبری از الغدیرش نیست!

ایشان پس از عمری تتبع و تلاش پیگیر و پشتکاری کم نظیر الغدیر را به زیور چاپ می آراید و به حق،کتاب وحدت مسلمین و روشن کننده چشم مبارک ختم المرسلین صلّی اللّه علیه و آله می شود و علما و فضـلا و محققان و نویسـندگان و شاعران و واعظان، زبان به مدح آن می گشایند و در هرکوی و برزن نام امین الغدیر را می سرایند.

تألیفات علاّمه

از این فقیه ژرف اندیش حدود بیست اثر به یادگار مانده که یکی از آنها الغدیر است و فهرست کتب منتشر شده و چاپ نشده ایشان در ذیل اشاره می شود:

فهرست کتب منتشر شده از علاّمه امینی قدّس سرّه

۱-شهداء الفضیله(عربی-فارسی)؛

۲-کامل الزیارات ابن قولویه؛

۳-الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب(۱۱ جلد)؛

۴-ادب الزائر لمن یمم الحائر؛

۵-سیرتنا و سنتنا سیره نبینا و سنته؛

فهرست کتب چاپ نشده از علاّمه امینی قدّس سرّه

۶-تفسیر آیه قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ...؛

۷-تفسیر آیه وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ...؛

۸-تفسیر آیه وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَهً...؛

ص:۳۹۴

۱- (۱)) -شهیدان راه فضیلت،علاّمه امینی،ترجمه جلال الدّین فارسی،ص ۱۷.

۹-تفسیر آیه وَ لِلّهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ؛

۱۰-تفسیر سوره حمد؛

۱۱-اعلام الانام فی معرفه الملک العلام در توحید(فارسی)؛

۱۲-ثمرات الاسفار(۲ مجلد)؛

۱۳-رساله در حقیقت زیارات(در پاسخ علمای پاکستان)؛

۱۴-حاشیه بر«رسائل»شیخ مرتضی انصاری قدّس سرّه؛

۱۵-حاشیه بر«مکاسب»شیخ مرتضی انصاری قدّس سرّه؛

۱۶-رساله در علم«درایه»؛

۱۷-رساله در«نیت»؛

۱۸-ریاض الانس(در ۲۰۰۰ صفحه)؛

۱۹-العتره الطاهره فی الکتاب العزیز؛

۲۰-الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب(مجلدات باقیمانده). (۱)

شایان ذکر است که علامه بزرگوار فقط جهت تدوین و تألیف دائره المعارف حدیثی الغدیر به چهار هزار جلد کتاب و اصول مراجعه کرده و آنها را خوانده است و با حوصله و دقّت طبع و عشق وافرش به مولی الموحدین علی علیه السّلام منابع را استخراج و استنساخ و تصحیح نموده است.

امید آنکه بزودی کتابهای منتشر نشده ایشان نیز به دست پرتوان محققین تصحیح و تحقیق و عرضه گردد.

سفرهای تحقیقی و تبلیغی

این عالم متعهّد و پرکار که عشق و علاقه اش جستجوی حقیقت های تاریخ اهل بیت علیهم السّلام در کتابخانه های مختلف بود در هرشهری که وارد می شد علاوه بر ترویج

۱- ((۱)) -ر.ک: WWW.lib.ir

شعائر اهل بیت علیهم السّلام و بیان حقایق آنها،به مطالعه و استنساخ کتابهای کتابخانه های مهم آن دیار مشغول می شد.

بعضی از این شهرها شامل:حیدرآباد دکن،علیگره،لکهنو،کانپور،جلالی(در هند)، رامپور،فوعه،معره مصرین،حلب،نبل،دمشق و...می باشد. (۱)

مطالبی درباره کتاب یک ماه در اصفهان

از آنجا که حضور پرمیمنت علامه معظم آیه اللّه امینی رحمه اللّه در هرشهر و دیاری منشأ برکات گسترده و روشنی بخش دلهای مردم مؤمن و گفتار و قلم آن بزرگوار هدایت بخش دلهای خفته بوده است؛ذکر وقایع سفرهای ایشان بر کسی پوشیده نیست و بحمد اللّه با همت تاریخ نگار این سفر جناب آقای فرهنگ نخعی وقایع تاریخی شنیدنی و ارزشمندی از این سفر میمنت اثر به اصفهان در کتاب یک ماه در اصفهان ثبت گردیده است.

از زندگی و آراء و اندیشه های این نویسنده اطلاع کاملی بدست نیاوردم امّا در کتابهای مختلف به مناسبت،پیرامون فعالیتها و آثار دیگر ایشان نکاتی گفته شده است.

محقق و پژوهشگر توانا جناب حجه الاسلام و المسلمین رسول جعفریان مطالبی درباره جناب نخعی نوشته اند که مغتنم و گویاست و گزیده ای از آن را تقدیم می داریم.

آقای فرهنگ نخعی مدتها ساکن مشهد مقدس بود و معلومات مذهبی و سابقه طلبگی داشت و یکی از نویسندگانی است که در اواخر دهه بیست و دهه سی مقالاتی در نشریات مذهبی می نوشت و توسط آیه اللّه العظمی میلانی قدّس سرّه در مشهد مقدس معمّم شدند (۲).

۱- ((۱)) -یادنامه علاّمه امینی رحمه اللّه،مقدمه استاد حکیمی،ص ۲۶.

۲- ((۲)) -جریانها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران،جعفریان،رسول،ص ۱۰۲.

ایشان در اواخر دهه سی در تهران با همکاری عده ای از فرهیختگان از جمله آیه اللّه العظمی شیخ محمد صادقی تهرانی صاحب تفسیر الفرقان و نیز جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران که بیشتر هم اصفهانی بودند مثل شهید دکتر آیت،مرحوم آقای مهندس مصحّف،آقای مرتضوی،آقای مهندس عبودیّت،آقای علوی و دیگران کانون تشیع را با عنوان«سازمان تبلیغاتی مذهب شیعه اثنی عشری»تأسیس کردند. (۱)

از جناب نخعی مقالات و کتابهای مختلفی منتشر شده است که از جمله آنها کتابی است با نام«کجروی های کسروی»که در اعتراض به برخی انحرافات فکری و دینی احمد کسروی نگاشت و در سال ۱۳۳۵ شمسی در تهران به چاپ رسید.نام کتاب دیگر وی«آخوندها»است که به ردّ شبهات منکرین دین و طبقه روحانیت پرداخته و آن را در همان زمان به حضرت آیه اللّه العظمی بروجردی رحمه اللّه تقدیم کرد و موضوع آن،نقد کتاب«نگهبانان سحر و افسون»بود که انتشار آن توسط توده ای ها مشهور است.

از دیگر آثار او می توان به کتابی با عنوان«اسلام از نظر تورات و انجیل»و کتاب «کوثر»که در شرح مناقب و مصائب حضرت فاطمه زهرا سلام اللّه علیها نوشته اند،اشاره نمود.همچنین لازم به ذکر است که علامه بزرگوار آیه اللّه امینی قدّس سرّه نیز در یکی از جلساتی که ایشان در کانون تشیع برپا نمودند،شرکت کردند. (۲)

سفرنامه نویس محترم با اینکه خود توفیق درک محضر میمنت اثر دانشمند گرامی علاّمه مکرّم آیه اللّه امینی قدّس سرّه را در سفر به اصفهان نداشته ولی بعد از سفر با تفحّص بسیار از بین علما و صاحب نظران و عموم مردم به خوبی احساسات و شور و وجد مردم اصفهان را توصیف نموده است و مطالبی خاطره انگیز از مجالس و میزبانان فرهیخته و اهداف این سفر را منزل به منزل بیان کرده است.

ایشان در این کتاب در ابتدا به اهمیت تبلیغ و جایگاه مؤثر آن در بین همه ادیان

ص:۳۹۷

۱- (۱) -یادداشتهای جناب آقای حاج حسن مظاهری برای محقق.

۲- (۲) -جریانها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران،جعفریان،رسول،ص ۳۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳.

و مـذاهب پرداخته سپس از دنیـای امروز به عصـر تبلیغ تعبیر کرده؛تعریفی صـحیح از تبلیغ و ترویـج دین بیـان نموده و ضـمن معرفی کتاب ارزشمند الغدیر و کسانی که بر آن تقریظ نگاشته اند شروع به توضیح کیفیت سفر معظم له به اصفهان می کنند.

در ادامه نیز توضیحاتی پیرامون دانشگاه بزرگ شیعه یا نجف اشرف و همچنین کتابخانه آن،مکتبه الامام امیر المؤمنین العامه و تاریخ کتاب و کتابخانه در جهان و کشورهای عربی و شیعه بیان نموده اند.

در پایان نیز اشعار شاعران شـیرین سخن اصفهان را در وصف علاّمه والامقام امینی قدّس سرّه و کتاب ارجمند الغدیر آورده و اسامی علماء و بزرگان خیّر اصفهانی را که کتاب و وجوه نقدی جهت کتابخانه امیر المؤمنین هدیه نمودند،ذکر می کنند.

در پایان این مقدمه نکاتی چند در مورد این گزینش را خاطرنشان می کنم.

۱-از آنجـا که آوردن تمـام این سـفرنامه در میراث حوزه علمیه اصـفهان منـاسب نبود و در عین حـال دارای نکات ارزنـده ای است که بخشـی از افتخارات مردم متـدیّن اصـفهان و مهمان نوازیها و علماء برجسـته این دیار را ثبت کرده و در همان سال نیز نسخه هایی اندک از آن با چاپ قدیم منتشر شده است؛سزاوار بود در این مجموعه گزیده آن ارائه شود.

۲-بر خود لازم می دانم از حکیم واله و نویسـنده دلسوز و متبحّر استاد گرانقدر محمد رضا حکیمی-حفظه اللّه-تشکر و تقدیر نمـایم که بسـیاری از دانسـته هایم پیرامون علاّمه بزرگوار امینی رحمه اللّه از جاذبه های نوشـتاری ایشان است و همچنین یاد و خـاطره اسـتاد بزرگـوار دکـتر سـید جعفر شـهیدی رحمـه اللّـه را نیز کـه در معرفی شخصـیت بایسـته علاّمه تلاش مضـاعفی فرمودند،گرامی می دارم.

۳-از استاد محقق و ارجمند و دوست عزیزم حجه الاسلام نورمحمدی که نسخه چاپ سربی این کتاب را در اختیارم قرار دارند و همواره از راهنمایی های ایشان بهره بردم،صمیمانه سپاس گزارم.

ص:۳۹۸

۴-چنانچه گفته آمد مطالب کتاب یک ماه در اصفهان فراخور این مجموعه با گزینش و تلخیص فراوان آمده است و فقط به ذکر سفر پربرکت علاّمه معظم و قسمتی از معرفی کتاب الغدیر و اشعار مربوط،بسنده شده؛امید است که در فرصت مناسب توفیق چاپ کل کتاب حاصل آید.

و من اللّه التوفیق و علیه التکلان عید غدیر خم سال ۱۳۸۹ ش حرم مطهّر و منوّر مولی الموحدین علیه السّلام محمّد بیدقی

ص:۳۹۹

بسم اللّه الرحمن الرحيم

مقدمه نویسنده

الحمد للّه رب العالمین الاوّل قبل الإحیاء و الإنشاء و الأخر بعد فناء الأشیاء و الصلوه و السّلام علی خیر خلقه و أشرف برّیته سیّد الأنبیاء و المرسلین و خاتم السّفراء المنتجبین حبیب إلیه العالمین و المنعوت فی الکتب السابقین،المحمود الاحمد ابی القاسم محمّد صلّی اللّه علیه و علی أهل بیته الطّیّبین الطاهرین الائمه المعصومین،الهداه المهدیّین و خلفائه الرّاشدین و حجج اللّه علی الخلائق أجمعین و اللعن علی أعدائهم و مخالفیهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مخربی شریعتهم إلی قیام یوم الدّین.

در ماه صفر سال ۱۳۷۶ هجری قمری اصفهان،آن شهر زیبای تاریخی،شهری که در کنار بستر زاینده رود،روزگاری است نصف جهان خوانده می شود،امروز با یک دنیا شور و هیجان و زیبایی و طراوت و بالاخره ایمان و ولایت،با آینه ای از خاطرات شورانگیز دیرین و گذشته شیرین،یک بار دیگر شاهد یک جنبش عظیم دینی گردید و مردم با حرارت و خونگرم و پاکدل آن شهر دل انگیز ایمان خیز،توانستند صمیمانه ترین و پرشورترین احساسات خود را از نظر دینی و ترویج شعائر مذهبی ابراز دارند و افتخاری تازه بر مفاخر گذشته خود بیفزایند و بر دفتر خاطرات ایّام،یادگاری فراموش نشدنی و سرورآمیز ثبت نمایند.

این شور و هیجان،این جنب وجوش،به خاطر مسافرت یکی از بزرگ ترین نوابغ عصر حاضر و درخشنده ترین مفاخر عالم شیعه و برجسته ترین شخصیت های علمی

ص:۴۰۱

و روحانی،یعنی علامه معظّم و دانشمند مکرّم،حضرت آیه اللّه آقای شیخ عبد الحسین امینی که شخصیّت بارز و برجسته و ممتاز معظّم له،مستغنی از هرگونه توصیف و تعریف بوده،پدید آمد و خامه ناتوان این ناچیز نیز از وصف هزار یک آن عاجز است و یک باره تحوّل و جنبشی در آن کانون نشر و ترویج تشیّع و آن پایگاه استوار مذهب مقدّس جعفری علیه السّلام پدیدار گردید؛به طوری که به جرأت می توان گفت اصفهان از یک قرن پیش تاکنون چنین حالت دل انگیز و چنان هیجان مسرّت آمیزی به خود ندیده است.

علاّمه معظّم،حضرت آیه اللّه امینی،در این مسافرت تاریخی در سه مسجد مهم و بزرگ از مساجد اصفهان:مسجد سیّد (۱)؛مسجد نو (۲)؛مسجد جامع با اقامه نماز جماعت به منبر جلوس فرموده،به ایراد خطابات دل نشین و بیانات آتشین و سخنان حکیمانه و مواعظ عالمانه که بیشتر با موضوع ولایت بود،پرداخته اند.

آنچه که در این سفرنامه آمده،برنامه هایی است که در خارج از محیط منبر و محراب تاریخی معظم له،قابل دقّت و شایان بررسی و درخور تفرّس (۳)و غوررسی (۴)و عبرت آموزی است.و اینک که خوانندگان عزیز با اشتیاق تمام،انتظار استحضار بر

ص:۴۰۲

۱- ((۱)) -این مسجد تاریخی به همت فقیه وارسته و بزرگ حجه الاسلام سید محمد باقر شفتی قدّس سرّه بنا گردیده است و یکی از بناهای ارزشمند و تاریخی شهر اصفهان می باشد و در خیابان مسجد سیّد کنونی واقع است.
۲- ((۲)) -یکی از مساجد قدیمی و بزرگ اصفهان است که در ابتدای بازار بزرگ واقع در خیابان عبد الرزاق اصفهانی واقع است و به نام مسجد نو بازار معروف است این مسجد مدفن عالم و فقیه بزرگوار حضرت آیه اللّه شیخ مجد الدین نجفی اصفهانی قدّس سرّه صاحب کتاب ارزشمند یواقیت الحسان فی تفسیر الرحمن و فرزند گرامیشان آیه اللّه حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی قدّس سرّه می باشد که کتابخانه و مرکز علمی مناسبی در آن تأسیس شده است و هم اکنون نواده بزرگوار مجد العلماء حضرت آیه اللّه حاج شیخ هادی نجفی مسئولیت آن را به عهده دارند.
۳- ((۳)) -دانستن،دریافتن؛لغت نامه دهخدا.
۴- ((۴)) -تفحص با تأمل و دقّت؛لغت نامه دهخدا.

این گزارش لـذّت بخش را دارنـد،بیش از این به مقـدّمه نـپرداخته،به عرض مطلب مبـادرت نموده،آن را به نـام گزارش کتـبی مسافرت دینی و مأموریّت تبلیغی شاگرد برجسـته و وارسته حضرت مولی الموحّدین و سیّد العارفین و دروازه مدینه علم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و جانشـین بر حقّ آن سرور،مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام به دربار کیهان مدار آن شاه ولایت تقدیم می دارد؛باشد که در تهیّه زاد و توشه اخروی، این رو سیاه شرمسار از گناه را،به کار آید.

الحمد للّه ربّ العالمین علی هذا التّوفیق العظیم و الصّلوه علی الرسول الکریم و علی أهل بیته الطیّبین الطاهرین المعصومین و ما توفیقی إلاّ باللّه علیه توکّلت و إلیه أنیب.

ص:۴۰۳

الغدیر

الغدیر،تحقیق یکی از بزرگترین مفاخر شیعه در عصر حاضر است.الغدیر،نتیجه یک عمر کوشش و مجاهده؛مطالعه و تفحّص؛تحقیق و تتبّع عمیق و مبتکرانه،برای یافتن گوهرهای پراکنده حقایق تابناک در کتابخانه ها و کتب اهل سنّت بوده و به تحقیق می توان گفت که در عالم علم و ادب،تاکنون چنین تحقیق دقیق و تتبّع عمیقی کمتر سابقه دارد و این حقیقت را تنها اهل فن می توانند دریابند و تشخیص دهند؛چنانکه دریافته اند.

الغدیر،خرمنی از حقایق و دلایل تابناک و استوار حقانیّت آیین مقدّس جعفری است که خوشه های گران بهای آن از بین ده ها هزار کتاب عامّه گردآوری و به بهترین وجه و شیواترین اسلوب و بدیع ترین روش و جذابترین قلم و فصیح ترین بیان و بلیغ ترین کلام،تألیف گردیده است و بسیاری از منابع و مآخذ مورد استناد آن،با مساعی و فداکاری ها و حتّی توسّلات و کرامات بسیار به دست آمده و مورد استفاده قرار گرفته که این خود داستانی دلپذیر و شنیدنی است.

حضرت آیه اللّه امینی،مؤلّف دانشمند الغدیر که حقّا باید ایشان را«امین الغدیر» (۱)نامید،با خامه سحرآسا و دربار خود،چنان انقلاب فکری و تحوّل روحی در جهان اسلام و در بین مذاهب مختلفه اسلامی به وجود آورده اند که هرگز تصوّر نمی رفت فردی بتواند چنین دگرگونی دینی عظیمی را در جامعه مذهبی پدید آورد.

۱- (۱)) -از آنجا که جدّ علاّمه امینی رحمه اللّه مولی نجفعلی تبریزی به خاطر امانت در اعمال و صدق گفتار و اعتماد مردم به ایشان به لقب«امین الشرع»معروف شد نواده ایشان علامه امینی رحمه اللّه نیز به دلیل صداقت و امانت در نقل کتاب شریف الغدیر به«امین الغدیر»شهرت یافتند.

اگر کسی با دقّت نظر،آثار قلمی بزرگان عرب را که پیرامون«الغدیر»قلم فرسایی نموده اند و نظرّیات منصفانه خود را در دسترس هم کیشان خویش گذارده اند[بنگرد و بپذیرد]،با آن نویسندگان در قدردانی و حق شناسی شریک بوده،و انگشت حیرت بر دهان گذارند و زبان به مدح و ثنا گشایند.اکنون برای توجّه و بیداری خوانندگان گرامی و برادران عزیز دینی،نام جمعی از ایشان را در این مختصر ذکر می نماییم.

۱-امام یحیی؛پادشاه بافضیلت و فقید یمن. (۱)

۲-عبد اللّه بن الحسین؛پادشاه فقید اردن هاشمی. (۲)

۳-فاروق؛پادشاه سابق مصر. (۳)

۴-محمّد عبد الغنی حسن المصری؛یگانه نویسنده باعظمت و شهیر مصر. (۴)

۵-دکتر محمّد غلاب؛استاد فلسفه در کالج مصر. (۵)

۶-استاد عبد الفتّاح عبد المقصود؛صاحب کتاب مشهور«الإمام علی علیه السّلام»در چهار مجلّد. (۶)

۷-دکتر عبد الرّحمن کیالی؛دانشمند صاحب تألیف حلب که چند دوره به منصب وزارت گماشته شده است. (۷)

۸-آقا شیخ محمّد سعید دحدوح؛امام جمعه و عالم شهیر شهر حلب. (۸)

این مرد بزرگ و روحانی جلیل در پرتو انوار هدایت بخش و تابناک الغدیر به مولای واقعی و خلیفه حقیقی مقام مقدّس رسالت که در روز غدیر منصوب گردید، ایمان یافته و خود و پدرش شیخ محمّد بشیر و خانواده وی و جمعی از جوانان فهمیده و حق جوی حلب به زیور تشیّع متجلّی و آراسته شدند.

۱- ((۱)) -الغدیر،علامه امینی،ج ۳،ص ۵.

۲- ((۲)) -همان،ج ۳،ص ۸،چاپ دوّم.

۳- ((۳)) -همان،ج ۵،ص ۱،چاپ سوم.

۴- ((۴)) -همان،ج ۱،ص ۱۵،چاپ چهارم.

۵- ((۵)) -همان،ج ۴،ص ۲،چاپ چهارم.

۶- ((۶)) -همان،ج ۱،ص ۱۵۰،چاپ چهارم.

۷- ((۷)) -همان،ج ۴،ص ۶،چاپ چهارم.

۸- ((۸)) -همان،ج ۲،ص ۲،چاپ چهارم.

۹-شیخ محمّد سعید العرفی؛مفتی و عضو المجمع العلمی العربی دمشق. (۱)

۱۰-بولس سلامه بیروتی؛قاضی مسیحی که کتاب مهم«ملحمه الغدیر»را بعد از خواندن کتاب الغدیر به رشته تحریر درآورده است. (۲)

۱۱-دکتر صفا خلوصی؛استاد روشن فکر دانشگاه لندن. (۳)

۱۲-علاء الدّین خروفه؛رئیس محکمه شرعی موصل و از فارغ التحصیل های جامع الازهر است. (۴)

۱۳-یوسف اسعد داغر؛یگانه مؤلف کثیر التألیف سوریه. (۵)

۱۴-شیخ محمّد تیسیر؛از دانشمندان مشهور شام. (۶)

۱۵-استاد عادل غضبان؛از بزرگان نامی مصر و صاحب مجله الکتاب. (۷)

شهادت و گواهی این بزرگان عالم تسنّن،که هریک تقریظی بر این اثر بزرگ و جاوید جهان تشیّع یعنی الغدیر مرقوم داشته اند؛درحقیقت،تصدیق بر حقّانیّت مذهب حقّه جعفری است.

حرکت به اصفهان

از مدّتی پیش،از طرف بعضی از علماء و روحانیّون اصفهان مخصوصا حضرت حجه الاسلام آقای حاج حسین خادمی که از علمای معروف اصفهان و مردان شایسته آن سامان و صاحب تألیفات علمی بسیار از جمله کتاب نفیس«رهبر سعادت»و از اولاد مرحوم صدر عاملی قدّس سرّه هستند؛و نیز یگانه دانشمند متکلّم،حاج آقا جمال الدّین صهری سدهی که از واعاظ معروف و دانشمندان متعبِّد و متهجّد و برجسته اصفهان بشمار می روند؛از علّامه معظّم برای مسافرت به اصفهان،دعوت های مکرّر و مؤکّدی به

۱- ((۱)) -ربع قرن مع العلامه الامینی،حسین شاکری،ص ۳۷۱.
۲- ((۲)) -الغدیر،ج ۷،ص ۹،چاپ سوم.
۳- ((۳)) -همان،ج ۵،ص ۶.
۴- ((۴)) -همان،ج ۱۱،ص ۶.
۵- ((۵)) -همان،ج ۱۱،ص ۱۰.
۶- ((۶)) -همان،ج ۱۱،ص ۸.
۷- ((۷)) -همان،ج ۳،ص ۶.

عمل می آید تااینکه زمستان سال گذشته حجه الاسلام خادمی به عتبات عالیات مشرّف شدند و به آستان پاسبان ملایک،مولی امیر المؤمنین علی علیه السّلام تشرّف نمودند و از معظّم له تقاضا نمودند که در مسافرت به ایران،اصفهان را از سفر میمنت اثر خویش بی بهره نگذارده،آن خطّه ولایت خیز را به قدوم خود مزیّن فرمایند.

در ذیحجّه گذشته (۱)،این تقاضا و دعوت ها از طرف ایشان و سایر علاقه مندان تأکید و تکرار گردید و بالاخره مسافر ارجمند و میهمان دانشمند ما به اتّفاق جناب آقای حاج سیّد رضا خان اصغری در تاریخ ۲۸ محرم به طرف اصفهان حرکت فرمودند. (۲)

حجه الاسلام آقای خادمی و قاطبه علما و بزرگان اصفهان در نظر داشتند که مقدّمات استقبال مجلّل و بی نظیری را برای ورود معظّم له به اصفهان فراهم نمایند تا از مقام علمی و خدمات تبلیغی ایشان تجلیل کامل و کافی به عمل آید؛ولی با اعتذار و عدم موافقت علاّمه آیه اللّه امینی،هیچ گونه تشریفاتی برای استقبال برگزار نشد و بدون هرگونه تظاهری وارد اصفهان شدند و در منزل حجه الاسلام آقای خادمی وارد شدند و مدّت چهار روز در منزل ایشان جلوس رسمی داشته و در این مدّت جمیع طبقات با یک دنیا شوق و علاقه و احترام و تجلیل،برای زیارت و دیدار می شتافتند و از محضر فیض بخش این استاد نبیل،مستفیض می شدند و لازم به توضیح نیست که مانند همه علاقه مندان و مریدان و دوست دارانشان،از نخستین لحظه دیدار،شیفته و فریفته ظاهر آراسته و سیمای ملکوتی و ملکات معنوی ایشان شده،بی اختیار زبان به تحسین و تمجیدشان می گشودند و خود را ظاهرا در برابر شاگرد برجسته مکتب مقدّس ولایت،مکتبی که قرن هاست در دانشگاه رفیع و عظیم نجف اشرف برپاست؛و باطنا در پیشگاه شاه ولایت و قطب آسیای امامت و مسیل جریان علم و معرفت و وصیّ بر حقّ

۱- ((۱)) -سال ۱۳۷۵ ق.

۲- ((۲)) -حرکت معظم له از نجف اشرف در سال ۱۳۷۶ ق انجام گردید.

مقام مقدّس رسالت،خاضع و خاشع می دیدند؛و با قلبی آکنده از مهر علی و اولادش علیهم السّلام به این منادی بزرگ عالم تشیّع به دیده احترام و تکریم می نگریستند.

هردسته و طبقه ای که به دیدار معظم له می شتافتند،مخصوصا حضرات آقایان، علماء اعلام و روحانیون و مبلّغین دین،با اشتیاق و علاقه تام تقاضای اقامه نماز و منبر می نمودند که مخصوصا در زمره متقاضیان و علاقه مندان که اصرار تمام در این امر داشتند و درحقیقت،بانی یک خدمت بزرگ به عالم تشیّع شدند،نام آقایان زیر قابل ذکر است که اسامی ایشان را زینت بخش این سفرنامه تاریخی می سازیم و توفیق همگی را در ادامه خدمات دینی و تبلیغی از قادر متعال مسئلت می داریم.

جناب حجه الاسلام آقای حاج حسین خادمی؛

جناب حجه الاسلام آقای حاج سیّد محمد رضا شفتی،امام[جماعت]مسجد سیّد اصفهان و نوه مرحوم حجه الاسلام کبیر که مزارش در مسجد مزبور به نام«مزار کبیر» (1)معروف است و زیارتگاه اهل دل می باشد و از اجلّه علمای اصفهان به شمار می رفته است.

جناب حجه الاسلام آقای خوانساری؛

جناب حجه الاسلام آقای امام جمعه؛

جناب حجه الاسلام آقای میر سیّد علی ابطحی؛

جناب حجه الاسلام آقای شیخ مرتضی اردکانی؛

جناب حجه الاسلام آقای شیخ محمود مفید؛

جناب حجه الاسلام آقای سیّد حبیب اللّه روضاتی؛

جناب حجه الاسلام آقای حاج سیّد محمّد مقدّس؛

۱- (۱) -عالم ربانی و فقیه متأله مرحوم حجه الاسلام سید محمّد باقر شفتی قدّس سرّه،مسجد سید اصفهان را در محله بیدآباد به سبک قدیم و بسیار زیبا بنا کرد و در سال ۱۲۶۰ ق نیز وفات نمود و در همین مسجد ضریح و بقعه ای دارد؛لغت نامه دهخدا.

جناب حجه الاسلام آقای مجد العلماء نجل آیه اللّه مرحوم آقای شیخ محمّد رضا نجفی،امام جماعت مسجد نو بازار که اولین جلسات تبلیغی و منابر علاّمه معظّم در مسجد ایشان تشکیل گردید.

جناب حجه الاسلام آقای حاج سید باقر رجایی؛

جناب حجه الاسلام آقای میر سید ابو الحسن آل رسول؛

خطیب دانشمند و واعظ شهیر،جناب آقای حاج آقا جمال الدّین صهری سدهی؛

خطیب دانشمند و واعظ شهیر،جناب آقای حاج حسام الواعظین؛

خطیب دانشمند و واعظ شهیر،جناب آقای میر سیّد حسن مدرّس؛

جناب آقای میر سیّد محمّد روضاتی؛

اقامه نماز و منابر

بالاخره در اثر تقاضای مؤکّد آقایان نامبرده و اصرار مکرّر تجّار و محترمین و طلاّب علوم دینیّه که دسته دسته در پی این تقاضا می شتافتند،روز پنج شنبه،هفتم ماه صفر در مسجد نو واقع در بازار به منبر رفته و تا هفدهم ماه مزبور در آن مسجد به افاضه کافی و وافی می پرداختند و پس از ختم منبر-که از حدود یک ساعت و نیم إلی دو ساعت به غروب شروع شده و مغرب پایان می یافت-نماز مغرب و عشاء را اقامه می فرمودند.

در این مسجد به لحاظ موقعیّت و محل،کسبه و اهل بازار،بیشتر از سایر طبقات، حضور می یافتند و البته سلسله جلیله علما و وعّاظ و محصّلین مدارس دینی و همچنین تجّار و محترمین نیز در مجلس حاضر می شدند و با وجودی که وسعت مسجد مزبور چندان زیاد نیست،مع هذا به طور متوسط از هفت تا ده هزار نفر جمعیّت در آن گرد می آمدند و از بیانات دل نشین و سخنان دل انگیز ایشان،مستفیض و بهره مند می شدند.

رفته رفته انبوه جمعیت و ازدحام مردم به قسمی شد که کوچک ترین جایی در

مسـجد یـافت نمی شـد و اداره جمعیّـت برای متصـدّیان مربـوطه دشـوار می نمـود و لـذا جنـاب حجـه الاسـلام آقـای شفتی،امام[جماعت]مسجد سیّد،با جمعی از علما و محترمین از معظّم له دعوت کردند که به مسجد سیّد تشریف برده،منابر خود را ادامه دهند؛لذا بنا به دعوت ایشان و تقاضای جمعی دیگر از علاقه مندان،پس از ده شب افاضه در مسجد نو،[مجلس]به مسجد نامبرده انتقال یافت.

[ایشان]در این مسجد،شب ها پس از ادای نماز مغرب و عشا به منبر می رفتند.عصر روزی که قرار بود در مسجد سیّد حضور به هم رسانند،حضرات حجج اسلام آقایان شفتی و خادمی و خوانساری و حاج آقا مقدّس با جمعیّت کثیری از مردم در منزل معظم له حضور یافتند که ایشان را برای ادای نماز مغرب و عشاء به مسجد ببرند.

خیابانی که مسجد در آن واقع است عصر آن روز منظره ای عجیب داشت و شاهد شور و هیجان کم نظیری بود و به قدری ازدحام جمعیّت زیاد بود که امکان سوار شدن ماشین نبود و لذا پیاده به مسجد رفتند و در مقابل مسجد،در جلوی پای ایشان به تشریف مقدمشان،قربانی هایی سر بریده شد و مدّت شش شب،پس از ادای نماز بر فراز منبر قرار می گرفتند و به دنبال بحثی که از نخستین شب آغاز فرموده بودند، مستمعین را به فیض کامل می رساندند و حقایقی را که کمتر شنیده شده بود،بیان می داشتند.

جمعیّتی که در این مسجد گرد می آمدند،تقریبا دو مقابل (۱)[جمعیّت]مسجد نو بود و همه جای مسجد پر می شد به طوری که من الباب إلی المحراب،جایی باقی نمی ماند به حدّی که مردم مجبور بودند از بام ها و ایوان های مسجد،استفاده کنند تا از این فیض عظمی محروم نمانند.

از شب بیست و سوم ماه صفر تا آخر ماه،بنا به تقاضای جناب حجه الاسلام آقایان امام جمعه و ابطحی و جمعی از تجّار و وجوه اهالی و[به دلیل]کثرت روزافزون

۱- ((۱)) -برابر.

جمعیّت مستمعین،[مجلس]از مسجد سیّد به مسجد جامع اصفهان منتقل شد و[معظم له]تا پایان ماه صفر در آن مسجد به اقامه نماز و منبر پرداختند.

مسجد جامع از مساجد تاریخی اصفهان و بلکه از مساجد بی نظیر ایران است که از لحاظ سوابق تاریخی،کمتر مسجدی به پای آن می رسد و دارای محراب های تاریخی و قدیمی متعدّد است و از لحاظ وسعت نیز از بزرگ ترین مساجد به شمار می رود به طوری که گویند:چهل و دو جریب (۱)زمین است.

در نخستین شب در محراب عمومی به نماز ایستادند،ولی در شب های بعد به علّت ازدحام جمعیّت در محراب معروف به«صاحب» (۲)به اقامه نماز پرداختند به طوری که گفته می شد،تاکنون کسی در این محراب ادای نماز نکرده بود.

با همه وسعتی که مسجد جامع دارد،از کثرت جمعیّت،جای قدمی پیدا نمی شد؛در شب های اخیر،مخصوصا شب بیست و هشتم که شب رحلت پیشوای مقدّس و بزرگوار اسلام،حضرت ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله و شهادت سبط مکرّم و نور دیده محترمش،حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام بود،جمعیّت حاضرین را که از همه طبقات مخصوصا رؤسای

۱- (۱)) -هرجریب معادل هزار متر است.

۲- (۲)) -این محراب عجیب در مسجد مجاورت ایوان استاد،در مسجد عتیق اصفهان(جامع)قرار دارد که کتیبه دور محراب،علاوه بر گچبری ممتاز آن سه طبقه نقاشی دارد که از نفایس و جواهرات اصفهان است صاحب بن عباد کافی الکفاه در این مسجد در جلسه باشکوهی تدریس می کرده اند. به نظر می رسد محراب صاحب نیز هم چون صفه صاحب به نام صاحب بن عباد باشد. صاحب بن عباد کافی الکفاه اسمعیل وزیر مؤید الدوله و برادرش فخر الدوله دیلمی بوده است که در سال ۳۸۵ هجری در ری وفات یافت و پیکرش به اصفهان منتقل شد و در مجاورت دروازه طوقچی اصفهان در اتاقی کنار زیارتگاه معروف به سر شاهرضا مدفون گردید.در بین عوام اصفهان معروف است که فاتحه خوانی در مقبره صاحب بن عباد،فاتحه خوان را به طعام می رساند؛لغت نامه دهخدا.

دوایر و طبقات ممتاز شـهر حضور داشتند،حتّی بیشتر از ۶۰ هزار نفر هم،تخمین زده انـد و این خود افتخاری بوده که به راستی نصیب شهر تاریخی اصفهان گردید.

در این چند شب که چنین جمعیّت بی سابقه ای از نقاط مختلف شـهر برای اسـتفاده و اسـتفاضه و تعظیم شعائر مذهبی و تجلیل از یک شخصیّت بزرگ روحانی در مسـجد جامع حضور می یافتند،امر انتظامات مسجد و شهر،بی اندازه حسّاس و دشوار بود و حسن انتظـام مجلس و محـل،نهـایت ضـرورت را داشت و بایـد گفت که انصافا ریاست محترم شـهربانی اصـفهان و ریاسـت محترم کلانتری ۳ در برقراری انتظامات و تأمین نظم، زیاده از حـد ابراز علاقه می کردنـد و بیش از حدّ تصوّر،جان فشانی می نمودند که لازم است در این اثر تاریخی از ایشان تقدیر و سپاس گزاری شود.

احساسـات مردم بیـدار و زنـده دل و خونگرم و عالم دوست اصـفهان-شـهری که میر دامادها و شـیخ بهایی ها و مجلسـی ها و دیگر علماء بزرگ و برجسته و پیش قدمان نشر و ترویج تشیّع را به خود دیده،و در دامان خود پرورانده و در کنار بستر آبادی بخش زاینده رود،زاینده رودی رسـتگاری بخش از علم و معرفت و ایمان و هدایت،به سـرزمین کهن ایران روانه ساخته است-در این مجـالس و در طیّ این مـدّت به قـدری بود که به وصف درنیایـد و هرشب که سـخنان تازه و بکر علاّمه معظّم،دهان به دهـان و گوش به گوش،نقـل محافـل و مجـالس شـهر می گردیـد،بر شور و هیجـان مردم افزوده می شـد و شـعله هـای عشق و احساسـات و اشتیـاق دوست داران و شـیعیان،تیزتر شـده بیشتر از پیش زبـانه می کشـید و یـک جهـان شوق و نشـاط و ایمان و احساسات در«نصف جهان» پدید آورد که هرچه بیشتر وصف آن گفته آید،به توصیف نگنجد.

محـور سـخن علاّـمه معظّم در طی مـدّتی که زمـام منـبر و نبض تبلیـغ را در اصـفهان به دست حکیمـانه و عالمـانه خـود گرفته بودند،حول موضوع ولایت کبرای مولای عالمیان و شـهریار شاهان،شـهسوار اسلام و وصیّ بر حقّ حضرت خیر الانام صلّی اللّه علیه و آله امیر المؤمنین

ص:۴۱۳

علی علیه السّلام بود و همچنین آیه شریفه إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ (۱)

که به مناسبت روز پرافتخار خاتم بخشی(۲۵ ذیحجّه)در شأن آن شاه مردان و مظهر اتم و اکمل ایمان،نازل گردیده؛عنوان مجلس و مفتاح کلام بوده است و در طی آن،با بیانات شیوا و آهنگ گیرا،یک دوره کامل درس ولایت به مردم علی دوست اصفهان تعلیم فرموده اند که به اعتراف و تصدیق همه،تاکنون این گونه سخنان به گوش مردم نرسیده بود و لذا مورد استفاده کامل قاطبه اهالی واقع شد.

منابر علاّمه معظّم در اصفهان،چنان که زبان زد و رطب اللسان حضرات آقایان علما و دانشمندان و وعّاظ و اهالی آن سامان است،چنان روح تشیّعی در مردم اصفهان دمید که یک قرن دیگر فراموش شدنی نیست و اصولا این[چنین]مجلس و جمعیت و نماز و منبر نیز در تاریخ اصفهان،بلکه در تاریخ جهان از یک قرن پیش تاکنون نظیر پیدا نکرده است و این خود افتخار زوال ناپذیری است که اصفهان و اصفهانی می تواند همیشه بدان مباهات کند.

نکته مهمی که درباره این منابر تاریخی قابل ذکر می باشد این است که هریک از

۱- ((۱)) -سوره مبارکه مائده،آیه ۵۵.«همانا ولیّ شما خدا و رسول و آن هایی که ایمان آورده اند؛ آنان که نماز به پا دارند و به هنگام رکوع صدقه می دهند».این آیه شریفه در شأن شاه ولایت و مسندنشین کرسی وصایت علی علیه السّلام نازل گردیده و شأن نزول آن نیز این بود که:روزی حضرت در مسجد به نماز ایستاده بودند،سائلی از مردم تقاضای کمک کرده و کسی به او پاسخ نداد و علی علیه السّلام هنگامی که در حال رکوع بودند،با انگشت خود به او اشاره فرموده و انگشتری که در دست مبارکشان بود را نشان دادند و سائل آن را بیرون آورد و آن گاه آیه شریفه نازل گردید و در این مورد،کتب معتبره اهل سنّت به این معنی گویا است که در کتب مربوطه مندرج است و آقای امینی در الغدیر از هفتاد کتاب معتبر از مصادر اهل سنّت،نزول آیه را در شأن مولا امیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل فرموده اند.(پاورقی نویسنده)

جلسات منبر معظّم له،با یک دنیا شور و هیجان و گریه و سوگواری بی نظیر،پایان می یافت و مردم به حدّی در مصائب جان سوز خاندان مقدّس رسالت می گریستند که حقّا نظیر و مانندی نداشته است و این به سبب آن بود که علاّمه امینی با سوز و گدازی وصف ناپذیر به ذکر مصیبت پرداخته،خود بی اختیار می گریستند و مردم را به هیجان می آوردند و از صمیم دل و بدون هیچ ریا و تصنّع،سیلاب اشک از دیده می باریدند.

امید است که مقبول درگاه حق و مرضی اولیائش واقع شود.

مهمان نوازی ها و پذیرایی های شایان

در تمام مدّتی که علاّمه معظّم حضرت آقای امینی در اصفهان بودند،علاوه بر احساسات بی شائبه اهالی،که در تمام موارد نسبت به ایشان ابراز می شد،هرروز و هر شب بنا به تقاضای آقایان علماء اعلام و حجج اسلام و سایر محترمین شهر در منزل یکی از ایشان دعوت داشتند و هرگاه که در محلّی موعود بودند از طرف اهل آن محل، به طور زاید الوصفی نسبت به معظّم له ابراز احساسات می شد و مراتب تکریم و احترام شایان تقدیر خود را به جامعه روحانیّت،که ایشان در واقع فرد مبرّز و شخصیّت برجسته ای از این حوزه مقدّسه می باشند،اظهار می داشتند و نشان می دادند که قلبا و باطنا به این سلسله جلیله،علاقه مند بوده،بدون هیچ گونه شایبه و محرّک و تنها به سائقه (1)علایق مذهبی و برای تعظیم شعایر دینی،رهبران روحانی و مبلّغین و مروّجین شریعت آسمانی خود را محترم و گرامی می شمارند.

از جمله روز پنجم صفر که با جمعی از آقایان علماء اعلام در منزل عالم جلیل القدر حجه الاسلام آقای حاج میرزا حبیب اللّه روضاتی،موعود بودند،بعد از ظهر آن روز حوالی (2)سه ساعت به غروب،اهالی محل در خانه ایشان گرد آمده و با شوق و شعف تمام،اجتماع نمودند و تقاضا داشتند که حضرت علاّمه مکرّم،نماز ظهر و عصر را در

1- ((1)) -سوق دهندگی،تشویق.

2- ((2)) -حدود.

مسـجد محل اقامه نماینـد و لـذا بنا به تقاضای اهالی به طرف مسـجد رهسـپار شدند و با وجودی که بین منزل آقای روضاتی و مسـجد،فاصـله زیادی بود،در تمام مسیر راه، جمعیّت محل حضور یافته،با گرمی و شوق بسیار،ابراز احساسات می نمودند و در جلوی مسجد گوسفندی برای قربانی مهیّا و آماده ساخته بودند و با این همه شور و حرارت،مراتب ایمان و علاقه مندی خود را نسـبت به معتقدات مذهبی و مذهب حقّه و پاک خود به منصه ظهور می رساندند و دست رد بر سـینه بیگانگان و دشمنان دین و ملیّت خویش که هریک به نحوی تظاهرات مقدّس دینی ما را به باد استهزا و تمسخر گرفته و می گیرند و از هیچ گونه ناسزا و اهانت و افترا به شیعیان فروگذار نمی کنند، می زدند.

بعد از ادای نماز،دانشمند محترم و خطیب ارجمند،حجه الاسلام طاهری که از دانشمندان و وعّاظ مشهور اصفهانند بر فراز منبر قرار گرفتند و با بیانات شـیوا و دل نشـین خود از ابراز احساسات شورانگیز مردم اظهار تشـکر و سپاس گزاری نمودند و سپس پیرامون خدمات شایان میهمان عالی قدر و ارجمند خود سـخن گفتند و مخصوصا شمّه ای از کتاب شریف الغدیر،کتابی که به راستی تظـاهر عظیم و بـا شـکوه و اجتماع شورانگیز و تاریخی غـدیر خم را در ۱۴ قرن پیش،از لا۔به لای تاریـخ ایّام و حوادث زمان و متون کتب،مجسّم ساخته،روح تازه بخشـیده و زنـده نموده است و در برابر دیده بصـیرت حق بینان نهاده،به سـمع مردم رساندند و این خدمت بزرگ و شایان تقدیر را چنان که درخور آن مجلس شـریف بود،سـتودند و برادران دینی را از این قدم بلند و برجسـته ای که به همّت والای یکی از رادمردان عالم تشـیّع و یکی از مجاهدین بنام طریقه حقّه جعفری برداشـته شده و عالم تسنّن را به اصطلاح شه مات (۱)نموده و به شش در حیرت دچار ساخته است،آگاه و شادمان و مسرور نمودند.

دعوت قابل ذکر و شایان توجّه دیگری که از معظّم له به عمل آمد،روز جمعه،

۱- (۱)) -مغلوب کامل،شکست سخت؛لغت نامه دهخدا.

پانزدهم صفر و به تقاضای اهالی«دستگیر» (1)در منزل جناب آقای حاج محمّد صادق دهخدا بود که با ۵۰ نفر از حضرات علما و محترمین،مدعو بودند؛پس از پذیرایی شایان و گرمی که از مهمانان محترم به عمل آمد،عصر به اقامه نماز پرداختند و پس از ادای فریضه ظهر و عصر به اصرار اهالی،مخصوصا عالم جلیل محل،ایشان به منبر رفتند و با مواعظ و نصایح،مردم را مفتخر و قلوبشان را سرشار از ایمان و عشق به حق نمودند.در تمام این مدّت،احساسات مردم آن محل،فوق تصوّر و از هرحیث،شایان توجه بود.در این منطقه نیز گوسفندهایی قربانی گردید.

روز شنبه،بیست و سوم صفر نیز بر اثر تقاضای اهالی نجف آباد و دعوت عالم دانشمند و روحانی جلیل آن،جناب حجّه الاسلام آقای منتظری،صاحب کتاب نهایه الاصول که تقریرات[درس]حضرت آیه اللّه العظمی آقای بروجردی است و چاپ شده است،بدان صوب (2)رهسپار و در میان احساسات شورانگیز و هیجان آمیز اهالی، وارد آن شهر شدند.

ایشان در پرتو اقدامات خود توانسته اند نجف آباد را به انوار تابناك ساطعه و درخشنده ای از نجف،آباد سازند و مردم آن شهر را از شرّ«اغنام» (3)گرگ صفت که مذهب حق و حزب خدا را واگذارده از«باب»ضلالت دین ساختگی و بی«بهایی»را پذیرفته اند،رهائی بخشند (4).

۱- (۱)) -دستگرد؛از محله های معروف و پرجمعیّت شهر اصفهان است.

۲- (۲)) -قصدکردن،آهنگ نمودن؛لغت نامه دهخدا.

۳- (۳)) -گوسفندان.

۴- (۴)) -یکی از نقاطی که مورد هجوم دو فرقه ضالّه بابیت و بهاییت واقع شده بود،نجف آباد بود که بهاییان به خیال خود می خواستند از بی خبری مردم استفاده کنند و در بین آنان نفوذ نمایند؛ ولی خوش بختانه با بیداری مردم مواجه شدند و از جمله چندی پیش که جسارت و گستاخی آنان فزونی یافت،جنبشی در بین قاطبه اهالی نجف آباد به وجود آمد و مردم،علیه آنان دست به قیام و اقدام عاقلانه ای زدند و نه تنها از راه تبلیغ و مباحثات علمی برای هدایت فریب-

باری در روز مزبور،اهالی باایمان نجف آباد،تا یک فرسخ به استقبال آمده، گوساله ای قربانی کردند و حق هم همین بود،چه در آن شهر مهدی علیه السّلام پناه به کلّی دست رد بر سینه«اغنام»زده شده بود و لذا قربانی گوسفند،لطفی نداشت و قربان نمودن گوساله که رهبرزاده آنها است مناسب تر و پسندیده تر بود!

پس از ورود به شهر،نخست وارد مدرسه دینی نجف آباد (۱)شدند و پس از ابراز مهر و محبّت و استعلام و دلجویی از مستقبلین،خاصّه آقایان محصّلین آن مدرسه که از برجسته ترین طلّاب علوم دینی هستند،به باغ آقای حاج غلام حسین رفتند و روز را در آنجا به سر برده،نماز ظهر و عصر را در مسجد به جا آوردند و نیم ساعتی نیز برای وعظ و تشویق و تهییج مردم به حفظ شعائر دین و تقویت مبانی مذهبی به منبر رفتند و سپس در بین احساسات پرشور مردم که در تمام آن روز جریان و ادامه داشت به اصفهان بازگشتند و خاطره ای خوش و فراموش نشدنی در آن سنگر تاریخی مبارزه با دشمنان امام زمان علیه السّلام و فریب خوردگان حظیره نشین (۲)به یادگار گذاشتند.

روز یکشنبه بیست و چهارم به درخواست اهالی قصبه ریز (۳)و عالم باهمّت آن، جناب ثقه الاسلام آقای شیخ محمود شریعت به آن قصبه رهسپار شدند.

۱- (۱) -منظور مدرسه علمیه مرحوم آیه اللّه حاج شیخ ابراهیم ریاضی-رضوان اللّه علیه-است.

۲- (۲) -جایگاهی سست بنیاد؛محوطه ای که از شاخ درختان و چوب نی برای حیوانات سازند تا از گرما و باد در امان باشند؛لغت نامه دهخدا.

۳- (۳) -روستای ریز،اکنون جزء شهر زرین شهر اصفهان است.

آقای شریعت نیز از خدمت گزاران برجسته دین و مروّجین مبرّز شرع انور بوده، الحق اسمی با مسمّی دارند و از جمله خدمات گران بهای ایشان،تأسیس یک مدرسه دینی تاریخی در آن محل است که با این اقدام،الحق نام نیکی در صفحه روزگار از خود به یادگار گذاشتند و باقیات صالحات ارزنده و اثربخشی به وجود آورده اند که هرچه از اثرات سودمند آن سخن گفته شود،کم است.ایشان با شایستگی و مجاهدات خود مورد توجه کامل حضرت آیه اللّه بروجردی بوده اند.جا دارد در این سفرنامه تاریخی، تقدیری از خدمات و زحماتشان بشود تا سرمشق دیگران گردد و علاقه مندان خدمت به دین،به ایشان و امثالشان تأسّی نمایند.اهالی ریز تا یک فرسخی به اتّفاق علماء محل به استقبال مهمانان خود شتافته بودند.چیزی که در این محل بسیار جلب توجّه می کرد این بود که دانش آموزان مدرسه ملّی ریز که از مدارس وابسته به جامعه تعلیمات اسلامی است تا مسافتی از قصبه به اتّفاق اولیای خود،به استقبال آمده بودند و با فرح و انبساط و سرور و شعف کودکانه خود سرودی بس مهیّج و شورانگیز می خواندند که بسیار جالب توجّه و مسرّت بخش بود.یکی از آقایان آموزگاران محترم نیز قصیده شیوایی انشاد نموده و ایراد کردند که مورد تحسین کامل قرار گرفت.

رؤیاهای صادقانه

اشاره

در جریان این مسافرت تاریخی،خواب های جالب توجّه و رؤیاهای صادقه ای از طرف بعضی از علما و وجوه طبقات نقل شده است که در اینجا برای تکمیل این تاریخچه به ذکر قسمتی از آن ها می پردازیم:

اول:امیر المؤمنین علیه السّلام در اصفهان

صبح روز ورود علاّمه امینی به منزل آقای خادمی،جناب آقای فیروزیان از وعّاظ

و خطبای محترم اصفهان که از ورود معظّم له بی خبر بودند به خانه ایشان آمده،اظهار داشتند که«شب گذشته در خواب دیدم که بیست هزار جمعیّت جلوی منزل شما گرد آمده اند و به شدّت ابراز احساسات می کنند.پرسیدم:چه خبر است؟در جوابم گفتند:

«امیر المؤمنین علیه السّلام آمده است!»و اینک آمده بودم که خواب خود را نقل کنم و از تعبیر و چگونگی آن بپرسم که دیدم به خوبی تعبیر شده است.

آری تعبیر این خواب عجیب،همان ورود علاّمه امینی به منزل آقای خادمی بود که اگر مولی الموحدین علیه السّلام خود به آن خانه نزول اجلال نفرموده بود،ولی شاگرد برجسته مکتب جاویدان و پرورش یافته دانشگاه ولایت آثار حضرتش،به اصفهان قدم نهاده بود تا روح ولایت و ایمان به مذهب تشیّع و حقّانیّت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام را در کالبد ایشان زنده و تجدید نمایند.

دوّم:نماینده امیر المؤمنین علیه السّلام

هنگامی که مسجد سیّد را تعمیر می کردند به قراری که بعضی از بزرگان نقل می کردند،یکی از کسانی که در امر تعمیر مسجد شرکت کرده بود،شبی در خواب می بیند که به او گفته بودند:«مسجد را تعمیر کنید؛برای این که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام یک نفر را خواهند فرستاد که در مسجد،نماز بخواند».

این خواب نیز که مؤیّد خواب اوّلی است،به خوبی تعبیر شده و علاّمه امینی که در آن مسجد اقامه نماز نمودند،درحقیقت نماینده مولی امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می رفتند.

سوم:نماینده حضرت صادق علیه السّلام

جناب حجه الاسلام شفتی (۱)در خواب دیده بودند که در مسجد سیّد،مردم جمع بودند و علاّمه امینی بر فراز منبر قرار داشتند و به موعظه مشغول بودند و مردم می گفتند که:

«ایشان را حضرت صادق علیه السّلام فرستاده اند».

ص:۴۲۰

۱- (۱)) -امام جماعت محترم مسجد سید و از نوادگان فقیه وارسته حجه الاسلام سید محمد باقر شفتی قدّس سرّه.

البته این خواب هم با منبر علاّمه معظّم در مسجد سیّد به خوبی تعبیر گردید و معلوم است وقتی عالمی افتخار آن داشته باشد که نماینده حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام باشد،طبعا نمایندگی حضرت صادق علیه السّلام؛پیشوای مذهب جعفری و زنده کننده معارف و علوم اهل بیت علیهم السّلام و پرورش دهنده حاملان آثار و راویان اخبار آل محمد علیهم السّلام و سایر ائمه هدی علیهم السّلام را خواهد داشت.و الحق این افتخار بزرگی است که نصیب علاّمه امینی گردیده که توانسته اند بنا بر حدیث شریف (۱)،در ردیف یکی از بزرگترین امناء خدا قرار گیرند و عالم تشیّع را به وجود خود مفتخر سازند.

چهارم:گریه شدید مردم

یکی از تجّار محترم اصفهان نقل می کرد که:«در خواب دیده بود مسجد و خیابان چهارباغ از جمعیّت پر بود و مردم به شدّت گریه می کردند و من از گریه شدید مردم فهمیدم که آقای امینی بر منبر است؛پس تحقیق کرده،خودم خدمت ایشان رسیدم و از علماء اصفهان شنیدم می فرمودند:ایشان برای ما به اصفهان فرستاده شده اند تا مقام علم و دانش به شماها روشن گردد».این رؤیای صادقه نیز با آنچه که درباره گریه بی اختیار و شدید مردم در پای منبر معظّم له قبلا نوشتیم،وفق دارد و نشانه آن است که این هیجان عظیم تاریخی و این مسافرت بی نظیر تبلیغی-دینی چه از نظر مسافر گرامی و مهمان نامی و چه از لحاظ میزبانان عزیز،یعنی قاطبه علما و تجّار و محترمین و دانشجویان و کارگران و کشاورزان و پیشه وران و کلیّه طبقات اصفهان،مأجور بوده،مقبول درگاه

۱- (۱) -الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا.قیل یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال:إتّباع السّلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم. فقهاء،امناء رسولان هستند؛مادامی که در امور دنیوی داخل نشده اند.پرسیدند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چگونه در دنیا داخل می شوند؟فرمودند:هنگامیکه تبعیت سلطان کنند پس در این هنگام در امور دینیتان از آنها دوری کنید.کافی،ج ۱،ص ۴۶؛در مستدرک الوسایل، ج ۱۳،ص ۱۲۴«علی ادیانکم»آمده است.

حضرت احدیّت و حضرت ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله و شاه ولایت و خاندان عصمت و طهارت علیهم السّلام و امام منتظر در پس پرده غیبت علیه السّلام قرار گرفته است.

امید آنکه این ناچیز را نیز که افتخار ثبت این خاطرات دل انگیز را در تاریخ پر افتخار شیعه یافته ام از این فیض عظمی و اجر کبری بهره ای نصیب شود؛انشاء اللّه یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزا عظیما.

پایان سفر و بازگشت

[ایشان]پایان ماه صفر به این مسافرت میمنت اثر،خاتمه داد بی آنکه خاطره دل انگیز آن را بتواند از دل ها بیرون کند و یادبود روح افزایش را از یاد مردم اصفهان ببرد و به دست فراموشی سپارد.

بامداد روز جمعه بیست و نهم صفر،پس از آخرین شب منبر در مسجد جامع، مقدّمات حرکت به طرف تهران فراهم گردید و مردم که از قصد عزیمت معظّم له آگاه بودند،بامدادان جمعیّت انبوهی از مردم متدیّن و محترمین شهر و علما و وعّاظ و علاقه مندان به قصد مشایعت در منزل جناب حجه الاسلام آقای خادمی حضور یافتند.

خیابان چهارباغ اصفهان که در مواقع عادی منظره ای بهجت انگیز و شاعرانه دارد در آن بامداد تاریخی،وضعی بی سابقه داشت و کثرت جمعیّت به قدری بود که مانع از حرکت وسایل نقلیه گردید.بیش از پنج شش هزار دوچرخه سوار و تعداد زیادی اتوبوس و سواری تا دو فرسخی شهر،اتومبیل مهمان عالی قدر خود را بدرقه نمودند و احساسات مردم هشیار و زنده دل اصفهان در مراسم این وداع فراموش نشدنی به حدّی پرشور و مهیّج و تکان دهنده بود که به راستی به وصف درنمی آید و به جرأت می توان گفت که بروز چنین احساسات دینی و مذهبی،کم نظیر است.

نکته ای که از هرجهت قابل ذکر و شایان تقدیر است،مساعی و مجاهدات مشتاقانه افسران و مأمورین انتظامی است که در این شور و هیجان عمومی با کمال علاقه و از

جان و دل در حفظ انتظامات می کوشیدند و مراتب اخلاص و علاقه مندی خود را به جامعه روحانیّت،ابراز می داشتند و در تظاهرات عظیم مذهبی،وظیفه حسّاس و سنگین خود را در برقراری نظم و انتظام عمومی،اجرا می نمودند که الحق درخور هر گونه قدردانی و سپاس گزاری است و جا دارد که در این سفرنامه تاریخی به یادگار بماند.

این بود خلاصه ای از سفر تاریخی علاّمه بزرگ معاصر،حضرت آقای شیخ عبد الحسین امینی،صاحب کتاب شریف«الغدیر»به اصفهان،که با مسافرت سودبخش و وافی هدایه خود،افتخار بزرگی نصیب مردم آن سامان نمودند و خاطره ای شیرین و جاویدان از خود در آن شهر تاریخی برجای گذاردند که تا ابد از صفحه تاریخ،محو نخواهد شد.و سزاوار است که همه از وجود محترم عالم عالی مقام،حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای خادمی،متشکّر و سپاس گزار شوند که ایشان عمده وسیله این همه خیرات و برکات بودند.

مکتبه الامام امیر المؤمنین علیه السّلام العامه

با اهمیّت شایان توجهی که سابقا از نظر مرکزیّت علمی نجف بیان کردیم و با توجه به اینکه این شهر مقدّس علمی متأسفانه فاقد یک کتابخانه بزرگ آبرومند متمرکز مجهّز بود،اهمیّت این خدمت عظیم آقای امینی معلوم می گردد و اکنون بسیار جای خوش وقتی است که به همّت والای معظم له از دو سال و اندی پیش که ایشان به این امر مهم همّت گمارده اند با وجودی که متأسفانه هم کیشان گرامی ما کمتر توجّه به فعالیت ها و جنبشهای علمی داشته و بیشتر غرق در ظواهر شده اند،به پیشرفت های شایان تقدیری نایل شده اند که محقّقا در اثر برکات آستانه مقدسه مولی بوده است.

علامه معظّم،که عمری را در میان بحر فیّاض کتب و کتابخانه بسر برده،هزاران کتاب نفیس و پربها را از نظر دقیق و عمیق گذرانده،مورد تتبع و تحقیق قرار داده اند و«الغدیر»نمونه و شاهد بزرگی بر این معنی است،باتوجه به اهمیّت کتابخانه در بسط

و ترویج علوم و معارف و لزوم وجود یک کتابخانه مجهز آبرومند در نجف از مدّتی پیش در فکر تأسیس این مؤسسه ضروری در آن کانون علمی شیعه بودند تا اینکه بتوفیق ذات اقدس الهی و عنایات وجود مقدّس علوی علیه السّلام دو سال و اندی پیش موفق به تأسیس کتابخانه عمومی نجف به نام«مکتبه الامام امیر المؤمنین علیه السّلام العامه»شدند و خوش بختانه در همین مدّت کوتاه به توفیقات شایان نایل گردیدند به طوری که با اعلام تأسیس کتابخانه،جمعی از محترمین و دانشمندان که هریک خود عمری را با علاقمندی و عشق به کتاب،به گردآوری کتب مفید همّت گماشته و کتابخانه ای برای مطالعات و تحقیقات خود ترتیب داده بودند نتیجه یک عمر کتابداری خود را به پیشگاه حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السّلام تقدیم و کتب خویش را وقف کتابخانه آن حضرت نمودند که ما اینک به ذکر اسامی شریفشان در اینجا می پردازیم تا مشوّقی برای سایر علاقمندان باشد.

واعظ شهیر و خردمند پیر،حضرت آقای حاج شیخ جواد عراقی؛جناب آقای نواب احتشام رضوی؛جناب آقای حاج سید رضا اخوی؛تیمسار سرلشگر عزیز اللّه ضرغامی؛جناب آقای ابو القاسم فیوضات از رجال دانشمند و فرهنگیان برومند و صاحب تألیفات گرانبها از جمله اسرار الصلوه و جناب آقای میرزا باقر حکمت از دانشمندان فرهنگ؛جناب آقای حاج میرزا محمّد حسین مجتهدی؛مرحوم مهندس رفیعی؛مرحوم مبشر السلطنه تهرانی؛مرحوم حجه الاسلام آقای میرزا موسی راشد (رحمه اللّه علیهم).

همچنین دانشگاه تهران نیز یکصد و پنجاه جلد از نشریات خود را به کتابخانه تقدیم داشته است.

تاکنون بر اثر همّت علاقمندان ۹ هزار جلد کتاب که غالبا کتب مفید و ضروری است در کتابخانه مقدّسه گردآوری شده و جمع این مقدار کتاب در این مدّت کوتاه الحق در خور ستایش و تقدیر است و امید می رود که به زودی عالم تشیّع واجد مجهّزترین و بزرگ ترین و شایسته ترین کتابخانه های اسلامی در نجف گردد و این نقیصه بزرگ

مرتفع شده و البته در این مورد عموم شیعیان باید بذل مساعی و توجه نموده هریک به سهم خویش در پیشرفت روزافزون این امر خیر و عظیم بکوشند.

محل کتابخانه بین بازار قبله و خیابان جدید الاحداث مقابل درب قبله صحن مطهر پشت مدرسه مرحوم آیه اللّه آقا سید کاظم یزدی رحمه اللّه واقع است که ۲۶۰ متر زیربنا داشته و هزینه ساختمان آن ۱۰ هزار دینار برآورد شده است که البته با تمامی لوازم و مقدمات تا ۱۵ هزار دینار تخمین زده می شود.

کتابخانه دارای دفاتر مرتب و منظم و قبوض رسمی بوده و در مقابل کتب و وجوه دریافتی قبض رسید رسمی صادر می شود و برای اداره آن تشکیلات اساسی و منظمی پیش بینی شده است که کمتر نظیر دارد.از این کتابخانه عمومی کلیه طبقات می توانند استفاده نمایند و مخصوصا مرکزی برای آشنائی بین رجال علمی و دانشمندان و دانشجویان شیعه که از نقاط مختلفه و بلاد شیعی به آستانه مقدسه مولی امیر المؤمنین علیه السّلام مشرف می شوند به شمار می رود بدون شک وقتی با عظمت و ابهّت خاص خود،افتتاح شده و شروع به کار نماید،قطعا توجه عالم تسنن و حتی گروه خاورشناسان و محققین خارجی را نیز به خود جلب خواهد کرد و درحقیقت مرکز مناسبی برای تبلیغات و تحقیقات علمی آنان در اساس و مبانی مذهب حقّه شیعه و معارف اسلامی خواهد شد و بیش از همه طلاب علوم دینی حوزه مقدسه علمیه نجف از چنین سازمان عام المنفعه و این گنجینه علوم و معارف دین بهره مند خواهند گردید امید است علاقمندان و موالیان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام باتوجه به مقام شامخ علم در اسلام و اینکه یکی از اسناد گرانبهای حقّانیت آن حضرت و مذهب تشیّع و شیعیان آن سرور پرهیزکاران،حدیث«أنا مدینه العلم و علی بابها» (۱)می باشد و در نظر گرفتن این حقیقت که دین مقدّس اسلام و مذهب حقّه جعفری یعنی آیینه تمام نمای آن کاملا برپایه علم استوار گردیده است،نسبت به این مرکز مهم علمی شیعی بذل توجه

۱- (۱) -توحید،شیخ صدوق،ص ۳۷۰؛الاختصاص،شیخ مفید،ص ۲۳۸؛الاستیعاب،ابن عبد البر،ج ۳،ص ۱۱۰۲.

نموده از هیـچ گونه مساعـدت و معاضـدت مـادّی دریغ ننماینـد که در درگـاه پروردگار دانا و ذوات مقـدّسه الهیش انشاء اللّه مأجور خواهند بود.

و ما توفیقی الاّ باللّه علیه توکّلت و الیه انیب و الحمد للّه رب العالمین و اسـئله ان یصـلی علی خیر خلقه محمّد و آله الطاهرین و أن یجمعنی معهم و یرزقنی زیارتهم فی الدنیا و شفاعتهم فی الآخره.

پایان ششم ربیع الثانی ۱۳۷۶ قمری

ص:۴۲۶

اشعار و قصائد

اشاره

در این سـفر میمنت اثر اشـعار و قصایدی از طرف گویندگان شـیرین سـخن اصـفهانی به مناسبت این مسافرت تاریخی انشاد و ایراد شده بود که اینک برای تکمیل این گزارش (پس از شعر زیر)به ذکر پاره ای از آنها می پردازیم.

از جناب حجه الاسلام آقای شیخ محمد آقا تهرانی به مناسبت تأسیس کتابخانه عمومی امیر المؤمنین علی علیه السّلام در نجف اشرف مکتبه الامام امیر المؤمنین العامه

دوش در آسمان علم ور شاد من افتاده را گذر افتاد

محفلی دیدم از محافل وصل چند جامی زدم که نوشم باد

قدسیان مستحق و غرق سرور هوش از سر شده است و خویش از یاد

پای وبان سرود می خوانند زیرها بم شده است و بم فریاد

که بسوزند جمله خورد و کلان عمد جهل و توده الحاد

گفته حق،حق است که مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۱)

لکن آنجا که دل صفا دارد هست قرآن لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ (۲)

من بیچاره مات از این شادی وین غریو و خروش و جوش زیاد

لاجرم با هزار ترس زدم دل به دریا که هرچه باداباد

بیکی از بتان بگفتم کای جان شیرین من ترا فرهاد

۱- ((۱)) -سوره مبارکه رعد؛آیه ۳۳.

۲- ((۲)) -همان،آیه ۷.

چیست این های وهوی مستانه وین نشاطی که کس ندارد یاد

لب چون غنچه را شکفت و بگفت بشنو از رمز حادث نوزاد

*** باب علم نبی دری از نو بگشود از کرم که بسته مباد

بهر تجهیز کاروان علوم بنجف مکتبی بزرگ گشاد

قرنها سال و ماه و هفته و روز آذر و تیر و بهمن و خرداد

بگذشت و نبود مکتبه ای درخور شأن مرکز امجاد

حاصل عمر صد هزاران فحل زین سبب غالبا برفت بباد

شاهد زنده مکتبات فرنگ داد از این غارت و دو صد بیداد

تا«امین»علی ولی اللّه صاحب«الغدیر»امینی راد

پی تکمیل این نقیصه بجد پای تدبیر و کار پیش نهاد

کمک ز باطن علی طلبید همت از بازوان چون پولاد

از برای کتابخانه دوست هرچه بودش در این جهاد نهاد

ریخت طرح بنای مکتبه را کند بیخ حسود کژ بنیاد

کتب از هرکجا و از هرکس از ری و از دمشق و از بغداد

گشته آماده و کنون هم نیز می فرستند مردم آزاد

ناگه آمد صدای تهرانی سال تأسیس را نمود انشاد

پس بگفتا:(به جان پاک علی خانه علم و دین شده آباد)

تهران-شب دوشنبه هفتم جمادی الاولی ۱۳۷۶ قمری الاحقر-محمد تهرانی

ص:۴۲۸

قصیده ای به نام الغدیر که یکی از بزرگان شعراء معروف اصفهان به نظم درآورده و در پشت بلندگو در مسجد سید خوانده شد.

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بعد حمد و ستایش یزدان آفریننده بهر کون و مکان

صلوات و درود بیحد و مر از خدا وز ملایک و انسان

بروان رسول و آل رسول رهبران طریقه ایمان

خاصه بر صهر و بن عم احمد زوج زهرا امام عالمیان

من چه گویم بمدح آنکه بود مادحش حق و مدح او قرآن

منتهی چون سرشته است مرا دست قدرت به مهر او دل و جان

می کنم فاش طینت خود را حب او چون توان کنم پنهان

مدح او روز و شب شعار من است عشق آن شه مراست در دل و جان

اوست مقصود ز آیه تطهیر مقصد او ز آفرینش دو جهان

اوست شاهنشه«سلونی» (۱)گو اوست عالم بعلم سرو عیان

شاه او رنگک إنّماست علی هم علی هَلْ أَتیٰ عَلَی الْإِنْسٰانِ (۲)

شب معراج بد جلیس رسول برتر از عرش قادر برهان

عین حق دست حق خلیفه حق مظهر حق بحق قوی برهان

«لا فتی» (۳)جز وجود آن سرور کیست هم وزن او در این میدان

شأن او در حدیث منزله هست قصه طیر مشویش بر خوان

مصطفی شهر علم لم یزلی است باب آن شهر،علی شه مردان

گفته هفتاد بار و بل افزون آن به دین رهزن و کم از شیطان

یادم آمد که عالمی سنی سخنی گفته از ره وجدان

ص:۴۲۹

۱- (۱) -نهج البلاغه،عبده،شیخ محمد،ج ۲،ص ۱۳۰،خطبه ۱۸۹.

۲- (۲) -سوره مبارکه انسان،آیه ۱.

۳- (۳) -مناقب الامام امیر المؤمنین،ج ۱،ص ۴۹۵.

که چه گویم به مدح آن شاهی کش فضایل نهفته اند خسان

کرده مخفی فضایلش بی حد دوست از خوف و دشمن از عدوان

معذالک سرا سرگیتی پر دراز مدح او شده است چو کسان

الغرض در مدایح آن شاه کرده سنی بسی حدیث بیان

این جواهر بسی به خاکستر در قرون گذشته بد پنهان

بود در دست عامی عمیا همچو خاتم به دست اهرمنان

همچو گنجی نهفته اند در خاک همچو خورشید پشت ابر نهان

تا خدا برگزید از تبریز رادمردی یگانه دوران

رهبر شیعه حجه الاسلام ناخدا بهر کشتی ایمان

آن امانت نگاهدار رسول و آنکه مأمن و راست مه دامان

آن که از همّت بلند نمود کاخ سنی گری همه ویران

گرچه در روزگار قبل از ما شد در این فن کتابها عنوان

میر حامد حسین پاک سرشت رهبر دین که داشت هندمکان

عبقاتش به یادگار گذارد گوی سبقت ربود از نیکان

فهو بالسبق حائز التفضیل نشود قطع ذکر پیشروان

لیکن ای رهبر یگانه ما ای امین امانت یزدان

تو بثقلین حافظی الحق أنت فوقت ذالک التبیان

کس از این پیش چون تو نآوردست از ره خصم بهر او برهان

«الغدیر»تو گشته مالامال از می عشق خسرو خوبان

هفت اقلیم عشق را گشتی تو به پای دل و بیمن بنان

آب کوثر بوده ره آوردت ارمغان شماست از رضوان

تو چراغی که ایزدت افروخت هرکه پف کرد سوزدش تن و جان

سینه توست بحر گوهرزا دست تو مظهر از ید رحمان

کلکك پاک به سطح دفتر دل ریزد از دم ستاره بی پایان

ص:۴۳۰

هم تو غوّاص بحر معرفتی هم تو دریای بی کنار و کران

سخنت چون سحاب رحمت حق صدف آن قلوب پاک دلان

در تمام ممالک اسلام یمن و نجد و مصر و پاکستان

تا به اقصای روم و کابل و هند کرده ای حجت ای عیان

در عراقین (۱)رفعت و جاهت بی شمار است نزد باخردان

واجب و لازم آمده به یقین به تمامی شیعیان جهان

که ز اخلاص و صدق بردارند به دعا دست از صمیم روان

بهر این رادمرد ربانی طلبند از خدای عزت و شأن

در دو گیتی خداش بستاید به ولای علی شه مردان

اوست یار علی،علی یارش حق بدارد سعادتش ارزان

یار حق است و هم چون خورشید است که شده بهر شیعیان تابان

بارالها حق هشت و چهار بر دهش عز و جاه بی پایان

هم ببخشای یاورانش را جای ده در نعیم جاویدان

دشمنش تیره رو بهر دو سرای خاک ذلّت به فرق او ریزان

شعری از آقای تائب اصفهانی شاعر شهیر اصفهان درباره کتاب الغدیر

بسم اللّه الرحمن الرحیم

جناب شیخ امینی،ز لطف حیّ قدیر نوشته اید کتابی که هست آن اکسیر

به نام هست کتاب تو الغدیر و شده به نزد عالی و دانی به روزگار شهیر

تمام هست ز گفتار پیروان عمر به نام حیدر صفدر علی خیبر گیر

خوشا با حال تو ای شیخ کاین کتاب شما به هیچ وجه ندارد در این زمانه نظیر

بدان که قدرت حق است گفته های شما بگوش جان بپذیرند هرکه هست بصیر

شده به شخص تو انجام از خدای جهان کز این کتاب بگردند کل خلق خبیر

ص:۴۳۱

۱- (۱)) -مراد:بصره و کوفه است.

همین بس است امینی!برای گفتارت که گشته شهرت این گفته تو عالم گیر

گذشته است از این عالم و رسیده بعرش زده به اهل سماوات جبرئیل صفیر

تو حاج شیخ امینی و صاحب فتوی بدان به امر خدا گشته ای تو شیخ کبیر

بلندی کلماتت رسیده بر کیوان به پیش گفته تو گفته ها شده است قصیر

تمام اهل جهان را از این کتاب متین خراب کاری آنها شده چه خوش تعبیر

تویی که آیت ذات خدای یکتایی تویی که گشته کتابت به روزگار دلیر

تویی که هادی دین پیمبری به جهان تویی که منجی شرعی به هرکبیر و صغیر

تو را خدا بر دشمن نگاه داری کرد چو دشمنان تو کردند هرقدر تدبیر

تمام اهل خرد شکر حق کنند از آنک شدی تو عاقبت الامر بهر خلق بشیر

جسارتی اگر از«تائب»است خواهد عذر جناب شیخ شما عذر را از او بپذیر

رسول حق چون به خم غدیر بار گشود رسید پیک خدا نزد احمد محمود

گشود بال چو جبرئیل نزد پیغمبر نمود عرض که ای خلق راز حق رهبر

نمود امر خداوند کاندر این صحرا کنی تو سر نهان را با منت افشا

بکن هدایتشان اولا ز روی صفا سپس نمای بر آن قوم امر ما اجرا

بگو به امّت خود جانشین من علی است خلیفه بر همه و جایگزین من علی است

بامر خالق اکبر محمّد صلّی اللّه علیه و آله مرسل نمود مشکل بسیار مشکلی را حل

شد از جهاز شترها چو منبری برپا نهاد پای به منبر شهنشه بطحا

محمّد آنکه بخلق جهان بود سرور محمّد آنکه شفیع است در صف محشر

گرفت دست علی علیه السّلام را محمّد صلّی اللّه علیه و آله محمود بگفت امر شده از خدای حیّ ودود

به خاص و عام بگویم چنین به صوت بلند هر آنکه بوده و باشد به دین حق پابند

به امر قادر یکتا خدای عالمیان علی علیه السّلام خلیفه من هست و جانشین به جهان

هرآنکه را که به عالم بر او منم مولا علی علیه السّلام است رهبر و مولای او به امر خدا (۱)

ص:۴۳۲

۱- (۱) -«من کنت مولاه فعلی مولاه»؛الکافی،ج ۱،ص ۲۹۴،باب الإشاره و النص علی-

تمام عالی و دانی ز پیر تا برنا به بیعتش همه کردند صادقانه وفا

ز شوق،دست بدادند بر علی علیه السّلام و علی علی علیه السّلام ولی خداوندگار لم یزلی

هرآنکه بود به خم غدیر پیر و جوان به شاد باش صداها بلند گشت و عیان

عجب مدار برادر که بعد فوت رسول عمر مخالف مولا شد و نکرد قبول

قضاوتش همه باشد به دست اهل خرد عمر به روز قیامت ز کرده اش چه برد

ندانم آنکه چه گویم که گفته اند از پیش ز روزگار بد و مردمان بداندیش

ز شوق و ذوق بگو تائبا به صوت جلی ز بعد ختم رسل جانشین اوست علی علیه السّلام

زنید کف به کف امشب در این مکان شریف که هست شادی مولا و بی دلی حریف

آیت اللهی که باشد الغدیرش معجزه در بر دانشوران نی نزد هرفرد بزه

هربزه کاری زند بر قلب اهل علم نیش میزند هرلحظه نیش امّا شود آخر پریش

لیک اهل علم و دانش در زمانه فی المثل مشکل بسیار مشکل را نماید خوب حل

جان من بادا فدایت ای امینی در جهان چون تو کردی مشکلی را حل بر آزادگان

از کلام و گفته های اهل سنت راستی با متانت گفته هاشان را به خوبی کاستی

بس دلیل آوردی از گفتارشان در این کتاب جمله را کردی خجل بنیادشان کردی خراب

کردی از گفتار خودشان اهل دلشان را خجل کردی آنها را به پیش اهل عالم منفعل

رونقی دادی به احکام و اصول شیعیان جان به قربانت که هستی در جهان جان جهان

آفتاب عالم آرائی تو بر اهل کمال پاک بنیانی به پیش ذات حق جلّ جلال

مخزن علم رسول اللّهی ای مرد شریف چون نمودی اهل سنت را در این دوره ضعیف

هادی دین مبینی در جهان از لطف حق ثانی علامه دهری که آن هم در سبق

در بر شاه خدابنده هم از گفتارشان اهل سنت را به خوبی کرد خوار و زارشان

منکر حیدر هرآن کس هست در روی زمین منکر حق است و باشد ملحد و پست و لعین

ای امینی ای که هستی در جهان شیخ کبیر هم کبیری هم بصیری هم که هستی بی نظیر

تائب از جان،مدح تو گوید در این دیر خراب چونکه داند هست از امر خداوند این کتاب

ص:۴۳۳

آقایان محترمی که در اصفهان کتاب به کتابخانه تقدیم کرده اند.

۱-ثقه الاسلام آقای حاج کمال الدین صدری قزوینی

۲-دانشمند و واعظ شهیر آقای حاج سید جمال الدین

۳-حجه الاسلام آقای حاج سید عبد الحسین طیب

۴-حجه الاسلام آقا شیخ مرتضی اردکانی

۵-دانشمند شریف آقا میر سید علی خادمی

۶-ثقه الاسلام آقا شیخ فضل اللّه ذو علم

۷-ثقه الاسلام حاج سید محمد باقر پاقلعه

۸-ثقه الاسلام سید محسن صادقی

۹-ثقه الاسلام شیخ مهدی فقیه ایمانی

۱۰-ثقه الاسلام سید محمد حسین زواره

۱۱-ثقه الاسلام آقای میر محمد هاشم غروی

۱۲-ثقه الاسلام حاج سید محمد حسین ملاذ روضاتی

۱۳-حجه الاسلام آقای سید حبیب اللّه روضاتی

۱۴-ثقه الاسلام آقای حاج سید محمد آل رسول

۱۵-حجه الاسلام شیخ محمد تقی نجفی

۱۶-حجه الاسلام آقای حاج حسین خادمی

۱۷-حجه الاسلام آقای شیخ عباسعلی ادیب

۱۸-ثقه الاسلام آقای حاج سید شمس الدین خادمی

۱۹-دانشمند و واعظ معروف آقای حاج سید محمد رضا حسام الواعظین

۲۰-حجه الاسلام آقای حاج میر سید علی ابطحی

۲۱-فاضل شریف آقا سید هاشم ملاذ الاسلام

۲۲-آقای شیخ محمد حسین مهاجر

۲۳-ثقه الاسلام آقای حاج شیخ محمود ریزی

۲۴-ثقه الاسلام آقای حاج شیخ عباس مصباح

۲۵-حجه الاسلام آقای مجد العلما نجفی

۲۶-حجه الاسلام آقای میر سید محمد مقدّس

۲۷-ثقه الاسلام آقای حاج میر سید حسن خادمی

۲۸-ثقه الاسلام آقای حاج شیخ محمد حسن نجفی

۲۹-حجه الاسلام آقای سید مرتضی دهکردی

۳۰-ثقه الاسلام آقای حاج سید علی صادقی

۳۱-ثقه الاسلام آقای سید محمد علی فنائی

۳۲-ثقه الاسلام آقای حاج سید مرتضی مستجابی

۳۳-حجه الاسلام آقای حاج سید محمد رضا شفتی

۳۴-حجه الاسلام حاج آقا رحیم ارباب

۳۵-آقا میرزا رضا خان فلسفی

۳۶-آقای حاج میرزا علی اکبر گازرانی

۳۷-آقای صغیر اصفهانی شاعر معروف

۳۸-آقای مشهدی مرتضی وهّاب زاده

۳۹-آقای حاج حسین دادخواه

۴۰-آقای حاج اسد اللّه ریخته گران

۴۱-آقای حاج مهدی لسانی

۴۲-آقای عبد الحسین خوانی

۴۳-آقای حاج عبد الحسین ظهور

۴۴-آقای میرزا حسین صدوقی

۴۵-آقای حسین شفیعی

۴۶-آقای سید مرتضی مدنی اصفهانی

ص:۴۳۵

۴۷-آقای سید عبد الحمید مولوی ماکوئی

۴۸-آقای میر سید علی صائب

۴۹-آقای سید جلال امامی

۵۰-آقای حاج سید مصطفی صائب

۵۱-آقای حاج میرزا ابو القاسم کوهپایه ای

۵۲-آقای دکتر سید احمد ابطحی

۵۳-آقای حاج شیخ بهاء الدین شیخ زاده ریزی

۵۴-آقای مهندس سید حسین دولت آبادی

۵۵-آقای حسن شبان

۵۶-آقای شیخ یوسف نجفی

۵۷-آقای محمد بحرینیان

۵۸-آقای میرزا علی تابش

۵۹-آقای میر میرزا علی فانی

۶۰-آقای محمد حسن محمدی

۶۱-ورثه آقای میرزا عبد الحسین خوشنویس

۶۲-آقای ملاذ(کتب مرحوم حاج آقا فاضل و مرحوم حاج میرزا حسین ملاذ)

۶۳-آقای حاج براتعلی

۶۴-آقای حسن عینی

۶۵-آقای عارفچه شاعر شهیر

۶۶-آقای سید حسن خاتون آبادی

۶۷-آقای حاج سید مصطفی صمصامی

۶۸-آقای حاج میرزا حسن خان جابری

۶۹-آقای شیخ عبد الرزاق کتابچی

۷۰-آقای محمد علی بابا صفری

ص:۴۳۶

۷۱-آقای محمد حسین محمدی

۷۲-آقای حاج میرزا ابو القاسم شفیعی

۷۳-بانو علویه هاشمیه فخر علویات فاضله

۷۴-بانو سلطان بگم خانم مرحوم زنجانی

اشخاصی که در اصفهان پول برای ساختمان کتابخانه تقدیم کرده اند

۱-حجه الاسلام آقای حاج شیخ مهدی مسجد شاهی

۲-آقای حاج میرزا عبد الجواد میر محمد صادقی

۳-آقای حاج میرزا سید محمد افضل

۴-آقای حاج میرزا ابو القاسم کوهپایه ای

۵-آقای حاج محمد علی یزدی

۶-آقای حاج محمد حسین یزدی

۷-آقای حاج میرزا علی اکبر گازرانی

۸-آقای محمود قرشی

۹-آقای حاج احمد کلاهدوز

۱۰-آقای حسن کلباسی

۱۱-آقای محمد مشایخی

۱۲-آقای حاج آقای محمود بصیری

۱۳-آقای حاج آقا حسن ملاباشی

۱۴-آقای حاج محمود ضیاء نکوئی

۱۵-آقای حاج رضا صیرفی

۱۶-آقای حاج عبد الحسین ظهور

۱۷-آقای میرزا حسن در دشتی

۱۸-آقای عبد الوهاب زواری

ص:۴۳۷

۱۹-آقای حسن عینی

۲۰-آقای حاج مقدس مهدی شکرانی

۲۱-آقای حاج میرزا هدایت اللّه تابش

۲۲-آقای حاج میرزا باقر لقمانی

۲۳-آقای حاج میرزا عباسعلی نیلفروش

۲۴-آقای محمد یزدی

۲۵-آقای غفار نصیری از ترکه مرحوم رحمت اللّه اصفهانی

۲۶-آقای حاج غلامرضا زرافشانی

۲۷-آقای حاج حسین صیرفی

۲۸-آقای سید محمد علی فانی زواره

۲۹-آقای احمد سمسار

۳۰-آقای میر سید محمد بنکدار

۳۱-آقای میر سید علی بنکدار

۳۲-آقای عبد الحسین گلستانه

۳۳-آقای عبد الکریم نادریان

۳۴-آقای حاج جواد روغنی

۳۵-آقای احمد ساکنی

۳۶-آقای عبد الغفور هوده

۳۷-آقای علی خونساری

۳۸-آقای حاج حسن خرازی

۳۹-آقای حسن اولیاء

۴۰-آقای حاج میرزا عبد الحسین منعمیان

۴۱-آقای کریم صفاکار

۴۲-آقای محمد لواف

ص:۴۳۸

۴۳-آقای حاج میرزا عبد الحسین لشگری

۴۴-آقای سید محمود مهاجر حسینی

۴۵-آقای یوسفعلی کیوانداریان

۴۶-آقای حاج آقا محمد نمازی

۴۷-آقای حاج محمد حسن شمالی زاده

۴۸-آقای حاج سید مصطفی صمصامی

۴۹-آقای حسن تمیزی

۵۰-آقای محمد حسن مقدادی

۵۱-آقای حاج احمد بلورفروش

۵۲-آقای حاج کریم خراسانی زاده

۵۳-آقای حاج رحیم خراسانی زاده

۵۴-آقای حاج میرزا علی محمد ریسمانیان

۵۵-آقای حاج شیخ علی جوانمردی

۵۶-آقای محمودآبادی

۵۷-آقای سید احمد سعیدی از مرحوم آقا جلال الدین

۵۸-آقای باقر نیلفروشان

۵۹-آقای حسین علی نیلفروشان

۶۰-آقای حسین گیلانی

۶۱-آقای میرزا علی محمد کرمانشاهی

۶۲-آقای عبد الرحیم عبودیان

۶۳-آقای حاج عباسعلی اصفهانی

۶۴-صاحب نامه بی امضا در بازار اشرف

۶۵-یکی از سادات محصلین دینی

۶۶-بانو هاشمیه فاضله جلیله

ص:۴۳۹

۶۷-بانو مرضیه

۶۸-بانو بی بی آغا صبیه مرحوم حاج میرزا حسن

۶۹-بانو کلباسی

۷۰-بانو زینب و دو بانوی دیگر

مجموع وجوهی که از اصفهان برای کتابخانه وصول گردیده است ۳۳۶۲۲۲ ریال می باشد.

ص:۴۴۰

فهرست منابع و ماخذ

۱-قرآن کریم.

۲-الاختصاص،شیخ مفید(۴۱۳ م)،تحقیق علی اکبر غفاری،سید محمود زرندی، چاپ دوم،بیروت،دار المفید للطباعه و النشر و التوزیع،۱۴۱۴ ق،۱۹۹۳ م.

۳-الاستیعاب فی معرفه الاصحاب،ابن عبد البر(م ۴۶۳)،تحقیق علی محمد البجاوی، چاپ اول،بیروت،دار الجیل،۱۴۱۲ ق،۱۹۹۲ م.

۴-التوحید،شیخ صدوق(۳۸۱ م)تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی تهرانی،قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۵-الغدیر،علّامه امینی،چاپ دوم،سوم،چهارم،پنجم،بیروت،دار الکتب العربی، ۱۳۹۷ ق.

۶-الکافی،شیخ کلینی،تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری،چاپ پنجم،تهران، انتشارات دار الکتب اسلامیه،۱۳۶۳.

۷-تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون،ترجمه حضاره العرب به قلم سید هاشم حسینی،تهران،انتشارات دار الکتب اسلامیه.

۸-جریانها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران،رسول جعفریان،چاپ پنجم،تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی و سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،۱۳۸۳ ش.

۹-ربع قرن مع العلامه امینی،حسین شاکری،چاپ اول،ناشر:مؤلف،۱۴۱۷ ق.

۱۰-شرح نهج البلاغه،شیخ محمد عبده،چاپ اول،قم،دار الذخائر، ۱۳۷۰ ش.

۱۱-شهداء الفضیله،علامه امینی،قم،دار الشهاب.

۱۲-شهیدان راه فضیلت،علامه امینی،ترجمه جلال الدین فارسی،چاپ سوم،تهران،

ص:۴۴۱

انتشارات روزبه،۱۳۶۲ ش.

۱۳-کوتاه و خواندنی از وقایع اصفهان،علی نصر اصفهانی،چاپ اول،اصفهان، انتشارات مرکز فرهنگی شهید مدرس،۱۳۷۹ ش.

۱۴-لغت نامه دهخدا،علی اکبر دهخدا،تهران،انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۳۸ ش.

۱۵-مستدرک الوسایل،میرزا حسین نوری طبرسی،تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاء تراث،بیروت.

۱۶-مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السّلام محمد بن سلیمان کوفی،تحقیق شیخ محمد باقر محمودی،چاپ اول،قم،مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه،۱۴۱۲ ق.

۱۷-نهج البلاغه،شیخ محمد عبده،چاپ اول،قم،دار الذخائر، ۱۳۷۰ ش.

۱۸-یادداشتهای جناب آقای حاج حسن مظاهری برای محقق؛۱۳۸۹/۱۲/۵ ش.

۱۹-یادنامه علامه امینی،به اهتمام سید جعفر شهیدی و محمد رضا حکیمی،تهران، مؤسسه انجام کتاب،۱۳۶۱ ش.

۲۰- ri.biL.WWW

ص:۴۴۲

فهارس فنی [دفتر هفتم] :

اشاره

*آیات

*روایات

*معصومین و پیامبران علیهم السّلام

*ملائکه

*اشخاص

*کتاب ها

*مکان ها

*فرق،مذاهب،طوایف

ص:۴۴۳

آيات

إِنّٰا زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِزِينَةٍ الْكَوٰاكِبِ؛ ۲۸۷.

إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ؛ ۱۲۸.

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ؛ ۲۰۶.

إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ؛ ۱۲۹،۱۳۳.

إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ؛ ۲۸۸.

إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمٰانٰاتِ؛ ۱۸۷.

أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ؛ ۲۶۸،۲۶۲.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ؛ ۲۲۸.

إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ؛ ۴۸.

أَنَّمٰا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ؛ ۸۷.

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ؛ ۱۶۹.

إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ؛ ۴۱۴.

إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ؛ ۱۵۷،۱۵۲،۱۵۰.

إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرٰاهِيمَ؛ ۵۵.

إِنَّ هٰذٰا أَخِى لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ؛ ۱۲۹.

إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ؛ ۲۶۹.

إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْىٌ يُوحىٰ؛ ۸۵.

إِنِّى اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِى وَ بِكَلاٰمِى؛ ۱۱۱.

ص:۴۴۵

لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ؛ ۲۶۲.

لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِينٍ؛ ۱۱۶.

لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ؛ ۱۱۷.

لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ إِلَی نِعَاجِهِ؛ ۱۲۹.

لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ ۴۲۷.

ص:۴۴۶

وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ؛ ۱۰۶.

وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً؛ ۱۲۷،۱۲۸، ۱۳۷.

وَ ظَنَّ دٰاوُدُ أَنَّمٰا فَتَنّٰاهُ؛ ۱۲۸.

وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ؛ ۱۲۷،۱۲۸،۱۳۷.

وَ قٰالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاّٰ مَنْ کٰانَ هُوداً أَوْ نَصٰاریٰ؛ ۷۲،۷۹.

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتٰابِ أَنْ إِذٰا سَمِعْتُمْ آیٰاتِ اللّٰهِ یُکْفَرُ بِهٰا؛ ۲۶۲،۲۶۹.

وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً؛ ۲۶۳،۲۷۰.

وَ کُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَهً؛ ۳۹۴.

وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ؛ ۲۶۴.

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا؛ ۱۲۷،۱۲۸،۱۳۷.

وَ لَکُمْ فِی الْقِصٰاصِ حَیٰاهٌ؛ ۱۱۸.

وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ؛ ۳۹۵.

وَ مٰا عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ؛ ۸۸.

وَ مٰا عَلَیْنٰا إِلاَّ الْبَلاٰغُ؛ ۲۷۱.

وَ مٰا کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ؛ ۲۶۲.

وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ ۱۲۸،۱۴۱،۱۵۰.

وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ؛ ۸۵.

وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً؛ ۱۹۴،۱۹۵.

وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ؛ ۱۱۲.

وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ؛ ۲۸۸.

وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ؛ ۷۸.

ص:۴۴۷

ص:۴۴۸

روایات

روایات عربی

ص:۴۵۱

روایات فارسی

از من نیست کسی که استخفاف به نماز خود

ص:۴۵۲

بهشت و درخت طوبی باد از برای کسی که خلق و معاشرت او نیکو باشد؛۲۱۷.

پرسیدم از حضرت باقر یا صادق صلوات اللّه علیهما که چه وقت واجب می شود؛۲۳۳.

پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از حقیقت ایمان؛پس فرمود که:؛۲۱۳.

پس فرستاد خدای تعالی بر پیمبر خود،که حمد از برای؛۷۳.

تفکر یک ساعت در آفاق و انفس؛۷۷.

تمام نیکی ها همه در خانه ای است و گردانیده شده کلید؛۲۱۹.

جمعی که در زمان غیبت انتظار ظهور آن حضرت کشند،افضل مردمند؛۲۰۲.

ص:۴۵۳

ص:۴۵۴

هرچه از امور دنیا،سماع آن عظیم تر؛۸۰.

هرکس بوده باشد از جمله شیعیان ما دانا به هرکس را که ولایت من از برای او ثابت است،پس این علی بن ابیطالب؛۱۵۳.

هرگاه امام فوت شود به چه علامتی شناخته می شود امامی که بعد او است؛۱۸۶.

هرگز گمراه نمی شوید،مادامی که چنگ زنید به قرآن و اهل بیت علیهم السّلام؛۱۷۱.

ص:۴۵۶

معصومین و پیامبران

حضرت خیر الأنام،احمد،خاتم الأنبیاء، حضرت محمد،پیامبر،رسول خدا،نبی، رسالت پناهی،پیغمبر؛۲۷،۲۸،۳۹،۴۰، ۴۵،۴۶،۴۷، ۴۸،۵۰،۵۷،۷۲،۷۳،۷۴ ، ۷۹،۸۳،۸۵،۸۷،۸۸،۸۹،۹۰،۹۱،۹۲ ، ۹۴،۹۵،۹۶،۹۷،۹۸،۱۰۴،۱۱۵،۱۱۶ ، ۱۱۷،۱۱۸،۱۱۹،۱۲۰،۱۲۱،۱۲۲، ۱۲۳،۱۲۴،۱۲۵،۱۲۶،۱۲۷،۱۲۸ ،۱۲۹،۱۳۰،۱۳۱،۱۳۵،۱۳۶،۱۴۸ ،۱۵۰،۱۵۲،۱۵۳،۱۵۴،۱۵۵،۱۵۶ ،۱۵۷،۱۵۸،۱۵۹،۱۶۰،۱۶۲،۱۶۳، ۱۶۴،۱۶۹،۱۷۴،۱۷۵،۱۷۶،۱۷۷ ،۱۷۸،۱۷۹،۱۸۰،۱۸۲،۱۸۳،۱۸۴ ،۱۸۵،۱۸۶،۱۸۷،۱۸۸،۱۸۹،۱۹۰ ،۱۹۱،۱۹۲،۱۹۳،۱۹۴،۲۰۳،۲۰۹، ۲۱۲،۲۱۷،۲۱۹،۲۲۰،۲۲۲،۲۲۶ ،۲۲۸،۲۲۹،۲۳۰،۲۳۱،۲۳۴،۲۳۵ ،۲۳۶،۲۳۸،۲۳۹،۲۴۰،۲۴۳،۲۴۵ ،۲۴۸،۲۴۹،۲۵۰،۲۵۵،۲۵۶،۲۵۹، ۲۶۰،۲۶۱،۲۶۵،۲۶۶،۲۶۹،۲۷۰ ،۲۷۱،۲۸۸،۲۹۱،۳۳۰،۳۴۴،۳۴۵ ،۳۴۸،۳۸۱،۳۸۹،۳۹۰،۳۹۲،۳۹۳،۳۹۴،۳۹۷ ،۳۹۹،۴۰۱،۴۰۳،۴۰۸، ۴۰۹،۴۱۲،۴۱۸،۴۲۱ ،۴۲۹،۴۳۲،۴۳۳.

امامان،اهل بیت؛۲۰،۲۸،۳۹،۴۰،۴۱ ، ۴۶،۴۹،۵۰،۵۴،۵۵،۵۶،۸۵،۹۷،۱۱۶ ، ۱۲۳،۱۲۴،۱۲۶،۱۳۰،۱۳۱،۱۴۸ ، ، ۱۵۱،۱۶۷،۱۶۹،۱۷۰، ۱۷۱،۱۷۲ ، ۱۷۳،۱۷۵،۱۷۶،۱۸۰،۱۸۵،۱۸۶ ، ۱۸۷،۱۸۸،۱۸۹،۱۹۲،۱۹۳،۱۹۴ ، ۱۹۵،۲۰۳،۲۱۴،۲۱۵،۲۲۸،۲۴۵ ، ، ۲۶۱،۲۶۸،۳۲۷، ۳۹۰،۳۹۲،۳۹۵ ،۳۹۶،۴۰۱،۴۱۶،۴۲۰،۴۲۱.

حضرت علی علیه السّلام،امیر المؤمنین؛۳۰،۳۹، ۴۴،۵۰،۵۱،۵۴،۵۵،۷۱،۷۳،۸۰،۸۷، ۸۹،۹۰،۹۲،۹۳،۹۴،۹۸،۱۰۲،۱۱۵، ۱۳۰،۱۳۵، ۱۵۰،۱۵۱،۱۵۲،۱۵۳ ، ۱۵۴،۱۵۵،۱۵۶،۱۵۷،۱۵۸،۱۵۹ ، ۱۶۰،۱۶۱،۱۶۲،۱۶۳،۱۶۴،۱۶۵ ، ۱۶۶،۱۶۷،۱۶۸،۱۶۹،۱۷۰،۱۷۱ ، ، ۱۷۲، ۱۷۳،۱۷۴،۱۷۵،۱۷۷،۱۷۸ ،۱۷۹،۱۸۰،۱۸۲،۱۸۴،۱۸۵،۱۸۶،

ص:۴۵۷

ص:۴۵۹

ملائکه

اشخاص

ص:۴۶۳

ص:۴۶۵

ص:۴۶۶

صادقی،سید علی؛۱۴۳۵.

ص:۴۶۷

ص:۴۶۹

ک،گ،ل،م

ص:۴۷۰

کتابها

ص:۴۷۴

ص:۴۷۵

ص:۴۷۶

ص:۴۷۷

فهرست نسخه های خطی کتابخانه وزیری؛ ۳۸۶،۳۸۱،۳۶۷.

فهرست نسخه های خطی مدرسه صدر سپاهان؛ ۳۶۰.

ص:۴۷۹

ص: ۴۸۰

ص:۴۸۱

ص:۴۸۲

مکان ها

ص:۴۸۳

ث،ج،چ،ح

ص:۴۸۸

فرق،مذاهب،طوایف

ص:۴۹۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹